

An Affiliated Organization of
JEWISH FEDERATION COUNCIL
OF GREATER LOS ANGELES



چشم انداز ®

CHASHM ANDAAZ ®

شمارهٔ ۹۰ و ۹۱ شهریور/مهر/آبان Nos. 90 & 91 Sept. & Oct. 2002
Elul/Tishri/Heshvan 5762/3

گُلدای جامعه ما

ویژه نامهٔ جامعهٔ یهودیانِ ایرانی مقیم کالیفرنیا

بهاء ۳ دلار



Published by:
IRANIAN-AMERICAN JEWISH ASSOCIATION
P.O. BOX 3074
BEVERLY HILLS CA 90212-9879

سردبیر: داریوش فاخری
سرپرست شورای نویسندگان: دکتر هوشنگ ابرامی
با همکاری
دکتر ژاله پیرنظر، دکتر مژگان حکیمی، پیمان اخلاقی، رحمت رحیمیان، منیژه شایسته (یومطوبیان)، فریده شبانفر، داوید فاخری، ژاک فراست، مینو مقیمی، شهره نوفر، دفنا بابابیگی، ربکا اسلامبولی، شارونا نهورای، کرمل ملمد و هومن کاشانی.
نویسنده همراه: پرفسور امنون نتصر
مدیر داخلی: لیلی کاهن
روابط عمومی: عاشر آرام‌نیا
تایپ و صفحه‌آرائی: مینو حمودوت
با همیاری
اختر برلوا، سعید بنایان، فریدون فولادی و شهرام سیمان

چشم‌انداز نشریه‌ایست برای بازتاب افکار و دست‌آوردهای یهودیان دنیا، هدف ما روشنگری واقعیت یهودیت، مسایل، آرزوها و امید یهودیان، مبارزه با نژادپرستی و همراهی با هدف‌های بشر دوستانه انسان‌های جهان می‌باشد.

نظرهای نویسندگان، متعلق به آنان است و لزوماً بازتاب دیدگاه چشم انداز نیست. چشم‌انداز، در انتخاب مقاله‌های رسیده آزاد است و درستی و نادرستی مندرجات آگهی‌ها، به عهده‌ی صاحبانشان است. نوشته‌ها و عکس‌های رسیده، بازپس فرستاده نمی‌شوند. نامه‌های بدون نام و نشانی، قابل استفاده نخواهد بود. در صورت تمایل، از مقالات شما، با امضاء محفوظ، تحت حمایت قوانین آمریکا استفاده می‌شود.

شماره تلفن و فکس سازمان سیامک:
تلفن: ۹۸۴۶-۸۴۳ (۳۱۰)
فکس: ۹۲۶۶-۸۴۳ (۳۱۰)
P.O. Box 3074, Beverly Hills, CA 90212

نوشتارهای این شماره

۱۸ اندرز زندگی

توشتهٔ: داریوش فاخری



در جستجوی چه بودیم که به اینجا رسیده‌ایم

در شمارهٔ پیش قول دادم برای شاهزادگان یهودی، پسران جامعه‌مان، نظراتم را در مورد زندگی زناشوئی را بنویسم. حال، اینهم اندرزهایی که نه در مدرسه و گاه نه حتی در خانه یاد می‌گیریم اما برای ساختن یک زندگی پُر بار به آنان سخت محتاجیم.

***

اندرز اوّل - برای پیدا کردن همسر ارجحیت قائل شوید.

بالاخره در زندگی، بسیاری از آرزوهای شما عملی خواهد شد و به موفقیتهایی خواهید رسید. ولی آیا زندگی فعلی شما، همان زندگی ایده‌آلی است که سالها پیش فکر میکردید در این سن به آن دست خواهید یافت؟

در میان برنامه‌های انبوه زندگی، به خود فرصت یافتن همسر آینده‌تان را بدهید. در سن جوانی ازدواج کنید. لحظات شیرین و پر بار جوانی را با مادر فرزندان آینده‌تان پر کنید. خاطره آن، شیرین‌ترین لحظات دوران کهنسالی‌تان خواهد بود.

اندرز دوم - لیست خودتان را دور بیاندازید.

وقتی با کسی آشنا می‌شوید یا قرای می‌گذارید، لیست توقعات خود را دور بیاندازید. زیباترین، پولدارترین، تحصیلکرده‌ترین و تمام ترین‌های دنیا را کمتر می‌توان در یک نفر پیدا کرد. به خودتان نگاه کنید.

هرگز به خاطر معیارهای از پیش تعیین شده فرهنگ روز یا چشم و هم چشمی با دوستانتان موفق به پیدا کردن شریک واقعی زندگی خود نخواهید شد. واقع بین باشید - توقع خود را کم کنید، دنیایتان عوض خواهد شد.

اجازه ندهید مادر و یا خواهرتان زن زندگی آینده شما را برایتان انتخاب کنند.

اندرز سوّم - برای شناختن وقت بگذارید.

بزرگترین روانشناسان، متخصصین امور زناشویی، روانکاوان و کارآگاهان دنیا نیز پس از صرف غذا و آشنایی ۲ ساعته قادر به شناخت طرف مقابل نیستند. به خودتان و دیگران فرصت بدهید تا شخصیت واقعی یکدیگر را درک کنید.

در موقعیتهای مختلف و مکانها و شرایط متفاوت با همدیگر ملاقات و ارتباط برقرار کنید. دنبال سلیقه‌ها و ارزشهای مشترک در یکدیگر بگردید.

در ملاقاتها، خودتان باشید - صادق باشید - زیاد نگوئید ولی دروغ هم نگوئید. اعتماد بنفس داشتن زیباست ولی آن را با خودخواهی و تکبر اشتباه نگیرید.

سعی کنید داشتن را رها کرده و به بودن بچسبید. تنها کسانی پُز داشتن‌ها را می‌دهند که فاقد اعتماد به نفس و دارای شخصیتی کم ارزش‌اند.

اندرز چهارم - استانداردهای دوگانه را دور بیاندازید.

صادقانه فکر کنید که در چه زمان و کجا دارید زندگی می‌کنید. پای‌بندی به استانداردهای ایران در این زمان و کشور بعید و غیر عملی است. زن کم سن و سال گرفتن نه نشانه مردانگی است، نه توانایی و نه عاقلانه.

قدرتهای فیزیکی، فکری، روحی و عاطفی مردی بالای چهل سال و زنی در اوایل سنین ۲۰ سالگی قابل مقایسه نیست. راه حلهای معضلات زندگی از دید این دو بسیاری از موارد در دو قطب مختلف‌اند.

مازاد بر این، بلوغ فکری و تجربه زنان جامعهٔ ما، سرمایهٔ با ارزشی برای ساختن یک زندگی مشترک است که نمی‌توان و نباید آن را نادیده گرفت.

اندرز پنجم - قضاوت نکنید و منصف باشید.

زمانی که خود غرق در دنیای لذّات آنی، شب گردی‌های بی امان و سکس بی پروای این فرهنگ و جامعه هستید، توقع گرفتن دختری باکره یا نجیب (با معیارهای ایران) را از خود دور کنید.

باکره بودن موردی شخصی است که به هیچ کس دیگری مربوط نمی‌شود به جای این توقع بی مورد دنبال ارزشهای اعتقادی همسر آینده‌تان باشید.

دختران ما سر درگم تعاریف و انتظارات غیر عادلانه برخی از پسران جامعه ما هستند که اگر احساسات خود را نشان بدهند، نانجیب و بی عفت‌اند و انگشت نمای دوستان این آقایان و اگر احساسات خود را پنهان کنند و در خود بکشند، سردند و بی روح.

اندرز ششم - تا خودتان را نسازید، قادر به ساختن یک زندگی مشترک نیستید.

برخی از ما، در نهایت موفقیتهای مالی و اجتماعی یا فقدان آن، در زمینهٔ روحی و اعتلای آن ورشکسته‌ایم.

قبل از ازدواج تمرین بخشیدن کنید. به سازمانهای غیر انتفاعی کمک مالی، وقتی یا فکری کنید - به دیگران که نمی‌شناسید عشق هدیه و درباره‌شان عطوفت و مهر نشان بدهید.

باور کنید تا ندهید قابل به گرفتن نخواهید بود.

اندرز هفتم - به زندگی مثل یک نردبان نگاه نکنید.

برای انتخاب همسر به بالا و پائین نردبان اقتصادی جامعه نگاه نکنید. داشتن پول لزوماً بد نامی و فساد نمی‌آورد و فقر نیز ضامن داشتن شرافت نیست. دارائی مالی، آدمها را عوض نمی‌کند، ماسک آنان را پس می‌زند.

به جای مقدار ثروت خانوادهٔ همسر احتمالی آینده، به میزان وفاداری آنان به همسر، حرمت کانون خانواده، احترام به والدین، تلاش برای حفظ احترام، شرافت و عزت اجتماعی خانوادگیشان نگاه کنید.

اندرز هشتم - در پی یافتن همسر، دنبال شریک زندگی باشید.

اگر به همسر آینده‌تان، تعهد یک زندگی توأم با وفاداری و از خودگذشتگی را بدهید و پای‌بند قولتان بمانید، چه بسا که شریک روحتان را هم پیدا کنید. پدر و مادران ما ممکن است عاشق نشدند تا ازدواج کنند ولی با هدف و وسیله مشترک، زندگی خود و خانواده‌شان را با هم ساختند. حصاری در برابر ترس‌ها و راهی برای رسیدن به امیدهای مشترکشان را با هم به وجود آوردند.

اندرز نهم - شانس خود را فدای ارزشهای کاذب جامعه نکنید.

در جامعهٔ ما دختران فهمیده و با ارزش کم نیستند. اگر برخی از پدران و مادران نوکیسه و بدون اعتماد به نفس خانوادگی دنبال عروسیها، جواهرات و اصراف‌های گران قیمت‌اند، دلیلی موّجه برای مجردی دائم‌العمر بودن نیست.

همراه با این آب شنا نکنید. هیچ کس و گروهی ارزش و قدرت نابود کردن زندگی شما را ندارد.

به جستجویتان ادامه بدهید.

اندرز دهم - دارائی، توانائی نیست.

علیرغم آنچه به نظر می‌رسد، دارائی، توانائی (کامل) نیست. هیچ دارائی مالی‌ای در دنیا نمی‌تواند مهر و عشق و علاقه و اعتماد و وفاداری همسر را بخرد.

برای شروع و ادامه رابطه زناشویی فرمول بغرنجی وجود ندارد. هر آنچه باعث ازدواج گردد، در زمان بروز مشکلات (که برای همه پیش می‌آید) حلاّل آن خواهد بود. اگر دارائی باعث

ازدواج شود با پول می‌توان رفع اختلاف زناشویی نمود. در مورد مقام، عنوان و موقعیت‌های اجتماعی، زیبائی و ورزشکار بودن هم همینطور. در صورت از دست دادن هر کدام، زندگی زناشویی توان ادامه را از دست خواهد داد.

با عشق شروع کنید. علاقه و مهر بین شما، مرهم ناخوشی‌های زندگی‌تان خواهد بود.

اندرز یازدهم - زندگی دیگران، زندگی تو نیست. زندگی تو هم از آن کس دیگری نیست.

الی ویزل گفته: «خداوند، انسان را آفرید چون عاشق قصه است». قصه‌ساز زندگی زناشویی خودتان باشید. با قصه دیگران زندگی خود را نسازید.

زندگی زناشویی پس از مدتی توازن و بالانس مخصوص خود را به هم خواهد زد. حرف و نظرات ناخواسته و نپرسیده از دیگران، این توازن، که آنان از کیفیت و علل آن بی خبرند را بر هم خواهد زد.

اندرز دوازدهم - نمره زندگی یک است.

در زندگی زناشویی نمره ۲ وجود ندارد. یک زندگی مشترک، یک روح، یک نفس و یک هسته غیر قابل تجزیه است.

مثل دو بال یک پرنده که برای پرواز به هر دو احتیاج است در زندگی مشترک نه «من» وجود دارد و نه «تو» فقط یک «ما» است.

تحصیلات بالا - میزان درآمد بیشتر - زحمت و فداکاری زن و یا شوهر سرمایه با ارزش «ما» است.

اندرز سیزدهم - در بحثهای زناشویی، برنده و بازنده‌ای وجود ندارد.

فراموش نکنید، گاهی وقتی فکر می‌کنید برده‌اید، باخته‌اید و زمانی که احساس می‌کنید در بحثی یا موقعیتی باخته‌اید، در اصل برنده شده‌اید.

بردن به هر قیمت، خانمان سوز است. همیشه فکر کنید آیا من بدون او خوشبختم؟

مسائلی که منجر به طلاق می‌شوند به مرور زمان ساخته و پرداخته شده‌اند. بلوغ زندگی زناشویی بر اثر ایثارها، از خودگذشتگی‌ها و با ناملایمات ساختن‌ها و در پی گذشت سالهای عمر بدست می‌آید.

اندرز چهاردهم - به همسرتان عادت نکنید.

در تکرار قشنگ با او بودن غرق شوید. به خوبیهای زندگی که با او به دست آورده‌اید فکر کنید. برای کارهای خانه با او وقت بگذارید. برای اوقاتی و کارهایی که هر دویتان به تنهایی از آنها لذت می‌برید، وقت بگذارید.

هر چین صورت و هر موی سپید همسرتان جای پای یک زندگی توأم با خوشبختی است که بدون او وجود نمی‌داشت.

اندرز پانزدهم - یهودی بمانید.

در فرهنگ تقلب پرور و میان بُرزن امروزه که به موفقیت پاداش می‌دهد و نه راه موفق شدن، رابطه سالمی بدون وجود خداوند به وجود نمی‌آید.

پل رابط بین شما و همسرتان برای یک زندگی سالم توأم با خوشبختی، خداوند است. بنا به گفتهٔ پرفسور ربای سَکس، ربای اعظم کنیساهای انگلستان، «ارزشهایی که یهودیت به جهان ارمغان داد و چون گنجینه‌ای حفاظت کرد. مثل ازدواج، وظائف خدشه ناپذیر والدین، جامعه - مسئولیت - قدوسیت زندگی انسان، کنترل و خود نگاهداری - شأن متفاوت بودن و آمادگی از خودگذشتگی برای رسیدن به هدفهای والا»، هنوز هم تنها ضامن بقای یهودیت است.

اندرز شانزدهم - نه شما و نه همسرتان از مدرسه زناشویی فارغ‌التحصیل نشده‌اید.

ساختن یک زندگی ایده‌آل وظیفهٔ مشترک زن و شوهر است. هر دوی شما در برخی از امتحانات زندگی نمره ردی می‌گیرید. اگر شانس بیاورید و منصف باشید ممکن است شما و همسرتان از اشتباهات یکدیگر چشم‌پوشی کرده و به یکدیگر کمک کنید تا از زمین برخیزید و با یاری هم رشد کنید.

اندرز هفدهم - احترام یک خیابان دو طرفه است.

اگر همسر را چه در خلوت و چه در جمع حقیر و کوچک کنید، خودتان را کوچک و حرمت خانواده‌تان را جریحه‌دار کرده‌اید. مقایسه او با کسانی که وضع بهتری از او دارند نه تنها اعتماد به نفس را در او بلکه اعتماد به نفس فرزندانتان را نیز می‌کشد.

هیچ ثروت و میراثی برای فرزندان بالاتر از این نیست که عشق شما و همسرتان به یکدیگر را در چشمان و حرکات شما دیده و احترام و راههای رسیدن به تفاهم متقابل را برای زندگی آینده خود در خانه شما ببینند و یاد بگیرند.

اندرز هیجدهم - درسهای زندگی کم نیستند.

سعی کنید یاد بگیرید. دست از جستجو نکشید.

شالم

آگوست ۲۰۰۲

تلفن: ۹۸۴۶-۸۴۳-۶۴۹ فکس: ۹۲۶۶-۸۴۳-۶۴۹

در ماه گذشته با کمک شما
برای اجتماع چه کرده‌ایم

* از بخش «پیوند دلها» با خبر شدیم که سه زوج که توسط این بخش به هم معرفی شده بودند در ماه اخیر در شرف بستن پیوند زناشوئی‌اند. دو زوج مراسم نامزدی خود را بپا کردند و زوج سوّم آمادهٔ رفتن به زیر خوپا شده‌اند. زوج اوّل دختر خانم ۳۲ ساله و آقای ۴۱ ساله‌ای اند که هر دو مجرد بودند و برای اولین بار ازدواج می‌کنند. زوج دوّم خانم ۳۱ ساله و آقای ۳۷ ساله‌ای هستند که هر دو جدا شده از ازدواج قبلی اند ولی هیچ کدام فرزند ندارند و سومین زوج خانم ۴۴ ساله با فرزند ۲۱ ساله و آقائی ۵۳ ساله با دو فرزند بزرگ‌اند. این آقا و خانم قریب چهار ماه پیش به هم معرفی شده‌اند و اینک که فرزندان آنها به یکدیگر معرفی گردیده و با هم آشنا شده‌اند در آستانهٔ زندگی مشترکند.

سازمان سیامک که خود از این پیوندها سرشار از شادمانی است صمیمانه هر سه ازدواج را به زوجها و خانواده‌های آنها شادباش گفته و برای آنها زندگی خوب و خوش توأم با آسایش و آرامش را آرزو می‌کند.

* جوانی ۲۰ ساله که ۸ ماه پیش از ایران به لس‌آنجلس آمده بود و با یک مرد ۷۰ ساله در یک اطاق زندگی می‌کرد چندی پیش به سازمان رجوع و تقاضای کمک مالی و فکری نمود بطوریکه بتواند ضمن تأمین مخارج روزانه خود وارد کالج شود و تحصیلاتش را ادامه دهد. این جوان که در اینجا خویشاوندی ندارد اکنون با کمک سازمان موفق گردیده که وارد کالج شود و هزینهٔ زندگی‌اش را نیز تأمین نماید.

* در ماه پیش خانم پزشکی با سازمان تماس گرفت و اظهار داشت: «می‌خواهم عضو فعال سازمان سیامک باشم. می‌خواهم به دیگران کمک کنم.» او که با اشتیاق فراوان آمادگی خود را برای همکاری اعلام می‌داشت در برابر پرسش ما که علت اینهمه شوق و علاقه او در این امر چیست گفت: «شاید مرا به خاطر نمی‌آورید. من چند سال پیش برای ورود به دانشکدهٔ پزشکی از سیامک تقاضای کمک مالی کردم. با کمک و پشتیبانی مالی شما توانستم دکتر بشوم. آن موقع با خودم عهد کردم که اگر موفق شوم به سوی شما برگردم و آمادگی خود را برای خدمت به دیگران اعلام کنم. شاید من هم بتوانم در موفقیت علمیِ یک نفر دیگر اثربخش باشم».

* جوانی که چندی پیش به یک ماشین دست دوّم نیاز شدید داشت در این ماه نیاز او برآورده شد زیرا آقای نیکوکاری ماشین خود را در اختیاز سازمان قرار داد و سازمان نیز این ماشین را به نام آن جوان به ثبت رساند.

* تعدادی ملافه و لحاف نو به سازمان رسید که مقداری از آنها بین خانواده‌های کم درآمد توزیع شد و مابقی هم قرار است به نحوی به فروش برسد و درآمد حاصله صرف خانواده‌های نیازمند شود.

* خانمی با نگرانی تلفن می‌کردند که می‌ترسد فرزندانش متوجه شوند که از سازمان برای مواد خوراکی کمک می‌گیرند. ایشان می‌گفتند یکی از دختران او که به کالج می‌رود با پای پیاده و اتوبوس و یا ماشین دوستش به محل تحصیل خود رفت و آمد می‌کند و اگر بتواند، به مادر هم کمک می‌کند. این خانم می‌پرسید: «آیا نام کسانی که از سازمان کمک می‌گیرند جائی فاش می‌شود؟» به ایشان اطمینان دادیم که اسامی این افراد به شدّت تمام محفوظ می‌ماند و آنقدر محرمانه است که حتی جز یکی دو نفر مسئولان ما دیگران در خود سازمان هم اطلاع ندارند که چه کسانی کمک می‌گیرند.

* خانمی تلفن کردند که در وضعی قرار گرفته‌اند که شدیداً احتیاج به کار دارند و حاضرند از سالمندان نگه داری کنند. سازمان بعد از چند روز موفق شد برای این خانم کاری مناسب پیدا و ایشان را صاحب درآمد مکفی کند.

* سازمان سیامک به دنبال بررسی‌ها و تحقیقات قبلی مطلع شد که در خرابه‌های فقیر نشین مکزیک «خباد» به یهودیان تهیدست کمک می‌رساند. پس از اطمینان از وجود چنین امری تصمیم گرفته شد که سازمان مقداری مواد خوراکی و پوشاکی را به همراه یکی دو تن از اعضای خود برای توزیع بین نیازمندان به این محل بفرستد.

* آقائی تلفن کردند که پسر ۲۴ ساله ایشان معتاد به مواد مخدر شده و برای رفع این دشواری نیازبه کمک دارند. با «آقای دارا آبائی» که همیشه در این موارد با سیامک همکاری می‌کنند تماس گرفته شد و ترتیب درمان آن جوان داده شد.

*

از خانمها و آقایان زیر که در این ماه سازمان سیامک را یاری کرده‌اند سپاسگزاریم.

پرویز (موشه) و سوسن مهرنیا، خسرو و فرشته آقائی، آشر و ژانت شالم، بهمن سرودی، مجید آبائی، Sara's Mobil، داوود کیان مهد، عزیز سیمانطوب، ابراهیم نظریان، فریدون و ژینوس خدوی، داوید دلشاد، ژوزف و ژانت میکائیل، فریدون ربیع‌زاده، ایوب و ویکتوریا حوری زاده، پولین و الیاهو شوشانی، خانوادهٔ خرمیان و داوید هورفر.



گلدای جامعهٔ ما، دکتر عزیزه برال

نازنین بانوی جامعه‌مان، دکتر عزیزه برال را خیلی‌ها به نام «گلدا» می‌شناسند. این عنوان، در وهلهٔ اوّل بیگمان به خاطر شباهت ظاهری است امّا آشنائی با این بانوی گرامی هر چه بیشتر پیش برود شباهتهای روحی و روانی و عاطفی و آرمانی آن دو نیز عمیق‌تر و گسترده می‌شود. در پس چهرهٔ پُر چین و چروک دکتر عزیزه برال سیمائی جوان و سوزان در عشق به یهودیت و یهودیان دیده می‌شود که نه به گذشت عمر می‌اندیشد و نه دشواری‌های زمانه را سدی پیش پای خود برای خدمت به مردم می‌بیند. او نادره زنی است که نسل یهودی ایرانی دورهٔ محمد رضاشاه را با نسل کنونیِ کوچیده به کالیفرنیا پیوند می‌دهد. گذشته‌ای پُر بار دارد و در سن هشتاد و یک سالگی همچنان جوان است و متحرک و پُر انرژی و خادم خاکی افراد اجتماعش. آنها که از نزدیک دکتر برال را می‌شناسند در این ایام دیده‌اند که او ممکنست یک روز به کمک دکتر باروخ بروخیم بشتابد و در توزیع نشریهٔ «دنیای یهود» او را کمک کند و روز دیگر، دکتر گوئل کهن، دانشمند نامی را که برای مدتی کوتاه به لس‌آنجلس سفر کرده سوار ماشین شخصی خود کند و از اینجا به آنجا ببرد، چراکه پیوند او با جامعه‌اش ناگسستنی است. دکتر بروخیم را از سال‌ها پیش می‌شناسد و دکتر کهن را زمانی که نوجوانی تشنهٔ تحصیل بوده در راه ادامهٔ تحصیلات او کوشیده و وسائل پیشرفت وی را فراهم آورده است.

گلدای ما فقط مادر فرزندان و مادر بزرگ نوه‌هایش نیست. او در مقام مادر یهودی، مادر جامعه ماست چنان که گلدای ایسرائل در مقیاسی بسیار وسیع‌تر چنین بود. قلب یک مادر یهودی که نه تنها برای نزدیکان هم خونش بلکه برای افراد خانوادهٔ بزرگتر اجتماعش در تپش باشد قلبی مقدس و قابل ستایش است و قلب «عزیزه» چنین است.

عزیزه برال روز ۲۰ شهریور ۱۳۰۰ در تهران به دنیا آمد. پدر و مادرش به تحصیل فرزندان اهمیت بسیار می‌دادند و از اینرو خواهران و برادران او همگی به دانشگاه راه یافتند. برادر بزرگ او دکتر موسی برال استاد دانشکدهٔ دارو سازی بود که به عنوان نمایندهٔ کلیمیان به مجلس شورای ملّی راه یافت. «عزیزه» سالهای تحصیل ابتدائی و متوسطه را در مدارس اتحاد و آزرم گذراند و در سال ۱۳۱۷ وارد دانشگاه تهران شد و پس از چهار سال به دریافت دانشنامهٔ دکتری در داروسازی نائل آمد. او نخستین و تا چندین سال بعد تنها دختری بود که در سن بیست و یک سالگی از دانشگاه با عنوان دکتری فارغ‌التحصیل گردید.

این موفقیت بزرگ ذهن سازندهٔ وی را متوجه سئوالی دردانگیز کرد: «چرا همکلاسان یهودی من در دوران دبیرستان که بسیار باهوش و با استعداد هم بودند نتوانستند به دانشگاه راه یابند؟» جواب چندان مبهم نبود: «زیرا توان مالی خانواده‌های آنان این اجازه را بدان‌ها نمی‌داد». در آن ایام دنیا در جنگ جهانی دوّم می‌سوخت و یهودیان ایران بهمراه دیگر مردم با فقر و فلاکت و ناداری و گرسنگی دست و پنجه نرم می‌کردند. اوضاع زمانه اجازه نمی‌داد که راه چاره‌ای به زودی و در کوتاه مدت برای فراهم آوردن امکانات تحصیلی جوانان کم بضاعت پیدا کرد. دکتر عزیزه برال در حالی که مسئولیت داروخانه ری را به عهده داشت دائم در پی چاره جوئی بود. تا آنکه پس از ازدواج و تولد اوّلین فرزندش کار داروسازی را کنار گذاشت و به خود گفت: «باید راهی پیدا کنم که دانش آموزان بی بضاعت و ممتاز جامعهٔ ما بتوانند وارد دانشگاه بشوند».

دکتر برال می‌گوید: «در اینجا بود که نطفه سازمان هاتف (هدایتِ افکار و ترویج فرهنگ) بسته شد و به تدریج طی سالهای بعد به کمک و همیاری جدی چند تن از بانوان نیکوکار این سازمان دامنهٔ فعالیت‌های خود را گسترش داد. من در آغاز کار با محترم خواهر بزرگم صحبت کردم. منزل او جنب کنیسای دروازه دولت بود. محترم قبول کرد از بچهٔ کوچک من نگهداری کند تا من بتوانم در همان کنیسا که مدرسه هم بود ولی خیلی کوچک بود کارم را شروع کنم.


دکتر عزیزه برال با ژنرال مفاض رئیس ستاد ارتش اسرائیل


دکتر برال با اباابان سیاستمدار اسرائیلی

در سال ۱۳۲۹ جشنی در تالار فرهنگ گرفتیم و توانستیم چهل هزار تومان جمع‌آوری کنیم. سازمان هاتف در همان مدرسه دروازه دولت یک اطاق داشت که همهٔ کارها در آنجا انجام می‌شد. کارمان را با جایزه دادن به بچه‌های ممتاز مدارس شروع کردیم. تمام کوشش ما این بود که بچه‌های یهودی را به کسب علم و دانش و ادامهٔ تحصیلات عالی تشویق و دلگرم کنیم. روزی مسئول آمریکن جوینت که متوجهٔ اهمیت کار ما شده بود مرا خواست و گفت: «کارتان را به کمک ما توسعه بدهید. هر هزینه‌ای برای رسیدن به هدف‌های آموزشی خود داشته باشید تا هفتاد و پنج درصدش را ما خواهیم پرداخت».

نهال کوچک سازمان هاتف یکباره به درختی پُر بار بدل شد. مرتب به ۲۵ مدرسهٔ یهودی سرکشی می‌کردیم، برای بچه‌ها کتاب و دفتر و لوازم مدرسه می‌خریدیم، به شاگردان اوّل و دوّم و سوّم جایزه می‌دادیم و کم‌کم کارمان بجائی رسید که به مدارس غیر یهودی هم که در آنها بچه‌های یهودی درس می‌خواندند می‌رفتیم و به دختران و پسران ممتاز جایزه می‌دادیم. سالی تقریباً پنجاه هزار تومان فقط کتاب به بچه‌ها می‌دادیم. در این امر انتشارات صفی علیشاه که به همّت آقای مشفق همدانی به وجود آمده بود بسیار به ما کمک کرد. روزی به دبیرستان آذر در میدان بهارستان رفتم. در کلاس دوازدهم از شاگردان اوّل تا هفتم همه ایسرائل بودند. روزی که در سالن محمد رضاشاه جشن فارغ‌التحصیلی بر پا بود به این هفت نفر جایزه دادیم.

طولی نکشید که فعالیت ما به حمایت مالی از دانشجویان یهودی دانشگاه نیز کشیده شد. هر دانشجوئی که در کنکور قبول می‌شد، برای نام‌نویسی هزار و پنجاه تومان پول لازم داشت که اگر به موقع نمی‌پرداخت دیگری جایش را می‌گرفت. با کمک جوینت ما توانستیم نه تنها در این زمینه بلکه برای سایر کمکهای مالی و وامهای دانشجوئی نیز اقدام کنیم. مدتی بعد شورای امور اجتماعی از من خواستند با آنها هم همکاری کنم. این وظیفه را هم قبول کردم. با پنج مددکار در خیابان گرگان کلاسهای کودکان استثنائی را باز کردیم. روزی خانم فرخ‌رو پارسا مرا خواست و گفت: «آیا شما فقط برای مدارس کلیمی می‌توانید کار کنید یا اینکه به مدارس غیر کلیمی هم باید بروید؟» به او گفتم: «در این کار جوینت ما را حمایت می‌کند و پنج مددکار ایرانی و خارجی با من همکاری می‌کنند. به تنهائی که نمی‌توانم این کار را انجام بدهم». خانم پارسا قول همه گونه مساعدت داد و من توانستم به سایر مدارس هم در این زمینه کمک کنم.

مددکاران اجتماعی ما در محله زیر نام سازمان هاتف به قدری منظم و مرتب کار می‌کردند که خانم ستاره فرمانفرمائیان آنجا را محل کارآموزی مدرسه‌اش کرده بود. دخترهای آموزشگاه مددکاری که زیر نظر ایشان اداره می‌شد به محله می‌آمدند، کارآموزی می‌کردند، چیزها یاد می‌گرفتند و اغلب تزشان را هم دربارهٔ جنبه‌های مختلف سازمان ما می‌نوشتند».

اما خدمات مردمی دکتر برال محدود به سازمان هاتف وهدف‌های عالی آموزشی آن نبود. رشد خانوادهٔ کوچک او رشد خدمت‌های اجتماعی وی را در پی داشت. شاید بسیاری ندانند که «عزیزهٔ برال» چه نقش بزرگی در ایجاد «خانهٔ پیران» تهران‌داشته است. البته خود او هیچ ادعائی ندارد و همان طور که از خصوصیات انسانهای بلند اندیشه است هر گامی را که در خدمت به جامعه برداشته به خاطر ایثارگری همگامان خود می‌داند. دکتر روح‌الله کهنیم در جلد اوّل «گنجینه‌های طلائی» می‌نویسد: «گر چه در ابتدای کار شورائی در محله وجود داشت



دکتر عزیزه برال در بازدید از خانه پیران با یکی از بیماران گفتگو می کند
زنده یاد حاج حبیب القانایان نیز در این بازدید همراه اوست.

که در ایام پسح و سایر موعدها مقداری مواد غذائی بین افراد مستمند و از جمله سالمندان تقسیم می‌کردند، ولی شخص یا سازمان مسئولی نبود تا از آن مواد برای سالمندان از کار افتاده غذا تهیه کرده و یا پرستاری وجود نداشت تا مقداری از آن غذای پخته را به پیران، نابینایان و یا مردان و زنان فلج بدهد. سازمان بانوان هاتف با تعدادی از بانوان از خودگذشته و فداکار و با پشتکار و سرپرستی خانم دکتر عزیزه برال وضع نابسامان پیران محله را به عهده گرفتند و با نیروئی خستگی ناپذیر و پشتکاری غیر قابل وصف موفق به تأسیس خانهٔ پیران شدند». دکتر برال در این باره می‌گوید: «خانهٔ پیران ما در تهران الان بهترین خانهٔ پیران ایران است. روزی تصمیم گرفتند یک بخش از زمین خانهٔ پیران را برای فرود آمدن هلیکوپتر شهبانو و دیدار او از بیمارستان جرجانی تبدیل به فرودگاه کنند. فوری به فعالیت پرداختیم و با کمک انجمن کلیمیان درختهای فراوانی را در آن محل کاشتیم که اکنون بصورت پارک کوچک زیبائی در آمده که پیران اگر بتوانند ساعتی از روز را در آن بسر می برند!»

پس از جنگ شش روزه به سبب شوق و شتابی که بسیاری از ایرانیان یهودی ساکن محله برای سفر به کشور ایسرائل نشان می‌دادند دکتر برال و یارانش برای یاری به مهاجران به میدان آمدند. با کمک «انتشارات صفی علیشاه» فرهنگهای کوچک عبری به فارسی و فارسی به عبری را در نسخه‌های فراوان چاپ کردند و در اختیار سوخنوت گذاشتند تا بین مهاجران توزیع شود. رویهمرفته اعضای سازمان هاتف به رهبری گلدای جامعهٔ ما فعالیتهای بی شماری داشتند و در همهٔ مؤسسات یهودی از جمله صندوق ملی، مگبیت، کمیتهٔ عَلیا، سوخنوت و دیگر سازمانها با علاقهٔ بسیار در خدمت جامعه بودند.

با انقلاب اسلامی و مهاجرت به این دیار گر چه بسیاری از همکیشان ما دچار سرگشتگی و سرگردانی شدند امّا دکتر عزیزه برال به خاطر عشق و ایمانی که به جامعه خود دارد، بی آنکه به سبب مصائب ملی پایش لرزان شود و دچار شک و ناامیدی گردد، با همان روحیهٔ قوی و امیدوار خود در اندیشهٔ اجتماع خویش است و تا آنجا که بتواند خادم بی ریای راستین آن. دربارهٔ گلدای جامعهٔ ما بسیار می توان گفت، بسیار می‌توان نوشت و هر چه بگوئیم و بنویسیم کم گفته‌ایم و کم نوشته‌ایم. ایکاش زندگینامهٔ این چنین زنان بزرگوار ما به شکلی به رشتهٔ تحریر در می‌آمد که می‌توانست برای بسیاری از ما به ویژه‌جوانهایمان الهام بخش باشد. زندگی دکتر عزیزه برال را از هر مسیر آغاز کنیم سرانجام ندائی ملکوتی به گوش دل می‌شنویم که می‌گوید: زندگی خوش و زیبا را در چهار دیواری بی روزنهٔ خوداندیشی و خویشتن پرستی تباه مکن. در اندیشهٔ دیگران هم باش تا شکوه و عظمت و لذت زندگی را چنان احساس کنی که وجود خدا را با تمام ذرات وجودت شاهد باشی. □



دربارهٔ ایسرائل بدانیم

برگردان و تنظیم از: دکتر م. سینا

اشاعهٔ دشمنی از طریق تلویزیون

یک ایستگاه تلویزیونی عربی متعلق به شاهزاده‌ای از خانوادهٔ سلطنتی عربستان سعودی با انتشار تصاویر و تعالیم، اعمال تجاوزکارانه و کینه توزانه علیه اسرائیل را به نوجوانان عرب آموزش می‌دهد و به آنها تلقین می‌کند یهودیها از نسل میمون و خوک هستند و بایستی در صدد شهادت آنها بود. از جمله آنکه یک پدر در مصاحبه‌ای میگوید دو پسر خود را برای انجام عمل بمب انتحاری آماده می‌کند و نیز شخص دیگری که رئیس دانشکدهٔ روان درمانی در دانشگاه قاهره است، میگوید از انجام اعمال بمب‌های انتحاری خود به منتهای شادمانی رسیده است.

طرح حفظ زبان قدیمی *Ladino*

سازمان علمی و تربیتی و فرهنگی «یونسکو» وابسته به سازمان ملل متحد برای حفظ زبان قدیمی Ladino که در قرن ۱۵ زبانِ بیش از صدها هزار یهودی سفارادی رانده شده از اسپانیا تکلم می‌شد کوشش زیادی به عمل می‌آید.

این زبان در هنگام اخراج و رانده شدن یهودیان اسپانیا در سال ۱۴۹۲ که در حوزه مدیترانه مستقر شدند متداول و پیشرفت زیادی داشته و نسلهای بعدی با شوق و ذوق فرهنگ ارثی اسپانیائی خود را حفظ کرده‌اند. □

کشف داروی تازه در اسرائیل

دانشمندان و محققین علوم داروشناسی از دانشگاه داروسازی دانشگاه عبری اورشلیم برای کشف یک داروی جدید که اختراع کرده‌اند مطالعات کلینیکی و اثرات دارو را در انسان شروع خواهند کرد. این دارو در درمان صرع و سردردهای میگرنی و دردهای مزمن به کار می‌رود. اثر این دارو از داروهای موجود در بازار بسیار قوی‌تر بوده و بدون عوارض جانبی مثل چاقی مفرط و ناراحتی‌های کبدی و نقص‌های مادرزادی می‌باشد. □

تفسیرهای تعصب آمیز

برابر مصاحبه منتشره در روزنامهٔ انگلیسی گاردین، آقای Ted Terner نایب رئیس شبکهٔ کامپیوتری AOL که از قدرتمندترین صاحبان وسائل ارتباط جمعی و نیز صاحب خبرگزاری معروف CNN است اسرائیل را متهم کرد که عمل مقابله با تروریسم علیه فلسطین‌ها قابل مقایسه با حملات بمب‌های انتحاری فلسطین بر ضد اسرائیل می‌باشد. در اوایل سال جاری نیز به دنبال حمله تروریستی ۱۱ سپتامبر Terner در یک سخنرانی هواپیما ربایانی را که ساختمانهای مرکز تجارتی جهانی در نیویورک و پنتاگون را منفجر کردند آنها را «دلیر و شجاع» نامید. □

چشم‌اندازی از جامعهٔ کنونی ما

روزی که به داریوش پیشنهاد کردم که شمارهٔ ویژه امسال را به یک بررسی کلی دربارهٔ جامعهٔ یهودیان ایرانی مقیم کالیفرنیا اختصاص دهیم، گویا عامل زمان را در نظر نداشتم. برنامهٔ ابتدائی طرح ریخته شد و آغاز به کار کردیم اما به یکباره متوجه شدیم برای انجام طرحی که ماهها وقت لازم دارد بیش از چند هفته فرصت نداریم و تازه در این میان یک شمارهٔ معمولی دیگر یعنی شمارهٔ ۸۹ را هم باید منتشر کنیم که منتشر کردیم و اینک این شمارهٔ ویژه را به موقع به دست شما می‌رسانیم. ولی باید اذعان کنیم فرصت کم مانع از آن شد که جامعهٔ یهودی ایرانی مقیم این دیار را آنچنان که می‌خواستیم مورد بررسی قرار دهیم. از این رو پیش از آنکه خوانندگان عزیز بر ما خُرده بگیرند، ما خود به چند کمبود مهم این مرور کوتاه اشاره‌ای داریم:

یکی آنکه نوشته‌ها با عدد و آمار که معیار اندازه‌گیری در اینگونه مطالعات است همراه نیست که البته انجام چنین کاری را نمی‌توان سهل و ساده پنداشت چرا که برای هر موضوع به پژوهشگران و دستیارانی نیاز بود تا اطلاعات کافی از طریق پرسشنامه و مصاحبه‌ها گردآوری شود و آگاهی‌های به دست آمده تجزیه و تحلیل گردد.

دیگر آنکه در نوشته‌ها به دنبال علت‌یابی نبوده‌ایم و کوشیده‌ایم از نقد اجتماعی نیز بپرهیزیم.

آنچه توانسته‌ایم از عهده آن برآئیم طرح خیلی ساده و ابتدائی از جامعه‌مان آنهم از جنبه‌های گزیده آن است و در همین طرح ابتدائی به نتایجی رسیده‌ایم که شماری چند از آنها چنین است:

۱ - پیشرفت جامعه یهودی ایرانی مقیم کالیفرنیا که از قلب محله‌های ایران برخاسته و در آن کهنسالانی زندگی می‌کنند که خاطرات ایام کودکی خود را در گتوهای سرشار از فقر و نکبت خوب به یاد دارند چیزیست که تا حد یک اعجاز، شگفت‌انگیز می‌نماید. تنها رفاه مادی و پیشرفت مالی مورد نظر نیست زیرا که هنوز هستند کسانی در این جامعه که به نان شب محتاجند. پیشرفت سریع و برق آسای این جامعه در همه رشته‌ها است که حیرت‌آور است. زندگی دختران و پسران تحصیلکرده که هر روز افتخاری تازه می‌آفرینند با زندگی پدر مادرها و خیلی بیش از آن با پدربزرگ مادربزرگها از زمین تا به آسمان فرق کرده است. افراد جامعهٔ ما به صورت انفرادی به شکلی سحرآمیز به پیش می‌تازند.

۲ - با این همه از نظر اجتماعی جامعهٔ ما هنوز تثبیت نشده است. ارزشهای اجتماعی ما معلوم نیست. پیوندش با روال زندگی گذشته به کلی گسسته نشده و در عین حال ارتباطش با جامعهٔ آمریکائی سست و نامشخص است. خیلی از رسوم بسیار مهم آن، مثل رسم «خواستگاری»، از بین رفته ولی رسوم تازه‌ای که مورد پذیرش همگان باشد جانشین آنها نشده است.

۳ - از خیلی جهات جامعهٔ کنونی یکدست و یکپارچه نیست. پراکندگی‌های آن فراوانست. دیگر نمیشود این جامعه را فقط از نظر قدرت مالی به سه طبقه تقسیم کرد. عوامل جدائی آن فراوانست. حتی نشانی خانه‌ها عامل جدائی افراد آنست. اختلاف در عقاید دینی چنانست که انگار ما با یک هرج و مرج مذهبی روبروئیم.

۴ - در زمینهٔ مطالعات جامعه شناسی، جامعه ما از نظر وجود افراد پژوهشگر به طرز دردآلودی با فقدانی چشمگیر روبروست.

کوتاه سخن این شماره را با همه دشواری‌های موجود توانستیم به همین شکل که هست تقدیم حضورتان کنیم. بسیاری از مقالات را بدون نام نویسنده می‌یابید. همه آنها کارهای گروهی‌اند و جمع مقالات حاصل چند هفته کوشش گروهی از نویسندگان و همکاران ما است. در این جا باید از یک‌ایک آنها برای زحماتی که تقبل کرده‌اند سپاسگزاری کنیم:

از **دکتر ژاله پیرنظر** و **دکتر مژگان حکیمی** پژوهندگان و مدرّسان دانشگاهی و نیز **خانم ژینا برخوردار نهائی** نویسندهٔ نامی که دعوت ما را برای همکاری در این شماره پذیرفتند، از **پرفسور امنون نتصر** که قبول کردند مقالهٔ این شمارهٔ خود را در ارتباط با جامعهٔ یهودی ایرانی ساکن کالیفرنیا بنویسند، از **خانم شهره نوفر** که برای تهیه لیست سازمانهای یهودی ایرانی روزهای متوالی کار خود را دنبال کردند. از **کرمل ملمد** این جوان پر تب و تاب که در بخش انگلیسی گردآوری و تنظیم مقالات را زیر نظر گرفتند، از **خانم مینو مقیمی** که در تهیهٔ سه مقاله در سه موضوع با ما همکاری کردند. از **ژاک فراست** هنرمند عزیز و پر استعداد که با طرحهای زیبا جلوه‌ای به مقالات دادند، از **منصور پوراتحاد** خادم معروف جامعه که در تهیهٔ عکسها ساعت‌ها و ساعت‌ها وقت صرف کردند، از نویسندگان و همکاران گرامی: **دفنا بابایگی، لیلی بلور، آنژلا کهن، ربکا اسلامبولی، دبورا ترمه‌ای، هیلا گوهری، دکتر هومن کاشانی، سَم یبری، شیلا نوفر، شارونا نهورای، مارک حلوصیم، رحمت رحیمیان، رزیتا ابرامی، فریده شانفر، منیژه یومطوبیان، کارمیت زُر، دکتر شرلی حق‌نظری** و **دکتر یعقوب نظیری** که در تدوین مقالات ما را یار و همیار بوده‌اند صمیمانه سپاسگزاری می‌کنیم. در این جا بجاست از **جان فیشل** رئیس فدراسیون یهودیان لس‌آنجلس، **ربای دیوید ولپی** (سینای تمپل)، **ربای حئیم سیدلر - فلر** (هیلل UCLA) و **هومن همتی**، جوان یهودی ایرانی که این روزها به خاطر جدا کردن سر دوقلوها نامش بر سر زبانهاست برای پذیرش انجام مصاحبه‌ها نیز محترمانه تشکر کنیم.

هوشنگ ابرامی

۱ - ریشه‌های تاریخی جامعهٔ ما، ترکیب نوین خانواده و موقعیت کنونی اعضای آن



گذشتهٔ یهودیان ایرانیِ کالیفرنیا

ریشه در اعماق زمان

جامعه‌ای که جنبه‌های گوناگون آن را در این شماره مورد یک بررسی ابتدائی و مقدماتی قرار داده‌ایم ریشه در اعماق زمان دارد. آغاز زندگی آن در ایران از مرز دوران کوروش و داریوش فراتر می‌رود و به قریب دو قرن پیش از زمانی می‌رسد



محلهٔ سرچال تهران در اوائل قرن بیستم (Smithsonian Institution)

که آشوریان ده اسباط را از خطه شمالی سرزمین ایسرائل به دیار مادها تا کوه دماوند که آن را پایان دنیا می‌دانستند کوچاندند. در این ریشه‌یابی نه قصد تاریخ نویسی - حتی به طور فشرده - داریم و نه آنکه جدا از مصائبی که بر این قوم رفته اشاره به خدمات بزرگ یهودیان ایران در زمینه‌های فلسفه و نجوم و ریاضیات و پزشکی و علوم در ایران خواهیم داشت. همینقدر بدین اشاره بس می‌کنیم در زمانی که آمریکا ناشناخته بود و اروپا در ظلمت قرون وسطی غوطه می‌خورد بسیاری از کتب علمی و فلسفی دوران باستان توسط مترجمان یهودی خاورمیانه از جمله ایران به عربی و فارسی ترجمه شد و پایه رنسانس اسلامی را در شرق گذاشت که بعد خود نهادی برای رنسانس اروپائی گردید.

با اینهمه از یادآوری دربارهٔ زندگی یهودیان ایرانی در یکصد سال گذشته و مراحل مختلف آن نمی‌توانیم درگذریم. پدرها و پدر بزرگهای این جامعه در دو سه نسل گذشته چگونه می‌زیستند؟ چه عواملی موجب شد که زندگیِ یکنواخت نسلهای گذشته طی یک قرن اینهمه طغیان و تحول و تغییر پیدا

کند و نسل کنونی با نگاهی گذرا به پشت سرش شاهد دگرگونی‌های بسیار باشد؟ تاریخ یکصد سال اخیر یهودیان ایران در بین دو انقلاب اگر به طور عمقی و بر اساس پژوهش دقیق نوشته شود بی گمان جلدهای بسیاری را در بر خواهد گرفت. هنوز خیلی از نکته‌ها نانوشته مانده‌اند. با توجه به اهمیت تاریخ در دین یهود امیدواریم که روزی این اثر نه الزاماً در چندین جلد بلکه لااقل در دو سه جلد منتشر شود. و اینک مروری گذرا به اوضاع اجتماعی جامعه خود در قرن گذشته داشته باشیم.

اواخر دودمان قاجار و انقلاب مشروطه

مهم‌ترین واژه‌ای که می‌تواند گویای وضع ما در این دوران باشد کلمهٔ «محله» است. ما خود این پارهٔ مطرود و گاه محصور از شهر را «محله» می‌خواندیم و دیگران آن را به نام «محلهٔ جودا» می‌شناختند. هر شهرِ یهودی نشین جز چند شهر محدود از جمله همدان دارای محله بود. شهری هم که محله نداشت یهودیانش نزدیک هم زندگی می‌کردند. محله یک زندان دست جمعی بود که مردمش جرأت بیرون آمدن از آنرا نداشتند و اگر بیرون می‌آمدند برگشت آن‌ها با خدا بود. گاه مردهائی که برای امرار معاش وارد کوچه‌های شهر می‌شدند و با صدای بلند به در و همسایه‌ها خبر می‌دادند که رخت و قبای کهنه می‌خرند و یا مردانی که در شهرستانها، بستهٔ سنگین تومارهای پارچه را به دوش می‌کشیدند و به دهات می‌رفتند، به دست اوباش به طمع چند تومان و چند قران کشته می‌شدند. با این وجود همین محله‌ها دارای «حکیم»ها و «ماما»هائی بودند که استفاده مسلمانان از وجودشان بسیار بود.

تا انقلاب مشروطه یهودی جزء تبعه کشور نبود. خارج از جمعیت ایرانی بود. اجنبی به شمار می‌آمد و زیر نظر وزارت خارجه قرار داشت. رهبر مذهبی او ناظر بر اداره جمعیت بود. عالی‌ترین درجه مقام رهبری «رُش گالوتا» یا «رهبر جامعه در پراکندگی» بود که در محلهٔ تهران می‌زیست. آخرین رُش گالوتای جامعه ما «ملا آقا ابراهام» بود که در کشاکش بین آزادیخواهان و مستبدان برای حمایت از جامعه یهود نقش مهمی بر عهده داشت. در دوره قاجار و سالها بعد از آن یهودیان ایران چه در پایتخت و چه در شهرستانها با حملات و غارتها و کشت و کشتارها فراوانی روبرو بودند که تمامی آنها به تحریک آخوندهای آشوبگر آنزمان بر پا می‌شد. حادثه سمیتقو در آذربایجان که به سال ۱۹۲۲ روی داد این سامان را چنان به خون یهودیان آلود که دیگر آنان نتوانستند به زندگی خود در آن سامان ادامه دهند. یا گریختند یا کشته شدند. فاجعهٔ عبدالنبی در همین ایام در تهران، قتل عام یهودیان مشهد در چند دهه



دانش آموزان مدرسهٔ اتحاد یزد در سال ۱۹۴۰
(Alliance Israelite Universelle)

قبل از آن، فتنه جوئی‌های سید ریحان الله در پایتخت و بلوای ملا عبدالله در همدان که جملگی از تراژدی‌های بزرگ اجداد ماست تنها نمونه‌هائی چند از غائله و ماجرای تلخ دیگرند که شرح آنها به اختصار در تاریخ مدون ما به جا مانده است.

فقر مادی جامعه ما که خود متأثر از فقر مالی کل جمعیت ایران بود به نهایت رسیده بود. تقریباً همه محله‌ها از محله سرچال تهران گرفته تا محله جویباره اصفهان و محلهٔ شیرازی‌ها و محله‌های دیگر شهرها دارای خصوصیات یکسانی بودند و عجب آنکه جز مسافرهائی که گاه بگاه از شهری به شهر دیگر می‌رفتند ارتباطی بین آنها نبود. فاجعه‌های طبیعی مثل خشکسالی، قحطی، وبا و طاعون بر مصائب موجود می‌افزود. بیماریهای تراخم و تب و نوبه و مالاریا و سینه پهلو رواج بسیار داشت وکمتر روزی بود که در گوشه‌ای از محله بخاطر مرگ یک جوان یا یک کودک صدای شیون و آه و ناله به گوش همسایگان نرسد. از بیماریهای پوستی رائج در محلهٔ تهران جز کچلی، سالک را می‌توان نام برد.

گر چه فقر و ناداری غوغا می‌کرد و بیشترین افراد جامعه

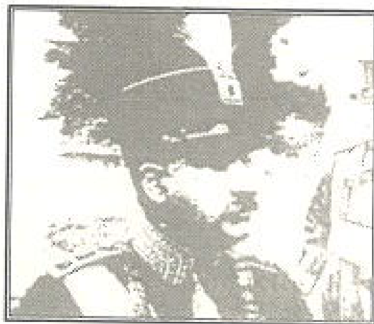
مواد غذائی لازم را در اختیار نداشتند اما آنچه دردناک بود فقر مذهبی بود. بی سوادی رواج بسیار داشت. کسانی هم که سیدور و تهیلیم می‌خواندند معنایش را نمی‌دانستند. مرجع یادگیری مسائل مذهبی ملاهای معسه گوئی بودند که در سالروز درگذشتگان تمام روز پشت چهار پایه‌ای بر زمین می‌نشستند و انفیه می‌کشیدند و می‌خواندند و قصه می‌گفتند. اگر کنیسائی درست می‌شد که زیاد درست می‌شد وگاه یک کوچهٔ بلند دارای چند کنیسا بود (میراثی که هنوز بدان عمل می‌کنیم) احتمال می‌رفت مکتبی هم داشته باشد. اما در این مکتب‌ها چیز مهمی آموخته نمی‌شد.

فقر مذهبی در این ایام بارآور مصیبت بزرگ دیگری شد که هنوز دربارهٔ آن مطالعهٔ درست و دقیقی به عمل نیامده است. در مرز انقلاب مشروطه، بدون آنکه چون قرون پیشین جبر و زور و خنجر و چماقی درکار باشد عده‌ای از یهودیان بدون علم به اینکه یهودیت چیست و چه می‌گوید به ادیان دیگر گرویدند. همین که جوانانی جرأت یافتند که از محله خارج شوند و به کسب وکار در شهر بپردازند برای آنکه مورد طعن و لعن مغازه داران مسلمان قرار نگیرند به نزد آخوندی رفتند و اشهدی گفتند و نام مسلمانی بر خودگذاردند. این کار هر چند ظاهر سازی بود ایمان به یهودیت را در وجود جوانان یهودی خدشه‌دار می‌کرد. ولی این امر در برابر گرویدنهای دیگر ناچیز می‌نمود. میسیون‌های مسیحی از یکسو و مبلغان مذهب نوین بهائی از سوی دیگر که همه با مهربانی وکلام خوش روی یهودیاتی که دچار فقر مذهبی بودندکار می‌کردند موفق شدند بسیاری از آنها را از دین خود بدر کنند. در میان افرادی که به مسیحیت، بهائیت و اسلام در آمدند به نام کسانی برمی‌خوریم که عناوین «دکتر» و «پرفسور» و «حکیم» داشته‌اند. تأسیس مدارس آلیانس در تهران، همدان و شهرستانهای یهودی نشین دیگر سدی در برابر این توفان پدید آورد. جامعهٔ کنونی هنوز هم کمابیش با فقر مذهبی روبروست و به فروع اهمیت بیشتری می‌دهد تا اصول بنیانی.

از رویدادهای بسیار مهم این دوران، انتشار اعلامیه بالفور در سال ۱۹۱۷ و سپس تشکیل «انجمن صیونیست» در ایران بود. وجود این انجمن با این نام در آنزمان بیگمان یکی از درخشنده‌ترین وقایع تاریخ یهودیان در عصر حاضر است. شور و جنبشی که در میان جامعهٔ تقریباً از بندگسسته آن ایام پیدا شد وصف ناپذیر بود. خیلی از مردم عامی آنرا استقلال نهائی «ارتص» دانستند و در هنگامی که سفر از ایران به ایسرائل ماهها به طول می‌کشید و مخاطره آمیز بود راهیِ دیار مقدس شدند. رهبران اجتماعی جامعه که تا آن وقت فقط سرگرم مسائلی چون قصابخانه‌ها و مالیاتِ گوشت و امور گورستان و کنیساها بودند کلاسهائی برای تدریس زبان عبری براه انداختند و شعله‌های امید را در میان جامعه دمیدند.

تأسیس آلیانس و بعد انقلاب مشروطه که در آن چند تن جوان یهودی مسلحانه شرکت جستند در تاریخ یهودیان ایرانی مقطع زمانی نوینی را خلق کرد. از این زمان بود که بر اساس قانون اساسی ایران که خود رونوشتی از قانون اساسی ممالک اروپائی بویژه بلژیک بود یهودی مقیم ایران تبعه این کشور بشمار آمد و اجازه یافت در مجلس شورای ملی نماینده‌ای داشته باشد.

دورهٔ رضاشاه، از کودتای سوّم اسفند تا شهریور ۲۰



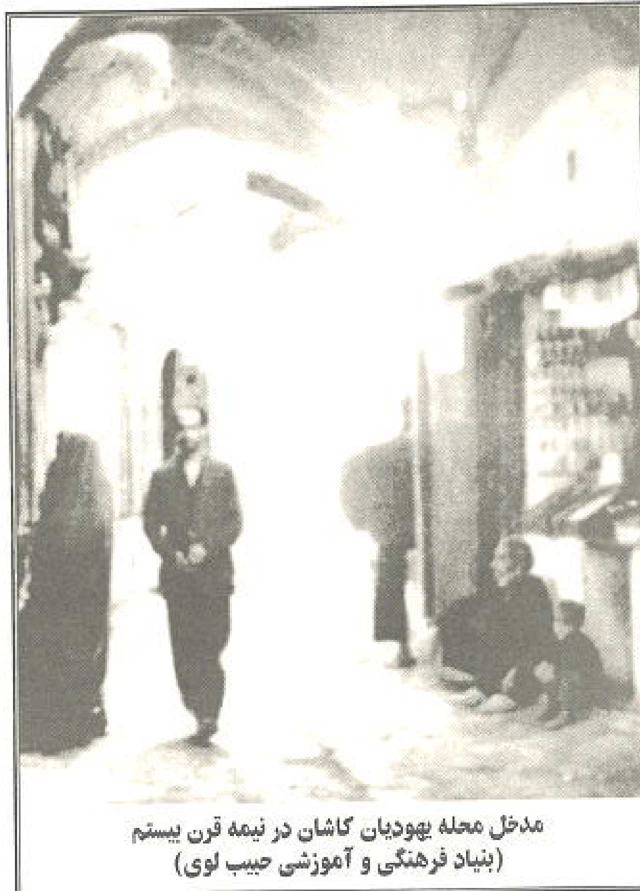
تاریخ عمومی ایران بویژه از آستانه دودمان صفویه تا به امروز تاریخ جنگ و جدال بین «نظامیان» و «روحانیان» است. هر زمان که روحانیون بر ادارهٔ مملکت چیره بوده‌اند اقلیت‌های مذهبی از جمله یهودیان با سختی روبرو شده‌اند و هر بار نظامیان بر کارها تسلط یافته‌اند اقلیت‌ها از آزادی نسبی برخوردار بوده‌اند.

دورهٔ رضاشاهی دوره‌ایست که با خشونتی باور ناکردنی بساط ملایان (به قول کسروی) برچیده می‌شود. برچیدن این بساط به حدی شدید است که در سالهای نخست از قزاقان و بعد از ایجاد ارتش نوین، از سربازان مسلح برای قلع و قمع کسانی که «ملوک‌الطوایف اسلامی» در ایران برقرار کرده بودند استفاده می‌شود. حتی کسانی که در مزار پیشوایان مذهبی تحصن می‌یافتند به ضرب گلوله پراکنده می‌شدند و آخوندهائی که در حوزه‌های علمیه قم طلبگی می‌کردند همین که صدای اعتراضشان بلند می‌شد تارومار می‌گردیدند. می‌دانیم که یکی از طلبه‌های جوان همان ایام «روح‌الله خمینی» بود که از آن حوادث چنان کینه‌ای به دل گرفت که وقتی بازی روزگار او را بر تخت حکومت نشاند «نظامیان» ایران را دسته دسته به تیرهای اعدام بست.

به هر تقدیر کوتاه شدن دست روحانیون از امور مملکتی محیطی به وجود آورد که همه اقلیت‌ها از جمله یهودیان توانستند نفسی بکشند و دورادور بوی آزادی را استشمام کنند. می‌گوئیم دورادور زیرا حسابِ طرز تفکر مردم عامی یک اجتماع از آنچه دولت و حکومت آن اجتماع می‌کند جداست و

عامیان ایران که دست پروردگان همان محیط مسموم ایام گذشته بودند در همان عالم بیسوادی و ناآگاهی نظرشان به یهودیان، ساده عوض نمی‌شد.

از آغاز دورهٔ رضاشاه، گر چه محله‌ها بر سر جایشان بودند، امّا مثل قفسی که پرنده‌ها یک به یک و چند به چند از آن آزاد شوند یهودی‌ها وارد محیط بزرگتر ملی شدند. مهم‌ترین تحولی که برای جامعهٔ یهود در این دوران پیش آمد روی آوردن جوانان یهودی به درس و تحصیل بود. تأسیس دانشگاه تهران درها را به روی جوانان یهودی تشنهٔ به تحصیل گشود و دخترانی که در نسل پیش از هرگونه درس آموزی محروم بودند تا کسب عنوان دکتری پیش رفتند. کسانی پس از اتمام دورهٔ آلیانس برای ادامهٔ تحصیل دانشگاهی روانه اروپا شدند و بیشتر در پاریس درس خواندند.



مدخل محله یهودیان کاشان در نیمه قرن بیستم
(بنیاد فرهنگی و آموزشی حبیب لوی)

ورود جامعهٔ کوچک و محدودی که درون محلهٔ بسته می‌زیست به اجتماعی بزرگتر تحولات بزرگی را در جامعهٔ یهود پدید آورد. گر چه هنوز تعصبات مذهبی اجازه نمی‌داد که مردان تحصیلکردهٔ یهودی وارد مؤسسات دولتی شوند اما این مانع موجب آن نبود که فرزندان یهودی از تحصیل روی برگردانند. خیلی از افراد دیگر موفق شدند به کسب و کار آزاد بپردازند و در بازار از شاگردی تا اربابی پیش بروند. پیشرفتهای زنان یهودی در این دوره بسیار چشمگیر است. می‌دانیم که یکی از محدودیت‌هائی که در گذشته برای زنان یهودی گذاشته بودند این بود که زن یهودی حق نداشت با حجاب بر سر کوی و برزن ظاهر شود. در ایامی که زنان مسلمان با چادر و چاقچور و روبند به خیابان می‌آمدند این قانون غیر انسانی زنان یهودی را خانه‌نشین می‌کرد و ای بسا بودند زنانی که در محله به دنیا می‌آمدند و در محله از دنیا می‌رفتند. امّا کشف حجاب زن یهودی را وارد میدان کرد.

دوران رضاشاه یکبار دیگر ثابت کرد که جامعهٔ یهودی اگر اندک آزادی داشته باشد تا کجا می‌تواند پیش برود. نخستین دندانپزشکان ایران، یهودیانِ تحصیلکرده، در خارج بودند. دکتر حبیب لوی تاریخ‌نگاری که تاریخ یهود ایران را در سه جلد به ثبت رساند و مدت شانزده سال در بهداری ارتش خدمت کرد دندانپزشک ویژهٔ رضاشاه بود. یهودیانی نظیر او که در دورهٔ رضاشاه به مقامات بزرگ علمی رسیدند کم نبودند. برای استخدام مشفق همدانی به عنوان رئیس خبرگزاری پارس، وزیر امور خارجه از رضاشاه اجازه خواست و شاه روی پروندهٔ او نوشت: «موافقت می‌شود».

برخوردهای یهودیان با غیر یهودیان در این دوران آغاز شد و همین خود آغازگر دوران «تحلیل گرائی» در جامعهٔ یهود ایران شد که نتایج آن را در یکی دو دهه بعد شاهد شدیم. دورهٔ رضاشاه، هر اندازه که به طور مستقیم و غیر مستقیم، بندهای کهنهٔ زنگ زده را از دست و پای یهودیان باز کرد ضربت دیگری زد که اجباراً باید زده می‌شد. بدین معنی که رضاشاه با همان خوئی که آن را بعضیٰ «دیکتاتوری» خوانده‌اند برای جلوگیری از عرض اندام اشرار در هر لباس، ناگزیر بود جلو فعالیت انجمن‌ها و سازمانها را بگیرد و در نتیجه با روی کار آمدن او چراغ «انجمن صیونیست» که می‌رفت تا مردم را دربارهٔ سرزمین اجدادی خود و دین یهودیت و زبان عبری آشنا کند خاموش گردید و مردمی که گرفتار فقر مذهبی بودند همچنان در جا زدند. نه انجمنی بود و نه نشریه‌ای و نه کانونی برای جوانان. تأسیس «انجمن کوروش» که برای ایجاد مدرسهٔ کوروش توسط چند یهودی برجسته ایجاد شده بود نزدیک بود از بیخ و بن برچیده شود. تصوّر می‌رفت این انجمن قصد فعالیت صیونیستی دارد. «نظمیه» دنبال آن بود. وکیل کلیمیان مجلس به دولت کتباً اطلاع داد که او هیچگونه نقشی در این انجمن ندارد! مأموران نظمیه به سراغ گردانندگان آن رفتند و تشکیلات را مُهر و موم کردند. ماهها طول کشید تا بالاخره با اطمینان به این که هدف فقط آموزش کودکان یهودیست به آن اجازه ادامهٔ فعالیت دادند.

داستان یهودیان ایران در اواخر دورهٔ رضاشاه، میان بحبوحهٔ جنگ جهانی دوّم نیز وقایع را برای آنها که تاریخ را بدون احساس و تعصب مرور می‌کنند نموداری تلخ دیگری از این دوران به دست می‌دهد. دکتر شاخت وزیر دارائی هیتلر به تهران آمده و بانک ملی را تأسیس کرده بود. سقف ایستگاه راه‌آهن سراسر با علامت ضد یهود ساخته شده بود. عمال نازیها در اغلب کارهای دولتی دست داشتند. شاهرخ از رادیو برلن دم از نژاد آریا می‌زد و رسماً توسط حکومت ایران نام «پرشیا» به «ایران» تغییر یافته بود تا بستگی ملت مسلمان ایران به نژاد آریا به دنیا ثابت شود. در این ایام بود که جامعهٔ یهود ایران بار دیگر در ترس و وحشت و اندوه فرو رفت.

دورهٔ محمد رضاشاه پهلوی

در این دوره که بیش از سه دهه و نیم به طول انجامید، یهودیان به همراه خود ملّت ایران با فراز و نشیب‌های بسیار روبرو بودند. هرج و مرجی که به دنبال عزل رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰ رویداد وضع آشفته نامعلومی را پیش آورد. حضور سربازان متفقین که بیشتر آنها هندی و آمریکائی بودند ایران را با قحط و غلا و ورشکستگی روبروکرد و در نتیجه یهودیان مثل هر موقع دیگر که با مصیبتی روبرو می‌شوند دست اتحاد و یگانگی به سوی هم دراز می‌کنند متحدتر شدند. ورود «فرزندان تهران» از لهستان جنگ زده بیماری تیفوس را به همراه آورد. دکتر سپیرها پای در میدان گذاشتند. کسانی قربانی شدند اما همچنان برای اعزام «فرزندان تهران» به خاک ایسرائل فعالیت ادامه یافت.

جنگ تمام شد امّا نگرانی جامعهٔ یهود پایان نپذیرفت. مبارزهٔ جوانان یهودی در ایسرائل برای دستیابی به استقلال نمی‌توانست در ایران بدون واکنش بماند. جنبش ضد یهودیگری دوباره جان گرفت. روزنامه‌ها، مقاله‌ها و اخبار نادرستی را علیه یهودیان منتشر می‌کردند. حتی در ایام پسح نوشتند که یهودیها در فلان منطقه کودک مسلمانی را کشته‌اند تا خونش را در فطیر بریزند. دوباره آخوندها جان گرفتند. ارتش ایران شکست خورده بودند و «نظامیان» منکوب شده بودند. صحبت از این بود که فاجعه‌های اواخر قاجار تجدید شود و غارتگران و آدمکشها به محله سرازیر شوند. هر روز شایعه تازه‌ای بین افراد جامعه پخش می‌شد. بعضی‌ها امیدوار کننده و بعضی دیگر ناامید کننده بود. همه جا آشوب بود و بلبشو. دولت‌ها هر چند صباح یک بار عوض می‌شدند. در تهران بیشترین یهودیان در منطقهٔ آشیخ هادی، چهارراه حسن‌آباد، چهارراه عزیزخان، دروازه شمیران، خیابانهای فرعی شاهرضا و تک و توکی در خیابان تخت جمشید زندگی می‌کردند اما محله همچنان بر جای خود ماندگار مانده بود.

جالب است که در همین ایام پر آشوب نشریاتی توسط یهودیان منتشر می‌شد که از میان همه آنها روزنامهٔ «ایسرائل» به سرپرستی دکتر کهن جائی ویژه داشت. دیگر سانسور دوران رضاشاه در کار نبود. در قلب این ایام بود که خبری از تل‌آویو دنیا را تکان داد. داوید بن گوریون استقلال ایسرائل را به دنیا اعلام کرد. وضع برای یهودیان ایرانی آشفته‌تر شد. شادی و نگرانی در هم آمیخته شد چراکه از فردای آنروز دیو جنگ نفیر کشان در خاک مقدس به میدان آمد.

در این گیرودار و با وجود تمام گرفتاریها جامعه یهود گام به گام به پیشرفت خود ادامه می‌داد. در دوران ملی شدن صنعت نفت و نهضت دکتر مصدق که خاورمیانه را به راهی دیگر کشاند همراه با گسترش فعالیتهای حزب توده گروهی از جوانان یهودی به این حزب گرایش پیدا کردند و به فعالیتهای گسترده‌ای پرداختند. اما افکار و عقاید سیاسی آنها هر چه بود در میدان آموزش عالی همچنان در حال پیشرفت بودند. پسران و دختران دانشجوی یهودی سازمانها، انجمن‌ها و تشکیلات گوناگونی تشکیل دادند و با همکاری «سوخنوت» در اعزام بسیاری از یهودیان که بیشتر آنان از طبقه سوّم جامعه بودند به سرزمین اجدادیشان یاریها کردند.

و امّا بعد از ماجرای ۲۸ مرداد بود که جامعهٔ یهود ایران به آنچنان درخششی رسید که چشمها را خیره کرد. در آخرین پاراگراف کتاب «تاریخ جامع یهودیان ایران» چنین می‌خوانیم: «شکُفتگی یهودیان در آخرین سالهای عصر محمد رضاشاه، پس از آنهمه مرارتهای جانسوز و کشندهٔ قرون پیشین از شکِفتگی‌های تاریخ یهود ایرانست. نه خود یهودی، که ایرانی غیر یهودی نیز مات و حیران می‌ماند که چگونه ممکنست پس از آن همه شقاوت‌ها و قتل‌ها و چپاول‌ها که این جامعه بخصوص در دوره‌های صفویان و قاجاریان تحمل کرد، پس از آنهمه رویدادهای دردناکی که در دورهٔ مشروطیت و حتی دوران پهلوی برایش پیش آمد که کشتار کردستان تنها یکی از آنها بود، این ملت بتواند بماند، سر پا بایستد، سر بلند کند. کمر خدمت به ایران و ایرانی ببندد، جراح و استاد دانشگاه و بانکدار و مهندس و پرستار و صنعتگر و هنرمند و کارخانه‌دار و کارمند و کارشناس بپروراند و دست مهربان نوازشگرش دست هم میهنانی را بفشارد که اجداد آنها ننگین ترین اعمال را به گذشتگانش روا داشته‌اند. چگونه ممکن است این یهودی ایرانی که باید آنبانی از کینه و انتقام و دشمنی و بدنگری باشد دست بیمار مأیوس مسلمان هموطنی را بگیرد تا او را برای شفا به

بیمارستان ایسرائل روانه کند؟ مترجم و همدم و راهنمایش باشد و از هیچگونه خدمت به آن بیمار فرو نگذارد؟ چگونه ممکنست این انسان که نیای او را به گناه نواختن کمانچه در یک باغ عمومی در زمان قاجار به دو نیم کردند در حفظ موسیقی ایران چنان کوشا بماند که با داود شیرازی‌ها و موسی خان کاشانی‌ها و رحیم قانونی‌ها و یحیی زرین پنجه‌ها و مرتضی نی‌داودها موسیقی اصیل زادگاه خود را حفظ کند؟

این یهودی ایرانی که با پنجه‌های شفابخش پزشکانش و انگشتان سحرانگیز موسیقی دانانش، هم جسم هموطن خود را شفا داده و هم مرهم روح او بوده چگونه انسانی است که در سینه‌اش کینه جای نمی‌گیرد؟ آیا این پیرو موسی نمونه‌ای از انسانیت والا نیست؟ آیا یهودی ایرانی گل زنبق زیبائی نیست که در شوره‌زار تعصب روئیده! آیا شکفتن این گل در چنین شوره‌زاری که نظیرش در خیلی دیگر از جاهای دنیا هست، از معجزات الهی نیست؟»

جامعهٔ یهود که در آخرین سالهای دورهٔ محمد رضاشاه در حد شکفتگی رسیده بود از نظر زمانی با سکونتگاه فقرآلود مطرود خود یعنی محله بیش از چند دهه فاصله نداشت و اگر زمانه می‌گذاشت دور نبود که در اجتماع ایران بانی خدمات وسیع‌تر و ارزنده‌تری شود. امّا می‌دانیم که چنین نشد و انفجار انقلاب اسلامی این جامعه را پراکنده کرد و گروهی از افراد آن را به کالیفرنیا فرستاد.

سه نسل همزمان امّا جدا از هم

جامعه‌ای که اینک در کالیفرنیا به نام «یهودیان ایرانی» می‌شناسیم یک نسل خاص نیست بلکه دارای سه نسل است که تقریباً جدا از هم‌اند و هرکدام در دنیای خود بسر می‌برد. شاید این امر تا حدودی دربارهٔ جوامع دیگر از نظر شرایط سنی درست باشد اما در مورد جامعهٔ ما تنها مسئله سن نیست که آنها را از هم جدا می‌کند بلکه باورها و فرهنگ و طرز تفکر هم هست.

نسل اوّل: مردان و زنانی‌اند که میانه سالی را پشت سر گذاشته‌اند. اینها ولو آنکه تبعهٔ آمریکا شده باشند و از مزایای مالی بهره‌مند گردند گرایش فکری شدیدی نسبت به ایران دارند. فارسی حرف می‌زنند به تلویزیون و رادیوی ایرانی گوش می‌دهند. مونسشان رادیوی ۶۷۰ و رادیوی مروتی است. دیشهای برنامهٔ ۲۴ ساعته دارند و به نوه‌هایشان اصرار می‌کنند که فارسی حرف بزنند و خودشان علاقه دارند به کنیسای ایرانی بروند. اینها ایرانی پاک و خُلص‌اند!

نسل دوّم: این نسل بین دو قطب ایرانی و آمریکائی به تله افتاده است. سالهای نوجوانی را پشت سر گذاشته اما هنوز راهش را پیدا نکرده. نیمی ایرانی و نیمی آمریکائیست. با دوستانش انگلیسی حرف می‌زند اما فارسی را اگر نتواند بنویسد و بخواند به راحتی و بدون لهجه حرف می‌زند و خوب هم می‌فهمد. رنج بزرگ جامعهٔ ایرانی بر دوش این جوانانست که به خصوص در مسئله ازدواج با معضلات پیچیده‌ای روبرویند و گر چه اعتقاداتی خاص خود دارند اما ویلان و سرگردان مانده‌اند.

نسل سوّم: بچه‌ها و نوجوانانی که اینجا دنیا آمده‌اند و وقتی از پدر بزرگ مادربزرگها می‌شنوند که: «فارسی حرف بزن» با لهجه غلیظ آمریکائی می‌گویند: «اوکه!». راه اینها هم تقریباً معلوم است. به پدر مادرهایشان یاد می‌دهند چگونه از سلفون استفاده کنند و چطور نوار ویدئو را عوض کنند، در بعضی از مسائل از جمله موضوعاتی که برای نسل گذشته آنها «تابو» بوده کلی اطلاعات دارند و عجب آنکه همه با هوشند و عاقل. □

بافت و ترکیب خانواده

مرور تاریخی نه تنها در جوامع یهودی بلکه در همه اجتماعات دیگر نشان می‌دهد که هر چه یک اجتماع از دوران کشاورزی به سوی دوران صنعتی و مراحل بعد از آن گذران عمر کرده، واحد خانواده با گذشت زمان گسسته‌تر شده است. نمونهٔ آشکار آن قوم یهود است. در آغاز «خانواده» معنائی بسیار وسیع داشت و در اصل به نام «قبیله» خوانده می‌شد. در واقع دوازده قبیله یا دوازده اسباط بنی ایسرائل دوازده خانوادهٔ بسیار بزرگ بودند که با هم زندگی می‌کردند و هر یک از فرزندان یعقوب رئیس یک «خانواده» بود. اما هر چه زمان سپری شد تعداد افرادی که با هم بودند و از یک رئیس پیروی می‌کردند رو به کاهش رفت.

بسیاری از افراد مسن جامعهٔ کنونی ما که در تهران و یا شهرستانهای ایران می‌زیستند به خاطر دارند که در ایام کودکیِ آنها خانواده‌هائی بودند که شامل پدر بزرگ مادر بزرگها، پدر مادرها، فرزندان و نوه‌ها و عروس و دامادها با هم در یک حیاط هفت هشت اطاقه و یا کمتر روزگار می‌گذراندند و تعدادشان گاه به چهل نفر و یا بیشتر هم می‌رسید. آنها فقط دارای یک مستراح بودند که در گوشهٔ حیاط قرار داشت و برای شستن دست و روی باید از پله‌های آب انبار پائین می‌رفتند و شیر برنجین را که فقط آب سرد داشت و گاه در زمستان یخ می‌بست باز می‌کردند تا دست و صورتی بشویند. هیچ حیاطی حمام نداشت و در آشپزخانه دو سه اجاق بود که با کمک چوب و زغال غذاها را گرم می‌کردند. با این همه روابط خانوادگی بسیار گرم و محبت‌آمیز بود و هر کس می‌دانست که از کی باید اطاعت کند و به کی باید احترام بگذارد. عموماً پدر بزرگ نقش همان رئیس قبیله دوره‌های کهن را بازی می‌کرد.

پیش از «کوچ اجباری» این واحد تقلیل رفت ولی باز شکل و فرم آن مشخص بود. پدری بود و مادری و فرزند یا فرزندانی که با هم زیر سقف می‌زیستند و با خانواده‌های نزدیک خود روابط صمیمانه‌ای داشتند. اما از آغاز مهاجرت ترکیب خانواده از این هم پراکنده‌تر شد.

جدائی افراد از آغاز زندگی

عشق و عاطفه در جامعه امروزین ما آن رنگ و بوی عطرآمیز و مست کننده پیشین را ندارد و به خاطر هجوم و توسعه تمدن مادی نمی‌تواند هم داشته باشد. دختر و پسر جوانی که پیوند ازدواج می‌بندند از همان آغاز کار هر یک در راه خود پیش می‌رود چراکه هر دو شاغلند و هر کدام باید به «کار و زندگی» خود برسد. گاه اتفاق می‌افتد که این جدائی زوج جدید را بیش از حد معمول از هم جدا می‌کند. مثلاً شوهر پزشک است و باید کشیک شبانه داشته باشد و یا زن در رشته‌ای تخصص دارد که از هر چند ماه باید دو سه هفته‌ای به یکی دیگر از ایالات سفر کند.

به همین خاطر اینکه زن و شوهر در ظرف بیست و چهار ساعته، مثل ایام گذشته، با هم صبحانه و نهار و شام بخورند خیلی بعید است. نهار را که اصلاً نباید صحبتش را کرد. صبحانه نیز هر یک کدام چیزی صرف می‌کند و شتابزده پشت ماشین خود می‌نشیند و سلفون در دست به محل کار خود می‌رود. مواردی هم در ظرف هفته پیش می‌آید که آنها حتی شام هم نمی‌توانند با هم میل کنند.

در خانوادهٔ کنونی، پدربزرگ مادر بزرگها هر اندازه هم به آنها توجه و احترام گذاشته شود خیلی به ندرت عضو خانواده‌اند. در حالی که حتی پیش از مهاجرت وجود آنها در خانه مغتنم بود و نوعی برکت الهی شمرده می‌شد. بچه‌ها نیز از زمان طفولیت کمتر با پدر و مادر خویشند. یا باید برای آنها baby siter گرفت و یا هر چه زودتر آنها را به nursery school فرستاد تا مادر بتواند به شغل خود ادامه دهد. مادری که سالها برای تحصیلات عالی خود کوشیده و حرفه‌اش خریدار بسیار دارد چگونه می‌تواند خانه نشین بشود و خانه‌داری کند؟ نمی‌تواند و همین خود واحد خانواده را از آغاز زناشوئی خُردتر کرده است.

زنان نان‌آور خانواده

آنچه ترکیب خانواده را در جامعه، به کلی زیر و رو کرده است نقش زنان در تأمین نیازهای مالی خانواده است. موارد فراوانی دیده می‌شود که یک مرد یا به سبب عدم موفقیت در کسب و کار و یا به علل دیگر قادر نیست نان‌آور خانواده باشد و جور او را همسر وی بعهده گرفته است. البته این امر در بعضی از کشورهای غربی از جمله ممالک اسکاندیناوی به شکل جدید و قابل قبولی دیده می‌شود و بر اساس آن وظایف زوجین تغییر می‌یابد. بدین ترتیب که مرد در خانه بچه‌داری و پخت و پز می‌کند و کارهای خانه‌داری را به عهده می‌گیرد و زن با شغلی که دارد منبع درآمد خانواده می‌شود. اما در جامعهٔ ما که در بسیاری از جهات مراحل انتقالی را می‌گذراند و هیچ چیزش به طور مشخص و معین نیست، زنانی که نان‌آور می‌شوند تهیه غذا و

ادارهٔ خانه هم به عهدهٔ آن‌ها قرار می‌گیرد و مرد که با وضع تازه‌ای روبرو شده کسر شأن خود می‌داند که در کارهای خانه لااقل با همسرش همکاری کند.

نقش زن یهودی ایرانی در ادارهٔ خانواده وقتی بیشتر معلوم می‌شود که جدائی و طلاق پیش بیاید و مادر مسئول بزرگ کردن و تربیت و تحصیل فرزند یا فرزندان خود شود. با توجه به ازدیاد میزان طلاق در جامعهٔ ما می‌توان گفت که تعداد این گونه مادران روز افزون است و این یکی از نمونه‌های خانوادگی یا خانوادهٔ single parent است که ما در نسل گذشته بطور نادر داشتیم و امروزه فراوان داریم.

بازیگران پانتومیم

یکی از خصوصیات خانواده‌های جامعهٔ کنونی ما عدم ارتباط بین افراد آنست. خانواده را به هر شکل و فرم که بگیرید چه در قالب سنتی پدر و مادر و فرزندان و یا به اشکال شکسته دیگر که برایمان تازگی دارند. بین افرادش رابطهٔ فکری و کلامی چنان محدود است که وقتی آنها در خانه هم باشند مثل آنکه دارند در صحنهٔ یک تئاتر پانتومیم بازی می‌کنند. با هم حرف نمی‌زنند. با هم تبادل نظر نمی‌کنند. اگر هم حرفی باشد به صورت یک سئوال است و جوابی که گویا نیست. مادری که از فرزند جوانش سئوالی بکند، فرزند ممکنست در جواب فقط شانه‌هایش را بالا بیاندازد و از گفتن «نمی‌دانم» هم ابا کند. هر چه باشد او هم بازیگر پانتومیم است.

همین امر بین زن و شوهر صادق است. اگر ساعتی در شب کنار هم بنشینند به ندرت با هم چهار کلام حرف می‌زنند. مرد خسته است و زن خسته‌تر و تلویزیون یا دارد از حوادث روز شرحی می‌دهد و یا سی ثانیه از فیلم اجاره نشین‌ها را دارد پخش می‌کند. اگر گفتگوئی هم در گیرد رنگ بحث و جدال دارد. چه بین زن و شوهر و چه میان والدین و فرزندان. اما هیچ چیز دردآورتر از کم حرف زدن جوانان با پدر و مادرشان نیست. مادر می‌پرسد: «کجا میری این وقت شب؟» فرزند می‌گوید: "out" مادر می‌پرسد: «با کی میری؟» فرزند می‌گوید: "friends" مادر می‌پرسد «کی می‌آئی؟» فرزند می‌گوید: "I don't know" و خانه را ترک می‌کند و مادر از همان دم چشم بدر می‌دوزد و خاموش و آشفته حال فکرش هزار راه می‌رود. و همه جا سکوت است و خاموشی.


بعضی از زنان بدون آنکه ادعای زن سالاری داشته باشند نان آور خانه شده اند

اما همین دختر و پسر که هیچ گونه رابطه کلامی با پدر و مادر خود ندارند پشت تلفن ساعتها حرف می‌زنند. چاره چیست؟ هر چه پیوندهای ارتباطی بین افراد خانواده سُست‌تر شود در عوض باید ارتباط فرد خانواده با آدمهای خارج از خانواده با دوستان و یاران قوی‌تر گردد و جای تعجب نیست که اگر به همین خاطر مادر ساعتها تلفنی و پدر ساعتهای دیگر حضوری با آشنایان درد دل و گفتگو کند. به قول قدیمی‌ها «حرف نشخوار آدمیزاد است». از اینرو اگر در خانه پیدا نشود باید آنرا خارج از خانه جستجو کرد.

تلاش در بازگشت به گذشته

در حالی که تحت تأثیر عوامل بسیار قوی خارج از توان‌های فردی، خانواده در جامعهٔ یهودی ایرانی بافت و ترکیبی در این محیط یافته که با فرم و ماهیت یکی دو نسل پیش تفاوتهای بسیار چشمگیری پیدا کرده و هر روز بیشتر از روز گذشته پراکنده‌تر می‌شود، پدر و مادرهای میانسال و کهنسال سخت در تلاشند که این پراکندگی را مهار کنند و افراد خانواده را مثل ایام جوانی خود آنها دور هم جمع کنند. یکی از نمودهای این تلاش پیگیر و سرسختانه را باید در میهمانی‌های خانوادگی شبهای شبات یافت. زن خانه که ساعتها برای آماده کردن شام شب زحمت کشیده و خود را آماده کرده که با روشن کردن شمع شب شبات به پیشواز این

روز مقدس برود با دعوت از چند تن از افراد خانوادهٔ خودش یا همسرش سعی دارد پیش از هر چیز فرزندانش را در خانه کنار خود و اهل خانواده ببیند ولی وقتی به پسرش می‌گوید: «مامان امشب جائی نروی هان» می‌شنود که پسر او خونسردانه می‌گوید: «ساری. آی حَو پلان» و مادر وقتی با خشم و حسرت می‌گوید: «چه پلانی مادر؟» پسر می‌گوید: «آی اَم گوئینگ تو کانسرت». همین. بریدگی‌ها را به سختی می‌شود وصله پینه کرد. حتی خانواده سنتی هم که چهار پنج نفر بیشتر عضو ندارد در حال گسستگی است. پسر همین که به سن قانونی می‌رسد خانواده را ترک می‌کند و به زندگی جداگانه ادامه می‌دهد و دختر اگر در سن معمول ازدواج نکند به فکر آنست که با چند هم اطاقی در آپارتمان دیگری بسر ببرد. البته این‌ها که می‌گوئیم همه روند و تمایل کار است و نه آنکه همه چیز در مورد همه خانواده‌ها اینطور باشد. گرایش به سوی گسستگی است و نه پیوستگی. و این بزرگترین دگرگونی است که ما در جامعهٔ فعلی یهودیان ایرانی مقیم کالیفرنیا شاهد آنیم. از یکسو پیران جدا می‌شوند و از سوی دیگر جوانان و باز به جهت عوامل اقتصادی زنان و شوهران به سوئی می‌روند که اگر در موارد نادری به جدائی عملی نیانجامد در ماهیت امر بیشتر ساعات شبانه روز را جدا از هم زندگی می‌کنند. یکی از علل پنهانی اما مهمی که جامعهٔ ما در این سامان این همه به کنیسا و کنیسا سازی اهمیت می‌دهد واکنش در برابر این از هم گسستگی‌های خانوادگی است. جماعت کنیسا وقتی زیر یک سقف در کنار هم می‌نشینند این احساس در آنها بوجود می‌آید که گرایش سوی همان قبیله‌های کهن هنوز زنده است و خانواده‌های بزرگ هنوز وجود دارند.

فردای خانواده

با این تغییر و تحول شگرف و باور ناکردنی که در فرم و ترکیب خانواده‌های ما ظرف بیست سال گذشته تا کنون پدید آمده این سئوال پیش می‌آید که اگر روال کار بهمین نحو باشد مراحل بعدی چه خواهد بود و فردای خانواده یهودی ایرانی چگونه است؟ اگر چنانچه تاکنون بوده، ادامه پیروی از فرمهای آمریکائی باشد، جواب به این سئوال هول‌انگیز خواهد بود و سخت نگران کننده زیرا که اجتماع کنونی آمریکا انواع و اقسام همزیستی‌هائی را به عنوان «خانواده» می‌شناسد که بسیاری از آنها در ذهن ما هم خطور نمی‌کند. اما از یاد نبریم که در این شکل بزرگ اجتماعی مثل دیگر از دشواری‌های‌مان اعتقادات مذهبی و ایمان دینی و رسوم و آدابمان به مدد ما خواهند آمد و فرم خانواده را به شکل سالم و درست آن حفظ خواهند کرد. □



شماره تلفن و فکس سازمان سیامک:

تلفن: ۹۸۴۶-۸۴۳ (۳۱۰)   فکس: ۹۲۶۶-۸۴۳ (۳۱۰)

P.O. Box 3974, Beverly Hills, CA 90212

زنان ما از چشم مردانمان

زن یهودی در گرداب آلودهٔ فرهنگهای ایرانی و آمریکائی

این نوشته را یک آقای یهودی ایرانی متهم به «مرد سالاری» در اختیار ما گذاشته‌اند و احتمالاً از ترس همسرشان خواسته‌اند با امضای محفوظ چاپ شود!

و تو زن یهودی ایرانی! همین که از آن دیار به این دیار گام نهادی به یکباره قد علم کردی و علیه مرد همزادگاه همزبانت به قیام برخاستی. همه همگام تو نبودند. شاید از هر ده نفر و یا از هر صد نفر یک تن همراه تو شدند. اما چون پیشگام و پرچمدار شدی ترا به عنوان سمبل جامعه جدید زنان شناختند چراکه از ته دل فریاد برآوردی: «مردسالاری تو ای مرد یهودی با آمدن ما از آنجا به اینجا تمام شد. حالا نوبت من است که سالار باشم» و سالار شدی و پایه‌های خانوادگی را به لرزه در آوردی و بنای خانواده را بر سر خود و همسر و فرزندانت فرو ریختی.

کدام مرد سالاری؟ مگر مرد یهودی آن شیخ عرب بردهٔ شهوتی بود که هرکجا می‌رفت حَرَم خود را بدنبال می‌کشید و یا آن آخوند مفتخواره‌ای بود که به زن یا زنانش با همان دیده می‌نگریست که مردی دیگر به حیوان خانگی خود می‌نگرد؟

از کدامین مرد سالاری سخن میگوئی؟ از آن مرد اهل کاشان، شهری که زمانی به اورشلیم ایران معروف بود، که زنش را «شما» خطاب می‌کرد یا آن مرد اهل همدان که در تاریکترین ایام زندگی اجتماعی، زمانی که ملا عبداله‌ها روزگار را بر یهودیان شهر تیره و تار کرده بودند و زنان مسلمان در بدترین شرایط می‌زیستند، دختری را به همسری برمی‌گزید که تحصیلکردهٔ آلیانس بود و در سراسر زندگی خادم او می‌شد. از آن مرد یهودیِ مشهدی که زنش را همچون چشم خود دوست می‌داشت و یا آن مرد تهرانی که در آفتاب سوزان تیر و مرداد و سرمای کشندهٔ بهمن و اسفند در تلاش بود تا لقمه نانی برای زن و فرزندانش به خانه بیاورد. کجا دیده بودی که در «آنجا» یک مرد یهودی دست به روی زنش دراز کند و کجا شنیده‌ای که در «اینجا» در بیشترین شهرهایش هیچگونه پروندهٔ دادگاهی که حاکی از کتک خوردنهای زنان تا حد مرگ باشد وجود ندارد! البته که وجود دارد، نه بصورت نادر و یکی و دو تا و ده تا که صد صد و هزار هزار.

شتابزده و ناسنجیده یکباره علیه «مردان» قد برافراشتی تا به خیال خود صفحه را برگردانی و انتقام گذشته را بگیری اما در این دادگری چشم بسته «آنجا» و «اینجا» را در کفه‌های یک ترازو گذاشتی و «ایران» را با «آمریکا» قیاس کردی اما یک اصل را به کلی از یاد بردی و آن زن یهودی، مرد یهودی، و خانوادهٔ یهودی بود. هیچ اینها را در نظر نگرفتی و اصول بنیانی دین و مذهبت را با یک مشت رسوم معمولی همسان دانستی. از یکسو به زن تحقیر شده در آن محیط اسلامی نگریستی که همین که زنی به مقام وزارت فرهنگ رسید بر سر او گونی کشیدند و به تیر اعدامش بستند و از سوی دیگر زنانی را در اینجا دیدی که آزادند و کوس برابری با مردان می‌زنند. پس نتیجه گرفتی که هر مردی در آن سامان سالار است و در این دیار بنده. نخواستی و یا نتوانستی دیدگانت را باز کنی و پیش از آنکه دم از زن سالاری در این خطه بزنی ببینی که بازار روسپیگری در «اینجا» تا به کجا دامنه‌ای وسیع یافته است.

آنچه را در این میان از یاد بردی استفاده از آزادی «اینجا» برای بازگشت به مقام شامخ زن در یهودیت بود. شمع شبات را روشن کردی. مزوزای دم خانه‌ات را بوسیدی و روی تورا را هم در کنیسا دیدی اما با اینکه سواد خواندن و نوشتن داشتی هیچ گاه نکوشیدی که ببینی، که بخوانی، که بدانی دین یهود دربارهٔ اهمیت حفظ ارکان خانواده و احترام و آزادی زن چه می‌گوید. سه هزار و سیصد هزار سال پیش، زمانی که بشر بصورت ابتدائی و قبیله‌ای می‌زیست موسی این پیر پیامبران پروردگار نوشت: «دختران به هر مردی که در میان قبیله پدریشان می‌پسندند شوهر کنند» (اعداد ۶:۳۶) این چنین گفته‌ای در آن چنان زمانی نشان از بالاترین حد احترام به شخصیت و آزادی زن در یهودیات دارد.

از یاد مبر که هنوز جبر و زور و فشار برای ازدواج در خیلی از خانواده‌ها وجود دارد و این آزادی و احترام بزرگی که از کهن‌ترین زمانها به تو زن نازنین داده شده و تحت تأثیر زندگی در جوامع دیگر زیر پردهٔ فراموشی مانده چیزیست که تو باید در دنیای آزاد «اینجا» آنرا نه با عصیانگری و مرد ستیزی بلکه معقولانه و آرام زنده کنی و بدان ببالی.

اگر مقام و منزلت تو در دوران پراکندگی چه در ممالک اسلامی و چه در کشورهای مسیحی به ویژه در شرق اروپا فروکش کرده این را گناه مردان دانستن و به جنگ مرد سالاری رفتن نه تنها دردی را درمان نمی‌کند و «خانوادهٔ یهودی» را نگاهبان نمی‌تواند باشد بلکه پایه‌های خانواده را در هم می‌کوبد و مرد و زن هر دو را به عقب می‌کشاند. در دین یهود مرد حامی

زن و بچهٔ خویش است و نه سالار و سرور آنها. درست در زمانی که پیروان موسی برای استوار نگهداشتن جنبش نوین «خداپرستی» باید با اقوام دیگر مبارزه می‌کردند و کشته می‌دادند و وجود هر مرد، مثل آنچه امروز در ایسرائل می‌گذرد، برای رزم با دشمن غنیمتی بزرگ بود موسی خطاب به سپاهیان خود می‌گوید: «کیست در میان شما که دختری را نامزد کرده و هنوز با او ازدواج نکرده است؟ به خانه‌اش باز گردد مبادا که در جنگ کشته شود» (دواریم ۷-۲۰) و یا در جای دیگر می‌گوید: «مردی که همسر جدیدی می‌گیرد به سربازی نرود و هیچ وظیفه‌ای در سپاه به عهده نگیرد. یک سال به خاطر خانواده‌اش آزاد باشد تا همسری را که گرفته است شادمان کند» (دواریم ۲۴:۵) می‌پرسم از تو که آیا اینست مفهوم مرد سالاری در دین تو؟

می‌گوئی اما مردان ما چنین عمل نکرده‌اند، به خود مغرور بوده‌اند و خود را سر و سرور خانواده دانسته‌اند؟ می‌گویم اما این نتیجهٔ آلودگی دین و مذهب تو در دوران دراز پراکندگی است. به جای آنکه مرد را نکوهش کنی بکوش دین یهود را از این آلودگی‌ها بزدائی و نگذاری که خانواده از هم بپاشد. در یهودیت خانواده پس از خداوند واحدی مقدّس و ارجمند و والاست. بقای یهودیت خیلی مدیون حفظ خانواده‌هاست. می‌گوئی در همین شهر مردی یهودی را می‌شناسی که یکباره تغییر خوی و اخلاق داد، شبها مست به خانه می‌آمد و کم‌کم کارش به کتک زدن زنش رسید و سرانجام محکومیت در دادگاه و طلاق و محرومیت از نگهداری فرزندانش. می‌گویم: من هم می‌شناسم. نه یکی که چند مرد را. این درست که باید گفت و از ته دل باید گفت که بشکند دست آن مردی که به قصد کتک زدن روی زنش دراز شود اما بگذار که همین تغییر اخلاق اتفاقی را اندکی بیشتر مرور کنیم.

مرد موفق تحصیلکرده‌ای که از ایران کلی خاطرات خوش دارد و در مقام و مرتبتی که داشت بسیار قابل احترام بود و از نظر درآمد مالی هیچگونه مشکلی نداشت در این جا از جهات بسیار دچار عقب نشینی می‌شود. شغل آبرومندش را از دست داده، تازه باید برود بجای فرانسه زبان انگلیسی را یاد بگیرد، بیشتر مال و منالش را در ایران بالا کشیده‌اند. با زحمت زیاد و اندوخته‌ای که داشته شب و روز تلاش کرده که زندگی مرفه زن و بچه‌اش را راه بیاندازد. در کار و کسب دو سه بار شکست خورده. شریکی که گرفته کلاه سرش گذاشته، قسمتی از پولش را در قمار سهام باخته، آدمهای بیسواد هموطنش را دور ورش دیده که به چه موفقیتهای باور ناکردنی رسیده‌اند و او با تمام این دردها که از درون او را موریانه وار می‌خورند و سست پاترش می‌کنند کوشیده خودش را نشکند و لااقل پهلوی زنش مرد باشد. نگهدار خانواده باشد. سعی کند همسرش را «شادمان» و امیدوار نگه دارد. او درمان همه دردها را در وجود شریک



شهین جون من که سالار مردم را طلاقش دادم

زندگی‌اش می‌بیند. شب که خسته و بی رمق و شکسته بال و پر به خانه باز می‌گردد در انتظار یک دلداری، یک دستت درد نکند را دارد ولی چه می‌بیند و چه می‌شنود؟ زنی با دنیائی سرکوفت و غر و لند و تحقیر. زنی که با حرفهای سوزنده‌اش که مثل شمشیر دو دَم زهرآلود می‌ماند مرد کمر شکستهٔ خُرد شده را ضربت در پی ضربت می‌زند: «تو هم اگر مرد بودی میرفتی مثل فلانی این کار را می‌کردی. هزار دفعه گفتم تو را چه به این کارها. برو از فلانکس یاد بگیر که برای زنش چه کارها که نکرده. اصلاً از آن خراب مانده آمدی اینجا چه کنی؟...».

و هر کدام از این حرفها کافی است تا یک «سالار مرد» را از پای در آورد. زن که زاینده زندگی است مظهر عشق و محبت هم هست. اینکه بسیاری از زنان گمان می‌کنند که ابراز محبت، خرید هدیه و جواهر، آوردن گل و بیان سخنان مهرآمیز باید فقط از جانب مردان باشد دچار اشتباهی بزرگند. مردان نیز، حتی قوی‌ترینشان، نیاز به مِهر و محبت همسرشان دارند و بسیار اتفاق می‌افتد که یک لبخند پُر مهر، یک جمله امیدوار کننده و یا یک عبارت حاکی از عشق پاک آنچنان نیروئی به مرد از پای افتاده می‌دهد که او بار دیگر بر پا می‌ایستد. اما این امر کمتر روی می‌دهد و زن، در همان حالی که مرد گدای یک ذره توجه و محبت است انتظار عشق آتشین دارد و اگر انتظارش

برآورده نشود زبان تلخ او تلخ‌تر و زهرآگین‌تر می‌گردد.

در چنین حالی تکلیف آن مرد نگون بخت شکست خورده که زن او در شکستن غرور مردانگی‌اش بیرحمانه عمل می‌کند چه خواهد شد؟ نخست صبر و بردباری. بعد درد دل نزد دوستان، آنگاه پناه به مشروبات الکلی، بعد مست و بیچاره به خانه آمدن و باز غرولند و سرکوفت شنیدن از «شریک زندگی» و اینجاست که مرد یکباره می‌ترکد و فریاد می‌زند: «بس کن زن. خُردم کردی. خدا ازت نگذرد. چه می‌خواهی از جان من؟» و بدنبال آن حرفهای درشت‌تر، سخنان رکیک‌تر و کتک و کتک کاری و وکیل و وکیل بازی و دادگاه و طلاق و پراکنده شدن خانواده و قربانی شدن مردی که ناسلامتی سالار بود! بیچاره او.

و تو ای زن یهودی که از «آنجا» به «اینجا» آمدی با توجه به اصول اساسی یهودیت بجای آنکه در کوبیدن و خرد کردن مرد خانه‌ات این همه شور و شتاب بخرج دهی و دوستان و آشنایانت برایت به عنوان یک «قهرمان» تشویق و تمجیدت کنند آیا نمی‌شد در استوار نگه داشتن پایه‌های خانواده می‌کوشیدی. بیم نداشته باش. برای سالار بودن این همه بی تابی بخرج مده. تو، به عنوان زن یهودی همیشه سالار بوده‌ای. در بطن یهودیت بوده‌ای این چنین. گول ظواهر محیطی را که در آن بسر می‌بری مخور. از میریام خواهر موسی که رقص کنان و دف زنان بهمراه پیامبر و پیروانش سرود ستایش می‌خواند، تا «هُلدا (Huldah)»ی پیامبر و از «دبورا»ی شاعر و داور که مقامی همچون مقام والای داوید داشت تا «گلدا»ئی که در نوزائی ایسرائل نقش بزرگ داشت، زن یهودی همیشه عزیز و محترم بوده است. بویژه در امر خانواده زیردستی و بالادستی برای وی مطرح نبوده تا «مرد سالاری» و «زن سالاری» مطرح باشد.

اثرات مخرب فرهنگ شرق و غرب در دین یهود را نباید با ستیزهای درونی شست و از میان برد. اگر یک زن یهودی دریابد که در سرچشمه یهودیت تا چه حد وی را ارجمند داشته‌اند و گاه مرد را در خدمت رفاه او گماشته‌اند هیچگاه به عنوان مبارزه با مرد، خانواده و ارکان آنرا در هم نمی‌کوبد. اما دریغ که چنین نیست. دریغ که تو زن یهودی به دیدن برون دلخوشی و درون را نمی‌نگری. در عصری که دانش و دانائی در زوایای خانه‌ها راه یافته تو اندک کوششی بکار نمی‌بری که خود را با ارزش زن در دنیای یهودیت آشنا کنی و چرکابه‌هائی را که دربدریهای طولانی در دین یهود ایجاد کرده پاک کنی. زندگی مادرت را که در محیط اسلامی می‌زیست بیاد آور و با زندگی دخترت که در این محیط بسر می‌برد مقایسه کن و از خود بپرس در کدامیک از این دو شاهد تجلیات یهودی بوده‌ای. کشتن غرور مرد یهودی که در کنار تو ایستاده است نه تنها یهودیت اصیل را از برایت زنده نمی‌کند که در زوال آن مؤثر هم خواهد افتاد.□

مردان ما از چشم زنانمان

مردان، قربانیان ارزش‌هایی‌اند که تاریخ، جامعه و سنت‌ها بر آنها تحمیل کرده‌اند

از: فریده شبانفر

پسرها شیرند، مثل شمشیرند!

پدر هرگز گریه نمی‌کرد، حتی وقتی زندگی چهره‌های تلخ خود را به او نشان می‌داد. عیب و عار بود که مرد گریه کند. مگر مرد هم گریه می‌کند؟

پسر بچه‌های همسایه از همان کودکی می‌آموختند که احساس و عاطفه‌های طبیعی خویش را پنهان سازند و وجودشان را در خود انکار کنند. بسیاری از پسرها وقتی زمین خورده یا از درختی سقوط کرده بودند در لحظه‌ای که نیازمند توجه و همدردی بودند، کسی نوازششان نکرده بود. فقط گفته بودند: بلند شو، خجالت بکش، مرد که گریه نمی‌کند.

اگر از تاریکی یا سگ همسایه و یا روز اوّل مدرسه ترسیده بودند جوابشان آن بود که حیا کن، راه بیفت مرد که نمی‌ترسد. اگر هوای آغوش پدر یا مادر را داشتند این را می‌شنیدند که پسر خودش را لوس نمی‌کند، پسر احتیاج به کسی ندارد.

آنان می‌بایست ترس و تمایلات خویش را از دوستان پنهان سازند وگرنه در جمع پسران دستخوش تمسخر و طعنه می‌شدند. اگر زمین می‌خوردند و زخمی می‌شدند، اگر از رقیبی کتک می‌خوردند و نای پاسخ گوئی نداشتند، حتماً که خون را با دستهای خاک‌آلود پاک می‌کردند، و بغض را با احتیاط فرو می‌خوردند ولی اشکی از چشمشان فرو نمی‌ریخت مبادا به ضعف ترسویی و کم دلی متهم گردند. فضیلت مرد در آن بود که بی هراس از درد و از پای افتادن به پیشباز خطر رود بی آن که از خود تردید و ضعفی نشان دهد وگرنه او را در زمرهٔ مردان راهی نبود.

پسرها تنها می‌توانستند قهرمانی خشم‌آلود و جنگجویی بیرحم باشند تا مورد پسند جامعه قرار گیرند. تنها ضعف خشم و قدرت نمایی در مردان قابل پذیرش بود. «پسرها شیرند. مثل شمشیرند!» این شعار زندگی پسرک‌های پا برهنه‌ای بود که در کوچه‌های خاک‌آلود، محله‌های کودکی ما به بازی می‌دویدند و سنگ بنای حجیم وجود مردان آینده را می‌ریختند. مردانی که برای حفظ این توهم بزرگ و پیشگیری از ریزش و فرو ریختن آن به هر دری می‌زدند و می‌زنند.

این پسران پا برهنه آنگاه که پا به سن بلوغ و نوجوانی می‌گذاشتند مسأله توان جنسی تنها محور ذهن و حیاتشان می‌گشت و فلسفهٔ مردی و مردانگی و مفهوم انتزاعی و انسانی آن برایشان با توانمندی جسمانی و جنسی برابر و مترادف می‌شد. این دو مفهوم یکی کاملاً جسمانی و طبیعی و دیگری حاصل پیچ و خم‌های عاطفی و صفاتی چون شرافت و بزرگواری چنان در یکدیگر عجین و یگانه می‌شدند که خود مردان نیز از باز شناخت آن عاجز بودند و هستند.

پدرها چنان تلخ بار آمده بودند که وقتی سکوت خلوتشان را خنده‌های پر سر و صدای بچه‌ها بر هم می‌زد به خشم می‌آمدند. آنان چنان تلخ بار آمده بودند که بیان محبت و عشق برایشان بزرگ‌ترین ضعف‌ها و تحقیر آمیزترین آئین‌ها بشمار می‌رفت. مگر مرد هم عشق می‌ورزد؟ مگر مرد هم کلام مهر را بر زبان می‌آورد؟ ازدواج کردن و همخوابه شدن با زن رسمی ازلی و طبیعی بود که مرد آنرا به فرمان غرایز و نیازهای جسمش به اجرا در می‌آورد بی آنکه قلب خویش را بگشاید. کلمات همسر، همدل، همراه و همدل بیان پیوند عاطفی زن و مردی است که به ازدواج هم در آمده‌اند. اما پسران ما چنان بار آمدند که بیان محبتِ به زن و همدلی با زن برایشان کسر شأن بود و بنا به آموخته‌های خود و معیارهای موجود جامعه به زبان آوردن کلام مهر برایشان ننگ و عار می‌نمود و از مردانگیشان می‌کاست.

در محله‌های کودکی، ما بچه‌ها ته کوچه روی تنه‌های بلند درخت الوار فروشی می‌نشستیم و گذر مردمان را نظاره می‌کردیم. جهان بزرگسالان برایمان نشان فردای زندگیمان را داشت. همانجا بود که میرزا آقاجان صاحبخانه هر روز جلو جلو راه می‌افتاد و شاجان خانم چادر به دندان و پا کشان خودش را با فاصله‌ای مشهود به دنبال او می‌کشید. باد در دامن چادرش می‌پیچید ولی کمکش نمی‌کرد. کوشش و هدفش در آن لحظه فقط آن بود که خود را به مردش برساند و نمی‌رسید. آن وقتها ما بچه‌ها به این صحنه و این تلاش هر روزهٔ محترم خانم‌ها و شاجان خانم‌ها می‌خندیدیم. به نظرمان می‌رسید که زندگی زناشویی مسابقه‌ای است مداوم که در آن، مردان در اثر

صدقهٔ سر توان بدنیشان همیشه برنده بودند و زنان از سر ناچاری خویشتن را به دنبالشان می‌کشیدند.

تجمع این لحظات در ذهن ما تصویری تلخ از زندگی زناشویی و آینده نقش می‌بست که در آن دو آدم به شتاب می‌دویدند و هرگز به هم نمی‌رسیدند.

میرزا آقا جان‌ها و داود خان‌ها که سرشان را پائین می‌انداختند، با دست‌ها دامن کتشان را می‌گرفتند و جلو جلو می‌دویدند چه لذتی را همهٔ عمر از دست داده بودند. آنها هرگز طعم یکی بودن، با هم بودن و برای هم بودن را نچشیده و تجربه نکرده بودند. آنها با چه وحشتی از ترس نامرد قلمداد شدن و یا ضعیف جلوه‌گر شدن دویده بودند تا کسی در حالی که با همسرشان همگام هستند آنها را نبیند و خجالت زده نشوند.

البته دست زن را در دست گرفتن، دستی دور شانه‌اش انداختن یا بوسیدنش در مقابل دیگران گناهی غیر قابل تصور بود که به اندیشه‌ها نیز رسوخ نمی‌کرد.

پس محترم خانم‌ها و داود خان‌ها و دیگران در بسترهای مشترک یا جداگانه سالهای سال بیگانه با هم زیستند و ارتباطشان جز از برای برآورد نیاز تن یا تخلیهٔ فوران خشم نبود.

درک آنچه در مغز آنان می‌گذشت دشوار بود. چرایی این رفتار پیچیده می‌نمود و احساس ما نسبت به آن با خشم و نفرت همراه می‌شد. حال آنکه بعدها با شناخت قید و زنجیرهایی که سنت‌ها و جامعه بر دست و پای مردان بسته بودند، این احساس جای خویش را به چیزی چون تأسف و حسرت بخشید.

عمری سنت‌ها به پسران آموختند که تمامی عاطفه‌های طبیعی و ضروری زندگیشان را یک به یک و نیازموده پنهان سازند، چنانکه حتی صدها روانشناس هم نمی‌توانستند این صخره‌های سنگین خصم را اندکی نرم و هموار سازند.

میرزا آقا جان توی کنیسا جلو و نزدیک هخال می‌نشست. خم و راست می‌شد، تورا را می‌خرید، آنرا بغل می‌کرد، کلمات را به سرعت می‌خواند، پاک و منزه و در درگاه خداوند پذیرفته شده، احساس عظمت می‌نمود. در آن حال دنیا را بر شانه‌هایش حمل می‌کرد. مسئولیت جهان و خانواده بر عهده‌اش گذاشته شده بود.

شاجان خانم از در عقب وارد راهرو باریک و کوچکی می‌شد که جای زیادی برای نشستن نداشت. از دور و از لابلای پرده‌ها تورا را یک نظر می‌دید و با دستی بر چشمان و لبها برایش پیغام می‌فرستاد. احساس آلودگی می‌کرد. جا نداشت حرکت کند، اگر بلند می‌شد کسی جایش را می‌گرفت. قادر به خواندن کلمات نبود و از آنچه خوانده می‌شد چندان چیزی درک نمی‌کرد. فقط می‌دانست که باید با حرکت مردان که از گوشه پرده مشهود بودند دولا و راست شود و پرده را عقب نزند مبادا خلوت خاص آنها را با خدایشان بر هم زند. کسی از او چیزی جز سکوت و فاصله نمی‌خواست. گاهی آمینی می‌گفت و زیر لب دعا می‌کرد. زمانی با زنهای دوروبرش درد دل می‌کرد و دعوت به سکوت می‌شد. بعد گوشه چارقدش را به سوی تورا نشانه می‌گرفت و می‌بوسید مبادا دستان آلوده‌اش تورا را بیالاید. پس وقتی میرزا آقاجان از در بیرون می‌آمد کاملاً محق بود که جلو جلو راه برود و احساس سَروری و بزرگی کند و همه زندگیش برای حفظ آن سروری تلاش کند و بار سنگین آنرا بر دوش بکشد.

نسل امروز مردان نیز با همان فلسفهٔ مرد بودن یعنی سروری بی عاطفه رشد می‌یابند، انتظارات جامعه از مردان برای مرد بودن، قهرمان بودن، روئین تن بودن و در هم تشکستن چنان فشار طاقت فرسا و بار گرانی است که آنها برای همسازی با آن نماد و خواهش اجتماعی همهٔ عمر مشغول مبارزه هستند. خویشتن را فریب می‌دهند و از پذیرش واقعیت وجود خود به عنوان یک انسان معمولی طفره می‌روند. در این جا نه تنها مردان فشارها و تلخی‌های زندگی را چندین برابر تجربه می‌کنند بلکه خانواده‌های آنان باید تاوان عظیمی برای آن بپردازند.

سراسر تاریخ پُر است از نبرد شاهان و سالار سپاه و مردان آنان. سراسر تاریخ مذاهب سخن از کشاکش مردان و نزدیکی آنان به خداوند است. سراسر ادبیات قصهٔ مردان قهرمان و مبارز است.

خانواده‌ها با ستایش و بالا بردن مقام پسران خود در مقابل دخترانشان، و تلقین بزرگی و توانایی و شهامت به آنان در حقیقت آنها را در یک عمل انجام شده قرار می‌دهند. خانواده و تاریخ و جامعه همه می‌گویند که مرد باید آنچنان باشد و اگر کمتر از آن باشد پس دیگر مرد نیست و باید فاتحه‌اش را خواند.

امروزه رسانه‌های گروهی نه تنها تأثیر ویرانگری در تصویر کردن زنان دارند بلکه از جانبی دیگر اثری دردناک در ساختمان شخصیت پسران بر جای می‌گذارند. تصویر کردن مردان به صورت قهرمانان شکست ناپذیر و پیروزمند و الگو آفرینی برای پسران از همان اوان کودکی شروع می‌شود و تأثیر پایداری بر زندگی و آینده‌شان می‌گذارد که به سادگی زدوده نمی‌شود. مردانی که یک تنه به دهان شیر و گرگ می‌روند و از معرکه سالم و سربلند بیرون می‌آیند. چنین الگویی به مردان ما آموخته است که مرد خلل ناپذیر است. شکست و ضعف، کار پسران و در شأن مردان نیست و ناتوانی مترادف نامردی است. آنان بار سنگین این انتظارات را بر شانه‌های خویش احساس می‌کنند.

آنان خویشتن را با الگوهایی که جامعه تعیین کرده است مقایسه کرده و چندان دور از ذهن نیست که احساس کنند هر ضعف و کمبودی باعث از هم پاشیده شدن تصویر اَبَر مردِ قهرمان در آنان خواهد شد. پس برای حفظ این تصویر از پذیرش یا ابراز هر گونه کاهشی در خویشتنِ خویش تا پای جان طفره خواهند رفت. دست به دفاع و تدبیرهای جبران کننده می‌زنند حتی اگر به بهای از هم پاشیده شدن بنیاد خانواده‌شان تمام شود. به این طریق بستگان را نیز با خود به گودال می‌کشند.

در چنین زمانی است که در روبرو شدن با ناملایمات زندگی، آنجا که مشکلات کمر می‌شکنند و بارها سنگین‌تر از حد تحمل می‌شوند و هر انسانی باید واقعیت را بپذیرد و در پی چاره باشد، مردانی که زیر بار خرد شده‌اند شکست خود را انکار می‌کنند و به دنبال مقصدی می‌گردند تا آنها را به باد ملامت و سرزنش گیرند و گناه کمبودهای خود را به گردن آنها بیندازند. در این میان نزدیک‌ترین و بی خطرترین افراد خانواده را باعث بد بسیاری‌ها، ناتوانی‌ها و اشتباهات خود می‌دانند و بدین ترتیب ضعف خود را می‌پوشانند تا مانع از خُرد شدن و در هم شکسته شدن «من» آنها گردد.



اگر زنم دخالت نمیکرد کارم به اینجا نمی کشید

اینجاست که به دنبال بهانه می‌گردند تا «من» خود را حفظ کنند: «اگر دخالتهای شما نبود من در این کار شکست نمی‌خوردم، اگر به خاطر حرفهای شما به این و آن نبود من کارم را از دست نمی‌دادم، اگر خواهر و مادر تو نبودند زندگی ما به اینجا نمی‌کشید، اگر فشارها و اخلاق نابجای شما نبود من معتاد نشده بودم».

حفظ تصویر مردانگی در خود به جایی می‌رسد که فرد برای اثبات آن چون کبوتری در دام خود را به در و دیوار می‌کوبد و دیگران را هم با خود به ورطه‌ای تاریک می‌کشاند. مردانی که در توان جنسی‌شان ضعف و مشکلی پیش می‌آید گاه شخصیتی نامردانه از خود بروز می‌دهند، دروغ می‌گویند، تهمت می‌زنند، دیگران را ملامت می‌کنند و مشکل خویش را ناشی از معایب و نقایص دیگری می‌دانند. آنها حاضرند همسرانشان را به لجن بشویند و به بد نامی بکشند. «اگر تو زشت، چاق یا بد اخلاق نبودی رابطهٔ جنسی ما به اینجا نمی‌کشید.» ولی حاضر نیستند مشکل خویش را بپذیرند. زیرا که متأسفانه در بطن روحشان توان جنسی و مردانگی مفهومی یگانه یافته است. پذیرش نقص جنسی برایشان با عدم مردانگی یکی است و به هیچ بهایی این نامردی و در واقع نیستی خویش را نخواهند پذیرفت.

این چیزی است که از طریق باورهای اجتماعی به آنان تلقین شده است و ریشه‌ای نهفته در آنها دارد. بطوری که برای دفاع از ثبات خویش واقعاً به سلامت خود و نقص دیگران باور می‌آورند.

چه زندگیها که به پشتوانهٔ این باور اشتباه به نابودی کشانده نشده است و چه رسوایی‌ها که کوس آنها بر هر در و برزن زده نشده است. شاید این بهانه‌ها و باورها بتواند برای مدتی اعتماد به خلل ناپذیری و مردانگی را در فرد حفظ کند ولی چیزی از ثبات خانواده و آرامش و خوشبختی آن باقی نخواهد گذاشت. این دامی است که هر چه ناگوارتر گردد دست و پا گیرتر و خطرناکتر خواهد شد. فرزندان در این میان نه تنها قربانیان بلکه وارثان این شوم بختی‌ها هستند و آنرا به نسل بعد انتقال خواهند داد. این بهای سنگینی است که ابر مردان خواهند پرداخت، حال آنکه پذیرش مشکل و صداقت در بیان ضعف یا شکست نه تنها از مردانگی کسی نمی‌کاهد بلکه میدان را برای جلب همدردی و گشایش راه حل باز خواهد ساخت.

غالباً مردان چنان از خدشه دار شدن مقام شامخ تاریخی خود در هراسند و چنان به کمال بی نقص خود ایمان دارند که هر دست کمکی را نیز پس می‌زنند. در این میان نه بستگان نه همسران و نه حتی روانشناسان را به خلوت روح پُر آشوبشان راهی است.

از سوی دیگر، دختران و زنان یک عمر با خفت زن بودن آمیخته می‌شوند. برایشان از مردان تصویری الهی، افسانه‌ای، توانمند و حلال مشکلات ساخته می‌شود. این دختران وقتی به مرحلهٔ ازدواج می‌رسند در انتظار مردی برومند و قدرتمند، سوار بر اسب سفید می‌نشینند. در انتظار کسی هستند «که می‌آید و مثل هیچ کسی نیست» جز قهرمانان. کسی که عشق می‌آفریند،

نان در سفر می‌گذارد، بزرگوار و بخشنده است. برای آنها آشیانه‌ای از سعادت بنا می‌کند، همه سدها را می‌شکند و مشکلات را از میان می‌برد. مسیر زندگیشان را هموار می‌سازد و در مقابل ناملایمات می‌ایستد و چون حصاری محکم آنها را در میان می‌گیرد تا از هرگونه ضربه‌ای مصونشان دارد.

این انتظارات چنان بزرگ و در عین حال غیر واقعی و بی پشتوانه هستند که با بروز کوچک‌ترین خللی در هم می‌شکنند، این تصویر ساخته و پرداختهٔ سنت‌های اجتماعی چون کوهی فرو می‌ریزد. این غول عظیم که خود مردان بوجود آورده‌اند چون تصویری در آب به لرزه در می‌آید اعتماد و احترام از میان می‌رود و زن و مرد در مقابل هم قرار می‌گیرند. آن گاه است که زندگی از هم پاشیده می‌شود. به نظر می‌رسد تنها عاطفه‌ای که در مردان پذیرفته شده است عاطفهٔ خشم و نیروی جنگجویی است. این میدان با همهٔ خروش و نیروی سهمگین خود، بر روی مردان گشوده است تا بتوانند در آن بتازند و زورآزمایی کنند. خشونت ورزیدن و فریاد زدن، دشنام دادن و تحقیر کردن جزو عادتهای زندگی بشمار می‌رود که نسل در پی نسل از پدر به پسر ارث رسیده است. امروزه والدین این خشونت‌ها را در پسران خود با خرید اسباب بازیهای جنگی تشویق می‌کنند. کسی برای پسر عروسک نمی‌خرد. چه ننگ بزرگی است که پسر بچه‌ای عروسکی را بغل گیرد و نوازش کند!

اما مردان هم انسانهایی معمولی هستند که می‌توانند صاحب عواطف طبیعی باشند. ترس غریزه‌ای طبیعی است و اشکالی ندارد که مرد بترسد و آنرا اذعان کند. خندیدن، احترام گذاشتن و دوست داشتن و ابراز آن از مردانگی نمی‌کاهد. مردان هم اشتباه می‌کنند و پذیرش آن مسیر آموختن را ساده‌تر می‌سازد. عیبی ندارد که مردان، مطلق و کمال همه چیز نباشند، شکست بخورند یا ضعف جنسی داشته باشند ولی با صداقت از شریک زندگیشان کمک بطلبند، این کار بنیاد خانواده و رشتهٔ پیوند را مستحکم‌تر می‌سازد.

هیچکدام گناه کسی نیست. گناه نسلها و هزاران سال تاریخ ساخته مردان است که رَنجَش را خود آنها نیز کشیده‌اند. آگاهی و شهامتی عظیم می‌خواهد و بس. مردانگی می‌طلبد که مردی با شکست، مشکل و ضعف خود روی در روی شود و واقعیت را بپذیرد. سرنوشت خانواده‌های ما در گرو یک کلام محبت است.

اندر بلای سخت پدید آید
فضل و بزرگمردی و سالاری



ساکنان کانون سالمندان از رنج تنهائی بدورند



۱۷ سال تلاش پیگیر در به سامان رسیدن کانون سالمندان

جوانان دیروز و پیران امروز

نیازها، خواسته‌ها و کمبودهای سالخوردگان جامعهٔ ما

با همکاری: مینو مقیمی

زندگی مثل برق و باد می‌گذرد. از خردسالی تا کهنسالی راه درازی نیست. انسان پیر می‌گوید: «انگار همین دیروز بود که بچه کوچکی بودم». عزیزانی را که امروز پیرامون خود پیر و افتاده می‌بینیم در دیروز عمر دراز خویش افرادی سرشار از انرژی و شادی و نشاط و جنبش و نیروی زندگی بودند و ای بسا سالخوردگانی را که با آن‌ها در خانهٔ پدری می‌زیستند بسیار عزیز می‌داشتند و وقتی آنها قصه می‌گفتند و از گذشته‌های خود خاطراتی نقل می‌کردند، سراپا گوش می‌شدند. در هر خانه وجود هر سالخورده‌ای نشانه‌ای از برکت بود و حالا خود همان جوانان و میانسالان، به سن سالخوردگی رسیده‌اند اما بچه‌ها و نواده‌گان با آنها در ارتباط نیستند. زبان یکدیگر را نمی‌فهمند و این بزرگ‌ترین و دردناک‌ترین درد آنهاست.

شرایط اجتماعی دیروز مثل امروز نیست. آپارتمانهای کرایه‌ای، دور بودن زن و شوهر در تمام روز از خانه‌ها و این که فرزندان به سن بلوغ رسیده‌اند و دیگر دو تا و سه تا نمی‌توانند در یک آپارتمان دو اطاق خوابه زیر یک سقف بخوابند زندگی مادربزرگها و پدر بزرگها را با خانوادهٔ پسر یا دختر خود بسیار دشوار کرده است.

مسئلهٔ مادرشوهر و پدرشوهر یا مادر زن و پدر زن در میان نیست. مسئله امکانات است که وجود ندارد. وگرنه عشق و عاطفه و احترام، کم یا زیاد هست. علاوه بر همه اینها زندگی اجتماعی آمریکائی برای خانوادهٔ یهودی ایرانی یک مُدل است و اجباراً از آن پیروی می‌شود. کدام خانوادهٔ آمریکائی را سراغ دارید که پدر بزرگ یا مادر بزرگ عضوی از آن باشد و با هم در یک منزل زندگی کنند؟

در این اوضاع و احوال اوضاع سالخوردگان ما چیست؟ چه احساساتی دارند و در چه شرایطی باید با اوضاع زمانه بسازند؟ یکی از مشکلاتی که در این زمینه به شکل اجتماعی برای همه ما وجود دارد عدم آشنائی ما با نحوهٔ مقابله با چنین امری در جامعه امروزین است. بیشتر ما وقتی صحبت از زندگی سالخوردگان خارج از خانه پیش می‌آید به «خانهٔ پیران» تهران می‌اندیشیم و تصوّر می‌کنیم هر کهنسالی که قرار است با همسالان خود در بنای مخصوصی بسر برد الزاماً باید بی بضاعت و نادار باشد!! چنین تصور غلط ذهنی نه فقط برای خود ما بلکه برای پیرانمان دشواری بزرگی به بار می‌آورد. یهودیان ایرانی اطلاع کافی دربارهٔ مراکز مختلف سالمندان ندارند و همه را با همان چشم «خانهٔ پیران» می‌نگرند. به طور مثال **Retirement home** ویژه افرادی است که می‌توانند به طور مستقل زندگی کنند. این بناهای بزرگ

دارای آپارتمان شخصی‌اند که هر کدام دارای یک اطاق خواب و آشپزخانه و حمام و دستشوئی است. عموماً تمام یا قسمتی از هزینهٔ ماهانه از طریق حقوق بازنشستگی دولتی پرداخته می‌شود. Board Care مرکزیست که فرد کهنسال ساکن آن از عهدهٔ ادارهٔ خود بر نمی‌آید و مثلاً از نظر حافظه دچار مشکل است و در تمام ساعات شبانه روز یک

کنندگان این سازمان به تفریح می‌پردازند. افراد ساکن این مراکز دارای هیچگونه ناراحتی جسمی نیستند. بسیاری از آنها به راحتی و بدون کمک عصا راه می‌روند. هوش و حواسشان سر جاست و به طور کلی سالمندانی سالِمَند و نیازی به کمک دائمی دیگران ندارند. و مهم‌تر آن که از طبقات مختلف اجتماعی‌اند و اغلب آنها به خانواده‌های مرفه یا درجه دوّم تعلق

و جامعه دوست به رهبری دکتر رحیم کهن از چندین سال پیش در ایجاد این کانون تلاش کرده‌اند و اینک موفق شده‌اند دو بنای بسیار آبرومند که در حال حاضر دارای ۱۱۷ واحد جداگانه برای زندگی سالخوردگان جامعهٔ ما است در بهترین نقطهٔ شهر یعنی خیابان المپیک نزدیک رابرتسون تهیه کنند.

گو این که این کانون را در آینده، بهتر و



یک نمونه از اطاقهای کانون سالمندان



جلسه ای از گردانندگان کانون سالمندان

پرستار باید برای رفع احتیاجات شخصی کنار او باشد. فرم دیگر این مراکز Nursing home است که افراد معلول یا کسانی که در مواردی احتیاج به کمک دیگران پیدا می‌کنند نگهداری می‌شوند. بالاخره باید از «مراکز نگهداری روزانه برای سالمندان یا Adult Day Care Center (ADHC)» یاد کرد که هر صبح اتوبوس، فرد سالمند را از منزل او به مرکز می‌برد. در طی روز صبحانه و ناهار می‌خورد و با همسالان خود سرگرم می‌شود و بازی و تفریح می‌کند و عصر با اتوبوس به خانهٔ خود باز می‌گردد.

امّا معمول‌ترین و بالاترین مرکزی که برای سالمندان رایج است کانون سالخوردگان یا Senior Citizens Home است که مثل یک هتل با ارائه تمام خدمات ممکن اداره می‌شود و ساکنانش بر اثر مؤانست و مجالست تنهائی را فراموش می‌کنند و با همسالان خود روز را به شب می‌رسانند و به طور دسته جمعی چه داخل بنا و چه خارج از آن با سرپرستی اداره

دارند. جالب است بدانیم که اغلب خانواده‌های پولدار ما پدر یا مادر سالم خویش را روانهٔ Nursing home های موجود می‌کنند، غافل از این که یک فرد سالخوردهٔ سالم وقتی با عده‌ای مریض و ناتوان باشد و زبان هم نداند زندگی برایش وحشتبار و پر شکنجه خواهد شد. خاصه آن که بازدید از او هم یا انجام نگیرد و یا به ندرت انجام پذیرد.

در مقاله‌ای که در همین شماره درباره بافت و ترکیب خانوادهٔ امروزین مطالعه می‌کنید به این نکته پی می‌برید که خانواده‌ها از دیر زمان تا به امروز به صورت پراکندگی بیشتر و بیشتر رفته‌اند و از صورت قبیله به حالتی در آمده‌اند که حتی پسران و دختران مجرد پس از سن بیست سالگی می‌کوشند جدا از پدر و مادر زندگی کنند. اما در یهودیت نیروی پر راز و رمزی هست که به سبب اهمیت خانواده افراد آن را به سوی هم می‌کشاند و این واقعیت را ما به عیان در مورد «کانون سالمندان یهودی ایرانی در لس‌آنجلس» می‌بینیم که گروهی از افراد بسیار نیکوکار

بیشتر معرفی خواهیم کرد ولی برای تهیه این نوشته فرصتی دست داد که با گردانندگان آن ملاقاتی داشته باشیم و اطلاعاتی به ویژه از جناب دکتر کهن و آقای ایرج کنعانی که شور و شوقش برای ایجاد این کانون افسانه‌ای است به دست بیاوریم:

پس از مهاجرت به این ایالت یهودیان ایرانی که سن آنها بالای چهل و پنج بود به علت مشکل زبان با دشواری‌های فراوان روبرو گردیدند و عملاً خانه نشین شدند و دیری نگذشت که دشواری سالخوردگان بر دیگر دشواریهای جامعه ما افزوده شد. در اینجا بود که دکتر کهن همان رادمردی که در سالهای بحرانی آغاز استقلال ایسرائل با انتشار روزنامهٔ «ایسرائل» برای یهودیان ایران مقطع زمانی خاصی بوجود آورد برای اجرای فرمان پنجم از ده فرمان به فکر «کانون سالمندان یهودی ایرانی» افتاد و از ۱۹۸۵ تا به امروز به همراه گروهی از دوستان و همیاران نیکوکارش به جائی رسیدند که اکنون دو بنای مجهز را برای نگهداری سالخوردگان زیر نام

«کانون سالمندان» در اختیار دارند. اما این پایان کار نیست زیرا که گردانندگان کانون قصد آن دارند که با نقشه‌های دقیقی که در دست تهیه دارند هر دو بنا را به صورت مجهزترین و شیک‌ترین مراکز نگهداری کهنسالان جامعهٔ ما در آورند.

اکنون سالخوردگانی که در این کانون بسر می‌برند هر روز سه وعده غذای کاشر میل می‌کنند، هر ماه پزشکانی با تخصص‌های مختلف از یکایک آنها بازدید بعمل می‌آورند، دارای اطاق تلویزیون و سالن غذاخوری هستند، تفریحات سالم دارند و ماهی بطور متوسط یک یا دو بار بصورت گروهی به مکانهای دیگر برده می‌شوند.

خرید بناهای جدید که چند ماه پیش مراحل پایانی آن انجام گرفت از بزرگ‌ترین موفقیت‌های کانون است و این توفیق را باید به یکایک گردانندگان این مؤسسهٔ غیر انتفاعی تبریک گفت. در حال حاضر چند تن از مهندسین ایرانی یهودی پروژه‌های جدیدی برای ترمیم و توسعه هر دو بنای «کانون سالمندان» دارند که امید است هر چه زودتر به انجام برسد.

کانون در نظر دارد اسامی کلیه کسانی راکه به آن کمک‌های قابل توجه کرده‌اند بر روی لوحه‌ای بزرگ در مقابل در ورودی آن نصب کند. ای کاش مدیران کانون برنامه‌هایی برای بازدید عمومی ترتیب می‌دادند تا یهودیان ایرانی لس‌آنجلس در می‌یافتند که «کانون سالمندان» خانهٔ پیران تهران نیست بلکه مرکز آبرومند و پیشرفته و بسیار مرتبی است که افراد مسن همسال براحتی در آن کنار یکدیگر زندگی می‌کنند و در طول روز سرگرمی‌هائی چون بازی بینگو، کاردستی، کلاس درس و تماشای فیلم و نوار ایرانی دارند و در اعیاد یهودی مثل حنوکا و پسح اگر با خانواده‌های خود نباشند در جشن‌هائی که مراسم آنها برایشان کلی ارزش دارد شرکت می‌کنند و علاوه بر آنها در آینده خیلی نزدیک دارای کنیسائی می‌شوند که بین دو بنا در فضای بسیار زیبا ساخته خواهد شد.

وقتی انسان از نزدیک شاهد شور و حرارت خادمانی می‌شود که می‌کوشند خانوادهٔ یهودی را از پراکندگی بیشتر بدر آورند و پیران جامعه را برای لذت و آسایش خودشان بدور هم گرد بیاورند به فردا و فرداها امیدوار و امیدوارتر می‌گردد و آرزو می‌کند که مردم ما به ویژه آن دسته از مردمی که بدون هیچگونه مطالعه والدین پیر اما سالم خود را به مراکزی نامناسب می‌فرستند با کانون سالمندان آشناتر شوند و با حمایت‌های بی شائبه خود در رفع یک مشکل پر دردسر اجتماعی ما مؤسسان و مدیران این کانون را حمایت کنند.

ما به جای آن که از افسردگی‌ها، دل آزردگی‌ها، حسرت‌ها، ترس‌ها، تنهائی‌ها، دلهره‌ها و بریدگی‌های روحی سالخوردگان جامعه‌مان سخنی بیش از این بگوئیم آرزو می‌کنیم که مراکزی مثل «کانون سالمندان یهودی ایرانی» چنان توسعه پیداکند که هم پیران ما راضی باشند، هم فرزندان آنها و هم خداوند از هر دو آنها. □

آشنایی با هیپنوتیزم و طریقهٔ استفاده از آن

کلمهٔ هیپنوتیزم یا به زبان انگلیسی و یونانی Hypnosis که از ریشهٔ کلمهٔ یونانی گرفته شده است که معنی آن یعنی خواب کردن مصنوعی ولی در صورتی که هیچ ارتباطی به کار هیپنوتیزم ندارد. در زمانی که شما در هیپنوتیزم هستید شما در کنترل کامل خود هستید و بر خلاف تصورات مردم، شما در خواب نیستید و در هر زمانی که بخواهید می‌توانید از حالت هیپنوتیزم بیرون بیایید.

مردم راجع به هیپنوتیزم چه می‌دانند؟

گروه اول هیچ گونه اطلاعی راجع به هیپنوتیزم ندارند. گروه دوم اطلاعاتی دارند ولی اطلاع درست و کافی ندارند. بسیاری از مردم این تصور اشتباه را دارند که اگر در هیپنوتیزم باشند تمام اسرار و رازهای نهفته فاش خواهد شد ولی کاملاً در اشتباه هستند. هیپنوتیزم دروغ سنج نیست و نمی‌توان به زور از کسی بخواهیم چیزی را بیان کند. همان طور که گفتم کاملاً اختیار کنترل خود را دارید. اکثر مردم وقتی اسم هیپنوتیزم را می‌شنوند فوراً آن گوی کریستالی و خواب کردن جلوی چشم آنها تصور می‌شود. در صورتی که مطلقاً در خواب نیستند بلکه شما کاملاً از هر اتفاقی که در اطرافتان می‌گذرد آگاه هستید و متوجه هر گونه صدا و صحبت خواهید بود. هر کسی حداقل دو بار در روز به حالت هیپنوتیزم می‌رود یک بار در موقعی که صبح از خواب بیدار می‌شویم و بار دیگر دقایقی قبل از خواب که می‌خواهیم به خواب برویم. زمانی که شما در هیپنوتیزم هستید شما حق انتخاب دارید و پیشنهاداتی که در زمان هیپنوتیزم به شما داده می‌شود می‌توانید قبول کنید و یا می‌توانید رَد کنید. برای روشن کردن موضوع بهتر است مثالی بزنم: آیا تا به حال برای شما اتفاق افتاده


سیما کنگاوری - هیپنوتراپیست

که در موقع رانندگی به محل کار خود یا منزل رسیده‌اید و آنجا از شما بپرسند از کدام خیابان یا اتوبان آمدی یا چند تا خیابان را رد کردی تا رسیدی؟ جواب شما چه بوده گاهی اوقات دقیقاً می‌توان گفت ولی گاهی اوقات همین طور به صورت اتوماتیک شما رانندگی کرده‌اید و به مقصد رسیده‌اید بدون اینکه توجه خاصی به خیابانها و یا تابلوی ایست سر چهارراه بکنید. پیش خود فکر می‌کنید آیا در خواب بوده‌اید؟ البته که نه اگر در خواب بوده باشید پس چطور رانندگی کرده‌اید؟ پس شما خواب نبوده‌اید فقط توجه کامل را نداشته‌اید چونکه این راه را بارها آمده‌اید ولی با وجود این کاملاً هم حواستان متوجه چراغ قرمز و تابلوهای ایست بوده یا مواظب بوده‌اید که موجب تصادف نشوید و خود به خود پا را روی ترمز می‌گذارید این کار برای شما تکراری شده است اتوماتیک انجام می‌شود برای اینکه در ضمیر ناخودآگاه ضبط شده است حتی اگر در هنگام رانندگی در فکر کردن باشید یا به موزیک و رادیو گوش می‌کنید ولی باز ضمیر خودآگاه شما حواسش جمع است. درست هیپنوتیزم هم همین حالت را دارد کاملاً از اطراف خود با خبر هستید و کنترل را هم در دست دارید.

Sima Kangavari
Tel: (310) 266-9995

سیستم جدید هُشدار دهنده ضد موشکی

گروهی متشکل از دهها فیزیک‌دان و ریاضی‌دان با همکاری تعدادی از جوانان در ارتش ایسرائل، سیستم هشدار دهنده و بی نظیری را طراحی و تولید و آنرا به نیروی هوایی ایسرائل تحویل دادند. این سیستم جدید زمان دقیق پرتاب موشک در خاک دشمن را شناسایی کرده و سریعاً مکان برخورد آن بر زمین را تعیین می‌کند. سیستم مزبور چندین بار با شیوهٔ Simulation (وانمود سازی) مورد آزمایش قرار گرفته و نتایجی صد در صد مثبت حاصل گشته. ولی چگونه می‌توان آن را در مقابل حملات موشکی دشمن از قبیل موشک اسکاد پیشرفتهٔ کشورهایی مانند سوریه و ایران مورد آزمایش قرار داد؟ به گفتهٔ سرهنگ Tal Blender سرپرست این پروژه، به یاری خود سوریه این مسئله هم حل شده است.

سال گذشته کشور سوریه موشکی را از نوع اسکاد پیشرفته در خاک خود مورد آزمایش قرار داد. سیستم هشدار دهنده ایسرائل توانست همانطور که می‌بایست و پیش‌بینی شده بود زمان صحیح پرتاب موشک و مکان سقوط آن را سریعاً به مسئولین اطلاع دهد. یکی دیگر از امتیازات سیستم مزبور آنست که با در نظر گرفتن نکات مهمی از قبیل شرایط جوی، جهت باد، سرعت باد، وزن موشک و غیره می‌تواند نقطهٔ برخورد موشک بر زمین را محاسبه و تعیین کند. از این رو امنیت تنها منطقه مورد خطر را در نظر گرفته و امکانات لازم را برای حفاظت شهروندان آماده خواهند ساخت. به گفتهٔ دست اندر کاران، این یکی از مهمترین سیستم استراتژی برای هر کشوری که تحت تهدید حملات موشکی قرار گیرد خواهد بود. سیستم هشدار دهنده ایسرائل که جنبهٔ عملیاتی را دارا می‌باشد، با تشکیلات دفاعی نیروی هوایی قادر به جوابگویی هر گونه حملهٔ موشکی عراق به ایسرائل در صورت حملهٔ آمریکا به آن کشور خواهد بود. □

نسیم مراد - ایسرائل

۲- همسرگزینی، رسوم ازدواج و رونق طلاق



همسرگزینی و راه‌های رایج آن

هر چه یک جامعهٔ یهودی از محیط بسته و محصور خود دورتر و آزادتر شود مسئلهٔ ازدواج بین افرادش پیچیده‌تر و مشکل‌تر خواهد بود. در ایام گذشته مردمی که در محله می‌زیستند با چنین مسئله‌ای روبرو نبودند و از هر هزار ازدواج یکی هم به طلاق نمی‌انجامید. در اواخر دورهٔ پهلوی نیز گر چه عملاً محله‌ای به صورت سابق در کار نبود و جامعه کوچک ما با جامعهٔ بزرگ سر و کار بسیار داشت اما پیچیدگی‌ها آنقدر نبود که اکنون هست. شاید آن زمان آغاز دشواری‌ها بود و با امر مهاجرت و برخورد با یک اجتماع بزرگتر و درهم‌تر و اجتماعی که مخلوطی از آمریکائی و اسپانیش و کره‌ای و چینی و ژاپنی و عرب و هندی بود قضیه به صورت کلاف سر درگم در آمد.

طی بیست و دو سه سال گذشته راههای انتخاب همسر به اشکال مختلف در آمده. بعضی‌ها دفترشان بسته شده، بعضی دیگر به صورت تق و لق در آمده‌اند و بعضی هم تازه دارند آغاز می‌شوند. زمانی که یهودیان ایرانی تازه به لس‌آنجلس آمده بودند و دقیقاً نمی‌دانستند که این شهر چهار فصلش یکی است و از همین رو در کنار دریا، حوالی خیابان «اُوشن آونیو» از «سن‌وین‌سیته» تا حوالی «سانتامونیکا» با پالتو پوست و کفش پاشنه صناری قدم می‌زدند رد و بدل کردن تلفن‌ها امری رائج بود. خیلی از بچه‌های teenager کنونی حاصل همان همسر گزینی اولیه‌اند که اکنون دیگر هیچ گونه اثری از آن نیست و روزهای شنبه و یکشنبه بعدازظهر جز آدمهای بی خانمان و آدمهای غیر ایرانی از همکیشان کسی در این منطقه آنهم به قصد مبادله تلفن برای انتخاب همسر پیدا نمی‌شود و جالب آن که کافه رستوران کازینوی لب دریا هم که پاتوق همین افراد بود سالهاست که بسته شده است.

نگران ازدواج فرزندان

اما تعطیل آن بساط به معنای تغییر دلهره و نگرانی والدین بخصوص مادران برای ازدواج فرزندانشان نشد و طبعاً در جستجوی راههای دیگر بر آمدند. یکی از راههائی که طبقهٔ اعیان برای معرفی دختران برگزیدند برگزاری مهمانی‌ها و دعوت از اعضای سازمانها در خانه‌هایشان بود که هر از چندگاه به مناسبتی در خانه‌ای بساطی بر پا می‌شد و به دنبالش کارتهای دعوت عروسی توزیع می‌گردید. ملاقات در کنیساها، دید و بازدیدها، جشن‌های عروسی و بالاتر از همه ایام کیپور و روش هشانا راه‌هائی بود که یکی به دنبال دیگر به قصد گزینش شریک زندگی در جامعهٔ ما معمول شد. و در همه جا شماره تلفن نقش حیاتی را داشت.

دیری نپائید که در این زمینه ابعاد تازه‌ای در جامعه به وجود آمد که مهم‌ترین آنها به هم خوردن سن ازدواج بود. یکباره مردم دوروبرشان را نگاه کردند و دیدند مرتب سن ازدواج بالاتر و بالاتر می‌رود و حتی در مواردی سن عروس یا داماد آنچنان بالاست که در دو نسل پیش تصورش هم محال بود. شماره افراد طلاق گرفته‌ای که مجدداً ازدواج می‌کنند نیز در اجتماع ما پدیده‌ای جدید است. نسل کنونی جامعهٔ ما از هر نظر که تصورش را بکنید نسلی است در حال تغییر و تحول و یا به اصطلاح زیست شناسان در حال «دگردیسی». از همین روی نقد و ایراد در میان ما فراوانست زیرا هنوز برایمان معلوم نشده است که از نظر اجتماعی چه چیز «خوب» است و چه چیز «بد». در گذشته به خاطر ثُبات اجتماعی طولانی خوب و بدها مشخص بود ولی امروز چنین نیست. آن زمان اگر دختری دوازده سیزده سالش می‌شد و ازدواج نمی‌کرد می‌گفتند «ترشیده» است و حالا ممکنست دختری به نزدیکی‌های چهل سال هم برسد و هواخواهانی برای همسری هم داشته باشد اما تن به ازدواج ندهد.

به هر حال، نگرانی مادران ما برای ازدواج دختر پسرهایشان از کشنده‌ترین نگرانی‌های این جامعه است. البته هر پدر و مادری می‌خواهند بچه‌هایشان به خانه بخت بروند و خوشبخت بشوند اما بعضی از آنها در این خواسته افراط می‌کنند و فرزندان را تحت فشار قرار می‌دهند. جالب آنکه هر چه زمان می‌گذرد، دختر پسرها کمتر به حرف والدین خود گوش می‌دهند. حرف خودشان را می‌زنند و تصمیم خودشان را دارند که این خود یکی دیگر از نمونه‌های سُستی پیوند عاطفی بین افراد خانواده است.



دختران ما از "بلایند دیت" دادشان به آسمان رسیده است.

وحشت دختران از *blind date*

در اوائل مهاجرت اینکه از طریق دوست و آشنا و قوم و خویش پسری یا آقائی تلفن دختر خانمی را بدست بیاورد و با او قرار ملاقات بگذارد امری بسیار معمول بود و اغلب این ملاقاتها به زندگی زناشوئی هم می‌پیوست ولی به تدریج هر چه دختران با آقایان ناشناس بیرون رفتند و تجربیات تلخ زننده‌ای یافتند این گونه برخورد برایشان دشوارتر شد تا به آنجا که امروزه اکثر دختران ما از **blind date** وحشت دارند و آنرا یک کابوس هولناک می‌دانند. دلیل این امر هم آنست که این معرفی‌ها بدون هیچ گونه حساب و کتاب بعمل می‌آید و معلوم نیست کدام پسر از کدام قشر اجتماعی به کدام دختر معرفی می‌شود. مثلاً پیش می‌آید که یک آقای سی و هشت ساله که یکبار هم ازدواج کرده اما صاحب بچه نیست و تا کلاس ششم ابتدائی درس نخوانده و کسب و کار قابل توجهی هم ندارد با دختری قرار ملاقات می‌گذارد که دارد دکتری در روانشناسی می‌گیرد و خوشگل و خوش برخورد است و هنوز به سن بیست و پنج سالگی نرسیده است. دختران ما از این ملاقاتهای «کور!» چه عذابی می‌کشند خدا می‌داند. متأسفانه مادران به این امر توجهی ندارند و موقعیت فرزندان خود را درست درک نمی‌کنند.

جشن به منظور آشنائی جوانان

در این دوران کوتاه اقامت در کالیفرنیا بارها دیده‌ایم که سازمانهای مختلف جشنهائی را به منظور آشنائی جوانان برگزار کرده‌اند. اینکه آیا این منظور واقعی و اصلی بوده یا جنبهٔ فرعی و به خاطر «جلب مشتری» بوده، خود سئوالی دیگر است. اما از حق نباید گذشت که همین جشنها در امر ازدواج جوانان ما کمک بسیار مؤثری کرده است. این شیوه آشنائی هم مثل اغلب روشهای دیگر رو به رکود و کسادی نهاده و بعید نیست که در آینده نزدیک به کلی از میان برود.

پارتی‌های دوستانه بین خود جوانها بدون آنکه قصد و نیتی دربارهٔ آشنائی به منظور ازدواج باشد از راههای دیگریست که ممکنست دو جوان را به سوی زندگی زناشوئی بکشاند. اعتقاد به سرنوشت و قسمت در میان جامعهٔ ما هنوز وجود دارد و در مواردی به طور کاملاً تصادفی دو نفر با هم آشنا می‌شوند و پس از چندی زیر خوپا می‌ایستند. ای کاش امکان داشت همه زن و شوهرها اینطور با هم پیوند زناشوئی می‌بستند و نیازی به راههای دیگر معرفی آنان نبود اما افسوس که چنین نیست.

همسریابی، مشکل بزرگ ما

با همه کوشش‌هائی که در امر ازدواج می‌شود، این دشواری بزرگ نیاز به کوششهای جدی‌تر و وسیع‌تری دارد. مسئله‌ای که حل آن در این جامعه به آسانی مقدور نیست وجود جامعهٔ چند رنگ ماست. به سخن دیگر تضادها بین این جامعه به قدریست که انگار چندین جامعهٔ کوچک چند صد نفری تشکیل یک اجتماع چند هزار نفری را داده‌اند که در آن افراد هر جامعهٔ کوچک باید به دنبال افراد جامعهٔ خودش بگردد. این امر تنها از نظر اقتصادی که خودش یک عامل اساسی در شکاف اجتماعی است نمی‌شود. مثلاً گر چه بعید است یک دختر از خانواده‌ای مرفه با یک جوان موفق از خانواده‌ای کم درآمد تن به ازدواج بدهد اما این اختلاف به همین جا ختم نمی‌شود. آنکه از نظر مذهبی هم روشنفکرنما است و کاشر نگه نمی‌دارد با کسی که مذهبی است و غذای بیرون را نمی‌خورد ولو آن که از نظر اقتصادی هم در یک طبقه باشند با هم ازدواج نمی‌کنند و بدتر از آن کسی که در منطقه‌ای از شهر زندگی می‌کند حاضر نیست با جوان ارزندهٔ زیبنده‌ای که در منطقه‌ای دیگر بسر می‌برد تن به ازدواج بدهد. موارد دیگر بسیاری شکافهای عجیب غریبی بین افراد جامعه به وجود می‌آورد که از نظر امر ازدواج هر کدام ضربه‌ای سخت به حساب می‌آیند. اینها واقعیاتی است که در جامعهٔ کنونی ما موجود است و نادیده گرفتن آنها خود گول زدن است. بی جهت نیست که سن ازدواج قوس صعودی را طی می‌کند.

پدر و مادرها با وجود آنهمه شور و شوقی که برای ازدواج فرزندان خود نشان می‌دهند نه تنها در برطرف کردن این اختلافهای ظاهری و گاه بی پایه نقشی بازی نمی‌کنند بلکه خود با عقایدی که از ایران به دوش می‌کشند بر این دوگانگی‌ها می‌افزایند. مثلاً اگر خود اهل کاشانند و پسرشان دختری را دوست دارد که اجداد او اهل اصفهان بوده‌اند این را تبدیل به یک سد محکم در ردیف یکی از هفت خوان رستم می‌کنند و آنرا محترمانه پیش پای پسر دلبند خود می‌گذارند، پسری که این همه برای ازدواجش اصرار دارند. جامعهٔ ما گاه فراموش

می‌کند که آدمها تا آن زمان که یهودی‌اند متعلق به یک جامعهٔ یکپارچه هستند.

چه چیز جایگزین «خواستگاری» شده؟

هر جامعه‌ای، پیشرفته یا عقب افتاده، دارای رسوم و آداب و ارزش‌های اجتماعی خاصی است که اعمال و رفتارش در قالب آنها جای می‌گیرد و شکستن جزئی‌ترین رسم و سنتی که ریشه دوانده کاری خلاف و قابل سرزنش بشمار می‌رود. مثلاً در نسل گذشته امر انتخاب همسر در چهارچوب خواستگاری و مراسم مربوط به آن انجام می‌گرفت و تمام مراحل آن مو به مو عملی می‌شد و بدا به آن لحظه بود که خانوادهٔ عروس یا خانوادهٔ داماد کوچک‌ترین کوتاهی در اجرای یک مرحله خاص می‌کردند. به عبارت دیگر همه چیز معلوم و تکلیف هر کس روشن بود.

در جامعهٔ امروز ما «خواستگاری» را فقط می‌شود در موزه‌های تاریخی که هر یک از ما در کنج ذهن خود داریم پیدا کرد. آن رسم و رسوم با همه خوبیها و بدی‌هایش بر باد رفته است اما چه چیزی جایگزین این رسم شده؟ ما در این مورد از کدام شیوهٔ مردم آمریکا پیروی می‌کنیم. آیا سازمانهائی داریم که مجردین را به هم معرفی کنند؟ آیا در کنیساها خانم‌هائی را داریم که به قصد داشتن میتصوا پسر دخترها را به هم معرفی کنند؟ آیا جوانها را بکلی آزاد گذاشته‌ایم که خودشان برای خودشان تصمیم بگیرند؟ اینها همه را داریم و در اصل هیچ راه تثبیت شده‌ای را که مثل شیوهٔ «خواستگاری» معلوم و روشن باشد نداریم. در امر ازدواج هم مثل امور دیگر در تغییر و تحولیم و جویای یک یا چند راه که ما را و جوانهای ما را از این سرگردانی رها کند.

ازدواج و تحلیل گرائی

همه مشکلاتی که در امر ازدواج، جامعهٔ کنونی ما دارد یک طرف و مسئله «اسیمیلاسیون» یا تحلیل‌گرائی و یا ازدواج با غیر یهودیان طرف دیگر، اگر یهودی ایرانی با یهودی آمریکائی یا یهودی مراکشی و غیره ازدواج کند چه باک! این ازدواج را برای گریز از زناشوئی درون گروهی باید به فال نیک گرفت اما ازدواج با غیر یهودیان امریست که بسیار اتفاق می‌افتد و جگر مادرانی که با هزار امید و آرزو بچه‌هایشان را بزرگ کرده‌اند می‌سوزاند. آنها هر قدر هم بخواهند این امر را بپذیرند باز سوزش دل خود را احساس می‌کنند. چه باید کرد؟ مادر یهودی در همه حالش مادری دلسوز است! □

مراحل ازدواج در جامعهٔ ما

از: مینو مقیمی

ازدواج یکی از مشکل‌ترین مسائلی است که جامعهٔ یهودیان ایرانی مقیم این ایالت با آن روبروست. آنچه این مشکل را ده چندان می‌کند عدم یک بررسی محققانه و سکوت پیشوایان اجتماع است. خواسته‌ها و آرمانهای جوانان، مورد نظرِ نزدیکان نیست و والدین بویژه مادران اصرار دارند که فرزندشان، چه پسر و چه دختری که به سن ازدواج رسیده‌اند هر چه زودتر تشکیل خانواده بدهند. در این مورد حساس و مهم زندگی نیز هنوز شکل و فرم خاصی که کمابیش مورد پذیرش همگان باشد تعیین نشده و از همین روی درصد قابل توجهی از ازدواجها به جدائی و طلاق می‌انجامد.

بزرگ‌ترین ضربه‌ای که در این زمینه بر جامعهٔ ما وارد آمده آنست که دیگر از آن عشق و عاشقی‌های پیشین که با همهٔ سوز و گدازش عالمی داشت خبری نیست و حال آنکه اغلب دختران ما در انتظار جوانی هستند که عاشق آنها باشند. معاشرت‌های بسیار بین پسران و دختران احساس عشق را که امروزه به قول معروف باید آن را در میان کتابها جُست از میان برده است. با این همه بین جوانان موضوع «تفاهم» مطرح است. آنها باید همدیگر را بفهمند و این فهمیدنها که بر اساس احساسات طرفین است دارای هیچگونه الگوی خاصی نیست. فهمیدن هر کس قالب معین خودش را دارد.



یک طرح تاریخی از مراسم کتوبا در زیر خوپا

استقلال اقتصادی دختران به کلی شکل و شمایل ازدواج را در میان جامعهٔ ما دگرگون کرده است. دیگر این نیاز به خوراک و پوشاک نیست که دختری را به خانهٔ شوهر بفرستد. اختلافات سطح آموزشی نیز بلای بزرگ دیگریست. اتفاق می‌افتد که جوانی دارای دیپلم دبیرستان به سراغ دختری می‌رود که چشم پزشک است. اختلافات طبقاتی هم مانع دیگریست. آنکه شماره تلفنش با ۳۱۰ شروع می‌شود از آنکه شمارهٔ تلفن او با ۸۱۸ آغاز می‌گردد دوری می‌جوید! اینها همه نشانه آنست که در موضوع ازدواج اجتماع ما در طبقات مختلف قرار می‌گیرد و پیداکردن اینکه چه کس مناسب چه فردیست را دشوار می‌کند.

شدت تغییر در سن ازدواج

بسیار شنیده‌ایم که فلان مادربزرگ در سن ۹ سالگی ازدواج کرد و در شب عروسی عروسکش را در بغل داشت و یا فلان پدر بزرگ هفده سالش بود که زن گرفت. چنین مادر بزرگ و پدر بزرگی اغلب صاحب ده دوازده تا اولاد می‌شدند. البته چند تائی از آنها به علل مختلف نفله می‌شدند و از میان می‌رفتند و هفت هشت تای دیگر زنده می‌ماندند و بی آنکه کسی نگران تربیت و پرورش و نگهداری آنها باشد به مقامات خیلی بالا می‌رسیدند.

این واقعیت برای نسل جوان امروزین باور ناکردنی است زیرا که گر چه در نخستین سالهای کوچ اجباری به این دیار دختران در سنین هفده هیجده سالگی و پسران نیز در حدود بیست و پنج شش سالگی ازدواج می‌کردند اما به زودی سن ازدواج در هر دو قوس صعودی را طی کرد. در اواخر دههٔ اوّل سن ازدواج برای دختران بین ۱۹ تا ۲۳ سال و برای پسران بین ۲۷ تا ۳۰ بود و در حال حاضر معدل سن ازدواج بین دختران ۲۵ تا ۳۵ سال و بین پسران ۳۵ تا ۴۵ سال است که این خود گویای افزایش دشواری‌ها در امر ازدواج بین جوانان ما است.

کاهش نقش والدین و نزدیکان

برعکس افزایش سن ازدواج، نقش پدر مادرها و عمه خاله‌ها و دیگر نزدیکان برای زناشوئی افراد مجرد روز به روز کاسته می‌شود. مادران شور و شتابی بیشتر به خرج می‌دهند اما فرزندان اگر گامی پیش بگذارند صرفاً به خاطر آنست که مادر را رنجیده خاطر نکرده باشند. تصمیم به ازدواج و انتخاب همسر با خود جوانانست. در این تصمیم گیری ممکنست از دوستان خود نظر خواهی کنند ولی چندان به حرفهای خویشان اهمیتی نمی‌دهند. قضیهٔ تحقیق و پرس و جو که در گذشته اهمیّت خاصی داشت امروزه چندان مورد توجه نیست. گاه مشکل بزرگی که پسران و دختران با آن روبرو می‌شوند ازدیاد حق انتخاب است. معاشرت‌های بسیار بر این اشکال افزوده است. جستجو کردن‌ها برای یافتن شریک زندگی محدود نیست. با اینهمه جوانان ما دقیقاً نمی‌دانند همسر دلخواه آنان کیست و چه خصوصیاتی را در او خواستارند. سرگردانند!

آشنائی جوانها برای ازدواج

در نسلهای گذشته آشنا کردن پسری با یک دختر عموماً به

وسیلهٔ خانم مسنی انجام می‌شد که شغل و حرفه او بود و اغلب در زبان عوام به نام «دلال محبت» خوانده می‌شد که نظیر او در فرهنگ‌های دیگر هم موجود بود. امروزه سازمان همسریابی در آمریکا به طور رسمی یکی از مشاغل معمول است و حتی در میان یهودیان آمریکا مؤسسات مختلفی در این زمینه فعالیت دارند. تنها نمونهٔ این امر در میان جامعهٔ یهودیان ایرانی مقیم کالیفرنیا «پیوند دلها»ی چشم‌انداز است که چند سالی است به طور افتخاری در خدمت مجردین می‌باشد. از آنجا که در دین یهود معرفی یک مجرد به مجرد دیگری که امکان ازدواج آنها وجود داشته باشد نوعی «میتصوا» است گهگاه خانم‌هائی با عشق و علاقه و صرفاً به منظور خدمت به جوانان به اینکار دست می‌زدند اما تا کنون نه یک فرد و نه یک مؤسسه که این عمل را به عنوان شغل و منبع درآمد برگزیند در جامعه ما بوجود نیامده است.

به هر تقدیر قریب ۷۰ درصد از آشنائی‌ها از طریق معرفی دوستان و خویشان انجام می‌گیرد. تبادل تلفن‌ها که ممکنست blind dating را به وجود بیاورد برای بسیاری از دختران این زمان مصیبت بار است. ۲۰ درصد دیگر آشنائی‌ها در مجالس و مهمانی‌ها و عروسی‌ها و مجالس دیگری که به منظور «آشنائی جوانان» بر پا می‌شود صورت می‌گیرد و ۱۰ درصد هم از طریق دوستی و رفاقت در گروههای دوستانه. این قسمت آخر که بیشتر مورد جوانهاست احتمالش از همه کمتر است.

ازدواج با غیر ایرانی یا غیر یهودی

از آنجا که جامعهٔ ما صورت سربسته و دربسته را ندارد و خواه ناخواه آرام آرام دنباله‌رو اجتماع یهودی آمریکائی است در مواردی پیش می‌آید که یهودی ایرانی با کسی که از نظر مذهب و ملیت با او نیست ازدواج می‌کند. پدر مادرها در آرزوی آنند که عروس یا دامادشان یهودی ایرانی باشد ولی گاه این آرزو به حقیقت نمی‌پیوندد. اگر طرف یهودی آمریکائی باشد قابل تحمل است و در مواردی موجب افتخار هم ممکنست باشد ولی وای به آن وقت که پسری یا دختری بگوید قصد دارد با یک غیر یهودی ازدواج کند. آنجاست که والدینش را در غم و اندوهی سخت فرو خواهد برد. در حال حاضر ۵ درصد ازدواجها با یهودیان آمریکائی و قریب ۳ درصد دیگر با غیر یهودیانست که ممکنست آمریکائی یا اسپانیش و به احتمال کمتر از ملیت‌های دیگر باشند.

معیارهای سنجش برای همسر مورد نظر

پسران و دختران ما هر کدام تا زمانی که مجردند در ذهن خود نکاتی را در مورد همسر ایده‌آل خود در نظر می‌گیرند اما به



شمارهٔ تلفن در ازدواجهای ما نقش حیاتی دارد

یقین می‌دانند که در دنیا هیچ زوجی یافت نمی‌شود که برای یکدیگر همان همسری باشند که در ایده و آرمان خویش آنرا پرورده‌اند. به طور کلی دختران ما به سبب میل غریزی مادر شدن بیش از پسران رؤیای همسر آینده خود را در سر می‌پرورانند. رؤیای تشکیل خانواده در میان آنها بیش از پسران است. دخترها عموماً جوانی می‌خواهند که امکانات مالی معینی داشته باشد، سن او خیلی بالاتر از سن آنها نباشد، در نحوهٔ برخورد و آداب معاشرت اصول مهم را مراعات کند. قیافه‌اش توی ذوق نزند، تحصیلاتش با تحصیلات آنان هماهنگ باشد و روی صداقت و درستی و عشق و دوستی وی بشود حساب کرد. شوخ طبعی پسر یکی از خواسته‌های عمومی دخترانست.

در مقابل خواستهٔ پسرها به دور دختری می‌گردد که از زیبائی و جذابیت برخوردار باشد. بیش از هفت یا هشت سال از آنها کوچک‌تر نباشد. امکانات مالی خانوادگی داشته باشد. فروتن و صادق و نجیب باشد و تحصیلاتی بالاتر از تحصیل آنها نداشته باشد. در مواردی که پسری در امور تجاری خود موفق است به دنبال دختریست که در منزل بماند و به کاری مشغول نباشد. برعکس پسری که وضع مالی خوبی ندارد خواهان دختریست که بتواند کار کند و در ادارهٔ زندگی با شوهرش همکار و همراه باشد.

با همه اینها هر دو از chemistry دم می‌زنند و می‌گویند ممکنست با یک برخورد کوتاه همسر ایده‌آل خود را بیابند و از نکات مورد دلخواه دیگر صرفنظر کنند. به طور تقریب بیش از نود درصد ازدواجها بین افراد هم طبقه صورت می‌گیرد و خانواده‌های عروس و داماد از نظر امکانات مالی هم سطح هم‌اند. با این وجود دیده شده که پسر و دختری از دو طبقه مالی مختلف با هم پیوند زناشوئی بسته‌اند. چیزی که گره کور جوانان



مراسم ازدواج یک زوج خوشبخت ایرانی در زیر خوپا (Irangeles p. 68)

ما را در امر ازدواج کورتر می‌کند دخالتهای نادرست نزدیکان و اصرار و پافشاری آنها در درستی این دخالتهاست. هنوز در امر ازدواج جوانان ما، برای والدین آنها با اینکه پدر و مادر عروس یا داماد اهل کدام شهر از ایران بوده‌اند مطرح است!

دورهٔ آشنائی قبل از ازدواج

در گذشته وقتی پسر و دختری همدیگر را می‌پسندیدند بعد از بله بران بود و شیرینی خوران و مراسم نامزدی که آنهم تشریفات خاصی داشت، مدتی در حدود سه ماه تا شش ماه را در بر می‌گرفت تا به پای مراسم عقد برسند. اما آن رسم و رسوم همه به شکلی دیگر در آمده. دختر و پسر ممکنست بی آنکه پای پدر و مادر را در میان بکشند مدتی دراز برای «فهمیدن» یکدیگر در آمد و شد باشند. دوست و همدم باشند و وقتی تصمیم به ازدواج بگیرند آنوقت ممکنست دنبال نامزدی بروند.

مراسم نامزدی بر خلاف گذشته رو به سادگی می‌رود و دلیلش هم وجود هزینهٔ سنگین وگاه کمرشکن عروسی است که با توجه به تغییر ارزش پول، در گذشته می توانست مخارج ده دوازده سال یک خانواده متوسط یهودی را تأمین کرد. گاهی از اجرای مراسم نامزدی نیز صرفنظر می‌شود و فقط در یک مهمانی خانوادگی هدایا از جمله حلقه نامزدی مبادله می‌گردد. مدت نامزدی با در نظر داشتن ایام آشنایی قبل از آن متفاوت است و میانگین آنرا می توان در حدود شش ماه دانست. البته در مورد مبادله هدایا تقدیم انگشتر، دستبند و گردن‌بند برای دختر خانم نیز مطرح است. موارد نادری پیش آمده که کم و زیاد بودن این هدیه‌ها نخست موجب گله‌مندی و بعد کدورت و سرانجام به بهم خوردن نامزدی انجامیده است!

مراسم حنا بندان و Shower

یکی از نکات بسیار جالب در زندگی اجتماعی جامعه ما مخلوط کردن رسوم ایرانی و آمریکائی با هم است. در ایران صحبت از «شاور» نبود اما رسم حنا بندان از آداب زیبای مراسم عروسی بود. در اینجا گاه مراسم و آداب هر دو را با هم می‌آمیزند که این خود می‌تواند زایندهٔ رسومی تازه باشد. در موقع «شاور» هدایای دیگری از طرف خانواده داماد به عروس خانم تقدیم می‌شود نیز مدعوین هدیه‌هائی را به مجلس جشن می‌آورند. در آمریکا، مادر داماد این مراسم را برای عروسش بپا می‌کند و چند تن از دوستان و خویشان نزدیک را دعوت می‌کند. مدعوین نیز هدایائی که بیشتر وسائل منزل است بهمراه می‌آورند. اما یهودیان ایرانی به جمعیت کم قانع نیستند و گاه شمارهٔ مهمانان جمعیتی در حدود دویست نفر را در بر می‌گیرد که از این هم ممکنست بیشتر باشد و هدیه‌ها نیز بیشتر سکه طلا و جواهر می‌باشد. در این مراسم فقط زنان شرکت دارند و در پایان جشن داماد و چند تن از نزدیکان مرد نیز حضور خواهند یافت. به طور متوسط در نیمی از ازدواجها این رسم را برگذار می‌کنند. در همین مراسم کاسه‌ای کوچک از حنا آماده می‌کنند. به همراه هلهله و شادی و کف زدن، مادر داماد یا مادر عروس انگشت نشانه را در کاسه حنا فرو می‌برد و خال کوچکی بر پیشانی عروس و کف هر دو دست او نقش می‌زند. هزینهٔ این

مراسم به عهدهٔ خانوادهٔ عروس است. در مراسم «شاور» چه با حنا بندان همراه باشد و چه نباشد به هر یک از مدعوین یادگاری کوچک زیبائی داده می‌شود.

مراسم عروسی

تدارک مراسم عروسی گاه بین شش ماه تا یک سال به طول می‌انجامد. گزینش محل عروسی یکی از بزرگ‌ترین مراحل دشوار است. انتخاب خواننده و کیترینگ نیز کار ساده‌ای نیست زیرا از نظر زمانی همیشه شرایط جور در نمی‌آید. مثلاً هتل رزرو می‌شود اما خواننده مورد علاقه در آن زمان سفر اروپا در پیش دارد. مخارج عروسی که کمتر کسی حاضر می‌شود آن را ساده‌تر برگزار کند روز به روز سنگین‌تر می‌شود و تقریباً نسبت به بیست سال گذشته دو برابر شده است.

همه عروسیها یکسان برگزار نمی‌شود ممکنست یک عروسی با حضور ۵۰ تا ۶۰ نفر در منزل انجام گیرد و مراسم کتوبا در نهایت سادگی برگزار گردد و ممکنست عروسی دیگر با حضور هزار نفر در یکی از هتلهای گرانقیمت شهری نزدیک لس‌آنجلس با انواع غذاهای بین‌المللی و تشریفات با شکوه انجام پذیرد. نیز می‌توان به عروسی دیگر اشاره داشت که تا بامداد ادامه داشته و صبحگاه از مدعوین با کاسه‌های حلیم و کله پاچه پذیرائی شده و درون هر یک از کاسه‌های حلیم برای خوشامدگوئی مهمانها یک سکهٔ نیم پهلوی قرار گرفته و باز می‌توان از عروسی دیگری یاد کرد که در نهایت سادگی مراسم کتوبا در منزل بعمل آمده و بعد مهمانان که در حدود هفتاد هشتاد نفر بوده‌اند دسته جمعی روانهٔ یک رستوران کاشر شده‌اند.

مراسم عقد که با حضور یک ربای ایرانی یا آمریکائی بعمل می‌آید یکی از هیجان انگیزترین و زیباترین مراحل مراسم عروسی است. لحظاتی که مدعوین در سالن عقد در برابر خوپا می‌نشینند و شاهد زوجها و افرادی هستند که یک به یک بسوی خوپا می‌روند از تماشائی‌ترین صحنه‌های عروسی است و هنگامی که عروس و داماد وارد می‌شوند شور و هیجان حاضران به نهایت می‌رسد. این پاره از مراسم به هیچ وجه در ایران وجود نداشت و گفته می‌شود که یهودیان غرب آنرا از مسیحیان تقلید کرده‌اند.

بعد از مراسم عقد پذیرائی از مهمانان ادامه پیدا می‌کند. گاه جز از خواننده‌های ایرانی و غیر ایرانی از شعبده بازی، رقص‌های محلی و نیز نوازندگان تک نواز آلات موسیقی ایرانی استفاده می‌شود. در عروسی‌ها ضمن آنکه گروهی با صرف مشروبات الکلی مستانه پایکوبی می‌کنند عدهٔ بسیاری از کهنسالان خسته و حوصله سر رفته در انتظار آنند که مجلس زودتر تمام شود و آنها از سر و صدا آسوده شوند.

یهودیان ایرانی که مسئله «گلات کاشر» برایشان تازگی دارد بتدریج کیترینگ‌هائی را که مدعی اینگونه غذا دادن هستند کنار می‌گذارند و در پی کیترینگ‌های کم هزینه‌تر می‌روند. حضور خواننده‌ها در عروسی‌ها یکسان نیست و از انتخاب "D.J." تا دعوت از چهار پنج خواننده در یک عروسی تفاوت دارد. از آهنگ‌ها و خواننده‌های ایسرائل مگر آهنگ «هاوا ناگیلا» که بعد یا قبل از آهنگهای کردی به گوش مدعوین می‌رسد کمتر استفاده می‌شود. گویا گوش یهودی ایرانی به ترانه‌های ایسرائلی چندان نامأنوس نیست.

در مجلس عروسی مهمانان دور میزهای دایره شکل می‌نشینند و جای آنها قبلاً تعیین می‌شود که این خود گلایه‌ها و شکایتها و رنجشهای بسیار به دنبال دارد. یکی نزدیک است و یکی دور و یکی از دوستان جدا افتاده و یکی دم در و دیگری نزدیک به صدای کر کننده بلندگوی قوی موزیک! میزها هر کدام شماره دارد و معاشرت و گفتگوی مهمانها در سراسر مراسم عروسی بسیار محدود و اغلب اوقات شکنجه‌آور است. زیرا صدای موزیک اجازه نمی‌دهد حتی آدم با بغل دستی‌اش دو کلام صحبت کند. رقص‌ها نیز موج سرور و شادی را در فضا پخش می‌کند. عده‌ای بسیار زیبا و ماهرانه می‌رقصند اما عده‌ای نیز با آهنگ راک‌اندرُل، تانگو می‌رقصند و با آهنگ باباکرم والس. شادند و باید شاد باشند. در وسط هر میزگرد از یک Center Piece استفاده می‌شود که عموماً دسته گل زیبائی است که بهای آن به طور متوسط چیزی در حدود ۳۰ تا ۵۰ دلار است. در انتهای مهمانی عده‌ای چند شاخه گل و عده‌ای دیگر خود دسته گلی را یکجا به خانه می‌برند.

ماه عسل و ماههای بعد از آن

ماه عسل گاه سفر کوتاهی به خارج از آمریکاست که بین دو تا سه هفته طول می‌کشد و گاه عروس و داماد روانهٔ هاوائی، اروپا یا استرالیا می‌شوند. پس از بازگشت زندگی زناشوئی شکل تازه‌ای پیدا می‌کند. تا ده سال پیش عموماً زوج جدید برای خود خانه‌ای مناسب می‌خرید که هم سرپناهی برای خود داشته باشد و هم از مزایای مالیاتی آن استفاده کند. اما اکنون برای زوجهای جوان که اکثر آنها از خانواده‌های متوسط جامعه‌اند اینکار به آسانی عملی نیست زیرا که گرانی بهای خانه‌ها این امر را برای آنان دشوار می‌سازد. امروزه بیشتر زوجها اجاره نشین می‌شوند و اغلب در آپارتمان بیلدینگ‌های لس‌آنجلس غربی و به ویژه در حوالی وست‌وود زندگی می‌کنند.□

رشد ناهنجار و سریع طلاق در جامعهٔ ما

از: مینو مقیمی

از بارزترین دگرگونی‌های جامعهٔ یهودیان ایرانی در آغاز دوران مهاجرت اخیر رواج طلاق از همان نخستین سالهای ورود به این محیط بود که مواردی از آن حیرت‌انگیز و باور نکردنی می‌نمود بطوریکه می‌توان گفت مواردی خاص از آن برای خود آمریکاییان نیز تازگی داشت! مثلاً عروس و دامادی از ماه عسل باز می‌گشتند و از هم جدا می‌شدند و یا پدربزرگ مادر بزرگی با داشتن عروس و داماد و نوه از هم طلاق می‌گرفتند. پیش از ورود جامعهٔ ما به این ایالت فرم عمومی طلاق، جدائی زن و شوهری بود که دارای یکی دو فرزند یا بیشتر بودند. اما این فرم سنتی با اقامت در این ایالت شکسته شد و بازار طلاق بسیار رونق گرفت. گویا در اینجا هم حساب و کتابی در کار نبود و درست معلوم نبود چه می‌گذرد.

چهل پنجاه سال پیش در همین کالیفرنیا اگر یک زن کاتولیک از همسرش جدا می‌شد مطرود اجتماع بود و اگر یک هنرپیشه هالیود از همسرش طلاق می‌گرفت از میزان محبوبیتش کاسته می‌شد. عقیدهٔ عمومی بر آن بود که اگر اختلاف و ناسازگاری بین یک زوج هست بخاطر رفاه و آینده فرزندان باید به زندگی زناشوئی ادامه داد اما امروز درست عکس این عقیده مورد قبول جامعه آمریکائی است. یعنی اگر زن و شوهری با هم نمی‌سازند و هر روز مرافعه و بگومگو دارند برای آن که مخل آسایش و راحتی فرزندانشان نشوند باید از هم طلاق بگیرند! جامعهٔ ما قبل از آنکه با این تغییر اعتقاد آشنا بشود کوس جدائی‌ها را چنان به صدا در آورد که موجب آزردگی گوشها شد! جالب آنکه درست در همین حال آمریکائیان سخت به دنبال چاره جوئی برای جلوگیری از افزایش طلاقها افتاده‌اند و چه از جهت پژوهشهای گسترده و چه از نظر برنامه‌های وسیع دولتی برای جلوگیری از رشد سریع این بلای خانمان برانداز اقدامات گوناگونی به عمل آورده‌اند.

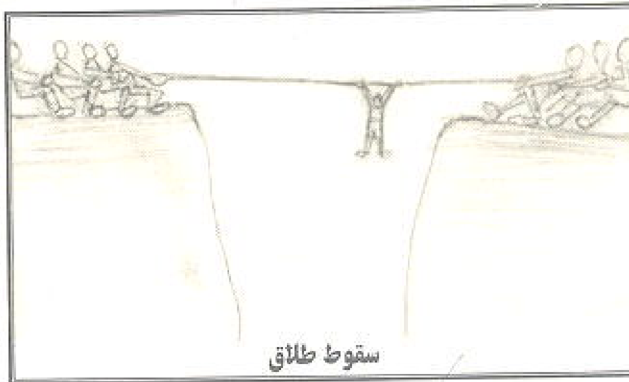
این درست که روانشناسان و یا وکلای طلاق می‌گویند هر گاه زن و شوهری با هم نسازند باید از هم جدا شوند ولی باید به یاد داشته باشیم که در دین یهود واحد خانواده واحدی مقدس است و بطوریکه تاریخ جهانی ما نشان می‌دهد هر زمان که توجه به اصول یهودیت مورد توجه یهودیان بود، پایه‌های خانوادگی با وجود تمام سختی‌های توانفرسائی که یکصدم آنها هم در زندگی‌های امروزه مشاهده نمی‌شود پیوسته مستحکم و استوار مانده است. طبق آمار به دست آمده طی سالهای ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۵ تعداد طلاقها در آمریکا جهش قابل توجهی داشته و میزان آن سه برابر شده ولی طی ده سال گذشته از این سرعت به شدت کاسته گردیده. در مورد جامعهٔ یهودی ایرانی گر چه آمار دقیقی در دست نیست ولی شواهد موجود حاکی از آنست که میزان سرعت طلاق در این جامعهٔ کوچک کمتر از جامعهٔ بزرگ آمریکائی بنظر نمی‌رسد.

جامعهٔ ما هم در قدیم طلاق را امری زننده و ناپسند می‌دانست و موارد آن بسیار نادر بود. پدر مادرها از طلاق هراس داشتند و حتی در دشوارترین شرایط برای آینده خود و فرزندانشان و نیز آبروی اجتماعی خود مقاومت می‌کردند که البته در این باره مقاومت زنان خیلی بیشتر از مردان بود. چه بسیار زنان یهودی که در آن محیط اسلامی که مقام زن سخت سرکوب شده بود مظلومانه به زندگی خود ادامه می‌دادند و دم بر نمی‌آوردند و گاه با درد و رنج چشم از جهان فرو می‌بستند. اگر طلاقی در کار بود دلیل محکم قابل قبولی وجود داشت. حتی در مواردی هم که زن نازا بود مرد به طلاق راضی نمی‌شد و با موافقت او همسر دوّم را اختیار می‌کرد. امّا امروزه ورق به کلّی برگشته است و با سطحی‌ترین یک مشکلِ قابل حل پایه‌های یک خانواده در یک چشم بهم زدن از هم فرو می‌پاشد.

نمونه‌هائی از دلایل طلاقهای امروزی

شاید آنچه را به عنوان نمونه‌های علل طلاق در جامعهٔ امروزین خود می‌آوریم برای خوانندگان باور کردنی نباشد ولی حقیقت آن است که این دلایل نه بر پایهٔ تصورات ذهنی و نه بر اساس شایعه‌هاست بلکه مواردی است که در مصاحبه‌هائی که با افراد دست اندر کار مانند مراجع مذهبی، وکلا و مشاوران خانوادگی جامعه صورت گرفته از آنها آگاه شده‌ایم. اینکه آیا اینها را علل اساسی باید دانست و یا دلائل ظاهری خود بحث دیگریست.

(۱) زنی از همسر خود بدین دلیل این‌که رخت و لباس خود را بر زمین می‌اندازد و گوشزدهای متوالی برای جمع‌آوری آنها به جائی نمی‌رسد شعله شکایت را روشن می‌کند و اندک اندک در



سقوط طلاق

آتش طلاق می‌سوزد و می‌سوزاند. (۲) مرد از زنش شاکی است که چرا نمی‌تواند در مشق و درس بچه‌ها به آنها کمک کند و قادر نیست کلمات انگلیسی را درست تلفظ نماید. و این دفتر اوّل جدائی است.(۳) زن از دخالتهای مادرشوهر واعتقادات خرافی او برای نظر کُشی و به کار بردن سیخ و میخ و نمک به تنگ آمده و با شوهر بنای جر و بحث را گذارده و با همین بحث سنگ بنای اوّل طلاق گذارده شده. (۴) زن شاکی است که چرا هر وقت مرد به دستشوئی می‌رود حلقه توالت را برنمی‌گرداند و با این اعتراض، شکایتهای دیگر از دو جانب روی هم انباشته گردیده و دیو طلاق به میدان آمده. (۵) مرد از اینکه زن مرتب به خانهٔ مادرش می‌رود شروع به شکایت می‌کند، زن زیر بار نمی‌رود و لج و لجبازی کار را به جدائی می‌کشاند. (۶) زن نسبت به گذشتهٔ شوهرش کنجکاوی می‌کند. مرتب از او دربارهٔ دوست دخترهایش می‌پرسد. اگر مرد اقرار کند کار تمام است و اگر انکار کند که باز خانم صدایش بلند می‌شود و مرد را با چوب بی عرضگی می‌زند و رشته پیوند زناشوئی را از هم پاره می‌کند. (۷) مرد در اثر ناملایمات زندگی به کتک کاری متوسل می‌شود و همین که جائی از دست و پای زن کبود می‌شود و پرونده‌ای گشوده می‌گردد دیگر نهایت کار معلوم است. (۸) زن مرد را کتک می‌زند. آن هم مردی را که به او لقب مرد سالاری داده‌اند! (۹) مرد در موارد بسیار و زن در موارد نادری در دام اعتیاد می‌اُفتد و زندگی خانوادگی چنان تباه می‌شود که چاره‌ای جز طلاق بنظر نمی‌آید. (۱۰) خیانت به همسر. (۱۱) بد زبانی و دشنام‌های رکیک به زن یاشوهر و افراد خانوادهٔ او. (۱۲) دخالت‌های بی مورد و پی در پی خانواده زن یا شوهر. (۱۳) مسائل مالی و اقتصادی و سرکوفت زدن به مرد و تحقیر او به خاطر ناموفق بودن در تأمین مخارج زندگی.

نقش زنان در طلاق و زندگی آنها پس از آن

به طور کلی درخواست طلاق بیشتر از جانب زنان بعمل می‌آید و از آنجا که در جامعهٔ ما نه یک سازمان پیش‌گیری طلاق وجود دارد، و نه پیران و ریش سفیدان خانواده حرفشان در این ماجراها می‌تواند سازنده باشد، و بدتر آنکه وکلا راه را برای مراجعان خود همیشه هموار می‌سازند به محض آنکه گام اوّل در جدائی برداشته می‌شود احتمالِ به سرانجام رسیدن آن بسیار خواهد بود. گر چه صبر و مقاومت زنان در اختلافات خانوادگی و تحمل فشارهای روحی و سختی‌های زندگی بیش از مردان است اما از آنجا که آنها دیگران را مدل کار خود قرار می‌دهند و زود تحت تأثیر احساسات قرار می‌گیرند در این امر معمولاً عجولانه تصمیم‌گیری می‌کنند. ولی جالب است که زنان پس از اتمام مراحل و امضای طلاقنامه دچار ابراز پشیمانی می‌شوند.

معمولاً بعد از طلاق سرپرستی فرزندان به مادر واگذار می‌گردد و سرپرستی توسط پدران از دو درصدِ موارد تجاوز نمی‌کند. کمک هزینه جهت نگهداری آموزش و پرورش کودکان تا سن هیجده سالگی بر اساس رأی دادگاه و درآمد زن و مرد تعیین می‌شود. ولی در بیشتر موارد نه فقط برای فرزندان بلکه یک زن نیز پرداخت هزینه ماهانه یا نفقه به عهده مرد است. در جامعهٔ ما اگر زن مطلقه دارای فرزند نباشد به خانهٔ والدین خود بر می‌گردد و در غیر اینصورت با فرزندان خود در منزلی دیگر بسر می‌برد. چنین زنی اگر قبلاً شغلی نداشته باشد پس از طلاق اجباراً شاغل می‌شود ولی اگر دارای فرزند نباشد و به خانهٔ والدین برگردد احتمال دارد مشتاق به ادامهٔ تحصیلات شود.

بسیاری از زنان جوان که بین سالهای ۲۵ تا ۴۵ هستند به ازدواج دوّم امیدوارند و اغلب آنها پس از آنکه دومین بار به خانه بخت می‌روند این شایعه کلیشه‌ای را رواج می‌دهند که ازدواج دوّم بهتر و کامل‌تر از ازدواج اوّل است! و این یکی از باورهای پذیرفته شده جامعه یهودی ایرانی است که هیچگونه اساس درستی ندارد. باید در نظر داشت که در اجتماع ما زن جوان مطلقه از دیدگاه مادرانی که برای پسر خود دنبال یک «دختر خوب» می‌گردند پذیرفتنی نیست. دوستی می‌گفت در یک گردهم‌آئی پسری با یک زن جوان مطلقه مشغول گفتگو بود که ناگهان مادرش بازوی او را گرفت و با پرخاش وی را کنار کشید و مانع گفتگوی او با آن دختر شد! وجود فرزند که پس از طلاق نگهداری وی به عهده مادر گذاشته می‌شود مانع بزرگی در ازدواج دوّم زنانست.

نقش مردان در طلاق و زندگی آنها پس از آن

به ندرت دیده می‌شود که بدنبال جدائی مسئولیت زندگی فرزندان به عهده پدر واگذار گردد و از همین روی امکان ازدواج مجدد آنها بیشتر از زنان مطلقه است. به گفته یکی از وکلا جامعه یهودی

۲۰ درصد مردهائی که در دادگاه مکلف می‌شوند کمک هزینه فرزندان را بپردازند پس از قریب یک سال از پرداخت این کمک خودداری می‌کنند. بهانه آنها در این مورد آنست که هر مکالمه تلفنی یا هر بازدید از فرزندانشان منجر به مشاجره و فشار عصبی می‌گردد بطوریکه ناگزیر باید برای آرامش خود و فرزندان از دیدار آنان خودداری کنند.

یک مرد یهودی ایرانی که به تازگی از همسرش جدا شده می‌گفت: «قبل از طلاق من مجبور بودم فقط اجاره یک منزل را بپردازم ولی حالا باید کرایه دو خانه را بدهم. عملاً من باید جور هزینه‌های دوگانه را بکشم و این چیزی نیست که بتوانم به آسانی از عهده‌اش بر بیایم». مرد طلاق گرفته دیگری از جامعه ما می‌گفت: «چون بچه‌ها با مادرشان زندگی می‌کنند در نتیجه تحت تأثیر حرفهای مادر و خانواده او قرار می‌گیرند و با من حالت بیگانگی و غریبی را پیدا کرده‌اند. با من حرف نمی‌زنند و اغلب در نگاهشان نسبت به من نفرت و انزجار دیده می‌شود. مرا سرزنش می‌کنند که چرا در مراسم تولد یا جشن فارغ‌التحصیلی شرکت نکرده‌ام در حالی که روح من از تاریخ این جشنها بی خبر بود و مادر بچه‌ها مخصوصاً مرا ناآگاه نگهداشته است». در مواردی که سرپرستی فرزندان به پدر واگذار می‌گردد انجام وظایف «مادری» برای پدر بسیار کشنده و طاقت فرساست.

فرزندانِ والدین طلاق گرفته

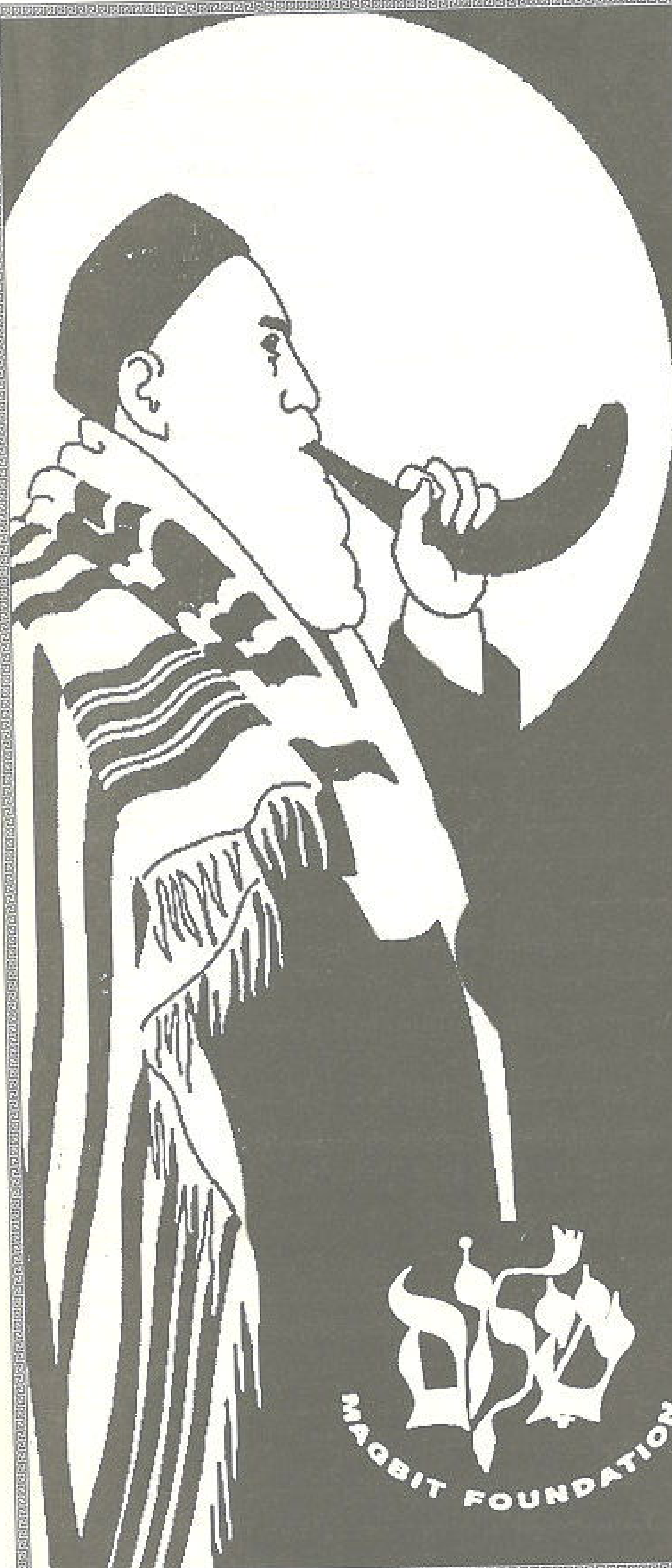
بی گمان قربانیان واقعی طلاق، چه آنرا فاجعه بخوانیم و چه یک رویداد طبیعی، فرزندانِ پدر مادرهائی هستند که از هم جدا شده‌اند. فرزندان در هر سن و سالی که باشند از نظر روحی و اجتماعی لطمات متعدد می‌بینند و شخصیتی پیدا می‌کنند که اگر پدر و مادر بالای سر آنها بود دچار چنان تزلزلی نمی‌شدند. البته ممکنست گاه به ظاهر وضع خوبی داشته باشند و برای جلب محبت از جانب هر دو والدین هدایائی هم دریافت دارند ولی شکست روحی آنان بخصوص اگر در سالهای قبل از جوانی باشد انکار ناپذیر است. بسیاری از فجایع و جنایات و خطاکاری‌هائی که در اجتماع بزرگ آمریکائی رخ می‌دهد رگ و ریشه در افرادی دارد که زیر سایه پدر و مادر بزرگ نشده‌اند. آدم دزد و جنایتکار و روسپی و منحرفی را نمی‌توان یافت که در یک خانوادهٔ سالم بزرگ شده باشد.

از آنجا که طلاق در جامعهٔ یهودیان ایرانی با کتک و پرخاشگری و تهمت و افترا و کینه ورزی و خصومت و جار و جنجال و رسوائی همراه است اغلب وجود فرزندان در این میان به کلی فراموش می‌شود. بسیاری از زن و شوهرهای آمریکائی پس از طلاق، دوست یکدیگر می‌مانند و گاه یکدیگر را بازدید می‌کنند. در جامعهٔ ما چنین امری نه تنها نادر که بعید و دور از ذهن است. در تهمتها و بی احترامی‌های طرفین است که مقام پدر و مادر یکباره نزد فرزندان تنزل پیدا می‌کند. مثلاً مردکه به زنش سوءظن پیدا کرده مدام نزد فرزندها همسرش را متهم به رابطه جنسی با مرد دیگر می‌کند و همین اتهام وجود او را در نظر بچه‌ها با خاک یکسان می‌کند. فرزندی که مادرش با خشم و فریاد «هرزه» خوانده می‌شود و یا پدرش از زبان مادر او به اتهام ضعف قدرت جنسی «نامرد» نامیده می‌شود چگونه ممکنست دچار اختلاف روحی نشود. جامعهٔ ما طلاق و طلاق کاری را به عنوان وسیله‌ای برای رفع مشکلات به کار می‌گیرد، مراحل آنرا تبدیل به جنگ تن به تن می‌کند و آنچه مورد نظرش نیست زندگی فرزندان و فردای خود زن و شوهر است. باید توجه داشت که طلاقهای متعدد در جامعه کنونی ما تأثیر مسلمی در ازدواجهای امروز و فردای ما می‌گذارد و بنای خانواده را که در یهودیت ارج خاصی دارد متزلزل می‌سازد. در قانون یهود موقع تنظیم عقدنامه یا کتوبا مبلغی به عنوان مهریه تعیین می‌شود که مرد در صورت طلاق باید به زن بپردازد. این مبلغ حد معینی ندارد ممکنست از چند سکه طلا تا چند میلیون دلار باشد ولی امروز عده بسیاری از یهودیان ایرانی مقیم کالیفرنیا قبل از ازدواج قراردادی را به نام **prenaptual agreement** امضا می‌کنند که تقریباً مفاد آن با متن کتوبا مغایر است و مفهوم آن اینست که مال من مال من و مال تو مال تو. به عبارت دیگر پیوند زناشوئی که عالی‌ترین شراکت دوگانه است فقط به مسائل خاصی محدود می‌گردد و در اصل شریک زندگی بودن مطرح نمی‌شود.

تا کنون هیچگونه بررسی حتی بطور سطحی درباره جدائی‌های زنان و شوهران یهودی ایرانی انجام نگرفته و فقط مطابق معمول به ذکر یک مشت پند و اندرز، تحریک و تشویق و یا شایعه و خبرچینی بسنده شده. جا دارد که توسط یک یا چند سازمان یهودی بررسی محققانه‌ای در این باره انجام گیرد و صرفاً به این خاطر که در این محیط طلاق زیاد است پدر مادرهای ما در سنین مختلف از هم جدا نشوند. جالب است بدانیم که میزان طلاق در میان زوجهای جوانی که والدین آنها در یک شهر یا ایالت و یا کشور دیگری بسر می‌برند بمراتب کمتر از جدائی جوانانی است که در نزدیکی والدین خود بسر می‌برند. علاوه بر فقدان بررسی و مطالعه، در جامعهٔ ما هیچ عامل تازه‌ای جانشین ریش سفیدان پیشین خانواده که منبع رفع اختلافها بودند نشده است. هنوز نزد مشاور خانوادگی و روانشناسی و روانپزشگ و کارشناس امور خانوادگی رفتن در نزد ما دلیل عدم تعادل فکریست. و نکته آخر اینکه طلاق در جامعهٔ ما نه ادامه اوضاع اجتماعی گذشته ما است و نه آنکه رونوشتی است از وضع زندگی آمریکائیان. چیزیست در هم جوش و شلوغ و بی نظم و قاعده.

*

از مقامات مذهبی، وکلای امور خانوادگی، خانم کتایون مقیمی و دیگر کسانی که در نوشتن این مقاله نویسنده را یاری کرده‌اند سپاسگزاری می‌شود.


MAQBIT FOUNDATION

۳ - ویژگی‌های رفتاری و خلق و خوی جامعهٔ ما



نمونه‌هائی از خلق و خوی جامعهٔ ما

تهرانی، اصفهانی، همدانی...

افراد جامعه ما هنوز رگ و ریشه خود را در شهری از ایران که پدر و مادرها و پدر بزرگ، مادر بزرگها در آنجا متولد شده‌اند جستجو می‌کنند. این خوی و عادت به قدری قوی است که حتی فرزندانی که در این جا متولد شده‌اند و سنین نوجوانی را می‌گذرانند در آن سهمی دارند. در گردهم‌آئی‌های دوستانه و خانوادگی اغلب صحبت از همین مقوله به میان می‌آید و مردم وابسته به هر شهری پشت سر مردم دیگر از شهر دیگر صفحه می‌گذارند: «تهرانی پُر خوری می‌کند»، «همدانی بادو است»، «اصفهانی زرنگ است»، «مشهدی توی کوک خودش است» و «کاشی سیاست پیشه است».

در همین زمینه‌ها برای همدیگر جوک می‌سازند و زبان به زبان، جوک‌ها را تا دورترین مرزهای جامعه می‌پراکنند! در این جوک گوئی‌ها بعضی گوی سبقت را از دیگران می‌ربایند. مثلاً دربارهٔ کاشی‌ها جوک‌ها خیلی محدود است چون آن‌ها می‌دانند چه سیاستی بکار ببرند که آلت دست این و آن نشوند! امّا دربارهٔ همدانی‌ها تا دلتان بخواهد لطیفه ساخته می‌شود. البته همه این جوک‌ها نشان از صمیمیت دارند زیرا که یکی از نشانه‌های دوستی و محبت و یگانگی شوخی کردن و سر بسر گذاشتن با همدیگر است. اما همه اینطور فکر نمی‌کنند و گاهی کسی که دربارهٔ او و همشهری‌هایش جوکی گفته می‌شود به رگ غیرتش برمی‌خورد و خود را در میدان جدل می‌بینند! باید خدا را شکر کرد که «ترک غیور یهودی» در جامعهٔ ما نیست.

اما فقط با گفتن جوک «شهری» نیست که آدم‌های ما نسبت به هم ابراز لطف می‌کنند. ترغیب و تشویق و احترام هم هست. مثلاً در مورد همین همدانی‌ها که رکورد جوک سازی دربارهٔ آنها شکسته شده خیلی‌ها این نکته را مطرح می‌کنند که: «معلوم نیست یهودی‌های اهل این شهر چه شیر پاکی خورده‌اند که این هم ادیب و دانشمند و اهل کتاب و عالم و دانا دارند؟» که البته همین سئوال خود باعث می‌شود که همدانی‌ها بیشتر باد کنند و کارگاه‌های جوک سازی دربارهٔ آنها فعال‌تر بشوند!

تقلید پذیری

تقلید پذیری یا به قولی چشم هم چشمی میان اجتماع یهودیان ایرانی از ویژگی‌های واگیر و مزمنی است که از زمان «کوچ اجباری» به نحو غیر طبیعی و چشمگیری رشد یافته و با گذشت زمان نه تنها از بین نمی‌رود بلکه روز به روز شدیدتر هم می‌شود. علّت این امر را شاید در این باید دانست که جامعه جدید هنوز قالب و فرم ثابتی پیدا نکرده و ارزش‌های اجتماعی آن شکل نگرفته. از اینرو هر کس هر کاری بکند دیگران دنباله رو او می‌شوند ولو آنکه در این دنباله روی سکندری بخورند و



سرشان به سنگ بخورد.

بیشتر تقلید پذیری‌ها جنبهٔ منفی و مخرب دارد. بدین خاطر اگر کسی کاری مثبت و مفید بکند تک رو می‌ماند و ای بسا به خاطر عدم همرنگی رسوای اجتماع می‌شود. نیز اغلب چشم هم چشمی‌ها در محور هزینه‌های مالی دور می‌زند. باید ماشین بنز را عوض کرد و ماشین «لِگزِس» خرید چرا که دیگری چنین کرده و باید در مجلس عروسی حتماً خواننده چند هزار دلاری را که در حضور نسبت به قوم یهود کلی لاف اخلاص می‌زند و در غیاب هزار بد و بیراه می‌گوید آورد و گوشهای عدهٔ زیادی از حاضران را آزرد چراکه این راهی است که دیگران می‌روند.

به خاطر وجود این خوی اخلاقی عموماً افراد به تنهائی از تصمیم گیری عاجزند و منتظرند ببینند دیگران چه می‌کنند تا آنها هم تقلید کنند. مثلاً کسی خودش شخصاً به فرد یا مؤسسه‌ای اعانه نمی‌دهد ولی اگر در جمعی مثل «جماعت کنیسا» حضور پیدا کند سعی می‌کند همراه دیگران بشود و رگ احسانش را با چوب تقلید بیدار کند.

منشاء روانی تقلید پذیری را که گاه در حد یک عادت مضر در می‌آید نمی‌توان نادیده گرفت. فردی که از جامعهٔ ایران بریده شده و در اجتماع آمریکا نیز درست جا نیفتاده از این بیم دارد که اگر همراه با جامعهٔ کوچک خودگام بر ندارد از همه جا رانده و مانده بشود و مطرود همه گردد. اینکه این ترس و بیم را چگونه می‌توان در جامعهٔ یهودی ایرانی از میان برد کاری چندان سهل و آسان نیست. اما همین قدر بدانید که این درد گاهی به مرحله‌ائی باور ناکردنی می‌رسد. مثلاً خانمی که از هوش و حافظه خوبی بهره‌مند است وقتی می‌بیند که در جمع دوستان دو سه نفری از فراموشکاری شکوه می‌کنند او هم برای اینکه روی دست آنها بزند همینکه در حرفهایش مکثی پیش می‌آید می‌گوید: «وای برای این مرض آلزایمر که دست از سرم بر نمی‌دارد!»

تعارف و تظاهر

خیلی مشکل است که یک فرد این جامعه ظاهر و باطنش یکی باشد. در واقع در همین حیطهٔ خاصّ آدمها دارای دو شخصیت هستند. وقتی روبروی یکدیگرند قربان صدقه هم می‌روند، عبد و عبید یکدیگر می‌شوند و دنیائی از صفا و وفا می‌شوند. لحن کلام در این برخوردها چنانست که کوچکترین شکی درباره آن نمی‌رود: «قربونتون برم الهی، تصدقتان بگردم. بنده مخلص شمام. از ارادتمندانم. امر بفرمائید. اختیار دارید. ما کوچیک شمائیم» و کلی از این حرفهای آبدار اما همینکه پشت بهم می‌کنند صد و هشتاد درجه تغییر مرام می‌دهند. پشت سر طرف حرفهای ناسنجیده می‌زنند. انتقاد می‌کنند. بدی می‌گویند و برای اثبات حرفهایشان شاهد می‌آورند.

این خوی دوست نمائی که در قالب «تعارفات» معمول جای دارد یادگاریست از میراث محیط اجتماعی ما در دوران استبداد. در برابر انسان صاحب مقام تملق بود و تعارف و به‌به و چه‌چه و حضرت و جناب و پشت سرش نفرین بود و بدگوئی و مذمت و سرزنش. زدودن خوی و خلقی که ارث گذشتگانست چیزی نیست که بشود آنرا در کوتاه مدت شست و از میان برد. تعارفهای بی پایه جاری نموداری از تظاهر پرستی جامعه ماست. دیگر تظاهر و تملق لزومی به پائین و بالا بودن مقام و مرتبه دو تن را ندارد. هر دو نفر که در یک سطح اجتماعی‌اند به همین خوی مرسوم گرفتارند. این خوی در میان دو دسته بیشتر به چشم می‌خورد یکی زنان و دیگر مردانی که اهل «بی‌زی‌نس» هستند. جالب است که گاه بین قربون صدقه‌ها و غیبت گوئی‌های پشت سر، چند دقیقه بیشتر فاصله نیست.

وای به وقتی که میانه دو نفر که هر روز با هم خروار خروار تعارف می‌کنند بهم بخورد. آنوقت است که پته‌ها رو می‌شوند و بدگوئی‌های غایبانه جای تعارفات حضوری را می‌گیرد و ارادتمندیها در جنبه عکس به حرکت در می‌آید.

شادی پذیری و لذت جوئی

افراد جامعه‌ای که گذشته‌ای تیره و تار را پشت سر گذاشته و در محله‌هائی زیسته که با تفریحات متنوع روبرو نبوده و بدتر از آن در محیط بزرگش شاهد سینه زنی و قمه زنی و عزاداری و



شیفتگان آهنگهای شش و هشت

روضه خوانی بوده، در دنیای جدید که درهای شور و شادی را به روی خود باز دیده از هر فرصتی برای لذت و شادی بهره می‌برد. شاید این بدان خاطر است که در کتاب آسمانی او فرمان «شادباش» چند بار تکرار شده است. این گرایش بدان حد است که حتی بعد از دو دهه سکونت در این دیار مراسم سوگواری را

نیز تا حدودی به صورت مهمانی‌های هفت شبانه‌روزی که در قدیم برای عروسی‌ها بر پا می‌شد در آورده و منهای ساز و طَرَب به کمک کیترینگ‌های متعدد پذیرائی‌های مفصل به راه انداخته است.

هر کنسرتی بر پا می‌شود ولو کنسرت خوانندگانی که به عنوان «ضد یهود» معروف شده‌اند و هر نمایش کمدی به روی صحنه بیاید، هر کروز یا هر توری که در آن کمدین‌های معروف، گمنام شرکت داشته باشند و یا به نحوی از «مهمانان» آنچنان پذیرائی بعمل آید که با خنده و تفریح و انبساط خاطر همراه باشد اکثریت افرادِ آن جامعه یهودیان ایرانی‌اند. حتی در مهمانی‌های خصوصی خانوادگی دو چیز بیشتر مورد نظر است یکی ساز و آواز و دیگری لطیفه‌هائی که قهقهه خنده را به دنبال می‌آورد.

خود یهودیان ایرانی در موسیقیِ نشاط انگیز نقش عمده‌ای پیدا نکرده‌اند. دیگران باید بزنند تا آنها برقصند! تک و توکی هم که در این زمینه شهرتی پیدا کرده‌اند کسانی‌اند که همسرشان یهودی نیست. اگر هم بچه‌ها دنبال موسیقی می‌روند از رشته پیانو یا گیتار پائین‌تر چیزی را قبول ندارند. به هر حال توجه به خوش بودن و دمی را غنیمت دانستن و از هنرهای شادی‌آفرین بهره گرفتن از جمله خصوصیات روحی این جامعه است.

ولخرجی و گشاده دستی

یهودی ایرانی مقیم کالیفرنیا این تهمت کلیشه‌ای را که «یهودی خسیس است» عملاً به خاک سپرده است. نیز دیگر او مثل اجدادش که سکه‌ها را برای روز مبادا در تُنگ کوچک سفالی جائی پنهان می‌کردند نیست. دوست دارد خرج کند. آنهم نه خرج معمولی. ولخرجی. بریز و بپاش او را در جشنها و مهمانی‌ها نوعی دق دلی خالی کردن ایامی است که پدر بزرگها و مادر بزرگهای او در نهایت تنگدستی از درد گرسنگی در رنج بودند و از امروز و فردا می‌ترسیدند.

اگر ده نفر مهمان دارد برای بیست نفر تدارک می‌بیند و اگر در جشن بزرگی دویست نفر مهمان دارد به اندازه سیصد نفر ریخت و پاش می‌کند. تلافی گذشته را در می‌آورد و از این کار لذت می‌برد. روزی را به یاد می‌آورد که کودکی خردسال بود و در ظرف آبگوشت دنبال یک تکه گوشت می‌گشت و حالا سفره بلند هفت رنگی را می‌بیند که خود بپا کرده و در آن اگر صدها نفر شام مفصل بخورند باز مقادیر زیادی کباب و جوجه کباب و غذاهائی دیگر باقی می‌ماند. ولخرجی کردن او نوعی انتقام گرفتن از روزگار گذشته و ارضای نفس اوست.

اغنیای این جامعه با همین خصوصیت ولخرجی است که چیزی را بر خود حرام نمیکنند. به این ور و آن ور دنیا می‌روند، خانه‌هایشان را هر از چند گاه «ری‌مُدل» می‌کنند، اثاثیه‌هایشان را عوض می‌کنند، اشیاء کمیاب گران را در آن جای می‌دهند و ماشین‌هایشان را تغییر می‌دهند. آنکه توانمند است تشنه‌ایست که نه به سراب بلکه به چشمه آب رسیده است. البته حساب دستش است و می‌داند که چه کند که گشاده دستی او به گشادبازی تبدیل نشود. او در این کار بیش از هر چیز و هر کس خودش و خانواده‌اش را مطرح می‌داند و شعارش اینست: دارندگی و برازندگی.

خوش باوری و زود باوری

جامعهٔ ما جامعهٔ زود باوریست. هر که هر چه بگوید باورش می‌شود. اهل تحقیق و پرس و جو و بررسی نیست. خیال می‌کند همین که مثلاً در شهر فرشتگان نفس می‌کشد همه آدمهای دور و بَرَش فرشته‌اند. وقتی با مسئله‌ای برای اخذ تصمیم روبرو می‌شود به شنیده‌ها بس می‌کند. دیگر دنبال واقعیت‌ها نمی‌رود. نمونه‌اش موضوع ازدواجها است. در نسلهای گذشته وقتی قرار می‌شد دختر و پسری ازدواج کنند خانواده‌های دو طرف مدتها درباره هر دو تحقیق می‌کردند. از این و آن می‌پرسیدند و وقتی مطمئن می‌شدند که همه چیز آنطوریست که باید باشد مراحل بعد را دنبال می‌کردند. اما در جامعهٔ کنونی چنین نیست. پسر یا دختر یا حقایق را پنهان می‌کنند و یا حرفهائی بر خلاف حقیقت می‌زنند و هر دو حرفهای یکدیگر را باور دارند. اما یکی دو ماه از ازدواج نگذشته واقعیت‌ها روشن می‌شوند و اختلافها بالا می‌گیرد.

پسر معتاد بوده و نگفته. دیپلم دبیرستان هم نداشته و خودش را مهندس جا زده و دختر پیش از آن یک «ازدواج جزئی!» داشته و نگفته و پدرش ورشکسته بوده و نگفته و از اینجور مسائل. همه چیز روی زودباوری پیش رفته. به همین نحو است وقتی دو نفر شریک می‌شوند. یکی شیرهٔ زندگی خود را در اختیار یکی دیگر می‌گذارد بر اساس این باور ناپخته که بزودی مالش دو برابر شود ولی چیزی نمی‌گذرد که هست و نیست زندگی‌اش را از دست می‌دهد زیرا که بدرد خوشباوری مبتلا بوده و یا نمونهٔ دردناکش بورس سهام و استاک. همین که گفته می‌شود سهام دارد می‌رود بالا مردم زودباور بی آن که در نوسانات این قمار ملی تحقیق بکنند خطرها را بسنجند و جوانب را در نظر بگیرند پولهاشان را تقدیم ثروتمندان بالانشین می‌کنند و چوب زود باوریشان را می‌خورند. بررسی و جستجو و تحقیق در علل زودباوری جامعه ما مورد نظر کسی نیست و از اینرو بسیاری از ما به نحوی چوبِ این خوی را خورده‌ایم.

شایعه سازی

در میان افراد جامعه ما شایعه سازی یک نوع سرگرمی است. همه شایعه‌ها هم منفی است. کمتر شایعه‌ایست که دربارهٔ عاشق بودن دو دلداده، توفیق آموزش یک فرزند و یا پیشرفت علمی یک محقق یهودی ایرانی بر سر زبانها جاری شود. همه جا سخن از وقایع زشت و ناپسند و دردناک است: «فلان عروسی بهم خورد چون عروس دختر نبود!» یا «فلان مؤمن پولدار شد چون کلی مال مردم را بالا کشید» و یا «قراره فلان آقا از زنش طلاق بگیرد چون زن او را با یک آمریکائی در یک هتل دیده‌اند».

اینها و خیلی بدتر از اینها مثل نقل و نبات بین مردم رواج دارد. چه خانواده‌هائی که قربانی این گونه شایعه سازی‌های پوچ و بی اساس نشده‌اند. آنچه عجیب است سرعت انتقال این گونه شایعه‌هاست که از هر بی سیمی بی سیم‌تر است! در ظرف کمتر از بیست و چهار ساعت مردمی که نه اخبار رادیو تلویزیون را گوش می‌دهند و نه روزنامه می‌خوانند مطلع می‌شوند که دختر دوّم آقای «ایکس» لزبین است و دختر سوّمش با یک سیاه روی هم ریخته است.

این شایعه‌ها از کجا سرچشمه می‌گیرد؟ از یک خبر ابتدائی بی اساس اولیه که با تلفن به در و همسایه و دوست و آشنا پخش می‌شود و هر که می‌شنود چیزی روی آن می‌گذارد و پُر آب و تاب‌ترش می‌کند و یک کلاغ را به چهل کلاغ بدل می‌کند. قوم یهود خود از شایعه سازی زیانهای بسیار دیده. بسیاری از قتل عامها و شکنجه‌هائی که به ما روا داشته‌اند بر اساس شایعات پوچ غیر واقع بوده است. آیا اگر مردم ما این حقیقت تاریخی را در مد نظر داشتند باز هم در شایعه سازی با هم به رقابت می‌پرداختند.

کنجکاوی و پی بردن به واقعیت‌ها امری طبیعی است و کسی نمی‌تواند آنرا منکر شود ولی روی خیال و گمان درباره دیگر مردم اخبار نادرست ساختن و آنرا به اینجا و آنجا پراکندن بیماری خاصی است که آنرا شایعه سازی می‌خوانند و جامعه ما سخت به این بیماری گرفتار است.

کم آگاهی

جامعه یهودی ایرانی ساکن کالیفرنیا با اینکه در دنیای اطلاعات و آگاهیها بسر می‌برد به عادت دوران دیرینه با ناآگاهی روبرو است. هر کس در کار و حرفه و رشته‌ای تخصص دارد اما آگاهیهای افراد از اوضاع زمانه و آنچه در حول و حوش آنها می‌گذرد دچار کمبود است که این خود خصوصیتی است که از اجتماع بزرگ آمریکا اثر پذیرفته است. میل به دانستن و آگاه بودن در حال رکود است. در خانه زن و مرد ایرانی دیدن آگهی‌های تلویزیون را درباره سبزیجات فلان فروشگاه یا خدمات فلان وکیل که دهها بار هم تکرار شده بر شنیدن اخبار مربوط به اسرائیل ترجیح می‌دهند.

جالب است با این همه ادعای تخصص هم دارند. مثلاً اگر صحبت از اوضاع ایسرائل به میان بیاید بی آنکه دقیقاً بدانند در سرزمین نیاکان آنها چه می‌گذرد حکم به محکومیت دولت این کشور می‌دهند و یا توصیه می‌کنند فرمان قلع و قمع فلسطینی‌ها عملی شود! عقیده‌ها و نظریه‌ها بی پایه است و سطحی. نمی‌دانند اما گمان دارند که خیلی می‌دانند. البته تمام خصوصیاتی که ذکر می‌کنیم همه بطور معدل اجتماعی است. بدین معنی که ممکنست عده‌ای تشنه آگاه شدن باشند و خیلی بدانند و گروهی اصلاً ندانند که دور و ورشان چه می‌گذرد اما به طور متوسط جامعه به زندگی روزانه دلخوش است و کاری به یادگیری ندارد.

این امر حتی در مورد امور مذهبی صادق است. زمانی بود که در جامعه یهودیان ملائی بود و جمعی که سواد خواندن و نوشتن نداشتند و آنچه ملا می‌گفت برای جمع حجت بود. دیگر نه کسی می‌توانست بخواند و نه به دنبال خواندن می‌رفت. امروز نیز بسیاری از افراد جامعه با وجود آنکه در یک رشته خاص به بالاترین درجه رسیده‌اند از دین و مذهب خویش ناآگاه مانده‌اند و مباحث دینی را در حد یک مشت رسوم پیش پا افتادهٔ کم ارزش محدود می‌دانند. شاید اطلاعات مردم ما دربارهٔ رابطهٔ گوشت و کلسترول بیشتر از آگاهی دربارهٔ تاریخچه سطحی ایسرائل در دهه‌های اخیر باشد.

وقت ناشناسی

ساعتهای افراد جامعه ما چه آنکه به خاطر تغییر فصل یک ساعت عقب برده شده باشد و چه یک ساعت جلو با



وقت شناسی خداشناسی است!

ساعت‌های واقعیِ موجود نمی‌خوانند. اگر ساعت ۶ بجائی دعوت شوند ساعت ۸ حضور می‌یابند و ساعت ۸ را بجای ساعت ۱۰ می‌گیرند. بهمین خاطر رسم است که برای آنکه مهمانان سرِ وقت بیایند در دعوتنامه شروع مراسم را دو ساعتی جلوتر می‌نویسند. با این همه بسیار اتفاق می‌افتد که مهمانانی وقت شناس دقیقاً به موقع حضور می‌یابند اما از صاحب مهمانی اثری نمی‌بینند!! و یا اتفاق می‌افتد که اگر در یک مهمانی آمریکائی مجلس از ساعت ۸ تا ۱۰ شب است فرد یا افرادی از جامعهٔ ما وقتی حضور می‌یابند که مهمانان دیگر مشغول خداحافظی‌اند! دیر حاضر شدن در مهمانی‌ها برای افراد ما نوعی ابراز شخصیت است اما در واقع یکی از نکات ضعف شخصیت به حساب می‌آید.



اغلب، ما از دیگران ایرادهائی می گیریم که خودمان مظهر آنهائیم

این ویژگی را پزشکان ما نیز در حد عالی مراعات می‌کنند. مثلاً اگر قرار است بیماری را ساعت یازده و نیم ملاقات کنند با او ساعت ده وقت می‌گذارند. کمتر موردی پیش می‌آید که یک بیمار در ساعت مقرری که دفتر دکتر او برایش تعیین کرده وارد اطاق پزشک شود. وقت شناسی برای ما کسر شأن است. حتی اگر عاشق و معشوقی وقت ملاقاتی بیرون از خانه بگذارند احتمال اینکه هر دو ساعت مقرر حضور یابند اندک است. خاصه اینکه بهانه «ترافیک» هم همیشه وجود دارد.

بسیاری از کنیساهای آمریکائی سرویس خود را در روزهای شنبه در ساعت معین شروع و در ساعت معین به اتمام می‌رسانند. اگر می‌خواهید بدانید عادت وقت ناشناسی ما چه صورتی دارد یک روز شنبه به یکی از این کنیساها تشریف ببرید. نزدیک اتمام سرویس مذهبی تازه جماعت یهودی ایرانی وارد جمع می‌شوند. وقتی با خدا وقت را نمی‌شناسند چه انتظاری هست که با بندهٔ خدا آنرا بشناسند؟ شاید نه در فصول مختلف، بلکه هر بار که افرادی از جامعه ما را به جائی می‌خوانند باید ساعتها را پس و پیش کنند! □

ایرادگیری و عیب جوئی

شاخص‌ترین خصوصیت افراد ما ایراد گیریست. مثل اینکه همه از این راه و نه از راه تعالیم اساسی دین و مذهبشان می‌خواهند ثابت کنند که زادگان حلال‌زاده «بنی ایسرائل» هستند که با ایرادهایشان حضرت موسی را که سهل است خدا را هم به ستوه آوردند. به عروسی دعوت می‌شوند از عروسی ایراد می‌گیرند، برای فرد خدمتگزاری بزرگداشت می‌گیرند هزار و یک ایراد می‌گیرند و برایشان کنیسا می‌سازند جمع کنیسا سازان را در دریای عیب جوئی غرق می‌کنند.

البته این خوی ایرادگیری بیشتر اوقات در غیاب انجام می‌گیرد وگرنه در حضور، داستان شرح دیگری دارد. بر همین اساس آدمها با آدمهای هم طبقه‌شان چندان میانه‌ای ندارند. آنکه «سَر» جامعه است با «سَرِ» دیگر جامعه سر سازگاری ندارد. آنکه پزشک است از پزشک دیگر عیب و ایراد می‌گیرد و آنکه نویسنده است سراپای نوشته نویسندهٔ دیگر را بی ربط و مزخرف می‌داند. نکته جالب آنست که اغلب، کسی که ایراد می‌گیرد خود «قهرمان» همان ایراد است. مثلاً آن که روی گنج طلا نشسته ایراد می‌گیرد که این چه مردمی هستند که به مردم ایسرائل کمک نمی‌کنند! هیچکس در خودش عیب و ایرادی نمی‌بیند اما همه عیب جویند!

داستان ایرادگیری‌های ما بی شباهت به داستان آن مردی نیست که وارد خانه‌ای شد. به او هی خوراکی و آشامیدنی تعارف کردند. او رد می‌کرد و صاحبخانه پیاپی می‌گفت: «نه بجان عزیزتان نمی‌شود. باید این را هم میل بفرمائید. این را هم بخورید. این را هم بنوشید» و مهمان بیچاره از زور رودربایستی مرتب از این و آن خوراکی چیزی «میل می‌فرمود» تا صاحبخانه از او خشنود باشد. اما همین که خانه را ترک گفت صاحبخانه رو به همسرش کرد و گفت: «دیدی مردک چه قدر خورد؟ انگار از سر کوه آمده بود!» تشویق‌ها و قدردانی‌ها عموماً زبانی است روی اصالت آنها نمی‌شود حساب کرد. □

نشانه‌های ابراز شخصیت

یکی از جلوه‌های شخصیت در دنیای دیروز این جامعه شیک پوشی بود. مردهایش نه تنها سعی داشتند با کت و شلوار اتو کشیده و پیراهن یخه آهاری و کراوات در برابر دیگران ظاهر شوند بلکه گاه عطر مردانهٔ پس از اصلاح هم به سر و صورت خود می‌زدند و به همین خاطر وقتی مردان انقلاب زده را دیدند که ریشو بودند و کراوات نداشتند و لباسهای نیمدار به تن می‌کردند آنها را موجوداتی جدا از خود دانستند. آرایش و پیراهن زنان که خود حکایتی دیگر داشت اگر می‌خواستند از خانه بیرون بروند و از مشدی باقر بقال کره و شیر پاستوریزه بخرند نیم ساعتی جلو آئینه خود را برانداز می‌کردند و در این فکر بودند که آیا کفش پای آنها به لباسشان می‌آید یا نه؟ بالاخره هر چه بود ممکن بود بین راه همسایه‌ها را ببینند و یا بر حسب اتفاق به دوست و آشنای دیگری بربخورند. اصلاً بین مردم معروف بود که شخصیت آدم به طرز لباس پوشیدن اوست.

اینجائی که شدند وضع را دگرگونه دیدند. دیدند که حتی کاندیدای ریاست جمهوری آمریکا ممکنست در یک شو تلویزیونی با شلوار جین و بدون کراوات با یخهٔ باز ظاهر شود و یا زنی که سناتور و نمایندهٔ مجلس است در مجامع با همان لباسی ظاهر شود که مستخدمه‌های فیلیپینی در ایران ظاهر می‌شدند. نتیجه آن شد که باور عمومیِ شخصیت آدم به لباس پوشیدن اوست مثل ساختمانی که دستخوش زلزله‌ای با ۸ درجه ریشتر شده باشد فرو ریخت. زن ایرانی هم آن شد که زن آمریکائی بود. صبح زود بایست با همان لباس معمولی از خانه بیرون برود و پشت رل بنشیند و احتمالاً اگر ممکن باشد در پشت چراغ قرمز رُژ لب و ریمل چشم را از کیف در بیاورد و عجولانه خودی بیاراید و اینجا مملکتی بود که به جای یک روز تعطیل در هفته دو روزش تعطیل می‌شد تا مثلاً مردم بتوانند با راحتی و آسایش بیشتر زندگی



من و ماشین خوشگل تازه ام

ولی هنوز بعد از سالها دنباله روی در نحوهٔ اینگونه لباس پوشیدن به مرز نهائی نرسیده‌اند. هنوز هم مردان نه فقط در عروسیها بلکه در مهمانی‌های ساده خانوادگی کراوات می‌بندند و زنان در آرایش سر و صورت و لباس زیبا پوشیدن می‌کوشند همان سنت‌های شیرین گذشته را نگه دارند. اما عده زیادی دریافته‌اند که هر چند شیک پوشی الزاماً شخصیت انسان را بالا نمی‌برد و شخصیت هر فرد بستگی به سجایا و اخلاق و منش و احساسات درونی وی بستگی دارد ولی از سوی دیگر زشت پوشی و ولنگاری در رخت و لباس هم کار پسندیده‌ای در حضور دیگران نمی‌تواند باشد. در هر حال درد این مسئله برای جامعهٔ ما آنست که یک وسیلهٔ حیاتی یا نیمه حیاتی برای ابراز شخصیت خود را گم کرده است و وسیله‌ای که معادل و برابر آن باشد باز نیافته است.

تغییر و تبدیل در نامها بخصوص در سالهای اوّل ورود به آمریکا نیز از نکاتی است که اگر چه به ظاهر در روحیهٔ افراد اثری نداشت و فقط برای گذران امور روزانه نامها عوض می‌شد اما همین تغییر ساده جلوه‌های تازه به شخصیت افراد می‌داد. فقط اسحاق و یعقوب نبودند که به ایزیک و جیکوب بدل می‌شدند خیلی از اسمها نیز یا به خاطر دشواری در تلفظ و یا طولانی بودنش تغییر یافت و اگر توجه داشته باشیم که به گفتهٔ بسیاری از



حالا با اینجور ماشین ها باید گفت: "من کیستم؟"

روانشناسان اسم هر فرد محترم‌ترین و شاید مقدس‌ترین واژه برای هر فرد است به این نکتهٔ حساس پی خواهیم برد که دگرگونی ناگهانی در اسمها چگونه این احترام و تقدس را در ذات افراد جامعهٔ ما دگرگون کرد و از آنها آدمهای تازه‌ای ساخت. شمسی خانم دیروز شد Nancy و فریدون خان Fred نام گرفت. همین تغییر نامها اثراتی عمیق در شخصیت افراد بازی کرد. بچه‌هائی که در اینجا به دنیا آمدند دیگر نامهای ایرانی نداشتند که این خود نشانه‌ای از یکی آن اثرات بود. پدر مادرهائی که به زبان می‌گفتند ما باید سنت‌های زیبای ایرانی بودن خودمان را حفظ کنیم در عمل خود به سوی فرهنگ این سامان کشش پیدا کردند. تغییر نام با تغییر هویت برابر بود و این برابری وقتی به مرحلهٔ تبعهٔ آمریکا شدن رسید تا حد کمال پیش رفت. یهودی ایرانی از نظر ملیت اجباراً دو کشش سخت پیدا کرد. کشش به گذشته و کشش به زمان حاضر.

دیگر از وسائل ابراز شخصیت افراد جامعهٔ ما ماشین شخصی آنهاست. آدمها می‌خواهند به زور ماشین خود بگویند کیستند. آنها ماشین را فقط وسیله‌ای نمی‌دانند که آنها را از نقطه‌ای به نقطهٔ دیگر می‌برد. البته این امر در یک کشور سرمایه‌داری عادیست و لیموزین نشین نمی‌تواند تاکسی نشین باشد و برعکس. اما حساسیت این معیار اندازه‌گیری شخصیت در بین جامعه ما خیلی زیاد است. به همین خاطر است که مثلاً جوانی که خود یک «هاندای civic» دست دوّم دارد وقتی به «خواستگاری!» دختری می‌رود ماشین بنز رفیقش را قرض می‌کند تا به آن دختر خانم بگوید که شخصیتی بالاتر از آنچه هست دارد! در این مورد جوانهای ما دقت و وسواس بیشتری بخرج می‌دهند و حتی رنگ ماشین‌ها را با گروه‌های سنی در ارتباط می‌دانند. مثلاً اگر یکی بخواهد «لِگزس» بخرد رنگ



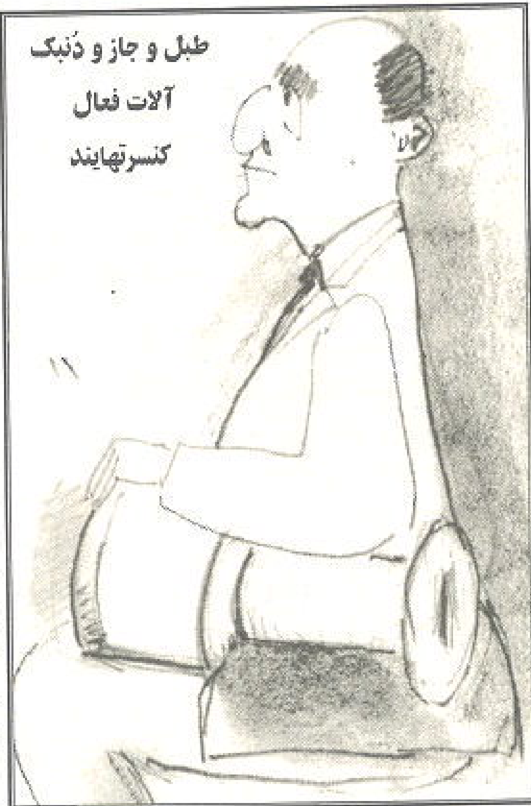
نمایشگاه مرسدس بنز در مونیخ. آوریل ۱۹۳۵
تقدیم به آنها که با ماشین بنزشان پُز می آیند

طلائی‌اش را نخواهد خرید چون که این رنگ به خانمهای مسن اختصاص دارد. مدل ماشین‌ها به اطرافیان می‌گوید که دارندهٔ ماشین کیست و شخصیت او چقدر ارزش دارد. این مسئله بین افرادی که با «بی‌زی‌نس» سر و کار دارند نیز در حد افراط مورد نظر قرار می‌گیرد. اگر ماشین چهل هزار دلاری بنزِ دیروز به ماشین جیپ مدرن شصت هزار دلاری تبدیل نشود این اعتقاد وجود دارد که شخصیت دارنده رو به زوال است و اعتبار مالی‌اش را دارد از دست می‌دهد.

دیگر از معیارهای تعیین شخصیت افراد جامعهٔ ما کد منطقه‌ای (area code) شماره‌های تلفن است. آن که شمارهٔ تلفنش با ۳۱۰ شروع می‌شود به آن که کد منطقه‌ای او ۸۱۸ است فخر می‌فروشد. به همین ترتیب کد پستی (Zip code) افراد نیز جلوه‌گر شخصیت و موقعیت اجتماعی آنهاست. با کد پستی می‌توان فهمید فرد کجا زندگی می‌کند، در حوالی خیابان پیکو یا در «بل ایر». در مورد اینگونه نکات اغلب جوکها و لطیفه‌ها می‌سازند اما واقعیت آنست که جامعهٔ کوچک ما از هر زاویه به آنها نگریسته شود پراکنده‌تر و جدا از هم افتاده‌تر است که بشود آن را جامعه‌ای یکپارچه دانست.

دیگر از جلوه‌های شخصیت افراد این جامعه کوشش در پشت کردن به گذشته و گرایش به فرهنگ آمریکائی است. یکی از اولین جنبه‌های این گرایش دوری گزیدن از کنیساهای ایرانی و شرکت در کنیساهای آمریکائی بود که اینک بخصوص در مورد جوانان در حال تثبیت شدنست. نشنیدن رادیو تلویزیون‌های ایرانی، خرید نکردن از اغذیه فروشی‌های ایرانی و روی هم رفته پشت کردن به ایران و ایرانی و کوشش در «آمریکائی» شدن که خود در تغییر شخصیت‌ها نقش ساز است از دیگر راههائی است که مردم ما در شناساندن خود به اطرافیانشان انتخاب می‌کنند. امروز خیلی مشکل است که در میان جامعهٔ یهودیان ایرانی بتوان کسی را پیدا کرد که ایرانیِ ایرانی و یا آمریکائیِ آمریکائی باشد. همه در هر مقام و موقعیتی که باشند مخلوطی‌اند از این دو. □

تفریحات و وقت‌گذرانی‌ها



اینکه افراد یک جامعه چگونه «اوقات فراغت» خود را صرف کنند می‌توانند معیاری برای بخش موقعیت اجتماعی و پیشرفت فکری آنان باشد. مثلاً مردمی که در ساعات بیکاری به خواندن کتاب علاقه نشان می‌دهند با کسانی که محور تفریحاتشان دور قمار و قمار بازی می‌گردد نمی‌توانند همسان باشند. تفریحات جامعه ما مثل همه پدیده‌های دیگرمان در دوران مهاجرت به کلّی عوض شده و به شکل و صورت جدیدی در آمده است. از گذشته‌ای که روز جمعه‌اش برای مردان به حمام و سلمانی رفتن و رسیدگی به امور خانه می‌گذشت و زنانش جز مهمانی‌های خانوادگی و مراسمی مثل کنیسا رفتن و در بالکن جدا از مردان نشستن سرگرمی خاصی نداشتند چیزی نمی‌گوئیم و به پاره‌ای از انواع وقت گذرانی‌هایی که جامعهٔ ما در این جا بدانها خو گرفته‌اند اشاره می‌کنیم.

شرکت در کنسرت‌ها و نمایش‌های ایرانی

در ایران مردم ما سینمارو بودند ولی تئاتر رو نبودند. در عالی‌ترین نمایش‌هائی که در تالار بیست و پنج شهریور اجرا می‌شد شاید تک و توکی از یهودیان، آن هم به ندرت، شرکت می‌کردند. امّا به دیدن فیلم‌های دوبله شده یا فیلم‌های ایرانی علاقهٔ خاصی نشان می‌دادند. در این جا وضع برعکس شد. چون سینماها یا فیلم‌های جنگی بی سر و ته که مورد علاقهٔ بچه‌ها و نوجوانها بود نشان می‌دادند و علاوه بر این گفتگوها برای ایرانیان کاملاً مفهوم نبود علاقه به این تفریح خشکید. در واقع در ایران کلمهٔ «سینما» مترادف با «تفریح» بود. امّا همین که نمایش‌های کمدی فارسی روی صحنه آمد بیش از هشتاد درصد از تماشاگران را مردم ما تشکیل دادند که این خود موجبِ بزرگ‌ترین حمایت از بازیگران ایرانی گردید و نمایش‌هائی که با اوضاع روز در ارتباط و خنده‌دار بود رونق گرفت. آدم‌ها به دیدن این نمایش‌ها می‌رفتند که بخندند و حق هم داشتند. دیگر جائی برای تفکر و اندیشیدن دربارهٔ یک مسئله خاص نبود. حمایت مردم ما از این گونه نمایش‌ها چنان آن‌ها را رواج داد که حتی بعضی از کمدین‌های قدیمی از ایران به لس‌آنجلس آمدند تا مردم را بیشتر بخندانند و خنداندند و به ایران باز گشتند تا خود در آنجا مثل دیگر هموطنان گریه کنند!

شرکت در کنسرتهای ایرانی نیز در همین قیاس پیش رفت. در ایران خواننده‌ها کنسرت نمی‌گذاشتند ولی در اینجا مد شد و جامعهٔ ما از آنها به شدت استقبال کردند. علاقه به شرکت در این کنسرت‌ها هر مانع و رادعی را از پیش پای برمی‌داشت حتی آوازه خوانی که علیه یهودیان زشت‌ترین حرف‌ها را زده بود همین که بساط را در لس‌آنجلس پهن کرد با وجود آنکه بین مردم شایع شد که رفتن به کنسرت او تحریم شده ولی هر که توانست بلیط‌های گران ولو در بازار سیاه هم خرید و به دیدنش رفت. برگزاران کنسرت‌ها، آوازه خوان‌ها و بازیگران تئاترها موفقیت‌های خود را خیلی مدیون جامعهٔ یهودی ایرانی هستند. حمایت این جامعه خواه به خاطر علاقه به هنر و هنرمند باشد و خواه به علت دمی شاد بودن و خندیدن و کف زدن و رقصیدن باشد به نفع آنها تمام می‌شود که روی صحنه و پشت صحنه‌اند. بازارشان گرم‌تر می‌شود و گاه حرفها و اعمالشان علیه جامعهٔ حامی خود زننده‌تر.

رادیوها و تلویزیون‌های ایرانی

وقتی رادیوی بیست و چهار ساعته یا رادیوی آقای مروتی به میدان آمد، تا مدت‌های دراز بهترین مونس و وسیله گریز از تنهائی برای بسیاری از مردم بخصوص افراد کهنسال بود. در تمام ساعات شبانه‌روز از برنامه‌های علیرضا میبدی گرفته تا «صدای همصدائی» صیون ابراهیمی این رادیو ایجاد یک خط قوی ارتباطی با فرهنگ ایرانی ایجاد کرد و همدم افراد جامعهٔ ما شد. به ویژه از روزی که برنامه‌های بامدادی «منشه امیر» از ایسرائل بدان افزوده شد علاقهٔ یهودیان به این رادیو افزون گردید. و حالا که رادیوی ۶۷۰ هم به فعالیت پرداخته وقت گذرانی افراد جامعهٔ ما به وسیلهٔ گوش دادن به رادیو وسعت بیشتری گرفته. از کاسبکار یا

به عبارتی یک فرد «بیزینس مَن» که صبح به سر کار می‌رود و راه طولانی را با شنیدن برنامهٔ خانم شیرازی و آقای کمالی سرگرم می‌شود تا خانمی که بعد از ظهرها ساعات فراغت خود را با برنامهٔ دکتر هُلاکوئی و خانم طناز و آقای فیروزکار پُر می‌کند همه رادیوی فارسی را افزاری برای وقت گذرانی خود پذیرفته‌اند.

تلویزیون‌های ایرانی هم همین نقش را دارند. اگر در اوّل این وسیله ساعاتی محدود را در شب‌ها و روزهای یکشنبه داشت حالا با آمدن دیش‌های گوناگون به بازار و رواج تلویزیون‌های بیست و چهار ساعته که به طور کلّی آشوب بزرگی را در جامعهٔ ایرانیان تولید کرده تماشای برنامه‌های فارسی یکی دیگر از تفریحات عمده بخصوص برای بزرگ‌ترها شده است. جالب است که در خیلی از خانه‌ها تمام روز کانال یک تلویزیون ایرانی روشن است و برنامه پشت برنامه اجرا می‌شود ولی زن مرد خانه هیچ توجهی به آن‌ها ندارد. همینقدر که صدای گفتگوهای فارسی شنیده شود کافی است!

تورهای سفر

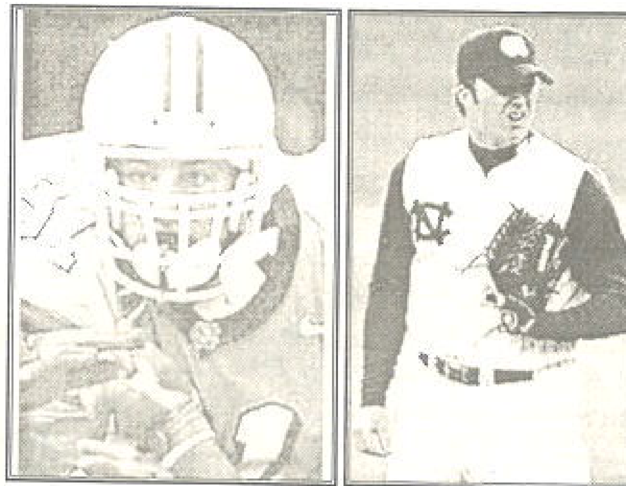
یکی دیگر از وسائل تفریح جامعهٔ ما که در اینجا نیز نسبت به ایرانیان دیگر افراد بیشتری در آنها شرکت می‌کنند تورهای مسافرتی است. این تورها ممکنست با اتوبوسی برای سفر به حوالی شهرها باشد، یا کروز چند روزه به مناطق دوردست و یا سفر به استرالیا و آفریقا و چین و ماچین. هر چه هست اسمش «تور مسافرتی» است. معمولاً برای جامعهٔ آمریکائی این تورها مخصوص افراد پیر بازنشسته است ولی یهودیان ایرانی این سنت را شکسته‌اند و پیر و جوان و کودک نمی‌شناسند بلکه «هَمَه با هَم» به سیر و سیاحت می‌پردازند و ایامی را خوش می‌گذرانند.

بعضی از تورهای «اتوبوس» که اغلب توسط خانمها ترتیب داده می‌شود صبح شروع می‌شود و عصر همانروز به پایان می‌رسد. در کروزها برای جلب مشتری گاه یک هنرمند و یا فردی را که بین مردم معروف شده به جمع اضافه می‌کنند تا هم او به نوائی برسد و هم خود برگزار کنندگان برنامه. این تورها مخصوصاً آنها که ساده‌تر و جمع و جورترند موجب دوستی‌های جدید و آشنائی‌های پایدار می‌گردد و عموماً همسفران آمد و رفت با هم را تا حدودی دنبال می‌کنند. جالب است که در اغلب کروزها جمعه شب‌ها زنان شمع روشن می‌کنند و مردانش در اطاقی احتمالاً یک کنیسای خلق‌الساعه را بپا می‌دارند. البته به شرط آنکه عسارا باشند!

دوره‌ها، خاطره‌ها و جوک‌ها

دوره‌های خانوادگی یا دوستانه یکی دیگر از راه‌های وقت گذرانی مردم ما است. دوره‌ها ممکنست زنانه یا مردانه باشد. در مورد مردان عموماً کسانی که با هم سالها پیش همکلاسی و هم مدرسه بوده‌اند دوره‌هایی بپا می‌کنند و در آنها خاطره‌های گذشته را تجدید می‌کنند، خود را با سالهای جوانی پیوند می‌دهند و عبارت «مثل اینکه دیروز بود» را پیاپی بر زبان می‌آورند. دوره‌های خانمها از دوستی‌ها و آشنائی‌های جدیدتری سرچشمه می‌گیرد و معمولاً در طول روز انجام می‌گیرد. حرفهائی که در این دوره‌ها رد و بدل می‌شود بیشتر دربارهٔ زندگی دیگرانست و چاشنی آن شکوه و شکایت از شوهرها، حسرت از گذشته‌ها و تعریف از بچه‌ها و نوه‌ها، گفتن لطیفه در همه اینگونه دوره‌ها چه مردانه و چه زنانه نمک مجالس است.

دوره‌های خانوادگی یهودیان ایرانی معمولاً در شب‌های شبات صورت می‌پذیرد. بزرگ‌ترین خصوصیت این دوره‌ها نمایان شدن تفاوتها بین دو نسل است. افراد مسن و میانسال اصرار دارند همه دور هم باشند و جوانها خانه گریزند و برای خود برنامه جدا دارند و اگر بمانند روی تُرش می‌کنند و حوصله‌شان سر می‌رود.



تماشای مسابقات ورزشی از تلویزیون یکنوع وقت گذرانی جدید ما است

تماشای مسابقات ورزشی

این تفریح که خاص مردانست تقلیدی از نوعی وقت گذرانی مردان آمریکائی است. آنها عادت دارند ساعتها در برابر تلویزیون بنشینند و آبجو و چیپس در دست یک مسابقه ورزشی را تماشا کنند. رواج اینگونه تفریح برای مردان یهودی ایرانی از پدیده‌های تازه دوران مهاجرت است. اینگونه تفریح در ایران محدود به مسابقه‌های فوتبال امجدیه و یا مسابقهٔ بوکس محمد علی کلی که از شبکهٔ جهانی پخش می‌شد و یا مسابقه‌های بسیار محدود دیگر بود ولی در اینجا نه امجدیه‌ای هست و نه آن فوتبال ایرانی که آمریکائی‌ها به آن «ساکر» می‌گویند. در عوض هر از چندگاه یک دوره مسابقه‌های ورزشی پر سر و صدا از تلویزیون پخش می‌شود که در مواردی نه فقط مردان ما را

بلکه زنها و بچه‌ها را در برابر تلویزیون میخکوب می‌کند. علاوه بر این خیلی دیگر از مسابقه‌های کم سر و صدا که به وسیلهٔ یکی از کانالهای تلویزیونی پخش می‌گردد مردان ما را مجذوب خود می‌کند.

قمار و قمار بازی

می‌گویند قمار نیست سرگرمی است امّا همین که پولی وسط می‌گذارند ولو اینکه ناچیز باشد آن سرگرمی تبدیل به قمار می‌شود و این چیزیست که در بین جامعهٔ ما در دورهٔ مهاجرت رو به رُشد نهاده و خیلی‌ها زندگی خود را در بزرگ‌ترین قمارها که «استاک» نام دارد باخته‌اند و به فلاکت افتاده‌اند. خانم‌هائی که دور هم جمع می‌شوند ورق بازی می‌کنند و مردانی که گرد هم می‌آیند و یا برای رفع تنهائی به پارکهای خاصی می‌روند بساط تخت نرد را بین خود و حریف پهن می‌کنند و از برخورد مهره‌های طاس بر صفحهٔ چوبین نرد به هیجان می‌آیند. سفرهای مداوم افراد جامعهٔ ما به لاس وگاس که به اشکال مختلف صورت می‌گیرد نیز یکی از جنبه‌های این نوع باصطلاح تفریح و وقت گذرانی است. اگر یک خانم مسن یهودی ایرانی را دیدید که لااقل ماهی یکبار از طریق تور راهی لاس‌وگاس می‌شود و پشت ماشینهای «جک‌باد» برد و باخت می‌کند تعجب نکنید زیرا او دیگر آن زنی نیست که مادر وی در ایران بود!

حرف و حرف و حرف

اگر در این نمونه‌های وقت گذرانی از تلفن و سلفون بخصوص بین دخترهای جوان از یک طرف و بسیاری از مادرها و دوستانشان از طرف دیگر چیزی نگوئیم کارمان نقص بزرگی خواهد داشت.

دختران جوان ما که در واقع مثل دیگران بردگان عصر تکنولوژی و در خدمت شرکتهای عظیم هستند در پایان هر ماه پول هنگفتی را به جیب شرکتهای تلفن سرازیر می‌کنند چرا که ساعتها سلفون در دست وقت خود را بهمراه پول خود یا پدرشان می‌کُشند و قهقهه زنان با همکلاسان و یاران همسن و سال خود حرف و حرف و حرف می‌زدند. صدای آشنای آنها را در مکالمهٔ تلفنی‌شان می‌شود شنید: «اُ مای گاد!...آریو کیدینگ می؟... ری‌یلی؟...آی کَنت بی‌لیوایت... ایزنت هی استوپید؟» و بعد خنده و ریسه و باز حرف و حرف و حرف. و همین قضیه دربارهٔ بعضی از مادرها صادق است که وقتی گوشی را زمین می‌گذارند و از خود می‌پرسند از این مکالمه چه نتیجه‌ای گرفتم؟ پاسخی از درون می‌شنوند که می‌گوید: یک ساعتی وقت گذراندم، تفریح کردم. □

حرفه‌ها و مشاغل

می‌گویند وقتی از یک کودک هندی مقیم آمریکا می‌پرسند: «بزرگ شدی می‌خواهی چکاره بشوی؟» فوری با آن لهجه خاص هندی می‌گوید: «می‌خواهم سِوِن اِلِوِن باز کنم» و یا پاسخ یک کودک خردسال سیاه پوست اینست: «می‌خواهم پلیس بشوم». در مورد یهودیان هم جواب اَظهرمن الشمس است. تخصص‌های شغلی در میان هر یک از طبقات اجتماعی تا حدود زیادی از همان دوران خردسالی معلوم است با اینهمه همیشه همه چیز در یک قالب مشخص و معین پیش نمی‌رود. وقتی یک گروه اجتماعی از نظر جغرافیائی جابجا بشود و از آنور دنیا به اینورِ دنیا بیاید این امر بهتر به چشم می‌خورد و این قضیه‌ای است که در مورد یهودیان ایرانی مقیم کالیفرنیا صادق است.

تصویری از ایران

در ایران مشاغلی که یهودیان بدانها روزگار می‌گذراندند به طور خیلی کلی به دو دسته تقسیم می‌شد. یک دسته مشاغل آزاد و دسته دیگر مشاغل اداری. گروه اوّل بیشتر شامل کسانی بود که به تحصیلات دانشگاهی چندان اهمیتی نمی‌دادند و برعکس در گروه دوّم افرادی به کار می‌پرداختند که «لیسا نسیه» به بالا بودند. در واقع عده‌ای دنبال «ثروت» می‌رفتند و عده‌ای دنبال «دانش» و اغلب این پرسش مطرح می‌شد چرا آنکه نمی‌تواند اسمش را درست بنویسد صاحب آلاف و اولوف فراوانست و آنکه در دانشگاه درس خوانده صاحب مال و مکنت نیست. مثل اینکه قرار بوده هر کس درس بخواند پولدار هم بشود که البته در دوره پهلوی دولت قرار گذاشت که هر کارمندی که لیسانس بگیرد به او ماهانه صد تومان اضافه حقوق بدهد که این خودش شماره تحصیلکرده‌ها را به سرعت بالا برد.

گاه می‌شد که فرد درس خوانده‌ای، هم کار آزاد داشت و هم شغل اداری. مثلاً پزشکی نیمه وقت در بیمارستانی کار می‌کرد و نیمه وقت در مطب خودش. در سالهای پیش از انقلاب تحولات بسیاری روی داد و چون همه چیز در حال رونق و شکوفائی بود مسئله تولیدات و واردات، شغلهای حقیر محله‌ای را به افسانه‌های دور چند هزار ساله پیوند داد. در ایران شاغل بودنِ خانمها رشد تدریجی را می‌پیمود ولی تا زمان انقلاب اکثر بانوان ادارهٔ امور داخلی خانه را به عهده داشتند.

سرگردانی شغلی درس خواندگان

آغازِ مرحله‌ای از زندگی اجتماعی ما که به نام «کوچ اجباری» معروف شده بیش از همه به زیان درس خوانده‌های ما و از میان آنها بدتر از همه به ضرر کسانی تمام شد که تحصیلات عالی و عنوان دکتری داشتند و قدم بر خاک ایالت کالیفرنیا گذاشتند. پزشکان یهودی بسیاری که در ایران صاحب مقام و درآمد بودند در این جا یکباره با دنیائی از مشکلات روبرو شدند. عده‌ای سعی کردند بر مشکلات متعدد که از امتحان زبان انگلیسی گرفته تا امتحانهای دشوار پزشکی فائق بیایند. یک سال و دو سال و چند سال متوالی مثل دوران دانشجوئی ایام جوانی اما با داشتن زن و فرزند درس خواندند. پاره‌ای از پا در آمدند و کارشان به بزازی و خرازی رسید، پاره‌ای دچار هیجانات روحی شدند و عدهٔ معدود دیگری پس از سالها موفق شدند.


حکیم باشی دیروز

به همین نحو بود کسانی که مثلاً در دانشگاههای معتبر ایران مقام استادی و دانشیاری داشتند و یا در سازمانهای دولتی ایران بخاطر تخصص و تحصیلاتشان دارای مقامات عالی بودند. زندگی شغلی اینان نیز مثل چاه هوائی یکباره اُفت کرد. خیلی‌ها که مال و مکنتی نداشتند کارشان به تنگنا کشید و دست به دامن این و آن شدند شاید کاری برایشان درست کنند. عده زیادی از آنها ناگزیر گذشته علمی خود را فراموش کردند، صد و هشتاد درجه تغییر مسیر دادند و به مشاغلی که هرگز فکرش را هم نمی‌کردند تن در دادند. مثلاً کسی که در دانشگاه علوم سیاسی درس می‌داد در یک ساختمان چند طبقه‌ای **manager** شد.

اما آنها که شغل آزاد داشتند و در کار خود به ترقیات چشمگیری نائل آمده بودند به اینجا که آمدند در همان خط

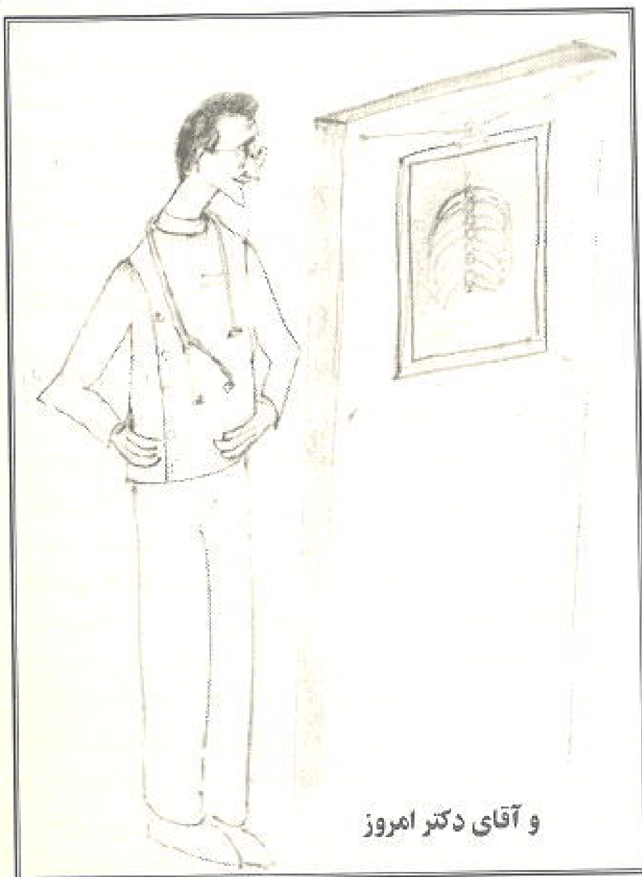
شغلی خود وارد بازار کار شدند. البته مسائلی مثل بیمه و مالیات و بیمه کارگری و مانند آنها که در ایران هیچگاه جدی گرفته نمی‌شد در اینجا موانعی پیش آورد ولی این موانع آنچنان نبود که سد محکمی جلو بازرگانان و کارخانه داران قبلی ایجاد کند. بازرگان، بازرگان شد و کارخانه‌دار هم کارخانه‌دار و هر دو شکرگزار خدا که از محیط اختناق به محیط آزادی آمده بودند.

داستان شغل یابی مهاجران بعد از انقلاب به این دیار داستانی نیست که بشود آنرا در چند پاراگراف خلاصه کرد. داستانی است بلند که صدها فصل دارد و ایکاش می‌شد که لااقل بعضی از فصول آن را بر صفحهٔ کاغذ آورد.

پزشکی، وکالت و حسابداری

اقامت یهودیان ایرانی در کالیفرنیا تحولی را که چند دهه پیش برای شوق و شور به ادامه تحصیل در میان جوانان ما پدید آمده بود به سر حد نهایت رساند. درهای دانشگاه‌ها به روی همگان باز بود و دیگر از «کنکور» و محدودیتهای گوناگون خبری نبود. هر نوجوانی می‌توانست وارد دانشگاه شود. تنها مشکل آنهم برای عده‌ای مسئله شهریه بود که آنهم با امکاناتی که در این محیط وجود داشت از جمله وام دانشجوئی و یا بورس تحصیلی حل می‌شد.

تسهیل آموزش عالی از نظر شغلی جوانان ما را عمدتاً به سه راه معین کشاند. یکی پزشکی، دیگری وکالت و سومی حسابداری و مدیریت امور مالی. از این سه حرفه اولین آنها قدمتی دیرینه داشت. اصولاً از نظر تاریخی در سطح دنیا علاقه به حرفهٔ پزشکی در همه نسلهای یهودیان وجود داشته که هر چند بر اساس گفته‌های کلیشه‌ای این علاقه را به خاطر درآمد آن می‌دانند ولی نجات جان یک انسان چیزیست که در ذات و فطرت یک یهودی وجود دارد و از برای او لذت بسیار ببار می‌آورد. دانستن این نکته در اینجا ضروریست که بسیاری از پزشکان یهودی در دربارهای شاهان به علت سوءظن‌ها و بدگمانی‌ها جان خود را از دست دادند و با اینهمه در نسلهای بعد به این حرفه پشت نکردند. وانگهی درگذشته یک پزشک یا حکیم که او را با عزت و احترام سوار بر اسب یا الاغ به خانه‌هایشان می‌بردند از موقعیت و احترام برخوردار بود اما پزشک امروزی جز آنکه در تمام ۲۴ ساعت شبانه روز خواب راحت نداشته باشد و بیشتر آنچه را هم در می‌آورد صرف بیمه و مالیات کند به نوائی که اسمش را «موقعیت اجتماعی» گذاشته بودند و نان و آبی هم در آن نبود نمی‌رسد. تخصص در علم پزشکی، امروز جوانهای ما را که به این حرفه روی می‌برند به شاخه‌های دیگر کشانده است. با اینهمه روند تمایل به تخصص‌های معین نیز در میان جوانان قابل توجه است. یکی می‌گفت: «در خانواده‌های نزدیکِ ما بیش از تعداد دندانهای فک بالا دندانپزشک وجود دارد. خوش انصافها یکیشان نرفت



و آقای دکتر امروز

جراح مغز بشود که بتواند این عقل ناقص ما را شفا بدهد!»

دو حرفه دیگر یعنی وکالت، بخصوص در مورد دختران و حسابداری تا حد فراوانی تازگی دارد و این هر دو از مشاغلی‌اند که مورد علاقه نسل جوان ما است. در ایران یهودیانی که رشته حقوق می‌خواندند و احتمالاً قصد وکالت داشتند از تعداد انگشتان دست تجاوز نمی‌کرد اما اکنون شغل وکالت، در پیروی از یهودیان آمریکائی، از جمله مشاغلی است که گروه بزرگی از جوانان ما بدان روی برده‌اند و چه موفقیت‌های بزرگی که نصیبشان نشده است. دختران ما در ایران جز کارهای اداری معمول در تحصیل دانشگاهی متوجه شغل پرستاری و مانند آن بودند اما تغییر جغرافیائی جامعه تغییرات اساسی مهمی را در زمینه شغل و حرفه‌ها بوجود آورده است. در اینجا کمتر دختریست که بخواهد شغل پرستاری را انتخاب کند اما بسیاری از دختران و نیز پسران یهودی به حرفهٔ سخت و پیچیدهٔ وکالت روی می‌برند. امروزه ما در میان نسل جوانان وکیلانی داریم که مشتریان آنها برای پرداخت ساعتی سیصد تا پانصد دلار حق وکالت باید در صف انتظار باشند.

شغل حسابداری و مدیریت مالی و بازرگانی نیز گر چه به صورت دیگر در ایران رواج پیدا کرده بود ولی به خاطر شغل حسابدار قسم خورده که در اینجا حرفه‌ای بی شباهت به وکالت

نیست حسابداری یکی دیگر از کارهای رایج در میان نسل جوان ما است. اغلب آنها خود دفتر خدماتی باز می‌کنند و بعضی دیگر به استخدام مؤسسات در می‌آیند. لازم به تذکر است که شغلهائی که در اینجا یاد می‌کنیم آنهائی‌اند که در نمودارهای آماری میزان بالاتری را نشان می‌دهند و نه آنکه فقط محدود به آنها باشند. بعنوان مثال ما در میان جوانهای خود کسانی داریم که در درجه عالی دارای تحصیلات آکادمیک در رشته موسیقی کلاسیک هستند و کارشان ارزش بین‌المللی دارد.

مشاغل آزاد نسل جدید

در برابر حرفه‌هائی که در بالا از آنها نام بردیم کسانی هم هستند که در نسل نو سراغ شغل آزاد میروند. این مشاغل جز آنهائی که در قسمت «دان تاون لس‌آنجلس» یاد کرده‌ایم که عموماً مربوط به نسل مسن‌تر می‌شوند، دارای خصوصیات خاصی هستند. مهم‌ترین آنها شغلهائی‌اند که ملک و زمین و ساختمان را در بر می‌گیرند. از کسی که خانه مخروبه‌ای را می‌خرد و «ریمدل» می‌کند یا به قولی به کار بساز و بفروشی اشتغال دارد تا آنکه ساختمانهای عظیم چند طبقه می‌سازد کسان بسیاری وجود دارند که با امر مستغلات سر و کار دارند و در میان آنها از «بروکرها» و مهندسین ساختمان و طراحان داخلی نیز می‌توان نام برد. افراد توانمند «شاپینگ سنتر» می‌خرند و اجاره می‌دهند و افرادی هم که زورشان نرسد به همان بساز و بفروشی اکتفا می‌کنند. البته طرحهای بزرگ ساختمانی کار یک نفر و دو نفر نیست و بیشتر به صورت شرکت بزرگ اداره می‌شود که مواردی نادر و محدود است. ولی آنچه در این مورد با گذشته تفاوت بسیار دارد نداشتن مستاجر به همراه مالک در یک منطقه مسکونی است. در گذشته داخل یک حیاط و یا یک عمارت دو طبقه مالک دارای مستاجری بود که قسمتی از درآمد او توسط اجاره‌ای که می‌گرفت تأمین می‌شد. در اینجا مالک و مستاجر با هم مؤانست و همنشینی ندارند.

دیگر از مشاغل مورد علاقه یهودیان ایرانی که دلیلش چندان روشن نیست و هیچگونه سابقه تاریخی هم ندارد شغلهائی است که با لوازم برقی و الکترونیکی سر و کار دارد. فروشگاهها و مغازه‌هائی که ویدئو، تلویزیون، وسائل برقی، سلفون، یخچال و مانند اینها بفروش می‌رسد از جاهائی است که افراد جامعه ما دوست دارند صاحب آنها باشند. تطابق این دوست داشتن با آنچه در زمینه پیشرفت تکنولوژی در ایسرائل می‌گذرد قابل توجه و مطالعه است.

تعطیل شرکتهای پدر و پسر با مسئولیت محدود

در شرکتهای تجاری گذشته عبارت «پدر و پسر» که همراهش کلمات و عباراتی مثل «تضامنی» و «با مسئولیت محدود» می‌آمد امری عادی و رائج بود اما دیگر از آن قضایا خبری نیست. حتی شرکت «پسر و پدر» هم وجود ندارد. پسران اگر به کارهای آزاد مشغول باشند یا خود مستقلاً سرگرم کارند، یا شرکتی رسمی و غیر رسمی با سایر شریکان دارند و یا اگر دارای فروشگاهی باشند پدر را برای سرگرمی و وقت گذرانی ساعاتی در روز به محل کار خود اذن دخول می‌دهند. همین امر خود نشانهٔ روشنی از گسستگی رشته‌های شغلی بین دو نسل است. به هر حال آنچه در مورد حرفه‌ها و مشاغل نسل کنونی یهودیان ایرانی ساکن کالیفرنیا با درخشندگی خیره کننده‌ای به چشم می‌خورد توفیق نسل جوان در تحصیلات عالی دانشگاهی و اشتغال به کارهائی است که گر چه از نظر درآمد در بالاترین سطح قرار ندارند ولی از نظر خدمات اجتماعی به تمامی همنوعان ما تحولی بزرگ در جامعه ما بوجود آورده‌اند.□



امنون نتصر

یادداشت ها

مقاله شصت و سوم

۹۶ - ذیل سمینار همفرهنگی در لس آنجلس

برخلاف روال همیشگی، که هر موضوع و مطلبی را خودم انتخاب میکنم و چیزی در بارهٔ آن مینویسم، گردانندگان ماهنامهٔ **چشم انداز** این بار از من خواسته اند که مقاله ام را در بارهٔ مسائل مربوط به جامعه مان در لس آنجلس بنویسم، چون در نظر دارند صفحات **چشم انداز** روش هشاناي امسال را وقف همین موضوع نمایند.[1] و نیز بمن گفتند که بیوگرافی بدهم و عکس بدهم؛ میخواهم مثل همیشه «تمرد» کنم و بگویم: بیوگرافی یوخ! عکس هم یوخ![2] چه باید کرد که پرنسیپ دانشگاهی ما را «بد عادت» کرده است: **تدریس و تحقیق و تنقید در منتهای صداقت و نزاکت و بدون تبلیغ و تملق و تعلق**. بهمین دلیل، و نیز برای اینکه تا آنجایی که ممکن است «سالم» بمانم، به هیچ حزب و گروهی نپیوستم جز عضویت در انجمن های دانشگاهی در اسرائیل و جاهای دیگر دنیا. از اینکه با نگارش مقالات «عمومی» در مجلاتِ خودمان توانستم تا امروز، کم و بیش، جان سالم بدر ببرم، در تعجب، بل در حیرتم!

نوزده سال و اندی است که رفت و آمدی به لس آنجلس دارم و اهداف اساسی من در این رفت و آمد ها تغییری نکرده است: ۱) تشویق مردم و سازمان ها در کمک رسانی به دانشجویان ایرانی در اسرائیل؛ ۲) ایراد یک سلسله سخنرانی و علاقمند کردن مردم به ریشه های فرهنگی و تاریخی یهودیان، و تشویق آنان در راه کمک رسانی به کارهای پژوهشی جهت انتشار رسالات و کتب تحقیقی بر مبنای پایه های علمی شناخته شده در دانشگاه های پیشرفته اسرائیل، اروپا و آمریکا[3]؛ ۳) مصاحبه با سالمندان در راه ثبت و ضبط امور مربوط به تاریخ شفاهی یهود ایران. در انجام اهداف اول و سوم خوشبختانه پیشرفتهایی حاصل شد، و در این مورد، آنانی که با نیت پاک قدم به جلو نهادند، حمایت کردند، تشویق نمودند و زحمت کشیدند، مورد ستایشند (کِردیت را باید به آنها داد). انجام هدف دوم، به علت عدم شناخت تعدادی از مردم از کارهای علمی و استقبال آنها از «قصه گویی های شبه تاریخی و شبه علمی»، سالها طول کشید تا اینکه بالاخره با خون جگر چند قدمی به جلو برداشته شد.

و اما این رفت و آمد ها نتایج قابل توجهٔ جنبی نیز به همر[اه] داشتند و آنهم شناخت جامعهٔ همکیشان ساکن لس آنجلس (نیز نیویورک) بود. و اینک، در مقام پاسخ به درخواستی که ا[ز] من شده، بخود میگویم که این کار برای من هم دشوار است [و] هم آسان. دشواری و آسانی از این جهت که در ظرف نوزد[ه] سالی که رفت و آمدی به این شهر دارم، در برابر مهربانی ها [و] مهمانوازی هایی که مردم، در هر کیش و مسلک، نسبت به بند[ه] روا داشته اند — و از همهٔ آنان از صمیم قلب متشکرم — ناگواری ها و نا بسامانی هایی در سطوح مختلف دیده ام و می‌بینم که حل بیشتر آنها، با توجه به امکانات مالی و معنوی موجود در این شهر، چندان دشوار نیست، جز یک چیز: همگامی، همکاری، همفکری و هماَهنگی میان سازمانها و میان سران و سروران. نمی گوییم همه یک جور فکر کنند. خیر! ولی انتظار داریم که با هم بنشینند، و با هم حرف بزنند، و کارهای خود را هماَهنگ کنند و باهم، با در نظر گرفتن «تفکیک وظائف»، مشکلات جامعه را حل کنند.

باید اعتراف کنم که خیلی جرأت بخرج داده ام که این چند کلمه را، که در آنها احتمالاً «نقد و انتقاد ملایم» نهفته، به جامعهٔ همکیشان ارائه میدهم. من آماری نگرفته ام، اما تجربه بمن نشان داده است که اکثر همکیشان ما، به عللی که ریشه در نحوه زندگی خانوادگی پدرسالاری (یا مادر سالاری)، پرورش در مدارس معلم سالاری ایران، رویارویی روزانه با متُدهای قرون وسطایی نظام کشورداری آن سرزمین دارد، قبول هرنوع انتقاد برایشان دردآور و رنج آفرین است. این نوع برداشت، طبق آنچه دیده ام و احساس کرده ام، متعلق به طبقه ای مخصوص نیست. این عده، چه با سواد و چه بیسواد، چه دکتر دانشگاه دیده و چه فرد دبستان ندیده، گرفتار این رنجش زیان آور و بازدارندهٔ پیشرفت و ترقی اجتماعی و فرهنگی هستند. دیده ایم و آزموده ایم.[4]

اینجاست که تعدادی پژوهشگرِ کارشناس لازم است با برگزاری سمینارها به پیدا نمودن راه حلی برای یکایک این نوع مشکلات، که بخشی از آنها روان - اجتماعی (سایکوسوسیولوژی) است، بپردازند. در این راستا بود که با خوشوقتی تمام به اطلاع رسید که سازمان بانوان یهود ایرانی مقیم کالیفرنیای جنوبی شعبه ای بنام Women of Vision Chapter با شرکت بانوان جوان تأسیس نموده،[5] که نخستین فعالیت ارزنده اش برگزاری سمیناری برای درک و حل مسائل

همفرهنگی[۶] یهودیان ایرانی لس آنجلس بود. این سمینار چهار ساعته با شرکت فعال افرادی سرشناس[7] در پانل، و حضور جمعی از علاقمندان، در ۲۱ آوریل ۲۰۰۲ در سالن کنیسای سایناى منعقد گردید. امید من اینست که گفتگو های ضبط شده روی نوار هر چه زودتر به اطلاع عموم برسد، چون اگر اینها روی طاقچه کمد بماند، مردم را از این سمینارِ ارزنده بهره ای نخواهد بود.[۸]

* * *

ملت یهود به علت پراکندگی تقریباً چهار هزار ساله[9] در میان ملت های مختلف، همیشه با مشکل نه تنها **همفرهنگی**، بلکه **همانندی** assimilation در گیر بوده است. تا آنجایی که بیاد دارم، در سمینار مذکورِ بانوانِ جوان تعریف جامعی از این دو مفهوم و تفاوت میان آنها ارائه نشد.[۱۰] جا دارد گفته شود که پیدا نمودن تعریفی صائب و دقیق چندان آسان نیست، و حتی خودِ مفهوم «فرهنگ»، چنانکه گویند، بیش از ده ها تعریف مختلف دارد.[۱۱]

در طول تاریخ چهار هزار ساله، از حضرت ابراهیم گرفته تا بنده و شما، در برخورد با فرهنگ های متفاوت، یا از دیگران متاثر بوده و یا بر دیگران اثر گذاشته ایم ـــ اصولاً این اثرگذاری متقابل بستگی به این پدیده داشته و دارد که کدام یک از لحاظ اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و معنوی قوی تر بوده ایم. کتاب مقدس ما، از سفر آفرینش گرفته تا تواریخ ایام، شاهد بارزی است از این ادعا.

حُسن حضرت ابراهیم این بود که او از میان فرهنگ پیشرفته و متعالی سومر به سرزمین کنعان آمد و در برخورد با فرهنگِ اصنام پرستی مردم این سرزمین، ایده های تازه ای برای خانواده خودش بوجود آورد. حضرت ابراهیم و فرزندان و احفاد او، احتمالاً زبان سرزمین کنعان را، لااقل برای داد و ستد های اقتصادی و اجتماعی، پذیرفتند، و این خود بزرگترین عامل «همفرهنگی» (یا آکولتوره شدن) برای ورود به جامعهٔ کنعانیان بود. پدیده ای که در، کم و بیش، چهار هزار سال پیش توسط پدران ما در کنعان شروع گردیده و در گالوت مصر و آشور و بابل تکامل یافته بود، هم اکنون چیزی شبیه آن را در «گالوت» آمریکا در میان همکیشان ایرانی مشاهده میکنیم.

دین یهود نه در دورهٔ پدران استقرار یافت، نه در دورهٔ مُشه بن عمرام به تکامل رسید، و نه در دورهٔ سکونت اسباط، در دورهٔ پس از یهوشوع در سرزمین کنعان، هستهٔ ماهوی آن به نقطهٔ پایانی رسید ـــ به عبارت دیگر، مقدمات و اسکلت این دین در این دوره ها پایه گذاری شد، ولی تکامل فرهنگی و انسجام معنوی آن در دوره های بعدی انجام گرفت، و آن هم اغلب در برخورد با فرهنگ و باورهای اقوام آن منطقه. در آن دورانِ ابتدایی، پایه های «لرزان» یهودیت در میان انبوه جوامع غیر یهودی، با فرهنگ های متفاوت، استحکام کافی نداشت و میبایست با نماد های آفریده شده آبیاری و تقویت بشود تا متحول گردیده ماندگار و لایزال باقی بماند.

دورهٔ خوشگذرانی شاهنشاهی حضرت سلیمان یکی از خطرناک ترین دوران تاریخی ما بود که کمتر بدان توجه شده است. اوست مسؤول تجزیه مملکت به دو کشور «متخاصم» یهودی، در شمال و جنوب. تزلزل و ضعف ملی، اجتماعی و اخلاقی، که براثر این تجزیه بوجود آمد، موجب شد که یهودیان فرهنگ مردم بیگانه را، که در سرزمین اسرائیل در حال نضج و نشو و نما بودند، با همه خوبی ها و بدی هایش، و بدون آینده نگری خردمندانه، بپذیرند ـــ کتب انبیا را بخوانید تا آنها بشما بگویید که با قبول نا سنجیدهٔ جنبه های منفی فرهنگ بیگانگانِ مقیم این سرزمین، چگونه بت پرستی، همراه با رخنه یابی رسوبات فرهنگی منحطِ کنعانیان و سایر اقوام منطقه، در خاندان سلطنتی کشور شمالی، و نیز در یهودیه و حتی در داخل معبد مقدس، جان گرفت و إقبال پیدا کرد.

این پدیدهٔ تاریخی را باید قبول کرد که یهودیت را، به عنوان یک دین ملی و مستحکم و پایدار، عزرا هَسوفر (همدوره با اردشیر اول، ۴۶۶ ـ ۴۲۴ ق م) بوجود آورد. وی، که یک مهاجرِ زاده شده در گالوت بابل بود، قریب نود سال پس از اعلامیه معروف کوروش در آزاد ساختن یهودیان، و قریب هفتاد سال پس از اتمام بنای معبد دوم، به یهودیه (اورشلیم) آمد و تمام کوشش خود را بکار برد که یهودیت را در چارچوب قانونمندی توراة، با رعایت قوانین مدنی هخامنشیان، و زدودن بیشتر آثار فرهنگ بیگانه، انسجام ببخشد.[۱۲] عزرا، با کمک نحمیا، در این کار بس دشوار موفق شد. اما، در دوران گالوت دو هزار ساله، پس از ویرانی معبد دوم، جامعه یهودی را در هیچ کجای دنیا نمی توان یافت که در برخورد با فرهنگهای مختلف، آداب و رسوم مردم کشور میزبان بر فرهنگ آنان اثر نگذاشته باشد ـــ آمریکا در این مورد مستثنی نیست.

هلنی شدن فرهنگی یهودیان از سده های قبل از میلاد مسیح را میتوان از نمونه های بارز آکولتوره و نیز آسیمیله شدن یهودیان سرزمین اسرائیل و نواحی دور و بر آن دانست. بدون تردید، این پدیده از جمله عواملی بود که موجب پیدایش و گسترش عیسویت از بطن یهودیت گردید. احتمالاً زایش این پدیده لااقل

با دو موضوع ارتباط پیدا میکند: چشیدن مزه آزادی نسبی قلم و بیان در دورهٔ شاهنشاهی هخامنشی،[۱۳] و در پی آن شکنجه های نومید کنندهٔ دوران استعمار و استثمار دولتهای مقتدر یونان و روم که در عین قدرتمندی سیاسی، در علم و دانش و ادب و حقوق و فلسفه سرآمد روزگار آن زمان بودند.

برای ما ایرانی زادگانِ یهودی، گفتن این موضوع ضرورت دارد، که در میان اقلیت های دینی شناخته شده، یهودیان بیش از همه بسوی همفرهنگی با ایرانیان گام برداشته اند. نگارنده در این مورد، در جایی چنین نوشت: «پدیده ای ما را با ایران و ایرانی پیوند میدهد و آن پدیده ارتباط فرهنگی در مفهوم گسترده آن، و داشتن تجربه های مشترک و ذهنیت های مشترک است. با وجود قرار گیری یهودیان در صف اقلیت از لحاظ دینی، اجتماعی، سیاسی و حقوقی، پدیده ها در مسیر طولانی تاریخ تصاویری ماندگار در فضای فکری آنان ایجاد نموده اند بطوریکه جایگاه فرهنگی این مردمی که دو هزار و هفتصد سال است در ایران زندگی میکنند در صف مقدم اکثریت قرار گرفته است. چنین مینماید که یهودیان ایرانی آسان تر و سریع تر از پاره ای اقلیت های مذهبی توانمندی یک پارچگی ملی و همپیوندی فاعلانهٔ ساخت یک نظم اجتماعی را در وجود خود آماده دارند.»[۱۴]

در این مورد مثالی از خود می آورم. با وجود بیش از نیم قرن زندگی در خارج از ایران (در اسرائیل، و از جمله هفت سال دوران دانشجویی و اقامت در آمریکا: ۱۹۶۳ - ۱۹۷۰)، و با وجود داشتن فرزندانی که هیچکدام آنها فارسی بلد نیستند و موسیقی ایرانی برای آنها مانند کشیدن اره بر روی حلبی زجر آور است، و آواز ایرانی را جیغ و فریاد تأسف آور می پندارند، و بسیاری عوامل مشابه دیگر، هنوز اثرهای فراوانی از فرهنگ ایرانی را در خود می بینم. بهتر بگویم، آنچه را در فرهنگ ایرانی نا پسند و نا مناسب می پنداشتم به بایگانی سپردم، و آنچه را با جان من در آمیخته و وجودم را به صورت مثبت غنی میکرده است، نگهداشتم. چرا نه!

من که از جایی به جای دیگر مهاجرت کرده ام و بسیاری از ویژه گی های فرهنگی دیگران را پذیرفته و در ساختار فکری خودم جا داده ام، از پاره ای جهات خودم را غنی تر از یک آمریکایی میدانم که در آمریکا زاده شده و از جای خود تکان نخورده است. من هم از ویلن حبیب الله بدیعی یا پرویز یاحقی لذت میبرم و هم از ویلن یهودی منوحین و یاشا حفتص؛ تار لطف الله مجد و فرهنگ شریف را دوست دارم و به همان اندازه

از شنیدن نوای ریتمیک ساز بانجو banjo و موسیقی فلکلوریک آمریکا (country music) لذت میبرم؛ هم از برنامهٔ موسیقی گلهای رنگارنگ حظ میبرم و هم از سمفونی بتهوون و موزارت؛ نقاشی های رضا عباسی و کمال الملک مرا شاد و متحیر میسازد، به همان سان نقاشی های رامبراند و فرانسیسکو دو گویا؛ هم قرمه سبزی و خورش کرفس خوشحالم میکند و هم هامبرگر و هات داگِ چیپس پهلو مخلوط با کچ آپ آمریکایی. از تعارف های مؤدبانهٔ بدون زور و فشار ایرانی ها احساس محبت بی ریا بمن دست میدهد، و نیز از «آره و نه» گفتن خشک، ولی مطمئن، معتمد و صادق فرهنگ آنگلو ساکسون ها احساس راحتی میکنم.

ولی، در عین حال، گاهی نکته هایی در یک طرف قضیه می بینم که معیار گفته شده در بالا در مورد آنها صادق نیست. مثلاً در ذهنیت من چیزی از ادبیات اروپایی مشابه زیبایی های غزلیات سعدی و حافظ جا نگرفته است. بار احساس آفرین بسیاری از ابیات این دو شاعر شهیر (و بسیاری مانند آنان در سرزمین ادب پرور ایران) را در ادبیات سایر ملل نمی یابم ـــ مسلم است که این برداشت کاملاً ذهنی و احساسی و عاری از عینیت است. و اما در مقابل باید بگویم، وای و صد وای از عادت بسیار زننده و نفرت برانگیز آن عده از مردم خودمان که با پرسش های مستنطقانهٔ پی در پی خود تا ته و توی تمام زندگی شخصی آدم را ندانند دست از سرش بر نمیدارند ـــ گاه شده، خسته و درمانده از دست این آدم ها، راضی به فرار از این شهر شده ام! خوشبختانه غربی ها کاری به زندگی خصوصی دیگران ندارند. ولی فرهنگ فقط این چیزها نیست، و بحث در بارهٔ تمام گوشه ها و زوایای تاریک و روشن فرهنگ ملت ها نیاز به سمینارهای فراوان دارد.

نکته قابل ملاحظه و شاید سرنوشت ساز در ارتباط با مسأله همفرهنگی یهودیان ایرانی ساکن آمریکا مسأله ارزیابی (درست یا نا درست) آنها از تیره های مذهبی کُنسرواتیو و رفورم است. بدیهی است، مانند دوره های هلنیزه شدن یهودیان در قرون دور و بر زایش عیسویت، اینجا نیز هشدارهایی همراه با آمار مستند در دست است که نشان میدهد پیروان این دو «مکتب مدرن یهودی» راه را ابتدا بسوی آسیمیله شدنِ سریع و سپس تغییر مذهب باز نموده اند. مسأله فقط میکروفون و یا نشست زن و مرد در کنار هم در کنیسا نیست. باید ریشهٔ پیدایش افکار نادرست پاره ای از همکیشان ایرانی را در فضای باز و گستردهٔ آمریکا جستجو نمود ـــ فضایی که «ما و آنها» در آن شناوریم.

آنها»، چون اشتر آهسته و پیوسته احتمالاً (سرانجام؟) از کنیسا
، کلیسا میروند. «ما»،[15] که با فرهنگی متفاوت ولی غنی به
ین دیار آمده ایم، چو اسب تازی با شتاب به دنبال «آنها»
یدویم. ارقام ارائه شده در این مورد، یعنی آسیمیله شدن دینی،
سیار تکاندهنده است و نمیشود و نباید آن را نادیده انگاشت.
ر این باره جا دارد عوامل مربوط به دو طرف قضیه را با دقت
رسی کرد: عوامل فرار دهنده از درون جامعه، و عوامل تشویق
کننده و ظاهراً جاذب از بیرون — یعنی از سوی جامعهٔ
سیمیلاتور. در مورد جامعهٔ خودمان، سران و سروران ما بی
قصیر نیستند.

ا اینجا بطور موجز و مختصر در بارهٔ آنچه acculturation
یا همفرهنگی نام گرفته است. و اما assimilation یا
همانندی خطری بود، و هنوز هم هست، که در گذشته یهودیان
لمان و امروزه یهودیان آمریکا، و نیز جوامع یهودی را در
کشورهای مختلف تهدید میکند. در همفرهنگی فرض ما بر این
پایه است که با قبول زبان و مراسمی چند در آداب و رسوم
فرهنگ کشور میزبان، دین ما یهودی می ماند و «آلوده» و یا
«محو» نمی گردد. ولی اگر همفرهنگی به صورت گسترده در
تار و پود زندگی جامعه رخنه کند، افراد جامعه هویت ملی خود
را از دست میدهند؛ از اینجا تا همانندی یا آسیمیله شدن کامل،
که در پس آن تغییر مذهب وجود دارد، راه چندان دور بنظر
نمیرسد.

آسیمیله شدن مراحل و رده های گوناگون دارد و مکانیزم آن
خیلی پیچیده است، حتی پیچیده تر از آکولتوره شدن. این پدیده
گاهی خود آگاهانه برای بدست آوردن امتیازات اجتماعی،
سیاسی و اقتصادی بوجود می آید، و گاهی نیز ناخود آگاه
صورت میگیرد، و این روند اخیر اغلب شامل حال قبایل تمدن
نایافته بدوی است. بدیهی است، آسیمیله شدن در جوامعی که
آگاهی ذهنی قوی از گذشته تاریخی خود دارند، مانند ایرانیان،
به ویژه مسلمانان ایرانی ساکن آمریکا، به دشواری انجام می
پذیرد. آنها مانند یهودیان ایرانی از نیروی مقتدر همکیش
برخوردار نیستند. نیرومندی یهودیان آمریکایی، به اضافه ویژگی
یهودیت که هم دین است و هم ملیت، یکی از عوامل اثرگذار
در گرایش یهودیان ایرانی به جامعهٔ آمریکایی است. ولی ایرانیان
مسلمان، تا آنجایی که دیده میشود، به علت احساس برتری
فرهنگی و ذهنیت تاریخی دو هزار و پانصد ساله، خود را از
طوایف مسلمان آمریکا جدا میدانند.

گاهی کوچ گروه کوچکی و اقامت آنان در میان انبوهی از
مردم بیگانه سرانجام به حل شدن کامل آن گروه در جامعهٔ
اکثریت منجر میگردد. برای نمونه، یهودیان ایرانی که کارشان
در گذشته تجارت ابریشم بود و گذارشان به چین (بخصوص
کایفنگ Kaifeng) میافتد،[16] با وجود کوششهای بسیار در
نگهداری هویت فرهنگی و دینی بالاخره در میان مردم چین حل
شدند و گویا کسی از آنان «ایرانی یهودی، یا یهودی ایرانی»
باقی نماند.

در گذشته دور، تاریخ ما شاهد آسیمیله شدن قبایل و اقوام دیگر
در میان یهودیان بوده است. صد ها هزار نفر به یهودیت
گرویدند. احتمالاً این روند تاریخی در گسترش عبرانیت و
یهودیت از ابتدای ورود بنی اسرائیل به سرزمین مصر تا حتی
صد ها سال پس از میلاد مسیح در اروپا، شمال آفریقا،
خاورمیانه — حتی ایران (بخصوص در دورهٔ اشکانیان) — ادامه
داشته است.[17] این آسیمیله شدن معکوس، یعنی عبرانی شدن و
سپس یهودی شدن دیگران، بحثی است جدا از موضوع این مقاله
و لازم است در موقع مناسبی دیگر در بارهٔ آن به گفتگو
نشست.

امروز تنها کشوری که خطر همانندی، به معنای از دست دادن
یهودیت، کسی را تهدید نمیکند، کشور اسرائیل است. و نیز
باید تأکید نمود، که وجود کشور اسرائیل به عنوان یک کشور
یهودی، تا اندازهٔ زیادی جلوی خطر آسیمیله شدنِ شدیدِ جوامع
یهودی را در کشورهای بیگانه گرفته است.

نمی خواهم این مقالهٔ مختصر، ولی ناقص، را بپایان برم بدون
اینکه به یک موضوع دیگر در رابطه با همکیشان لس آنجلسی
(و نیز نیویورکی) اشاره کنم و آنهم وسواس شدیدِ اغلب مردم
ما در پیش کشیدن بحث های دینی است، کاری که یهودیان
اروپا در قرون گذشته به آن مشغول بوده اند و اکنون، پس از
بالغ شدن و گذراندن دورهٔ «بر میصوای فرهنگی»، به موضوع
های دیگر یهودیت می پردازند. شاید اغراق نباشد بگویم آنچه
من در این مورد در مجلات یا کتب همکیشان ایرانی میخوانم
کم و بیش همان مطالبی است که در گذشته همکیشان اروپایی
(یا آمریکایی) به آن توجه داشته اند و سالهاست فارغ التحصیل
شده اند. علت، یا علل، این موضوع تا اندازه ای روشن است و
ارتباط با محیط خفقان در ایران و نداشتن رهنمود های آگاه
کننده به مسائل دینی در آن سرزمین دارد.

امروز خوشبختانه اغلب همکیشان انگلیسی میدانند، صدها هزار
کتاب و رساله در بارهٔ تمام جوانب یهودیت در صدها کتابخانه
در دسترس است، و ربان های تحصیل کرده و دانشگاه دیدهٔ

آمریکایی در کنیساها مسائلی را مورد بررسی قرار میدهند که همکیشان ما در ایران تشنه شنیدن و دانستن آن بودند ولی، به عللی که بر همه معلوم است، از این موهبت محروم مانده اند. اینها در آمریکا، مانند مرغی که از قفس آزاد بشود، در آسمان بیکران دانش یهودیت به پرواز در آمده اند. عده ای، چه داتی و چه حیلونی،[18] در این پرواز راه درستی می پیمایند و مردم با قرائت نوشته های آنان (موافق یا مخالف) هشیار میشوند و به تفکر می نشینند. اما عده ای متعصب و افراط گر، اغلب در دو جهت مخالف، در پروازند. این یکی یهودیت را رؤیایی و معجزه گر توصیف میکند، و آن دگر یهودیت را کهنه و غیر عملی میداند. هر دوی اینها «یهودیت ایرانی» را، که هنوز مراحل تحول طبیعی خود را در بیداری و پیشرفت مانند همکیشان آمریکایی و اروپایی نگذرانده، نا خود آگاه به موضع دفاعی می کشانند و احتمالاً آن را متزلزل و سر درگم میسازند.

برای نمونه، آن عده از داتی ها که در جزوات خود مینویسند که بچه ها در شکم مادرشان تلمود می آموزند، یا معادل عددی حروف کلمات یا جملات توراة خبر از گذشته و آینده میدهد، به یهودیت خدمت نمی کنند. و نیز آن عده از حیلونی ها که کیپا را «وصلهٔ جهودی» مینامند، ایکاش در ابراز و انتشار این مقایسهٔ ناباب، نادرست و موهن لحظه ای به تفکر می نشستند.[19] در بارهٔ اهمیت و نقش کلاه در میان ملل و قبایل میتوان کتابی مفصل نوشت، و کیپا، که مراحل نمادین خود را در رده های فرهنگی و ملی گذرانده و سرانجام تبدیل به یک نماد دینی قابل احترام گردیده، نباید نسبت به آن بی حرمتی بشود. اینگونه بی حرمتی هاست که راه را برای آسیمیله شدن و بالاخره فرار از یهودیت هموار میسازد. بسیاری از نماد های فرهنگی و دینی (وحتی ملی) را نمیشود و نباید فقط در ترازوی عقل و علم و منطق سنجید.[20] مگر پرچم کشورها، که مردم از مشاهده آن احساساتی شده به گریه می افتند، در برابرش خبردار ایستاده سلام میدهند و در راهش جان فدا میکنند، از یک یا چند تکه پارچهٔ خریداری شده از مغازهٔ بزازها ساخته نشده است؟

من برای تکنولوژی پیشرفته و نیز ارزش های انسانی دنیای متمدن غرب، در رأس آنها قانونمندی، آزادی قلم و بیان و حفظ حقوق بشر، اهمیت فراوان قائلم. خوشبختانه همهٔ اینها را در کشور اسرائیل داریم، به اضافه یک چیز دیگر: **یهودیت بدون آنتی سمیتیزم**. بنا بر این، من که یک یهودی آکولتوره شده ام، بیمی از آسیمیله شدن ندارم. بر مبنای این واقعیت، و در ارتباط با یهودیان ایرانی ساکن آمریکا، باید پرسید آیا صلاح نیست که ابتدا یک **همآهنگی فرهنگی** میان زندگی روزمر دنیای امروزمان با حلقه های ایمانی و سنت های نمادین که ما را به گذشته مان می پیوندند به وجود آوریم، آنگاه برویم سراغ «تقلید» از فرهنگ دیگران، آن هم با ایدهٔ «همزیستی دو فرهنگی» در یک محیط مسالمت آمیز سازنده؟ قدری در این باره فکر کنیم.

---

۱ گویا ایام ظهور ماشیح رسیده، چون در زمانی در گذشته، سازمانی محترم بنده را تکفیر میکرد که چرا در بارهٔ جامعهٔ ساکن در لس آنجلس سخن میگویم و ابراز عقیده میکنم! در یکی از جلسات، که در آن حضور نداشتم، شنیدم که «استدلال علمی» رئیس جلسه، و تعدادی بله قربان گوی آن جلسه، این بود که کسی که در لس آنجلس زندگی نمی کند نباید در این گونه موارد نظر بدهد یا حتی پیشنهادی برای رفع مشکلات ارائه نماید — مثل اینست که بگویند خبرنگار نیویورک تایمز که آمریکایی است و در آرژانتین زندگی نمی کند حق ندارد چیزی در بارهٔ دولت یا مردم این کشور بنویسد. طبق معمول، ما هم به حرفشان گوش ندادیم!

۲ عکس ها و قطعات بیوگرافی که احیاناً در پاره ای کتب دیده میشود، بدون اطلاع من از جاهای دیگر بدست نویسندگان آمده است.

۳ این اهداف را بارها در مصاحبه های شفاهی و کتبی تکرار کرده ام و در مجلات ده دوازده سال پیش نیز چاپ و منتشر شده است. از اینکه از ابتدای کار و کوشش هایم در لس آنجلس (آوریل ۱۹۸۳)، آقای راب داوید شوفط و آقای مسعود هارونیان مرا راهنمایی میکرده اند، از ایشان سپاسگزارم. و اما لازم است تأکید کنم که در ارائه و انجام این کارها، بنده فقط دنباله رو پیشینیان خدمتگزار و شایسته جامعه خودمانم که همهٔ آنان اکنون زیر خروارها خاک خفته اند و از ما انتظار هایی بیش از این دارند — کِردیت ابتکار این کارهای فرهنگی متعلق به آنهاست.

۴ نک به زیر نویس شمارهٔ ۸ در پایین.

۵ این شعبه در ژوئیه سال ۲۰۰۱ در لس آنجلس پایه گذاری شده است. گویا هنوز نامی به فارسی، که در آن ایده «آینده نگری» یا «آینده سازی» نهفته است، روی این شاخه گذاشته نشده است.

۶ من واژه acculturation را چنین ترجمه کرده ام، ولی اگر کسی معادل بهتری دارد بدون چون و چرا پیشنهاد آن دیگری را می پذیرم. ضمناً در ادامهٔ این مقاله گاهی ممکن است واژه «آکولتوره» یا «آکولتوراسیون» را بکار ببرم.

۷ نوشتم «سرشناس» و ننوشتم «کارشناس» چون از هویت حرفه ای اغلب آنان در این رشته بخصوص مورد بحث آگاهی ندارم.

در مورد این سمینار، همچنین نک به مقالهٔ آقای هـ - الف (گویا هوشنگ ابرامی؟) در چشم انداز شماره ۸۸، لس آنجلس ژوئیه ۲۰۰۲، ص ۴۲ - ۴۳. نویسندهٔ محترم (هـ - الف)،که گویا از پدیدهٔ «نقد ستیزی» آگاهی دارد، پس از نقدی بسیار ملایم ولی بجا، چنین مینویسد: «تند نرویم که بیم داریم گردانندگان گرامی سمینار رنجیده خاطر شوند و از ادامهٔ اینگونه کارهای عالی باز بمانند، که اگر چنین شود ما از این یادآوری احساس گناهی بزرگ خواهیم کرد» (همانجا، ص ۴۳، ستون دوم).

من برای این منظور پراکندگی این ملت را از دورهٔ پدران در مصر تا خروج آنان از این سرزمین به حساب آورده ام، چون اثرات فرهنگی مصر قدیم را بر تشکل و تکون آداب و رسوم ملتی را که میرفت در کنعان سکونت اختیار کند، نمی توان نادیده گرفت.

آکولتوراسیون، واژه ایست حرفه ای که احتمالاً پس از واژه اسیمیلاسیون ساخته شده است. در هر حال، واژه اخیر را پاره ای از متخصصین برای «حل شدن کامل» یا «تقریباً کامل» در جامعهٔ اکثریت بکار میبرند. در حالیکه آکولتوره شدن مستلزم تغییر مذهب نیست، در آسیمیله شدن احتمالاً آمادگی تغییر مذهب وجود دارد.

شاید زائد نباشد گفته شود که واژه فرهنگ، مانند بسیاری از واژه های ایرانی، ریشه در زبانهای قدیم ایران دارد و درآن زمان ها معانی ساده ای از آنها تداعی میشده تا اینکه بعدها رفته رفته صورت تجریدی بخود گرفته و امروزه ما درک و فهم مختلفی از آن داریم. این واژه احتمالاً از پیشوند «فر» و کلمهٔ «هنگ» ساخته شده که اولی در اوستا و نیز فرس قدیم به صورت fra یا frā به معنای «پیش، بالا، سر، عالی» (در لاتین -pro) معنی میداده، و دومی به صورت θanga فعل بردن و کشیدن از آن مفهوم میگردیده است، بطوریکه معنی اصلی آن به بالا یا به جلو بردن و کشیدن درک میشده است. پیشوند واژه های «فرزند، فرزانه» از همین گروه است، که اولی احتمالاً مشتق از -zaint از فعل زائیدن و دومی از dan/δan/zan/zhan از فعل دانستن است. هنگ به معنای دانش، دانایی و هوشیاری تکامل لغوی مؤخر است. جالب است که کولتور cultura در زبان لاتین به معنای شخم زدن و آماده ساختن زمین برای زراعت بوده است (که در واقع با قدری تأمل، شباهتی، نه از لحاظ الفبا بلکه معنی، با مفهوم به جلو کشیدن چیزی در ایرانی قدیم دارد). و نیز واژه تربیة در عربی به معنای زیاد کردن هر چیزی تداعی میشده است (به همانگونه واژه תרבות در عبری). در عربی و عبری معانی این واژه ها با کشاورزی، بخصوص پرورش حیوان و گیاه ارتباط داشته، ودر عربی مدرن اغلب «ثقف / ثقافه» را برای فرهنگ به کار میبرند. نگارنده چون این مقاله را در لس آنجلس مینویسم دسترسی به یادداشت های خودم، موجود در اسرائیل، ندارم تا بتوانم خواننده را به مراجع این زیر نویس و یا برداشت های متفاوت ایرانیست ها ارجاع بدهم.

۱۲ در عین حال عزرا را مسؤول اصلی جدا سازی یهودیان از سایر ملل و اقوام میدانند و «تقصیر» کمی جمعیت یهودیان را به گردن او می نهند.

۱۳ احتمالاً تعدادی از کتب و نکته های انتقادی و اندرزی مربوط به انبیا و کتب موسوم به نوشته ها (נביאים וכתובים) در این دوره تدوین و یا آفریده شده اند.

۱۴ نک به پادیاوند، جلد سوم، لس آنجلس ۱۹۹۹، مقدمه، ص یازده.

۱۵ مقصودم از «ما» یهودیان ایرانی ساکن آمریکاست.

۱۲ احتمالاً در قرن دوازدهم هنگامیکه این شهر پایتخت چین بوده است، ولی گویا قبل از آن نیز یهودیان ایرانی چه در این شهر و چه در آبادی های دیگر سرزمین پهناور چین زندگی میکرده اند. اغلب اینها در میان چینی ها حل شده اند.

۱۷ گروهی از محققین دم از میلیون ها مردم یهودی شده میزنند. و نیز باید یاد آور شد که این جمعیت به مرور زمان به علت آزار و شکنجه های پی در پی، کشتارهای دستجمعی و بزور وادار نمودن یهودیان به تغییر مذهب، رو به کاهش گذاشت.

۱۸ «داتی» به عبری به معنای مذهبی مؤمن است که با پوشش دایم بر سر (کیپا) شبات و مراسم دینی را نگه میدارد. «حیلونی» به یهودیانی میگویند که کیپا بر سر ندارند و شبات و اغلب مراسم دینی را نگه نمی دارند. هر دو گروه به قشر های مختلف تقسیم میشوند. روی سخنم بیشتر با گروه های معتدل است.

۱۹ برای اینکه در آینده «گناه» مرا به گردن کسی نیاندازند، به اطلاع میرسانم، فرد اشاره شده در «پاسخ الیاس بخور»، که علیه بی احترامی به کلاهک مذهبی (کیپا) و آن را «وصلهٔ جهودی» لقب دادن، نامه ای از اورشلیم به ایشان فاکس کرده، بنده هستم (نک به شوفار نیو یورک، شماره ۲۵۷، ژوئیه ۲۰۰۲، ص ۲۲). این اعتراض مرا دیگران نباید چنین تعبیر کنند که هر آنچه در نوشتار انتقادی این یا آن نویسنده آمده نا درست یا بی فایده یا مضر است. داتی ها و حیلونی ها هر یک میتوانند موضع و عقاید خود را، بدون خشونت و تعصب زبان بار و بدون اهانت، روشن کنند.

۲۰ از اینشتاین نقل میکنند: We should be on our guard not to overestimate science and scientific methods when it is a question of human problems.

٤ - محله‌های یهودی نشین لس آنجلس و نقاط دیگر جذب یهودیان



کنیساها

عشق و علاقهٔ مفرط جامعهٔ یهودی ایرانی به کنیسا و کنیسا سازی یکی از بارزترین خصوصیات این جامعه است که به یک کنیسا و دو کنیسا قانع نیست و هر گروهش می‌خواهد کنیسای خودش را داشته باشد. شما می‌توانید در این جامعه انواع و اقسام کنیساها را پیدا کنید زیرا خود ایرانی‌های یهودی نه تنها در ایجاد کنیساهای جدید دستی ورزیده دارند بلکه باشند. تب و تاب کنیسا سازی در ایام رش هشانا و کیپور به اوج خودش می‌رسد و ده‌ها کنیسای «موقتی» این جا و آن جا به طور خلق‌الساعه به وجود می‌آید.

انگیزهٔ واقعی این همه شور و شوق چیست؟ چه عاملی ما مردم را مغناطیس‌وار به قطب کنیسا جذب می‌کند؟ دلیل روانی و اجتماعی این امر را کجا باید جست؟ این گونه سئوالها و پرسش‌هایی نظیر آن، مثل همهٔ روحیات و هنوز برای یهودی ایرانی با همکیشان در زیر یک سقف بودن بهترین دلگرمی‌هاست. البته نباید فراموش کرد که از میان همین جماعت‌های کنیسا برو است که بذر سایر خدمات اجتماعی کاشته می‌شود و مثلاً به سبک همان کنیساهای قدیم ندیم که یک مکتب خانه برای تدریس متون مذهبی درست می‌کردند، در اینجا هم پیوند دادن مدرسه به کنیسا برای تعلیم تورا به خردسالان و نوجوانان امری طبیعی به نظر می‌آید.



کنیسا در فضای باز



کنیسا در فضای بسته

به تمامی کنیساهای موجود جوامع دیگر هم کشیده می‌شوند. عده‌ای به کنیسای مراکشی‌ها و عراقی‌ها می‌روند، عده‌ای کنیسای خباد اشکنازی‌ها برایشان حکم معبد را دارد و عده‌ای هم راهی کنیسای ریفورم می‌شوند. با این وجود هیچ کدام از این‌ها، آن‌ها را قانع نمی‌کند باید خودشان کنیسای خودشان را داشته خوی‌های اجتماعی، بدون جواب مانده است و هر کس را عقیده‌ایست و جمع را انبوه عقیده‌ها. آنچه مسلم است غرض از کنیسا رفتن فقط محدود به دعا و نیایش نمی‌شود بلکه نیاز طبیعی در گروه بودن و به جمع پیوستن است که یهودیان ایرانی را تا به این حد به کنیسا علاقمند می‌کند. این علاقه ریشه در دوران دراز گالوت دارد.

تنوع کنیساهای ما نه تنها از درون بلکه از بیرون یعنی محل و ساختمان هم فراوانست. مثلاً کنیسایی را می‌بینید که با یک تابلوی مقوایی جلو یک دکان کنار قصابی و بقالی اعلام وجود می‌کند و کنیسای دیگری را می‌بینید که میلیون‌ها دلار ارزش دارد. کنیسائی را می‌بینید که داخل آن بین مردها و زن‌ها پرده کشیده‌اند

و زن‌هایش حق ندارند دست به سِفر توراه بزنند و در عوض کنیسایی را ملاحظه می‌کنید که زنها و مردها کنار هم می‌نشینند و خانم‌ها در مواردی توراه را هم بغل می‌کنند و براخا هم می‌گویند. در واقع چند پارچگی در بین کنیساهای ما که مظهر عقاید مذهبی ما است بیش از هر عامل دیگر محسوس و ملموس است. در لیستی که در بخش انگلیسی این شماره دربارهٔ سازمانهای یهودی ایرانیان، در لس‌آنجلس، تهیه شده بیشترین آنها شامل کنیسا می‌شود. اما بیشتر آنها دارای یک ربای یا به قولی یک حاخام شناخته شده نیستند و این خود یکی از شگفتی‌های کنیساهای ما ایرانیانست.

ظاهراً کمبود ربای یکی از مسایل مذهبی ما است ولی از جهت دیگر می‌بینیم در حالی که در نسل‌های قدیم کسی رهبری مذهبی بود که ریش سفید بلندی داشت و قیافه‌ای روحانی و دیدنش احترام برانگیز بود امروزه جوانهایی که ته ریش سیاهی بر چهره و کلاه شاپوی مشکی بر سر دارند به نام «راو» و «هاراو» خوانده می‌شوند و ریش سفیدان جامعه باید حرف‌های آنها را گوش بدهند.

کنیساها محل آشنایی جوانان ما هم هست. خیلی از شماره تلفن‌هایی که در همین محافل بخصوص در روزهای شنبه و اعیاد رد و بدل گردیده به ازدواج گراییده اما مراسم عقد و کتوبا در کنیساها انجام نمی‌گیرد و اینجاست که باید گفت حرص و آز ما برای توسعه و رواج کنیساها حتی سالنهای هتلها را هم به هنگام عروسی‌ها به نوعی به کنیسا بدل می‌کنند.

اما جالب‌ترین مسئله در رابطه با این امر آنست که طبعاً مردم به کنیسا می‌روند که آموزش‌های تورا را بیاموزند، توراه را بخوانند و دستورات آن را به کار ببندند ولی در کنیساهای ما جای این کار خالی است. قارئین می‌خوانند و حاضران براخا هم می‌گویند ولی فهم درک مطالب همچنان چون دوران قدیم مطرح نیست. هنوز در دینداری برای جامعهٔ یهودی ایرانی تفیلا خواندن و مطالعه سیدور مهم‌تر از آموختن تعالیم توراه است و هنوز اینور و آنور شنیده می‌شود که به غلط مطالبی به توراه نسبت داده می‌شود. «توی توراه نوشته» و «تورا گفته» عباراتی آشناست. گویا مفسران نیز فراوانند.

ایجاد هر کنیسا در جامعهٔ ما نموداری از کار دسته جمعی و موفقیت‌آمیز است. اینکه هزینه‌های اولیه برای خلق هر کدام از این کنیساهای کوچک و بزرگ چگونه گردآوری می‌شود و بعد چطور مخارج دیگر فراهم می‌آید، هر یک داستانی جدا و شنیدنی دارد. □

محله‌های یهودی نشین لس‌آنجلس و حومه!

اینکه افراد یک گروه قومی، نژادی یا ملی ساکن یک شهر در منطقه‌ای خاص زندگی کنند و دور و بر هم باشند امری بسیار طبیعی است. مثلاً در همین شهر لس‌آنجلس اهالی چین و تایوان در China Town و یا کره‌ایها در Korean Town بسر می‌برند و یا هموطنان ارمنی خود ما اکثراً در Glendale زندگی می‌کنند. در بعضی موارد این مناطق چنان خصوصیات قوم و ملت و نژاد خود را حفظ می‌کنند که انسان وقتی پا به درون آنها می‌گذارد حس می‌کند که وارد سرزمین تازه‌ای شده است. آدمها، مغازه‌ها و تابلوها یکباره عوض می‌شوند.

طبعاً یهودیان ایرانی هم باید چنین مُدل و روش مشخصی را در لس‌آنجلس پیروی می‌کردند که کرده‌اند ولی مثل تمام ابعاد دیگر فرهنگی، شکسته و پراکنده و تکه پاره. اینان به جای یک محله چند محله دارند ولی هیچ کدامش دارای آن خصوصیات اصیلی که محله‌های اقوام دیگر دارند نیست. مهم‌ترین نکته اینکه گر چه در مورد دیگر اقلیت‌ها، محله‌های شهری در معنی و مفهوم Quarter یا بخشی خاص از شهر به کار می‌رود اما یهودیان ایرانی به شوخی یا جدی محله را به همان معنای قدیم محله یا ghetto به کار می‌برند و مثلاً منطقه‌ای که اعیان نشین است و در آن هیچ دکان و مغازه‌ای وجود ندارد به قصد طنز و مزاح «محله» می‌نامند. از این گونه محله‌هاست که اینجا و آنجا، نه یکی و نه دو تا بلکه چندین محله داریم و در زیر به پاره‌ای از آنها اشاره می‌کنیم.

محلهٔ پیکو

در میان همه محله‌ها محلهٔ پیکو از همه محله‌تر است! به این معنی که هم خانه مسکونی دارد و هم مغازه و فروشگاه و کنیسا و میقوه. ایرانیانی که در این منطقه زندگی می‌کنند اغلب افرادی کم درآمد و کهنسالند. کمتر فرد صاحب درآمد و یا زوجی جوان در آنجا سکنی دارند که البته این امر فقط در مورد یهودیهای ایرانی صادق است. چه آن که مغناطیسی که ایرانیان را به آنجا کشانده وجود روحیهٔ بسیار قوی مذهبی حسیدها و دیگر یهودیانی است که اصل و نسب آنها را در اروپای شرقی باید جست.

مغازه داران ایرانی محلهٔ پیکو کم نیستند و اغلب ویترین‌ها، تابلوها و نحوه چیدن و عرضه کردن کالاهایشان انسان را بی هوا به یاد مغازه‌های خیابان سیروس و حوالی آن می‌اندازد. محلهٔ پیکو محله‌ای گلات کاشر است. بدا به آن یهودی ایرانی که بخواهد دست از پا خطا کند و به قوانین «هلاخا» بی اعتنا باشد. اگر مغازه داری بخواهد روشنفکر بازی در بیاورد و بگوید: «آقا در دنیای امروز این حرفها چیست می‌زنید؟» نانش آجر می‌شود.

یک ایرانی یهودی که در این منطقه «چاپخانه» دارد تعریف می‌کرد که در سالهای اوّلی که کار و کاسبی‌اش را در این بخش از شهر راه انداخته بود و شنبه‌ها را تعطیل می‌کرد مردم اشکنازی حول و حوش برای رونق کار او به وی کمک می‌کردند و مشتری‌هایش زیادتر و زیادتر می‌شد. تا اینکه یک روز شنبه اجباراً برای یکی دو ساعتی مغازه‌اش را باز کرد و از فردایش چنان کارش کساد شد که داشت از پا در می‌آمد و بالاخره با خواهش و تمنی و قول و قرار با این تعهد که اگر روز شبات مغازه‌اش آتش هم بگیرد نباید به محل آن نزدیک بشود به تدریج ورق دوباره برگشت.

مغازه‌دار دیگری که اغذیه فروشی دارد می‌گفت یک روز که برای بررسی ماهانه مغازه‌ام از طرف «آقایان روحانیون» آمدند وقتی دیدند در محفظه‌ای که دو هفته پیش مواد لبنیاتی گذاشته بودم مواد گوشتی گذاشته‌ام چنان بلائی سرم آوردند که نصیب کسی نشود. مرا تحریم کردند و مدتها کارم کساد شد و مشتری به سراغم نمی‌آمد تا بالاخره به دست پای «آقایان» افتادم و مرا بخشیدند.

غرض از این دو مثال که مشتی از خروار است ایجاد تصور ذهنی است از آنچه در این محله می‌گذرد. محیطش اولترا ارتدکس است و بیگانه‌ای که بخواهد غیر از آن باشد با سختی و دشواری روبرو است. البته نباید فراموش کرد که همین سخت‌گیری‌ها همان محیط واقعی «محله» یا ghotto شرقی را که در آن مقررات مذهبی به شدت اجرا می‌شد و فرد یهودی هیچ گونه تماسی با فرد غیر یهودی را نداشت زنده می‌کند. در محلهٔ پیکو هیچگاه نمی‌شنوید که جوانی از این محله با یک دختر یا پسر غیر یهودی ازدواج کرده باشد. محورِ محله پیکو حوالی خیابان Robertson است و از این نقطه هر چه به سوی دان تاون یا به سمت دریا بروید فضای غلیظ محله رو به کاهش می‌رود.

فروشگاه‌ها و مغازه‌های خیابان Fairfax گر چه به ندرت به دست ایرانی‌های یهودی اداره می‌شود اما جزء اقمار محله پیکو است. یهودیان ایرانی مذهبی ولو آن که از ساکنان این محله نباشند با آن در ارتباط نزدیکند و بیشتر خریدهای خود را از این منطقه انجام می‌دهند به ویژه آنکه در همین منطقه چند کافه رستوران کاشر و گلات کاشر هم وجود دارد.

محلهٔ La Ma Vista

این منطقه را خود اهل محل به نام «محلهٔ آقا شیخ هادی» می‌شناسند. می‌دانیم که در اوائل حکومت رضاشاه، زمانی که به تدریج خانواده‌ها از محلهٔ عودلاجان یا محلهٔ سرچال رها

می‌شدند و زندگی مرفهی می‌یافتند در قسمتهائی معین از شهر تهران گرد هم در خانه‌های مسکونی به زندگی خود ادامه می‌دادند. یکی از این مناطق خیابان آقا شیخ هادی و خیابانهای حوالی آن بود. نام ایرانی La Ma Vista نیز یادی از همان منطقهٔ معروف است.

در محلهٔ آقا شیخ هادی هیچگونه اثری از دکانها و فروشگاهها دیده نمی‌شود و منطقه کاملاً مسکونی اعیان نشین است. البته بعضی به راحتی مالک خانه‌های شیک و قشنگند و بعضی دیگر در زیر فشار کمر خُرد کُن اقساط ماهانهٔ بانک که تا چشم به هم می‌زنند قسط بعدی‌اش سر می‌رسد! مردمی که در این محله بسر می‌برند با مردم ساکن پیکو هماهنگی مستقیمی ندارند. اینها نه تنها ارتدکس سفت و محکم نیستند بلکه از آن گروه کسانی‌اند که هر جا می‌نشینند می‌گویند: «بدبختی‌های ما همه زیر سر ملاهایمان است». با این همه هیچگونه بحث و مجادله و نفاق بین ساکنان دو منطقه نیست و هر کس به راه خودش می‌رود.

ناگفته نماند که چه در مورد «لاماویزتا» و چه در مورد محله‌های دیگر، یهودیان ایرانی کاملاً متراکم نیستند یعنی در برابر هر خانهٔ یهودی ایرانی خانه‌های دیگری که متعلق به آمریکائیان و دیگران است وجود دارد. مردم این منطقه بیشتر از افرادی‌اند که در مشاغل خود موفق بوده‌اند و جز مالیاتهای قانونی که به دولت می‌پردازند به اشکال مختلف از جامعهٔ خویش نیز تا بتوانند حمایت می‌کنند. به عبارتی می‌شود آنها را طبقهٔ «بالانشین» دانست زیراکه خیابان «لاماویزتا» از «دوهینی» به بعد سربالائی است و بعضی‌ها که بالاتر خانه دارند طبعاً بالانشین‌ترند. شاید این امر به خاطر عادت دیرینه‌ای باشد که ما ایرانی‌ها در نسل‌های گذشته داشتیم. یادتان هست وقتی می‌خواستیم به یک مهمان احترام بگذاریم دست او را می‌گرفتیم و به زور و فشار هم شده او را می‌خواستیم بالای اطاق بنشانیم و هر چه آن شخص می‌گفت: «همین جا راحتم» قبولش نداشتیم و بالاخره او را بالای مجلس می‌نشاندیم تا به او احترام بیشتری گذاشته باشیم؟ گویا امروزه روز عده‌ای احتیاج به تعارف و اصرار ندارند! خودشان میروند بالا می‌نشینند.

محلهٔ بورلی هیلز

قدمت این محله از همه بیشتر است. یعنی اوائل مهاجرتِ ایرانیها زمانی که هنوز خانه‌های افسانه‌ای شمال Sunset و Brentwood و جاهای دیگر نظیر آنها کاملاً شناخته نشده بود هجوم به این منطقه توسط آدمهای طبقه متوسطی که پاورچین پاورچین وارد طبقهٔ اوّل جامعه می‌شدند و یا تصور می‌کردند که شده‌اند از دیگر مناطق بیشتر بود. دلیلش هم آن بود که این منطقه به بولوار ویلشر و فروشگاهها و مغازه‌ها نزدیکتر بود و ظرف چند دقیقه رانندگی می‌شد به محل بیزینس رسید. محله





آیا اینها فقط گلات هستند؟!

بورلی هیلز نزد ساکنانش به محلهٔ ۹۰۲۱۰ هم معروف است.

در این محله نیز یهودیان ایرانی به صورت پراکنده زندگی می‌کنند ولی بسیار اتفاق می‌افتد که چند خانه پشت سر هم متعلق به افراد این جامعه باشد. هجوم ایرانی‌ها به این منطقه در قریب بیست سال پیش بهای خانه‌های بورلی هیلز را به سرعت بالا برد و اینک وضعی پیش آمده که یک زوج جوان ولو آنکه هر دو صاحب مشاغل عالی با درجه‌های دانشگاهی باشند از عهدهٔ خرید خانه در این محل بر نمی‌آیند. آنچه در اوائل تا حد زیاد این منطقه را با نام محله نزدیکتر می‌کرد لهجه‌های غلیظ ساکنان بخصوص خانم‌های ساکن آنجا بود که رهگذر ایرانی بی اراده حس می‌کرد در مدرن‌ترین و پیشرفته‌ترین محله «ایسرائلی» دنیا که خیابان .Rodeo Dr در قلب آن قرار دارد مشغول قدم زدنست.

سکونت شتابزده افراد جامعه ما در این محل یک چیز را به دوست و دشمن ثابت کرد و آن این بود که «ما می‌توانیم! ما قدرتش را داریم! ما اگر بگذارند می‌توانیم در فاصله دو سه نسل از نکبت انگیزترین گتوهای دنیا وارد زیباترین و عالی‌ترین مناطق بهترین شهرهای دنیا بشویم!» یکی از عللی که عده‌ای اصرار دارند در این مناطق ساکن شوند مسئله تحصیلات فرزندان آنهاست. پدر و مادرهای یهودی ایرانی اگر به فکر خود

نباشند در اندیشهٔ فردای فرزندان خویشند و می‌خواهند بچه‌هایشان در بهترین و مجهزترین مدارس شهر درس بخوانند. و شاید به همین خاطر است که تعداد شاگردان یهود ایرانی مدرسهٔ بورلی هیلز با شاگردان آمریکائی‌اش در حالت رقابت است!

محلهٔ وست وود

این منطقه کمتر به نام محله در معنای گتو خوانده می‌شود اما از مناطق بسیار مهم یهودی نشین شهر است بخصوص آنکه حال و هوای ایرانیِ این محیط را هیچ منطقهٔ دیگر شهر ندارد. کسانی که در این منطقه سکنی دارند از طبقهٔ دوّم اجتماع یعنی اکثریت جامعه‌اند. چه پدر و مادرهای پیر خانه نشین و چه زوجهای جوان تحصیلکردهٔ تازه ازدواج کرده. این منطقه به خیابان وست‌وود محدود نمی‌شود بلکه بسیاری از خیابانهای اطراف و قسمتی از West L.A. را نیز در بر می‌گیرد.

شاخص زندگی یهودیان ایرانی در این محل «آپارتمان بیلدینگ‌ها»ی آنست که در راهرو هر طبقه‌اش قدم بزنید مزوزاهای گوناگون را نصب شده بر درها می‌بینید. البته راه رفتن در همین راهروها در شبهای شبات عالمی دیگر دارد و بوی مطبوع گندی و قرمه سبزی و پلو مرغ و سبزی پلو و خورش بامیه و دلمه و کوفته برنجی و دیگر غذاهای ایرانی آدم را بخصوص اگر گرسنه هم باشد چنان مست می‌کند که یادش می‌رود دنبال کدام آپارتمان دارد می‌رود. در همین شبها مهمانهائی که مرتب از آسانسورها بالا و پائین می‌روند رونق دیگری به ساختمانهای چند طبقه می‌دهند.

در گذشته آپارتمان نشینی برای خیلی از یهودیان ایرانی امری قابل قبول نبود. همه دوست داشتند حیاط داشته باشند و گل و گیاه و آب حوض و استخر را شاهد باشند. به همین سبب آنها هم که صاحب خانه می‌شدند مسئله View برایشان مهم بود. ایرانیِ شعر دوست و طبیعت پرست نمی‌توانست در آپارتمان محبوس باشد و حس کند که دارد توی یک هتل زندگی می‌کند. ولی جبر زمان خواسته‌ها را تغییر داد و حالا بیشترین یهودیان ایرانی طبقه دوّم در آپارتمانها زندگی می‌کنند. بعضی مالکند و بعضی در آسمانخراشهای ویلشر اجاره‌های سنگین می‌پردازند که البته دسته اخیر شماره‌شان بسیار کم است. چیزی که بر رونق این منطقه می‌افزاید تابلوهای فارسی و مغازه‌های ایرانی خیابان وست وود یا خیابان نادری قدیم خودمانست که هر چند اکثر آنها متعلق به هموطنان مسلمان است ولی هر چه باشد نیمی از روحیهٔ «ایرانی /یهودی» را زنده و فعّال نگه می‌دارد.

محلهٔ انسینو

محلهٔ انسینو جمع همه خصوصیاتی که در موارد بالا گفتیم یکجا دارد. قسمت جنوبش مال اعیان نشین‌ها و نیمه عیان نشینان است. در بخش Newcastle و حوالی آن جنبه‌هائی از محلهٔ پیکو شاید در موارد نادری غلیظ‌تر از آن به چشم می‌خورد و آپارتمانهای مسکونی‌اش یادآور ساختمانهای وست‌وود و ساکنان آنها است. کنیساهای این محل که با تابلوهای درشت در کنار دکانهای دیگر قرار گرفته‌اند، قصابی کاشر که دقیقاً مثل گوشت فروشی‌های ایران در آن عمل می‌شود و دیگر ظواهر این منطقه حالت خاصی در آن ایجاد کرده که آمیزه‌ایست از محیط یهودی ایرانی، یهودی روسی، یهودی ایسرائلی، یهودی عرب و شاید یهودی آمریکائی! با این همه روحیه مردم در این منطقه به هم نزدیک‌تر است. اختلافات بین طبقه‌ها بسیار کمتر به چشم می‌خورد و دوستی‌ها و صمیمیت‌ها در آن با ابعادی بیشتر عمل می‌شود.

مردمی که در قسمت شمالی انسینو زندگی می‌کنند دارای احساس دور افتادگی از مردم لس‌آنجلس‌اند و تقریباً همان احساسی را دارند که مردم شهرستانها نسبت به اهالی تهران داشتند. جوکها و لطیفه‌هائی که دربارهٔ کد منطقه‌ای ۸۱۸ درست می‌کنند و به آن شاخ و برگ می‌دهند از همین نحوهٔ فکری سرچشمه می‌گیرند. غافل از اینکه همین مردم در یکرنگی و عاطفه و مردم دوستی بهتر از دیگران عمل می‌کنند و مثلاً اگر بخواهند به کمک هم کنیسائی بسازند با نیت پاک و بدون تظاهر و برتری جوئی این کار را می‌کنند. بر روی هم یهودیان ایرانی این منطقه اگر مدت طولانی ساکن آن باشند کمتر دچار عدم تعادل فرهنگی‌اند مثلاً در مورد مسائل مذهبی نه راه افراط می‌روند و نه راه تفریط.

نقل و انتقال افراد از یک محله به محلهٔ دیگر گر چه در سالیان گذشته با سرعت و به آسانی انجام پذیر بود ولی با گذشت زمان بطیء و کند شده است. از اینرو عده‌ای که هر سال از ولی به لس‌آنجلس نقل مکان کنند و یا بر عکس از اینجا به آنجا بروند رو به کاهش نهاده است.

محله‌های چند گانه

به این ترتیب می‌بینیم که محله‌های یهودی نشین لس‌آنجلس و حوالی آن به یک یا ده منطقه محدود نمی‌شود و این درست امریست بر خلاف اقلیت‌های فرهنگی دیگر که وقتی در جائی از شهر متمرکز می‌شوند تمرکز آنها اصالت واقعی دارد. به همین خاطر باید گفت هر چند یهودیان ایرانی محله‌های متعدد دارند ولی هیچکدام آنها یک محلهٔ واقعی به معنای Quarter (و نه گتو که من باب طنز این واژه را به کار می‌برند) نیستند و هر منطقه‌ای را نام ببرید از پیکو تا ولی با اقوام دیگر مخلوط شده‌اند. این چند پارچگی مثل همه جوانب تحول فرهنگی ما در این دیار قابل ملاحظه و مطالعه است و مثل عقاید مذهبی و عقاید اجتماعی ما نشان از ناهماهنگی و تعدد طبقات مختلف اجتماعی دارد. □

یهودیان ایران در دان تاون لس آنجلس

از: رحمت رحیمیان

گر چه معنای لغوی Down Town «پائین شهر» است اما مفهوم آن «مرکز تجاری» شهر می‌باشد و در همه کشورهای انگلیسی زبان غرب با همین مفهوم به کار می‌رود. لس‌آنجلس هم که در حقیقت امر شهر بی در و پیکر و بی در و دروازه‌ایست و ساکنانش درست نمی‌دانند که این شهر کجا آغاز می‌شود و خط پایانی‌اش کجاست دارای منطقه‌ایست به نام «دان تاون» که پیش از آنکه مهاجران ایرانی وارد این شهر شوند عمدتاً دارای آسمانخراشهائی بود که فقط از نظر سازمان و مدیریت شرکتها و مؤسسات بزرگ اهمیت داشتند که هنوز هم دارند.

تحول بزرگ در امر داد و ستد

مرکز تجاری یا دان تاون لس‌آنجلس تا آنجا که مربوط به تولید و داد و ستد می‌شود قبلاً منطقهٔ بی رونق نیمه جانی بود و فعالیت تجارتی چندانی در آن انجام نمی‌شد. در آنروزها کوچه‌ای که هنوز به نام Alley معروف است و بین خیابانهای Maple و Santee قرار داد مرکز اصلی و مهم خرید و فروش بود که در آن گروهی دستفروشان ریز و درشت بیشتر به فروش لباس و لوازم پوشاکی مشغول بودند. پارچه فروش‌های دیگر که آنها هم جزو عمده فروشان به حساب نمی‌آمدند و هر کدام مشتریان مخصوص خود را داشتند در اطراف این کوچه به کسب و کار سرگرم بودند. جز این در خیابان Los Angeles عده‌ای لباس فروشی می‌کردند و در خیابانهای Broadway و Hill کسانی جواهر فروشی و طلا فروشی داشتند که اغلب آمریکائی و یا از اقلیت‌های ملی بودند اما در میان آنها یهودی ایرانی وجود نداشت.

از سال ۱۹۸۳ افراد جامعهٔ ما آرام آرام به این مرکز تجاری روی بردند، طی دو دهه و اندی شکل و ماهیت آن را به کلی تغییر دادند و از نظر عمده فروشی و خُرده فروشی در آن تحوّل بزرگی به وجود آوردند. به طوری که اینک این منطقه از نظر تولید، صادرات و واردات و مغازه‌های جزئی فروشی یکی از مراکز تجاری مهم دنیا بشمار می‌آید. مشاغلی را که کسانی از جامعه ما در Down Town L.A. بدانها مشغولند می‌توان به طریق زیر دسته بندی کلی کرد.



جواهر فروشی از مشاغل مورد علاقه فروشندگان دان تاون است

لباس فروشان: مغازه‌های لباس فروشی که اغلب متعلق به همکیشان همزادگاه ما است بر اساس نوع مصرف طبقه بندی شده‌اند و هر کدام در قسمتی از دان تاون قرار دارند. لباس فروشی‌های مردانه در خیابان Los Angeles از خیابان هفتم تا پانزدهم ردیف شده‌اند. وارد کنندگان عمده که بیشتر با کشورهای اروپائی مثل ایتالیا و یا دیگر ممالک که در تولید لباس مردانه شهرتی دارند معامله می‌کنند در همین خیابان فعالیت دارند. نیز افرادی که خود در شمار تولید کنندگان لباسهای مردانه‌اند در همین حوالی هستند. نزدیک هر چند مغازهٔ جزئی فروشی مغازه‌ای برای تغییر لباسها مثل کوتاه کردن آستین کت یا شلوار مردانه وجود دارد که کارگران آنها بیشتر از خاور دور یا آمریکای لاتین‌اند.

مغازه‌های لباس فروشی زنانه عموماً در خیابانهای Santee و Maple و قسمتهائی از خیابان یازدهم تا چهاردهم پراکنده‌اند. در این قسمت نیز تولید کنندگان و عمده فروشانِ لباسهای زنانه بکار لباس فروشی رونق خاصی بخشیده‌اند. بعضی از تولید کنندگان بزرگ دارای Desinger و کارخانهٔ لباس دوزی هستند و بعضی دیگر به صورت قراردادی با لباس دوزها معامله می‌کنند. ورود لباسهای زنانه نیز بیشتر از کشورهای آسیائی صورت می‌گیرد.

فعالان لباسهای بچگانه در همه جنبه‌های تولید، عمده فروشی و جزئی فروشی نیز در خیابان پیکو، در حوالی خیابانهای یازدهم و دوازدهم مشغول بکارند. هر سه گروه مردانه و زنانه و بچگانه جمعاً بزرگترین نقش را در تعیین بازار «لباس فروشی» دارند. جالب است بدانیم لباسی را که در یک مغازه شیک و پیک بورلی هیلز به بهای پانصد دلار می‌فروشند در دان تاون اگر پیدا شود می‌توان در حدود یک سوّم آن قیمت خریداری کرد. البته کسانی دوست دارند گران بخرند و کسانی ارزان. خارج از دان تاون لس‌آنجلس لباس فروشان یهودی

ایرانی بسیار نادرند. هستند اما خیلی کم‌اند.

پارچه فروشان: آنهائی که با شغل پارچه فروشی و یا به قول قدیمی‌ها «قماش» سر و کار دارند به نوبه خود چند گروه جداگانه را در بر می‌گیرند. مهم‌تر از همه آنها واردکنندگان بزرگ پارچه‌اند که در ساختمانهای بزرگی که اغلب خود مالک آنها هستند مشغول کسب و کارند. اینان عموماً رُل اصلی خرید و فروش پارچه را در سراسر آمریکا به عهده دارند و اغلبشان به دلائلی نامعلوم از همکاری و انجام معامله به عمده فروشان و خُرده فروشان دان تاون پرهیز می‌کنند. شاید علت اصلی این پرهیز آن باشد که در سطحی خیلی بالاتر قرار دارند و شاید هم اینکه از داد و ستد با «خودی» خاطرهٔ خوشی ندارند.

عمده فروشان پارچه فروشی در خیابان‌های نهم و San Pedro و اطراف این منطقه پراکنده‌اند. قسمتی از فعالیت آنان مربوط به خرید و فروش close-out می‌شود. یعنی توپهای پارچه‌ای را که طرح و رنگ خاصی دارد و تولید کنندگان، همه آنها را به عمده فروشان نفروخته‌اند به صورت «باقیمانده» با بهای کمتری یکجا می‌خرند و به دیگران می‌فروشند. بعضی از این عمده فروشان در حد محدودی به واردات پارچه هم اشتغال دارند.



"بازار مهربان" به صورت ALLEY در آمد و بازارش گرم شد

خرده فروشان پارچه اکثراً در خیابان نهم و خیابانهای پیرامون آن مثل Maple, Santee و Wall سرگرم کارند. یک بررسی کلی نشان می‌دهد که به طور یقین بیش از نود و پنج درصد صاحبان مغازه‌های پارچه فروشی یهودی ایرانی‌اند. دلیل این امر را بهتر آنست در نسلهای گذشته ریشه یابی کرد. از انقلاب مشروطیت بدین سو در بازارهای تهران، تنها بازارهای قماش فروشان بود که یهودیان در آن فعالیت داشتند.

کارخانه‌های ریسندگی، بافندگی و رنگرزی: اغلب کارخانه‌هائی که با «پارچه» سر و کار دارند و بیشتر در قسمت جنوبی دان تاون واقع شده‌اند نیز به وسیلهٔ افراد جامعه ما اداره می‌شوند. ریسندگی و بافندگی و رنگرزی نیز از مشاغلی است که اجداد ما هر گاه امکانی داشته‌اند بدانها اشتغال ورزیده‌اند. بزرگ‌ترین رقبای دارندگان این مؤسسه‌ها واردکنندگان عمده و بزرگند. علاوه بر آن قضیهٔ Nafta موجب گردید رقیب غول پیکری در آمریکای لاتین برای این کارخانه‌ها در کالیفرنیا ایجاد شود. بدین معنی که به علت ارزانی بهای کار، کمبود مالیاتها، عدم بیمه‌های اجباری و فقدان حقوق گمرکی تولید پارچه و رنگرزی آن در آمریکای جنوبی با بهای ارزانی تمام می‌شد و همین امر موجب عقب رفتگی اینگونه کارخانه‌ها در لس‌آنجلس گردید.

دلالان: یکی دیگر از مشاغلی که در رابطه با پارچه و تولید آن همکیشان ما در دان تاون به آن مشغول‌اند شغل «دلالی» و یا در واژهٔ غربی «کمیسیونر» بودنست. این گروه نیز خود به دو دسته تقسیم می‌شوند. یک دسته دلالانی‌اند که در زمینه نخ وارداتی یا نخ تولید شده داخلی کار می‌کنند و دستهٔ دیگر کسانی‌اند که دلال پارچه‌های داخلی و خارجی‌اند. به طور کلی شغل دلالی به سبب سادگی، عدم لزوم سرمایه گذاری و درآمد نسبتاً رضایت‌بخش آن خاص مردانی است که در سنین بالا روزگار می‌گذرانند.

طلا و جواهر فروشان: شغل طلا و جواهر فروشی در دان تاون اختصاص به افراد جامعه ما ندارد اما شغلی است که از نظر اشتغال آنان بعد از پارچه و لباس، در درجهٔ بعد قرار می‌گیرد. این گروه از شاغلان اکثراً در خیابان Hill و Broadway و اطراف آن از خیابان پنجم تا هفتم سرگرم کار و کسب‌اند. عمده فروشان و واردکنندگان در طبقه‌ای از ساختمانهای بلند مجهز به آلارم مشغول کارند. اغلب آنها نیز که عمده فروشی می‌کنند و در طبقه هم کف خیابان مغازه دارند دارای گارد مسلح‌اند. در همین حوالی پاساژهای مجهز بسیار شیک وجود دارد که هر طلا و جواهر فروشی یک booth را در اختیار دارد و کالای خود را در معرض فروش می‌گذارد. بعضی هم در همین منطقه نقره فروشی می‌کنند.

کسانی هستند که فقط طلا فروشی می‌کنند و با جواهر و جواهر سازی سر و کاری ندارند. معمولاً صاحب هر کدام از این مغازه‌ها با طراح یا طراحانی که در طلاکاری و جواهر سازی استادکارند در ارتباط هستند. عموماً این استادکاران از هم وطنان ارمنی ما هستند ولی در میان آنها یهودی هم پیدا می‌شود.

مشتریان عمده فروشان طلا بیش از نود درصد اسپانیش‌هائی هستند که از مناطق آمریکای جنوبی به

لس‌آنجلس می‌آیند. فروش به آنها به طور کلی روی اعتبار صورت می‌گیرد و طبق معمول بعضی از آنها خوش حسابند و بعضی دیگر اگر بدهکاری قابل توجهی داشته باشند دیون خود را نمی‌پردازند. از اینرو در گزارش مالی سالانه طلا فروشان همیشه رقم «دیون غیر قابل دریافت» رقم جالب توجهی را تشکیل می‌دهد. بعضی از عمده فروشان ناگزیرند که هر از چند گاه بار سفر به ممالک جنوبی ببندند و به سراغ بدهکار بروند ولی پیداست که جز کلام خوش و خواهش و تمنی کاری از دستشان ساخته نیست.



مردم جامعهٔ ما دان تاون لس آنجلس را آباد کرده اند

شبکه مغازه‌های ارزان فروش و نایتی ناین سنت!: دیگر از مشاغل یهودیان ایرانی در دان تاون لس‌آنجلس ایجاد و ادارهٔ فروشگاههائی مثل Discount Store و 99 Cents است. البته نباید تصور کرد خود اینگونه فروشگاهها در دان تاون وجود داشته باشد بلکه اینگونه فروشگاهها و توزیع آنها در مناطق دیگر شهر است اما مراکز اداری و انبارها در دان تاون قرار دارند. صاحبان این شرکتهای بزرگ لوازم و کالاهای مورد نیاز را هم به طور وارداتی و هم از طریق خرید close-out از تولید کنندگان دیگر خریداری و در انبارهای بزرگ جای می‌دهند و آنها را مرتب به فروشگاههای مربوط می‌فرستند. این گروه بیشتر در شهرک Vernon که نزدیک دان تاون است اشتغال دارند.

فروشندگان لوازم الکتریکی و الکترونیکی: عمده فروشان و وارد کنندگان اینگونه لوازم که اغلب از میان جامعهٔ ما برخاسته‌اند در خیابانهای Stanford و یازدهم و دوازدهم پراکنده‌اند و عده‌ای هم از همین کسان در Broadway و خیابان‌های ششم و هفتم فعالیت دارند.

به هر حال آن چه مورد توجه است، با وجود همه انتقادات کوتاه نظرانه‌ای که ممکنست دیگران دربارهٔ یهودیان ایرانی فعال در دان تاون بگیرند این گروه به طور دسته جمعی در «مرکز تجاری» یکی از بزرگترین شهرهای آمریکا تحولی بوجود آورده‌اند که خود نشانه‌ای دیگر از نقش آنان در چرخاندن چرخهای اقتصادی یک اجتماع بزرگتر است. فراموش نکنید آنکه مثلاً کارخانه رنگرزی دارد در ادارهٔ زندگی دهها کارگر اسپانیش و خانوادهٔ آنها نقش بسیار سازنده‌ای ایفا می‌کند و یا آنکه به عمده فروشی طلا مشغول است برای دهها نفر دیگر خارج از آمریکا و خانوادهٔ آنها کسب و کار تولید می‌کند.

گذشته از مشاغلی که به اختصار و بطور گذرا از آنها یاد کردیم باید در نظر داشته باشیم که افرادی از جامعه که در شمار مالکانند در ایجاد ساختمان‌های بزرگ و تبدیل خرابه‌ها و ابنیه کهنه و پوسیده این منطقه فعالیتی چشمگیر داشته‌اند و باز با وجود همهٔ خرده‌گیریها هم اینان برای صدها کارگر و خانواده‌های آنها تولید کار و درآمد نموده‌اند. از اینرو بی جهت نیست اگر گفته شود دان تاون لس‌آنجلس که اینک به صورت یکی از مراکز تجارتی مهم و فعال آمریکا در آمده تحول و پیشرفتش را تا حد زیادی مدیون یهودیان ایرانی است. □

مارکت‌های اغذیه فروشی، محافل آشنا











زمانی که دین و ایمانمان معلوم بود کجا اینهمه مغازه کاشر و گلات کاشر و سوپر کاشر داشتیم؟

در جامعهٔ امروزین ما دیگر بساط «مش حسین» بقال و «آقا اسمال» میوه فروشی در کار نیست. هر چه باشد ماشاءالله هزار ماشاءالله ترقی کرده‌ایم و حالا ماشین‌های شخصی قشنگ و لوکس داریم و در خانه‌های پر زرق و برق زندگی می‌کنیم. دکانهای اغذیه فروشیمان هم باید بزرگتر باشند که خدا را هزار مرتبه شکر هستند. مگر آمریکائی‌ها این همه سوپر مارکت‌های عالی تمیز ندارند. خوب ما هم باید داشته باشیم. در این بحثی نیست ولی یکی از عجیب‌ترین و حیرت‌انگیزترین تحولات اجتماعی! ما در شهر لس‌آنجلس و احتمالاً دیگر شهرهای یهودی نشین کالیفرنیا بحث‌های خانوادگی ما دربارهٔ این مارکتها و نقش خود مارکتها در روابط میان افراد ما است.

در داخل مارکتهای معروف یهودیان ایرانی، فقط خرید نان و میوه و سبزیجات و حبوبات و لبنیات و مواد غذایی دیگر مطرح نیست. دید و بازدیدهای «خریداران» چنانست که ای کاش می‌شد به جای «مارکت» نام این مکانها را «محافل آشنا» گذاشت. از قضا در همین محافل است که اختلافات طبقاتی و عقیدتی ما از میان می‌رود و در آنها می‌توانید یک رهبر مذهبی در کنار یک آدم بی خبر از خدا و یک رهبر اجتماعی را پهلوی کسی که به رهبران ما بد و بیراه می‌گوید ببینید که شاید با هم خوش و بش هم می‌کنند. این محافل آشنا مجالس شورای ما هم هست. در آنها مردم دربارهٔ اینکه «ملوک خانم» باید دخترش را به پسر «شهین خانم» بدهد یا نه و یا اینکه سیاست حکومت ایسرائل در مورد فلسطینی‌ها درست است یا خیر بحث و گفتگو هم می‌شود.

خارج از این مارکتها، در هر مهمانی خانوادگی و دوستانهٔ مردم ما که قدم بگذارید کمتر پیش می‌آید که در جوار همهٔ حرفهای دیگر بحثی دربارهٔ مارکتهای اغذیه فروشی پیش نیاید. خرید از فروشگاه «عَرَبه» تحریم می‌شود چون هر چه باشد «عربه»، «ایسرائلیه» را به کشتن داده، همسایهٔ «ایلات مارکت» خلوت‌تر است چون خریدارهای ما شلوغی را دوست دارند و دلشان می‌خواهد با آدمهای آشنای دیگر مقداری چاق سلامتی و خوش و بش بکنند. گاه این بحثها چنان حاد می‌شود که دقیقه‌ها می‌گذرد و حاضران دربارهٔ آنها گفتگو را ادامه می‌دهند. پائین و بالا رفتن قیمت پیازچه و تربچه در این مارکتها برای



رکورد دار صحبت دربارهٔ اغذیه فروشیهای مورد علاقه یهودیان ایرانی

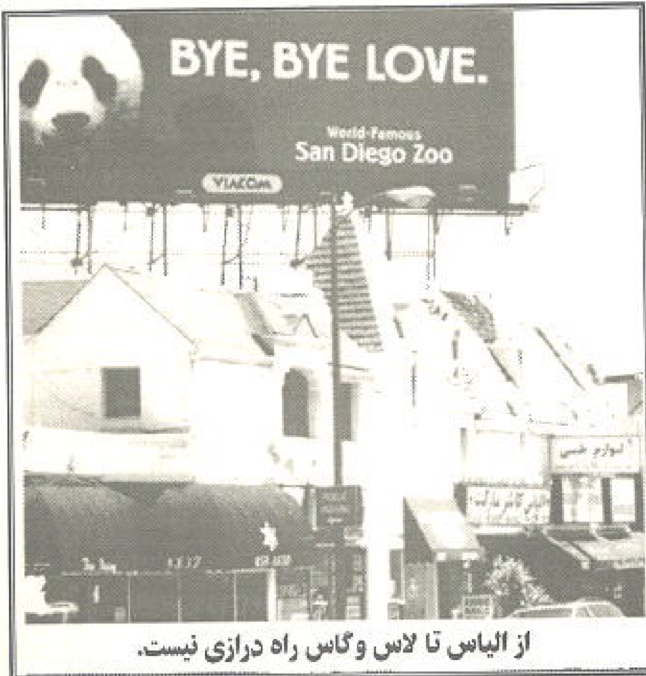
بعضی از افراد ما به همان اندازه مهم است که بالا و پائین رفتن سهام «دان جونز» و «مَزدک» در بورس آمریکا، و بعد گاه گفتگوها به جاهای باریک‌تر می‌رسد و درباره صاحبان و گردانندگان آنها شایعاتی زبان به زبان می‌گردد.



هیچ فکر می کردیم که روزی غذای چینی کاشر میل کنیم؟

اینکه چرا اغذیه فروشی‌ها این همه در جامعهٔ ما اهمیت پیدا کرده‌اند نکته قابل توجهی است. اگر بگوییم کمتر دیده می‌شود درباره یک کتاب یا کتابفروشی صحبتی در گیرد. بیم آن داریم که تصور شود زبان به خرده‌گیری گشوده‌ایم ولی این واقعیتی است که هست و انکارش نمی‌شود کرد. چرایش را نمی‌دانیم درست ولی باید بدانیم. آیا در حالی که جوانان ما هر روز در دانشگاه‌ها و آزمایشگاه‌ها و مؤسسات علمی به افتخار بزرگی نائل می‌آیند و اکثراً خبر آنها به گوش کسی نمی‌رسد چه عاملی موجب می‌شود که مردم میانسال و بزرگسال ما این همه دربارهٔ مارکتها بی‌اندیشند و به بحث و گفتگو بپردازند؟ آیا این تضاد نشانهٔ یک تحوّل عمده در جامعهٔ ما نیست؟

از مارکتهای بزرگ که بگذریم رواج «کاشر» فروشی‌ها است که در جامعهٔ ما جلب توجه می‌کند. ما در ایران به خاطر نداریم که این کلمه را تا این حد بر سر در مغازه‌ها و رستوران‌ها دیده باشیم. فقط قصابی‌ها بودند که آن هم در موارد نادری کلمهٔ کاشر



از الیاس تا لاس وگاس راه درازی نیست.

را به عبری بر گوشه‌ای از دکان خود می‌نوشتند ولی اینجا در محله‌های یهودی نشینِ «مذهبی» کلمهٔ کاشر و گلات کاشر با خط فارسی از در و دیوار می‌بارد. جامعهٔ ما با «کاشر» آشنا بود ولی «گلات کاشر» را به کار نمی‌برد. در اینجا هم هنوز خیلی‌ها معنی و مفهوم گلات کاشر را نمی‌دانند و بعضی عقیده دارند که این امر هم از ابداعات اشکنازی‌ها است که با جدا کردن دقیق ظروف غذاهای گوشتی از ظروف لبنیاتی و نیز میقوه کردن ظروف و عملیاتی نظیر آنها جریان «گلات کاشر» را رواج داده‌اند.

در همین مغازه‌ها و فروشگاههای غذائی است که ایام پسح، برچسب‌های فراوانی با عبارت «کاشر شِل پسح» نه تنها به روی مواد خوراکی بلکه بر بسیاری از کالاهای مصرفی مثل شمع و صابون و شامپو و خمیر دندان می‌بینیم. بعضی از ایرانیهای یهودی می‌گویند که اینها دکان است و بعضی دیگر همین دکانها را از جان و دل قبول دارند. کدام درست می‌گویند خدا داناد. □



حس نمی کنید اوّل باید برویم سلمانی کاشر بعد کبابی کاشر؟

۵- مسئله رهبری و چندگونگی رهبران در جامعهٔ ما



جامعهٔ چند رهبری

با عنوان بالا همانطور که در مورد سایر مقالات این شماره کوشیده‌ایم قصد نقد و ایراد نداریم بلکه می‌کوشیم انگشت به روی یک واقعیت بگذاریم. رهبران ما قبل از دوران «کوچ اجباری» چه خوب کار می‌کردند و چه بد و یا اینکه اصلاً کاری به کارکسی نداشتند (!) معلوم و معین بودند. مثلاً دربارهٔ مسائل مذهبی یک یا چند رهبر شناخته شده داشتیم و اگر مشکل حادی پیش می‌آمد که آقایان روحانیون نمی‌توانستند رأی مشخصی صادر کنند آن را به «بیت دین» که در اواخر دورهٔ پهلوی تشکیل شده بود می‌بردند و تصمیمی می‌گرفتند که لازم‌الاجرا بود خواه کسی خوشش می‌آمد خواه بدش می‌آمد. بنابراین در رهبری مذهبی اشکال عمده‌ای نداشتیم زیرا واحدی را به عنوان رهبر می‌شناختیم.

در مورد مسائل سیاسی هم به عنوان اقلیت مذهبی دارای نماینده‌ای در مجلس بودیم و گر چه در طول تاریخ معاصر از همان دورهٔ اوّل مجلس تا دوره‌ای که به دست انقلاب ریشه‌کن شد به ندرت دارای نماینده‌ای بودیم که شایسته نام «رهبر سیاسی» داشته باشد ولی بالاخره هر چه بود وجود این نماینده را نمی‌شد انکار کرد. آدمی بود که در عالم سیاست کشور نقش «نمایندهٔ کلیمیان» را بازی می‌کرد.

در زمینهٔ امور اجتماعی هم بزرگ هر خانواده رهبریِ افراد آن خانواده را عهده‌دار بود. ریش سفیدها احترامی داشتند و اگر بین دو نفر از کسان خانواده جر و بحث و اختلاف می‌شد و مثلاً یک زن و شوهر کارشان به بحث و دعوا می‌کشید پدربزرگ یا گاهی مادربزرگ خانواده به میان می‌آمد و دعوا را رفع می‌کرد و قولی از این می‌گرفت و قولی از آن و قضیه فیصله پیدا می‌کرد می‌رفت دنبال کارش.

ولی امروزه پایه‌های هر سه رهبری تق و لق است. بیت دین به آن صورت که آنجا داشتیم در اینجا نداریم و در عوض آن «راب»ها و «ربای»ها و «راو»ها و «هاراو»ها و «حاخام»های متعددی داریم که به حرف هر کدامشان احترام می‌گذاریم اما آنها همه‌شان حرف یکدیگر را قبول ندارند. در امور سیاسی گر چه عده‌ای بنا به مصلحت‌های حساب شده، انجمن هواداران حزب دموکرات و انجمن دوستداران حزب جمهوریخواه تشکیل می‌دهند ولی در سیاست، بخصوص از این جهت که بسیاری از ما به شرکت در اخذ آراء هم علاقه‌ای نشان نمی‌دهیم رهبری نداریم ولی در عمل هر کدام از ما به نوبه خود رُل یک رهبر سیاسی را برای جامعه ایفا می‌کنیم یعنی در درستی عقاید سیاسی خود از اعمال حکومت ایسرائل گرفته تا سیاست بوش نسبت به عراق چنان پا می‌فشاریم که گمان داریم اگر این عقاید عملی بشوند دنیا بهشت خواهد شد. دربارهٔ رهبران اجتماعی نسل گذشته که بهتر است چیزی نگوئیم. پر و بال پیران ما ریخته است و حتی اگر کسی دیروز مقام والای مذهبی داشته امروزه فردی را پیدا نمی‌کند که گوشش به حرف او بدهکار باشد. بطور کلی جامعه بی رهبر است.

اما همین جامعهٔ بی رهبر با سازمانهای اجتماعی مختلفی روبروست که در هر کدامش گروهی از افراد مردم دوست خدمت می‌کنند. دیگر نمی‌توان فقط به «انجمن کلیمیان» و یا «صندوق ملی» اکتفا کرد. گفته می‌شود که در حال حاضر ایرانیان یهودی مقیم لس‌آنجلس بیش از پنجاه سازمان و انجمن و گروه دارند که هر کدام از آنها در رشته‌ای معین به فعالیت می‌پردازند. وجود همین سازمانها با همه عیب و ایرادی که بشود بر آنها گرفت و افراد قلیلی از گردانندگان آنها را «ریاست طلب» خواند خود دلیل آنست که رهبریها از صورت انفرادی بصورت گروهی در آمده و زیر لوای «جامعهٔ یهودیان ایرانی» بخش‌هائی بوجود آمده که هر یک رهبریِ پاره‌ای یا موضوع و مبحثی از جامعه را به عهده دارد. تعدد سازمانها را نمی‌توان ناشی از اختلاف رأی خادمان ما دانست بلکه این خود کششی به سوی آزادی و دموکراسی است و گریزی از محیط استبدادی دیروز. مروری بر لیست سازمانهای ما که در بخش انگلیسی همین شماره آمده نشان می‌دهد که هر سازمانی وظیفه‌ای را در خدمت به مردم عهده‌دار است که با وظایف دیگر سازمانها مغایرت و تضادی ندارد. وانگهی اگر دو یا چند سازمان هم یا در اصل و یا گروه جوانهایشان با هدفهای مشترکی فعالیت داشته باشند جز آنکه بر اثر وجود رقابت کارهایشان رو به پیشرفت باشد ایرادی بر آنها نمی‌توان گرفت. درد آنجاست که خیلی از این سازمانها فقط نامی دارند اما فعالیت جدی ندارند. علاوه بر آن تاکنون در میان این همه سازمان و انجمن تاکنون تشکیلاتی که فقط برای جوانان باشد بوجود نیامده است و گر چه مردم در انتظار فعالیتهای بیشتر آنانند ولی خود در وضعی‌اند که به مدیر و رهبر نیاز دارند. مثلاً بنای چند میلیون دلاری برای کنیسا می‌خرند ولی سالها می‌گذرد و کنیسا بدون ربای و رهبر مذهبی می‌ماند و از ساختمان کنیسا بیشتر برای مجالس ختم استفاده می‌شود. خلاصه آنکه در جامعهٔ کنونی ما مسئله رهبر و رهبران مثل دیگر مسائل اجتماعی ما با وجود رشد روز افزونش مسئله‌ای لاینحل مانده که امید است به زودی راه چاره‌ای برای آن یافت شود. □



نظرات گوناگون مذهبی

جامعهٔ یهودی ایرانی مقیم کالیفرنیا با هیولای سرگردانی مذهبی روبروست. در ایران هر چه بود و هر عیب و ایرادی که می‌شد بر این بُعد حیاتی اجتماع گرفت رسوم و قوانین و اعتقادات تقریباً تثبیت شده بود و اگر قرار بود تحولی به وجود بیاید مراحل بسیار متعدد و پیچیده‌ای طی می‌شد. نمونه‌اش قضیهٔ «ارث زنان» بود که به ابتکار جمعی از زبدگان جامعهٔ زنان آغاز شد و پس از سالها شور و مشورت و جلسه و نامه نگاری و ملاقاتها و بازدیدهای اعاظم اورشلیم و مقامات روحانی ایران به جائی نزدیک به هدف اولیه رسید. اما در این محیط دیگر آن

جمع کردن همه افراد خانواده خیلی به سختی انجام می‌گیرد. جوانها می‌خواهند شانه خالی کنند و با دوستان دنبال تفریح خود بروند. امّا تضاد عجیب بیشتر در روز شبات است که به چشم می‌خورد. گروهی ماشین سوار نمی‌شوند، کلید در جیب نمی‌گذارند، دست به تلفن نمی‌زنند و با پای پیاده راهی کنیسا می‌شوند و گروهی دیگر روز کسب و کارشان روز مقدس شبات است. با سرعت در شاهراه‌ها می‌رانند تا سر وقت در مغازه‌ها حاضر شوند و پول بگیرند و پول بدهند و تلفن کنند و به حساب و کتابشان برسند. هر دسته هم برای خود دلائلی دارد ولی هیچ دسته حرف دستهٔ دیگر را نمی‌پذیرد. جوانان معصوم در این میان سرگردان مانده‌اند. حضور خانم‌ها در کنیساهای روز شبات رو به افزایش گذاشته که این خود باعث دلگرمی است



صحبت‌ها نیست. جامعه خود را در برابر شهری نه با هفت دروازه که با هفتاد دروازه می‌بیند که در آن هر گروهی به راهی می‌رود که عموماً در دو جهت مخالف قرار دارند. لازم به تأکید است که در اینجا هیچگونه قصد انتقاد از یک گروه، یا تعریف و تأیید گروه دیگر را نداریم و آنچه برای ثبت در تاریخ می‌نویسیم واقعیاتی است که دور و بر خود می‌بینیم.

شب و روز شبات و مراسمش

آسایش روز هفتم هفته (شبات) یکی از ده فرمان است. یکسانی و یکنواختی اجرای مراسم این روز در این روزها به کلّی از دست رفته است. آنچه بیشتر از همه نسبت به مراسم نسلهای پیشین بجا مانده روشن کردن شمع شب شبات است.

ولی تا چه حد این «حضورها» با دین و مذهب و آموزش مذهبی ارتباط پیدا می‌کند خدا می‌داند و خانم‌ها.

کاشر و گلات کاشر

مسئله کشروت هم یکی دیگر از نمودارهای هرج و مرج مذهبی در دو دهه اخیر اقامت در کالیفرنیاست. در گذشته‌های دور کسی دنبال گوشت غیر کاشر نمی‌رفت و یهودیان معتقد بودند آنکه چنین کند دین و ایمانش از دست رفته است. به همین خاطر در قرون گذشته در حملاتی که برای تغییر دین به یهودیان می‌شد تا آنها را اجباراً مسلمان کنند به آنها گوشت شتر و ماست را با هم می‌خوراندند و آن بیچارگان همینکه لقمه اوّل را قورت می‌دادند با موسی و کتاب او و سراپای یهودیت وداع

می‌گفتند و تمام و کمال خود را مسلمان می‌دانستند. در ایران حتی گوشتی که از قصابی یهودی خریداری می‌شد در خانه‌ها با دقت «هِکا» می‌شد تا رگ و پی آن یک به یک گرفته شود و در آن اثری از خون نباشد. امّا امروزه همه چیز به هم خورده است.

عده‌ای دانسته و نادانسته به سبک آمریکائی‌ها در خانه کاشرند و بیرون از خانه غیرکاشر. عده‌ای همهٔ این حرفها را مال عهد دَقیانوس می‌دانند و خیلی راحت و آسان در صبحانه‌ای که با دوستان و شرکاء در رستوران میل می‌کنند و یا ناهاری که در هتلها می‌خورند گوشت خوک یا شریمپ و «حرامی»های دیگر را به معده سرازیر می‌کنند و ککشان هم نمی‌گزد. بر عکس عده‌ای دیگر به کشروت معمولی اکتفا نمی‌کنند و دنبال غذای گلات کاشرند. به هر حال بازار شام است و هر کس به راهی روان و عجب آنکه همه هم خود را یهودی تمام عیار می‌دانند!

از «کیپا» تا «انسانیت»

در این اوضاع شلوغ تا دلتان بخواهد عقیده و نظریه و تئوریست که صادر می‌شود. مثلاً کسانی دربارهٔ «کیپا» با چنان حرارتی بحث می‌کنند و به همدیگر پرخاش که انگار آنکه کیپا بر سر دارد یهودی تمام عیار است و همین که کیپا را از سر بردارد یهودیتش را از دست می‌دهد. در برابر این‌ها عده‌ای دیگر ایراد می‌گیرند که یهودیت این حرفها نیست و فقط در انسانیت خلاصه می‌شود. ظاهراً هر دو درست می‌گویند ولی آنچه را در نظر نمی‌گیرند «عمل» در اجرای اوامر است. کیپا درست و انسانیت درست‌تر اما چه کس دربارهٔ به کار بستن اوامر الهی برای ایجاد یک جامعهٔ ایده‌آل که در آن انسانیت جلوه‌گر همه اعمال باشد کوشاست؟

زوال دین و چشم به راه ماشیح

سرگردانی و دربدری مذهبی ابعاد و اشکال بسیار در جامعه ما دارد. کسانی با چنان اطمینان خاطری می‌گویند: «تا یکی دو نسل دیگر دین و مذهب ما به کلی از میان می‌رود» که انگار دین یهود فقط چیزهائی در ردیف براخای نخودچی کشمش است. اینان هیچ در نظر نمی‌گیرند با وجود تمام کوششی که برای تحقیر و انهدام یهودیان به کار رفته پاره‌ای از مظاهر یهودیت بر سراسر دنیا گسترش یافته و هنوز خیلی دیگر از مظاهر این دین در راه دنیاگیر شدنست. اعلامیه جهانی حقوق بشر را که سازمان ملل متحد همزمان با اعلام استقلال ایسرائل منتشر کرد باید با نوشته‌های کتاب مقدس یهودیان مقابله نمود تا پی برد که ایده‌های مذهبی ما در کجای کار قرار دارند. به هر حال در برابر این عده که دین را رو به زوال می‌دانند عدهٔ دیگری در اعتقادات دینی خود آنچنان راسخ هستند که هر آن در انتظار ماشیح‌اند. بین آن دسته و این دسته چقدر فرق هست خودتان حدس بزنید.



مقام واقعی زن در جامعهٔ ما چیست؟

مقام و منزلت زن

دیگر از معیارهائی که می‌توان آن را برای پی بردن به هرج و مرج مذهبی جامعه ما به کار گرفت موقعیت مذهبی زن در اجتماع است. بر اساس آنچه در اسفار پنجگانه آمده زن مقامی رفیع دارد اما این مقام در اثر گذشت زمان زیر تأثیر عقاید و قواعد مذاهب دیگر به فرم حقارت آمیزی در آمد تا به آنجا که در دعاهای روزانه مردان خدای را شکر می‌کردند که زن آفریده نشده‌اند! در جامعه امروزین می‌بینیم که زن در کنیسائی باید پشت پرده‌های ضخیم محبوس باشد، اجازه براخا گفتن نداشته باشد، بت میتصوای دختران را تحریم کند و شاهد صحنه‌هائی گردد که نظیر آنها در قرون وسطی در کشورهای مسیحی و اسلامی وجود داشت. در مقابل این‌ها در کنیسای دیگر یک زنِ ربای جماعت را رهبری می‌کند و با سخنرانی‌اش در ارشاد آنها می‌کوشد. جامعه در این مورد نیز مثل خیلی دیگر از موارد در دو جهت مخالف در حرکت است. آن یکی این یکی را سرزنش می‌کند و این یکی آن یکی را. تفاوت‌ها فاحش است. یک جامعهٔ کوچک و اینهمه فرق بزرگ؟!

کنیسای ایرانی و کنیسای آمریکائی

قضیه بالاتر از آنست که گفته شود: «ما ایرانی هستیم و باید کنیسای ایرانی داشته باشیم» و یا هر کس آزاد است حالا که در آمریکاست به یکی از سه گروه ارتدکس و ریفورم و محافظه‌کار ملحق شود. شاید این برای آمریکائی‌ها آسان باشد ولی یهودی ایرانی گیج و گُنگ با دهها عقیدهٔ مذهبی روبرو است. خلاء رهبر مذهبی هر یهودی را واداشته تا خود رهبر مذهبی باشد! در محله‌های قدیم یک یا دو ملا بودند که مشکلات را حل می‌کردند. در ایام رونق اقتصادی یهودیان ایران چند حاخام شناخته شده داشتند که سرانجام تشکیل «بت دین» دادند ولی

امروزه یهودی ایرانی ساکن این دیار در حالیکه خود را مستغنی از خود آموزی می‌داند رباهای متعددی را پیش روی دارد که از آنها فقط در مراسمی مثل عقد و عروسی و یادبود و این نوع نکات کمک می‌گیرد. جالب است که اغلب کنیساهای ما اصلاً کسی به نام ربای یا حاخام ندارند. بهترین نمونه آنها کنیسای فدراسیون است که با وجود آنکه چند سال از عمر آن می‌گذرد هنوز بی رهبر است. بعضی کنیساهای دیگر برای جلب جوانها به رباهای آمریکائی روی می‌برند. سرگردانی در این امر نیز اندک و ناچیز نیست.

شکاف بین فرزندان و والدین

موارد بسیاری دیده شده که پدر و مادری برای آنکه فرزندشان معتاد نشود، آلوده نشود و در اجتماع «منحط» آمریکائی غرق نگردد وی را به مدرسه‌ای فرستاده‌اند که تورا یاد بگیرد و با آموزش‌های پاک مذهبی پرورده شود. امّا همین والدین پس از چند سالی فریادشان به آسمانست و هر کجا می‌نشینند شکوه می‌کنند که بچه‌هایشان را از راه بدر کرده‌اند چراکه به نظر آن فرزندان پدر و مادرشان یهودی واقعی نیستند وکشروت را درست نگاه نمی‌دارند و قواعد «هلاخا» را مراعات نمی‌کنند. همین خود موجب شکاف عمیق بین والدین و فرزندان شده تا آنجا که فرزندان دست پخت مادر را که به اعتقادی هر چه باشد لذیذترین غذا برای فرزند است نمی‌خورند و به طور کلی از والدین دوری می‌گزینند. والدین در محیط پر هرج و مرجی که هر کس گمان می‌کند راه راست تنها راهی است که او می‌پیماید واله و سرگردان و مات و مبهوت مانده‌اند.

دنیای پُر آشوبِ منقلب

بر رویهم فرد یهودی ایرانی در این سامان با دنیای مذهبی پُر آشوبی روبروست. آن ایمان محکم و استوار گذشته در او کمتر دیده می‌شود. اهمیتی که به ظواهر امر داده می‌شود در ذهن او سئوالات متعددی ایجاد می‌کند. در عین حال خود از برای بالا بردن سطح آگاهی دینی خود کوششی به خرج نمی‌دهد. یهودیانی هستند که به چند زبان از جمله عبری تسلط دارند و اهل کتابند اما هیچگاه یکبار هم کتاب موسی را نخوانده‌اند و در اوامر و قوانین روشنی که کمتر به تفسیر و تعبیر نیاز دارند تعمق و تفکر نکرده‌اند. تفاسیر مفصلی که نیاکان ما نگاشته‌اند و یا تعابیری که در داراش‌ها برای جماعت حکایت کرده‌اند امروزه به سختی ممکنست جوابگوی جامعهٔ یهودی باشد. این جامعه برای آموزش نه در پی رهبر می‌رود و نه خود می‌خواند و می‌آموزد. اهل کتاب است و بیگانه با کتاب. برای بزرگسالان



یوم کیپور

دین همانست که در دوران اختناق پیشین بود. مشتی رسوم و آداب و بعد دعاها و نیایشها.

جوانی که برمیتصوا و بت میتصوایش تمام می‌شود دیگر همه چیز را تمام شده می‌پندارد. به او تعلیم نمی‌دهند که لااقل کتاب «دواریم» را گهگاه مرور کند و آموزش‌هایش را آویزه گوش کند. غرض از اشاره به این نکته‌ها تأکید بر وجود آشوب مذهبی میان جامعه ما در عصر حاضر است. هیچ چیز شکل خاص معینی نیافته است. از مثالهائی که دربارهٔ تضاد در عقاید دینی در بالا زدیم و می‌شود مثال‌های فراوان دیگری زد می‌توان دریافت که این جامعه با وجود آنکه هر از چند گاه در گوشه‌ای از شهر کنیسائی می‌سازد با چه سرگردانی وحشت باری روبروست. ای کاش عده‌ای نیز در فکر ساختن یک مدرسه که بتوان در آن یهودیت را برای جامعهٔ امروزین بدون آنکه بر اصول بنیانی آن کوچک‌ترین خدشه‌ای وارد آید آموخت. جوانان ما از بزرگسالانمان سرگردان‌ترند. آنها هر چند پیرو یک خط مشی معین باشند اما دائم با این سئوال روبرویند که حق با کدام دسته است؟ اینکه دسته‌ای بر دستهٔ دیگر بی حرمتی کند کاری را از پیش نمی‌برد. آشفتگی مذهبی جامعهٔ ما بزرگترین دشمن دین ما است. □

سازمان‌های یهودی ایرانی در کالیفرنیای جنوبی

از: رحمت اله رحیمیان

تشکیل انجمن‌ها و نهادهای اجتماعی در جامعهٔ یهودی قدمتی دیرینه دارد. در یک صد سال گذشته، بویژه پس از انقلاب مشروطیت و اعلامیهٔ بالفور جنبشی برای خلقِ کانونها و انجمنهای یهودی در ایران بپا گردید که اگر در دورهٔ رضاشاه تشکیل هر حزب و دسته و گروه و انجمنی قدغن نمی‌شد شمارهٔ سازمانهای اجتماعی ما ازآنچه اکنون در اینجا داریم فزونی می‌یافت. اغلب کسانی که به خاطر عشق و علاقه خویش به خدمات اجتماعی و یا به منظور مقاصد شخصی به میدان می‌آیند تا به جامعه خدمتی بکنند گاه مورد عیب جوئی‌ها و ایرادهای آزار دهنده‌ای قرار می‌گیرند و از همین روی بعضی که میل زیاد بدین کار دارند از ترس مردم خود را از مهلکه کنار می‌کشند. با این همه در جامعه ما افراد فراوانی‌اند که از جان و دل و با نیت پاک قصد خدمت به خانواده بزرگتر خود را دارند و از حرفهای مردم هراسی به دل راه نمی‌دهند.

پس از سکونت جمعی از افراد جامعه ما در کالیفرنیا ایجاد اینگونه سازمانهابخصوص در لس‌آنجلس که محل اصلی تراکم و تجمع یهودیان ایرانی در این ایالت است آغاز شد و اگر شماره‌های کنونی آنها را با سالهائی که از مهاجرت به این ایالت در نظر بگیریم می‌توانیم بگوئیم بطور متوسط هر سال در جامعهٔ ما دو سازمان متولد شده‌اند. کسانی این سازمانها را فقط از نظر شماره‌های زیاد آنها مورد انتقاد قرار می‌دهند و آنرا دلیل جدائی و پراکندگی ما می‌دانند. کسان دیگری معتقدند که اگر در یک رژیم استبدادی و یا نیمه استبدادی فقط می‌شد یک «انجمن کلیمیان» داشت در محیط آزاد دموکراسی احزاب و گروهها آزادند که با هر تعدادی که بخواهند فعالیت کنند. اینان احزاب موجود در ایسرائل را برای تأیید عقیده خود مثال می‌آورند.

تعداد دقیق سازمانهای ما کاملاً معلوم نیست. در لیستی که بطور جامع خانم شهره نوفر تهیه نموده‌اند و در بخش انگلیسی به صورت الفبائی آمده احتمال می‌رود یکی دو گروه دیگر که نامی از آنها شنیده نمی‌شود نیامده باشد. به طور کلی می‌توان گفت که در حدود ۵۰ سازمان یهودی ایرانی در لس‌آنجلس وجود دارد که بعضی از آنها فعالیت بیشتری دارند. در اینجا بد نیست که این سازمانها بر حسب نوع و هدف آنها به چهار قسمت تقسیم و دربارهٔ هر قسمت توضیح کوتاهی داده شود. البته در نظر است با همکاری این نهادها، در شماره‌های آینده گزارشهای جامع‌تری از هر یک از آنها تهیه و به خوانندگان خود تقدیم داریم. از این روی اگر در این مقاله نام انجمن و سازمانی از قلم افتاده قصد و نیت خاصی در کار نیست و فقط شماره‌هائی از آنها را در هر قسمت نام خواهیم برد و خوانندگان را برای اطلاع از لیست کامل آنها به بخش انگلیسی رجوع می‌دهیم.

۱ - سازمانهای مذهبی

بر اساس عرف و عادتی که یهودیان ایرانی دارند هر کجا که باشند، چه در سفر چین و چه در کروز آلاسکا دوست دارند بویژه در روز شبات مراسم یهودی را بجا آورند و اگر بتوانند «عسارا» بشوند دورِ هم گرد آیند و «تفیلا» بخوانند. به خاطر همین خصوصیت همین که ایرانیان یهودی به لس‌آنجلس آمدند قبل از هر چیز برای اجرای مراسم مذهبی به دنبال محل و مکانی که جایگاهی برای عبادت آنها باشد به تکاپو افتادند. از محل یک سینما و سالن پذیرائیِ یک بنا شروع کردند و به خرید ساختمانهای چند میلیون دلاری رسیدند. آتش این شور و علاقه فروکش شدنی نیست و هنوز در قسمتهای مختلف


نمایندگان سازمانها در فدراسیون یهودیان ایران



شهر کنیساهای کوچک و بزرگ دیگری بپا می‌شود.

همانطور که رسم زمانه بود از درون همین کنیساها پایگاههایی برای بررسی مسائل و مشکلات جامعه بوجود آمد که رفته رفته به تشکیلات و سازمانهای نوینی منجر شد. هر یک از کنیساها عموماً دارای هیئت مدیره‌ای اند که قسمتی از هزینهٔ اولیه را تقبل کرده‌اند و بعد با مساعدتهای مردم کار خود را توسعه بخشیده‌اند. به عبارت دیگر می‌توان کنیساهای معتبر یهودیان ایرانی را بنیادهائی دانست که از میان آنها نهادهای اجتماعی و فرهنگی تازه‌ای بوجود آمده‌اند. از جمله سازمانهای مذهبی می‌توان از «مجتمع فرهنگی‌ارتص» در Valley و «مجتمع فرهنگی نصح ایسرائل» در لس‌آنجلس و همینطور کنیسای «فدراسیون یهودیان» نام برد که هر کدام کار خود را با ایجاد کنیسا آغاز کردند و همینطور که در بالا اشاره شد به تدریج واحدهای خدمات اجتماعی و فرهنگی را بر فعالیتهایشان افزودند. ایجاد مدارس یهودی و آموزش مذهبی از جمله مهمترین شاخه‌های سازمانهای مذهبی ما است. در همین زمینه باید از مؤسسهٔ آموزشی تورات حئیم در لس‌آنجلس و مجتمع آموزشی مدارس نتن‌الی در Valley یاد کرد که فعالیتهای آنها صرفنظر از نام و عنوانی که دارند عمدتاً متوجه امور مذهبی است. دیگر از نهادهائی که در جامعهٔ ما بر اساس ترویج یهودیت و امور مذهبی بوجود آمده‌اند باید از بیت داوید، اُهل راحل، اورآمونا، اورهاامت، اورهاشالم، خباد مرکزی ایرانیان، اُهل مشه و کنیسای کهن نام برد.

۲ - سازمانهای خدماتی:

این دسته از سازمانها فعالیت خود را بر محور خدمات اجتماعی متمرکز می‌کنند. جامعه و دردهای جامعه برایشان اهمیت دارد. در حالی که در جشن‌های بزرگ ناظر ریخت و پاشهای فراوانند در این فکرند که چگونه می‌توانند گرسنگان و نیازمندان اجتماعی را که درون خانه‌های خود خزیده‌اند و از ترس بی آبروئی دم بر نمی‌آورند یاری دهند. یا چگونه به کمک همکیشانی که مثل ۱۳ یهودی شیرازی در دام دشمن افتاده‌اند بشتابند. نمونهٔ این گونه سازمانها «بنیاد امید» است که به همت جمعی از افراد انساندوست ما از جمله خانم گیتی سیمانطوب (بروخیم) و خانم سینائی و همکارانشان به افراد مستمند و بیمارانی که نیازمند کمکهای مالی‌اند مدد می‌رسانند و بی آن که در گردآوری اعانات از «واحد کنیسا» و ترغیب و تشویق مردم در جمع استفاده کنند با روشهای نوین خود هزینه‌های لازم را از طریق افراد و گروههای خیرخواه گرد می‌آورند.



مدیران و گردانندگان سازمان بنی بریت گروه فرامرز مطلوب

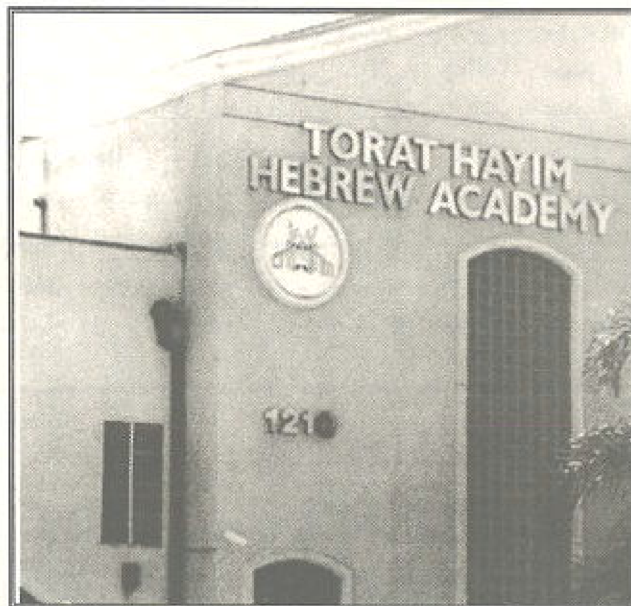
در مقیاس بسیار گسترده‌تر، در این نوع

سازمانها باید از «سازمان سیامک» ذکر کرد که دارای کمیته‌های مختلفی برای خدمات گوناگون به اجتماع است که کمک به مستمندان، بررسی مشکلات جوانان و کمک در حل مشکل ازدواج مجردین از جمله آنهاست. البته باید توجه داشت که بسیاری از سازمانهای موجود را به سختی می‌توان محدود به یکی از چهار قسمت مورد نظر کرد و بعضی از سازمانها، از جمله سیامک، دارای فعالیتهائی هستند که به هر چهار بخش مربوط می‌گردد. «کانون سالمندان یهودی ایرانی» نیز از جمله سازمانهای خدماتی است که به همه سالخوردگان از هر طبقه مالی که باشند خدمات بسیار ذیقیمتی انجام می‌دهد.

۳ - سازمانهای فرهنگی:

این سازمانها بیشتر در ترویج فرهنگ یهود و از جمله فرهنگ یهودی ایرانی فعال هستند و کار خود را متمرکز بر تدوین و تألیف و انتشار کتاب و نشریه و گردهم‌آئی‌های فرهنگی می‌کنند. یکی از این سازمانها «سازمان فرهنگی یهودیان ایرانی، کالیفرنیا» است که کتاب سه جلدی «تاریخ یهود ایران» نوشتهٔ مرحوم دکتر لوی را برای بار دوّم در لس‌آنجلس به چاپ رساند و از افراد بنام فرهنگ و هنر تجلیل بعمل آورد. «مرکز تاریخ شفاهی یهودیان ایرانی» تا کنون سه جلد کتاب انتشار داده و در حفظ تاریخ و فرهنگ یهودیان ایران گامهای مثبتی برداشته است. «بنیاد فرهنگی و آموزشی حبیب لوی» نیز در زمینهٔ تاریخ و فرهنگ یهود کتبی منتشر کرده که یکی از آنها، یعنی متن انگلیسی «تاریخ جامع یهودیان ایران» که فشرده‌ای از اثر کلاسیک زنده یاد دکتر لوی است اکنون در UCLA جزء کتب درسی است. «انجمن دانشوران» نیز تا کنون موفق شده سه جلد کتاب پادیاوند را منتشر کند و نیز در انتشار «فرزندان استر» همکاری داشته باشد.

در کنار مؤسسات فرهنگی باید به مؤسسات آموزشی نیز اشاره داشت ولی از آنجا که اینگونه مؤسسه‌ها از اقمار کنیساهای ما هستند و به طور مستقل عمل نمی‌کنند در این تقسیم بندی آنها را جزء «سازمانهای مذهبی» محسوب داشته‌ایم. مدارسی مثل مدرسه‌های ارتص آلیانس، نتن‌الی و تورات حئیم و نظایر آنها زیر



چتر کنیساهای خود عمل می‌کنند و هر چند از مقررات و قوانین آموزشی کالیفرنیا پیروی می‌نمایند ولی تدریس امور مذهبی در آنها بسیار قویست.

٤ - سازمانهای پژوهشی:

تعداد این سازمانها بر خلاف سازمانهای مذهبی بسیار قلیل است و در «امور اجتماعی» که واقعاً جامعه ما نیاز سخت بدان دارد هیچگونه سازمان پژوهشی معینی نداریم. در زمینهٔ علمی بهترین نمونه این گونه نهادها، سازمان ARM است که امیدواریم در یکی از شماره‌های آتی خوانندگان را با آن و فعالیتها و موفقیتهایش بیشتر آشنا کنیم. این سازمان که از عمر آن چند سالی بیشتر نمی‌گذرد توانسته است در تحقیقات دانشمندان اسرائیل برای کشف و شناخت ژن HIBM که موجب بیماری خاصی بین جوانهای یهودیست همکاریهائی داشته باشد.

اشاره‌ای به دیگر سازمانهای یهودی ایرانی

توجه خواهید داشت که در میان گروههای متعددی که تا کنون در کالیفرنیا به ویژه لس‌آنجلس بوجود آمده‌اند سازمانهائی هستند که شاید دقیقاً نتوان آنها را به یکی از چهار قسمت فوق مربوط دانست. شاید در وقت مناسب دیگری بتوان کلیه سازمانهای موجود را در طبقه بندی کامل‌تری گنجاند که در آن صورت از چهار قسمت بیشتر خواهند بود. سازمانهائی مثل گروه حاداسا، سازمان‌اُرت و نظایر آنها که هر یک دارای فعالیتهای با ارزشی هستند شاید در طبقه‌ای دیگر باید ذکر شوند. به هر حال آنچه خارج از هر گونه نقد و ایراد موجب امیدواری و قوت قلب جامعهٔ ما است آنست که افرادش «تنها» نیستند و خطوط خدمات اجتماعی، هر فردی را با افراد دیگر از راههای مختلف در ارتباط نگه می‌دارد. وجود تعداد فراوان سازمانهای اجتماعی ما بهترین گواه و دلیل آنست که فرد فرد ما به جامعه‌مان اهمیت بسیار می‌دهیم و انسانهائی نیستیم که هر کدامان فقط به فکر خویشتن باشیم. دگر دوستی از بارزترین خصوصیات جامعهٔ یهودی ایرانی است. □

اخبار سازمانها

گزارش و پیامی از هیئت مدیرهٔ گروه ملکای سازمان هداسا

دوستان و همکیشان عزیز:

در موقعیت سخت و بحرانی کنونی، هر گونه کمک و همیاری به کشور اسرائیل امری بسیار مهم و ضروری می‌باشد.

قبول این واقعیت، پشتیبانی و کمک رسانی به سازمانهای غیر انتفاعی را بیش از پیش ضروری می‌کند.



بیمارستان هداسا در یروشالیم، نقش بسیار مهم و یگانه‌ای را در وضعیت کنونی بر عهده دارد، چرا که از نظر کمک رسانی پزشکی به تمام زخمی‌ها و قربانیان انفجارهای بمب و سایر اعمال تروریستی، در ردیف اوّل قرار دارد. کارکنان این بیمارستان ۲۴ ساعته مشغول به کار هستند و روز به روز احتیاجات این بیمارستان به افرادو وسایل پزشکی افزایش می‌یابد. گروه ملکا هداسا، یکی از گروه‌های ایرانی وابسته به هداسای جنوب کالیفرنیا می‌باشد که همواره سعی دارد کمک‌های خود را هر چه بیشتر به این بیمارستان رسانده و به برادران و خواهران خود در کشور اسرائیل کمک کند. سازمان هداسا که امسال ۹۰ ساله شد، بزرگترین سازمان غیر انتفاعی زنان در دنیا می‌باشد که با بیش از ۳۰۰,۰۰۰ عضو در سراسر دنیا مشغول به جمع‌آوری کمک برای بیمارستان هداسا است. در این بیمارستان تمام افراد بدون توجه به دین و مذهب، مورد درمان و کمک‌های پزشکی قرار می‌گیرند.

با توجه به اوضاع کنونی دنیا، بیمارستان هداسا، احتیاج به گسترشی دارد که برای اجرای طرح آن ۲۸ میلیون دلار مورد نیاز می‌باشد. شخص خیرخواهی که نمی‌خواهد نام او فاش شود تقبل کرده که تا ژانویه ۲۰۰۳، هر شخص و سازمانی که به این پروژه کمک بکند، بدون در نظر گرفتن مبلغ کمک، او هم همین مبلغ را اهداء نماید.

گروه ملکا در سال قبل با ترتیب دادن برنامه‌های گوناگون موفق گردید که مبلغی بالغ بر ۱۵۰,۰۰۰ دلار جمع‌آوری کرده و برای بخش **Trauma** در این بیمارستان ارسال دارد.

برنامه‌های گروه ملکا در سال گذشته شامل ناهار بانوان در **Skirball Cutural Center** بود که در این برنامه از ۵ بانوی برجستهٔ ایرانی قدردانی به عمل آمد: خانم اقدس صافائی، خانم کاترین معراج، خانم اقدس قاطان، خانم مهندس کوکب زاخور ککلستون و خانم ژینا نهایی.

هر سال گروه‌های ایرانی هداسا به همکاری یکدیگر یک برنامهٔ مشترک دارند و امسال گروه ملکا افتخار همکاری با گروه حیفا را داشت.

عایدی چشمگیر این برنامه‌ها، اعضاء گروه ملکا را خاطر جمع می‌سازد که کوشش‌ها و تلاش‌های بی دریغ آنان از طرف جامعهٔ یهودی ایرانی شناخته و تأیید می‌شود و آنها قادر خواهند بود که قدمهای استواری در راه کمک به همنوعان خود بردارند.

همهٔ ما در این گروه، با قدردانی از حمایت و پشتیبانی همهٔ شما عزیزان، چشم امید به روزی داریم که یکایک بانوان جامعهٔ یهودی ایرانی، عضو سازمان هداسا شوند.

حق عضویت در سال فقط ۲۶ دلار و عضویت مادام‌العمر ۲۵۰ دلار می‌باشد. خواهشمندیم با ما تماس بگیرید تا اطلاعات کافی در اختیار شما گذاشته شود.

تلفن سازمان هداسا: ۰۰۳۶-۲۷۶ (۳۱۰) می‌باشد.

سال نو همهٔ شما عزیزان مبارک باشد. به امید سالی پر از صلح و صفا برای همهٔ دنیا. چشم به راه کمک‌های شما هستیم.

شاخهٔ ایرانی هداسا جشن سالیانه حنوکا را در تاریخ ۲۶ نوامبر در هتل بورلی هیلز ویلشر با صرف ناهار جشن میگیرند. برای اطلاعات بیشتر با تلفن ۱۱۶۸-۸۵۸ (۳۱۰) تماس بگیرید.

*

گروه فرهنگی شیرا، این ماه شب شعر خود را در هتل هیلتون فرودگاه در شب ۱۸ سپتامبر برگزار میکند. برای اطلاع بیشتر با تلفن ۵۸۰۷-۶۵۸ (۳۲۳) تماس بگیرید.

هدایای مجتمع فرهنگی ارتص به سازمانهای یهودی

مجتمع فرهنگی ارتص که در سال ۱۹۷۹ توسط ده تن از مهاجران یهودی ایرانی بنیان یافت و اینک مرکز پیشرفتهٔ جامعه ایرانی در خدمت هزاران یهودی است اخیراً بیست و سومین سال ایجاد خود را با تقدیم هدایای مهمی به ۳ سازمان خیریه یهودی جشن گرفت.

هیئت مدیره مجتمع فرهنگی ارتص مبلغ ۲۰۰,۰۰۰ دلار به دفتر منطقهٔ غرب «سازمان ماگن داوید برای ایسرائل در آمریکا» (ARMDI) که از جانب مؤسسه ماگن داوید ایسرائل (Magen David Adom: MDA) مسئول گردآوری کمکهای مالی در ایالات متحده آمریکاست دیدار نمود. سازمان ماگن داوید که هم تراز صلیب سرخ در ممالک دیگر است پاسخگوی حوادث غیر منتظره در ایسرائل است. سازمان ARMDI که عموماً با وجوه جمع‌آوری شده وسائل، تجهیزات و لوازم پزشکی را خریداری و برای MDA ارسال میدارد در نظر دارد با هدیهٔ ارتص هشت دستگاه وسیله مدرن و ضروری را که با استفاده از آن می‌توان ضربان قلب را مجدداً به حرکت در آورد برای آمبولانسهای MDA خریداری و به ایسرائل بفرستند.

«آیلین اسمول سان Eileen Smulson» مدیر منطقهٔ غربی ARMDI که هدیه ارتص را با ابراز تشکر دریافت داشت اظهار نمود که مجتمع فرهنگی ارتص اخیراً دو آمبولانس هم به MDA اهداء نموده و بدین طریق این آمبولانسها هنگامی که برای نجات زخمیان در خیابانهای ایسرائل عبور می‌کنند نام Ertez Cultural Center را نیز با خود به همراه دارند.

سازمان ارتص در ادامه هدایای سخاوتمندانه خود به دو سازمان یهودی دیگر هر یک ۱۰۰,۰۰۰ دلار پرداخت نموده است. یکی از این سازمانها «دوستداران نیروی دفاعی ایسرائل» است که این وجوه را برای ایجاد مکانهای لازم به منظور برنامه ریزی نهائی خلبانان هلیکوپترها و هواپیماها قبل از حمله هوائی به مصرف میرساند. سازمان دیگر که دومین هدیه را دریافت داشته «بنیاد جدید اورشلیم» است.

رئیس مجتمع فرهنگی ارتص، روبن دخانیان، اظهار داشت که هیئت مدیره این سازمان از اینکه اعضای مجتمع موافقت کرده‌اند که بیست و سومین سال تأسیس آن با هدایائی به ملت ایسرائل در این دوران ترور و خطر جشن گرفته شود بسیار مسرورند.



هدیه ارتص در حضور هیئت مدیره آن به رئیس ARMDI تسلیم می گردد.

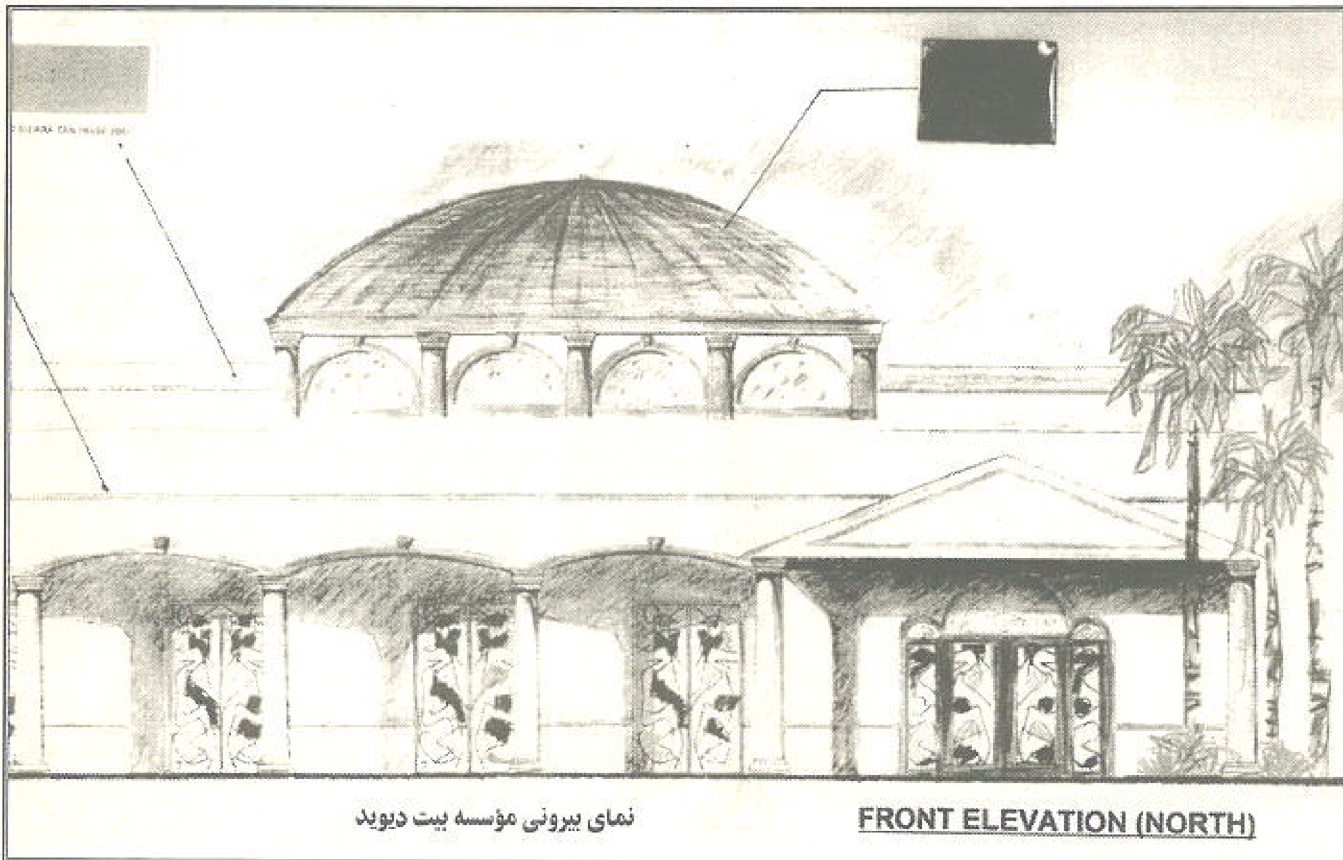
از چپ: ایلین اسمول سان، خانم دخانیان، آقای دخانیان، آقای آشریان، خانم آشریان، خانم ضرابی، آقای ضرابی، آقای پورنظریان، خانم پورنظریان، خانم فریدونی، آقای تابان، آقای پاکروان و خانم پاکروان

نقش مراکز فرهنگی یهودی در بقای یهودیت

و گزارشی دربارهٔ مؤسسهٔ بیت دیوید

برای بقای چند هزار سالهٔ یهودیان و یهودیت دلایل متعددی می‌توان برشمرد. یکی از این دلائل اعتقاد به اصولی بنیانی است که بسیاری از جوامع دیگر نیز ناگزیر از اجرای آنند. هر اجتماع انسانی چه در سطح یک قبیله کوچک باشد و یا یک کشور بزرگ اگر به فرامینی چون قتل مکن، دزدی مکن، زنا مکن و مانند آنها بی اعتنا باشد با نتیجهٔ موحش هولناکی روبرو خواهد گردید. اینکه ما طی قرون متوالی و دربدریهای بیشمار توانسته‌ایم از اعمال توفانزای یهودی ستیزانه جان بدر ببریم و ریشه‌های ایمان خود را هر روز افزون‌تر از روز پیشین بیابیم علتی جز اعتقاد استوار ما به قوانین و احکام الهی نمی‌تواند داشته باشد.

اما در کنار دلائل چندی که می‌توان برای بقای یهودیت ذکر کرد عمده‌ترین و حیاتی‌ترین آنها ایجاد مراکز فرهنگی یهودی است. در تاریخ یهود این مراکز عموماً به نامهای «بیت میدراش»، «کنیسا»، «بیت سفر»، «موعدن» و غیره خوانده شده‌اند. تأسیس اینگونه مراکز همواره در شرایطی سهل و آسان صورت نگرفته است و گاه با تحمل خطرات جانی یا پرداخت رشوه‌های سنگین به عمال حکومتی همراه بوده است. اما یهودیان به هر سختی که بوده ولو آنکه مجبور می‌شدند بدون شام سر به بالین بگذارند یا از لحاف و بالاپوش خود بگذرند و از سرما بلرزند، بودجه اینگونه مراکز مذهبی و آموزشی را فراهم می‌آوردند. نمونه‌های اینگونه کانونهای تجمع را که اغلب به نام کنیسا یا مدرسه و یا هر دو بوجود می‌آمدند می‌توان در همه ممالک دنیا از چین تا استرالیا، از آمریکا تا آفریقا و از آسیا تا اروپا پیگیری کرد. مراکز مذکور نه تنها یهودیان را با توراه و قوانین آن آشنا می‌کرد بلکه در مواردی بسیار شاگردان به آموزش رشته‌های دیگر علم و معرفت تشویق می‌شدند و علومی چون ریاضیات و طب و فلسفه و نجوم را می‌آموختند.



نمای بیرونی مؤسسه بیت دیوید

قبل از رنسانس اروپا، چه در کشورهای اسلامی و چه در

ممالک مسیحی به سبب سختگیری‌هائی که علیهٔ یهودیان انجام می‌گرفت اینکه کسی بتواند به نام یهودی عالمی مشهور گردد محدود و نادر بود و آنکه بدین مقام می‌رسید اجباراً باید تغییر دین می‌داد. در تاریخ مواردی از اینگونه افراد وجود دارند که به بالاترین درجات علمی رسیدند ولی حکومتها اجازه ندادند که آنان به نام یهودی معرفی گردند. اینک تحقیقاتی توسط سازمانهای پژوهشی انجام می‌گیرد تا رد پای چنین افرادی را پیدا کنند.

از دوران رنسانس به سبب آنکه درهای آزادی به روی اکثر ملت‌ها گشوده شد، یهودیان به مؤسسات فرهنگی غیر یهودی نیز راه پیدا کردند و در همهٔ زمینه‌های علمی و اجتماعی و فرهنگی به درجات درخشانی نائل آمدند. بسیاری از محققین، مخترعین و مکتشفین این دوران یهودی بودند. این روند ادامه یافت و امروز می‌بینیم چه در کشور عزیزمان ایسرائل و چه خارج از آن یهودیان در سایهٔ فرهنگ یهودیت که بزرگترین انگیزهٔ کسب علم و دانش است به موفقیت‌های بزرگ علمی نائل می‌آیند. در میان این افتخار آفرینان یهودی کمتر کسی را می‌توان یافت که قبل از هر چیز آموزش یهودی را در یک مؤسسه نیاموخته باشد. این مؤسسات ممکن است در اجرای سنن مذهبی سخت‌گیر باشند، یا روش میانه‌روی را پیروی کنند و یا حتی به نوعی مدرن شمرده شوند ولی هر چه باشند یک مؤسسهٔ یهودی با آموزشهای یهودیت بوده‌اند.

ما یهودیان ایرانی خود شاهدیم که پس از مهاجرتی که اکنون قریب ۲۳ سال از آغاز آن می‌گذرد جامعهٔ ما با همت کسانی که در میدان خدمات اجتماعی باید آنان را قهرمان نامید با آمادگی تمام اقدام به ایجاد سازمانها، انجمن‌ها و کنیساها کردند که هر یک به نوبه خود در زمینهٔ آگاهی‌های مذهبی نقشی جدی در جامعهٔ بازی کرد و دختران و پسران جوان ما را در پناه این آگاهی‌ها و آموزش‌ها در دنیای علم و دانش به موفقیتهای بزرگ رساندند. خیلی از این سازمانها در یک محل کوچک اجاره‌ای پدید آمدند و به مرور زمان به مدد افراد اجتماعی رشد یافتند. اجازه می‌خواهم در اینجا یکی از آنها را که در آموزش و خدمات اجتماعی، کارساز و فعال است معرفی کنم.

مؤسسهٔ فرهنگی / مذهبی بیت دیوید:

این مؤسسه در ماه جون ۱۹۹۶ به همت عده‌ای از خدمتگزاران جامعه در منطقهٔ ولی (لس‌آنجلس) افتتاح گردید. به منظور آنکه ایجاد ساختمان آن موجب تأخیر در خدمات فرهنگی و آموزشی و نیایش‌های مذهبی نگردد تا آماده شدن بنای مؤسسه محلی واقع در خیابان رسیدا به طور موقت اجاره شد. لکن از همان روز نخست تمام سعی و کوشش مؤسسین و اعضای این مجتمع در آن بود که از طریق هدایای گردآوری شده هر چه زودتر محل مناسبی را خریداری و یا اقدام به ساختمان بنائی نمایند که بطور دائم بتوانند خدمات اجتماعی خود را هر روز بهتر از روز پیشین به انجام رسانند.

پس از تلاشهای بسیار و ارزیابی‌های گوناگون و در نظر گرفتن شرایط لازم از جمله مقررات شهرداری و عدم ایجاد مزاحمت برای ساکنین و شاغلین و همسایگان اطراف با یاری خداوند و در پرتو نیت پاک مردم، گردانندگان مؤسسه موفق شدند محل بسیار مناسبی را در منطقه‌ای آبرومند به نشانی زیر خریداری نمایند:

18648 Clark St., Tarzana, CA 91356

این محل که اکنون در مجموع ۲۶،۸۰۰ اسکوئرفیت وسعت دارد دارای امکاناتی است که می‌توان سالنی با مساحت ۸۰۰۰ و مکانهای دیگری را با مساحت ۱۰،۰۰۰ اسکوئرفیت در آن بوجود آورد. پروژه‌های مؤثر و قابل اجرائی برای این ساختمان در نظر گرفته شده که در نتیجه اجرای آنها نوجوانان و جوانان ما که اینک مراحل تحصیلی خود را در مدارس و دانشگاههای غیر یهودی طی می‌کنند برای آشنائی و احترام به رسوم چند هزار ساله یهودیان و حفظ شئونات قومی و خانوادگی به این مؤسسه جلب خواهند گردید.

مدیریت مجتمع از هر گونه اغراق گوئی و یا پرده پوشی حقایق برای به انجام رساندن این طرح، خود را برحذر می‌داند و صمیمانه از مردم دعوت می‌کند که خود از نزدیک شاهد امر باشند و هر گونه سئوالی را که مایلند مطرح کنند. اجرای طرح جدید و خرید و مرمت ساختمان نو هزینه‌ای در حدود دو میلیون دلار را در بر می‌گیرد که تا کنون مقداری از آن توسط اعضاء پرداخت گردیده ولی هنوز بودجهٔ لازم تأمین نگردیده است. از آنجا که مجتمع جدید بیت دیوید دارای بخش‌های مختلفی خواهد بود علاقمندان می‌توانند بخش یا بخش‌هائی را به نام خود و یا افراد خانوادهٔ خود خریداری نمایند و یا تا آنجا که در توان دارند در به عمل رساندن پروژهٔ جدید سهمی داشته باشند. همین قدر بدانید که در این طرح اجتماعی که به فردای فرزندان ما بستگی دارد، این مؤسسه به همکاری یکایک شما عزیزان نیاز دارد و هر یهودی در هر کجا که این پیام را می‌گیرد می‌تواند در نیل بدین هدف فرهنگی /مذهبی نقش داشته باشد. از دوستان و اقوام خود بخواهید که به صندوق سازمان بیت دیوید کمک کنند. میزان یاری مالی آنقدر مهم نیست که نفس کمک هست. هر چه اینکار در گروه بزرگتری انجام پذیرد امکان عملی شدن آن بیشتر خواهد گردید.

هدایای خود را می‌توانید به حساب شمارهٔ:

166-004545 HSBC
Bank U.S.A.
Encino, CA 91416 - U.S.A.

واریز و رسید آنرا با ذکر نام و نشانی خود برای سازمان ارسال فرمائید. و یا می‌توانید چکهای خود را مستقیماً به این نشانی ارسال دارید.

Beith David
P.O. Box 17538
Encino, CA 91416 - U.S.A.

برای آنکه اندکی بیشتر با طرح نوین سازمان بیت دیوید در بنای جدید آشنا شوید قسمت مهمی از بخشها و برنامه‌های آنرا به اطلاع می‌رسانم:

۱ سالن نیایش برای برگزاری تفیلاهای شبات در دو نوبت و نیز روزهای هفته و موعدیم.
۲ برگزاری جشنهای ملی و سنتی و خانوادگی و کنفرانسها و سخنرانی‌ها.
۳ کلاسهای عبری، فارسی، علوم و ریاضیات، کامپیوتر و تاریخ ایسرائل نو.
۴ کلاسهای روابط اجتماعی، روابط خانوادگی و آمادگی ازدواج.
۵ کلاسهای برمیتصوا، بت میتصوا و آشنائی با قوانین توراه.
۶ کلاسهای فراگیری رقصهای فولکلور عبری و ایرانی.
۷ کمپ‌های میان دوره‌ای و تابستانی برای جوانان و نوجوانان.
۸ تشکیل تورهای مسافرت به ایسرائل بمنظور تشویق به مهاجرت و سرمایه گذاری.
۹ فعالیتهای اجتماعی از جمله خدمات گوناگون به کهنسالان، مستمندان و بیماران.
۱۰ در اختیار گذاردن زمین‌های «بهشتیه» که از قبل خریداری گردیده با قیمت ارزان به متقاضیان.

با آرزوی سالی نو و روز و روزگاری بهتر همراه با آرامش و صلح برای کشورهای عزیزمان ایسرائل، ایران و آمریکا و دیگر کشورها و سپاس صمیمانه از جانب هیئت مدیره سازمان بیت دیوید برای همکاریها، همیاریها و پشتیبانیهای شما عزیزان.□

کتب و نشریات در جامعهٔ ما

گفت و شنودی با بیژن خلیلی

خادم خستگی ناپذیرِ فرهنگ و ادب ایران

قوم ما با وجود همه کم لطفی‌ها، بد زبانی‌ها، سختی‌ها و نامردمی‌هائی که طی گذشت زمان از ملل و اقوام دیگر دیده، همیشه در همه ابعاد خدمتگزار همنوعان خود بوده است. تنها در علم پزشکی نیست که یهودیان به گواهی تاریخ به بشریت خدمت‌ها کرده‌اند. در دیگر زمینه‌ها هم این امر صادق است. در هنر، ادب، علوم، امور بازرگانی، تولید صنایع، نشر کتاب و روزنامه و مجله و سایر جنبه‌ها یهودیان کوشیده‌اند به جامعهٔ خود خدمت کنند و موفق هم شده‌اند. نمونهٔ گویای چنین وضعی در جامعه کنونی ما وجود «شرکت کتاب» است که از آغاز مهاجرت تا به امروز معتبرترین و فعال‌ترین مؤسسه در چاپ و پخش کتب فارسی در آمریکاست و خدمات گرانبهای آن چنان وسعتی دارد که تمامی هموطنان ما را اعم از مسلمان و یهودی و ارمنی و بهائی و زردشتی در بر می‌گیرد. این شرکت فعال که به همت بیژن خلیلی، مرد پای استوار یهودی بوجود آمده یکی از بزرگترین افتخارات ایرانیان برونمرزی است.

بیژن گر چه در تهران، به سال ۱۳۳۰، به دنیا آمده اما از آنجا که پدر و مادر و نیز اجداد او اهل سنندج بوده‌اند در میان دوستان و آشنایان به عنوان جوانمرد کُردی شناخته می‌شود و خصوصیات اخلاقی او که همه نشان از انسانیت والای او دارند تأییدی بر این نکته است. وجود او در لس‌آنجلس و عشق و شیفتگی او به امر کتاب و «فرهنگ مدوّن» بی اراده ذهن را متوجه «کتابخانهٔ بروخیم» می‌کند که نخستین ناشر آثار هدایت و فرهنگهای حئیم و نفیسی در دوران رضاشاه بود و نیز انتشارات صفی علیشاه را در دوران محمد رضاشاه به یاد می‌آورد که آن را نیز یهودیان ایراندوست بپا کردند و صدها کتاب را در تهران به دست انتشار سپردند. نه بانیان انتشارات صفی علیشاه با بروخیم نسبتی داشتند و نه بیژن خلیلی با هیچیک از بنیانگزاران این دو سازمان نسبتی دارد. به سخن دیگر خدمت فرهنگی یهودیان ایران، به خاطر مشاغل ارثی نیست بلکه جنبهٔ قومی دارد.



بیژن خلیلی، خادم خستگی ناپذیر فرهنگ و ادب ایران

برای موضوع کتب و نشریات در جامعهٔ کنونی، بهتر آن دانستیم که به جای نوشتن هر مقاله‌ای به سراغ بیژن خلیلی، ناخدای «کشتی کتاب» ایرانیان مقیم غرب برویم و با او گفتگوئی داشته باشیم:

چشم‌انداز: جناب بیژن خلیلی قبل از هر چیز از خودتان بگوئید. چه انگیزه‌ای شمای یهودی را به این کار پُر دردسر کم درآمد کشاند؟ تازه کاش فقط با کتاب سر و کار داشتید. یلوپیج شما یک کار انقلابی در جامعهٔ ایرانیان است. روزنامهٔ ایرانشهر که هر هفته مرتب آن را انتشار می‌دهید از نظر متن و محتوی و زیبائی کم نظیر است. سرویس ۰۸ شما به داد خیلی از ایرانی‌ها می‌رسد. و بعد در همین شرکت قسمتهائی را اختصاص به موسیقی ایرانی و آلات اصیل آن داده‌اید. بگوئید چطور این کار را آغاز کردید!

بیژن خلیلی: من در سال ۱۳۵۳ از دانشگاه پهلوی در رشتهٔ راه و ساختمان فارغ‌التحصیل شدم و بعد به خدمت سربازی رفتم. میل عجیبی داشتم که باز به دانشگاه بروم و درس بخوانم. در سال ۱۳۵۷ در کنکور سراسری تهران شرکت کردم و در رشتهٔ علوم سیاسی دانشگاه ملی نفر اوّل شدم ولی دیدم درس خواندنِ تنها کافی نیست. باید وارد مرحله عمل شد. شوق و علاقهٔ باطنی‌ام به سوی کتاب و امور مربوط به آن بود. با یکی از دوستان در بحبوحهٔ انقلاب اسلامی «مؤسسهٔ گسترش فرهنگ و مطالعات» را که کار اصلی‌اش خرید و فروش کتاب بود تأسیس کردم که تا مدتی در آن فعالیت داشتم.

با شروع جنگ بین ایران و عراق و ایجاد مشکلات جدید ناگزیر ایران را ترک کردم. در نوامبر ۱۹۸۰ به لس‌آنجلس آمدم و شرکت کتاب را در ۱۲ ژانویه ۱۹۸۱ تأسیس نمودم، فقط با دو سه قفسه در ساختمان ایرانی‌های ولی. آن هم در یکی از طبقات بالا. بعد به پائین منتقل شدیم. کتابی برای فروش نبود. ارسال کتاب از ایران قدغن بود. با این همه نمی‌بایست پس می‌نشستم. می‌شد این کار را رها کرد و رفت با عنوان مهندسی ساختمان روزگار را گذراند. از اینور و آنور کتابهائی را برای فروش گرد آوردم و حتی در همان ولی داخل محل کار دو سه میز و چند صندلی گذاشتم که نقش «کتابخانهٔ عمومی» را داشت. یعنی هر کس می‌توانست آنجا بنشیند و کتاب مورد دلخواهش را بخواند. این کاری بود که سازمانهای بزرگ، باید آن را دنبال می‌کردند و در این شهر بزرگ برای کتب فارسی یک کتابخانهٔ عمومی بوجود

می‌آوردند.

چشم‌انداز: شما این کار را به عنوان شغلی که هزینهٔ زندگی‌تان را تأمین کند انتخاب کردید یا اینکه صرفاً نیت خدمت فرهنگی داشتید. شما که سرمایه‌دار نبوده‌اید که شغل و درآمد در این کار برایتان اهمیتی نداشته باشد.

بیژن خلیلی: درست می‌گوئید. البته کتابفروشی می‌تواند یک شغل تمام وقت باشد اما با این شرایطی که توضیح دادم نمی‌شد تنها به آن اکتفا کرد. این بود که در جون ۱۹۸۱ یعنی قریب شش ماه بعد از تأسیس شرکت کتاب اولین جلد یلوپیج ایرانیان را منتشر کردم. انتشار این منبع مهم رفرنس که در فرهنگ آمریکائی نقش حیاتی را دارد برای من کار آسانی نبود و اطلاعات لازم را مجبور بودم تکه تکه از اینجا و آنجا جمع کنم. اما هدف عمده من از انتشار یلوپیج آن بود که از طریق مبادله اقتصادی بین ایرانی‌ها، روابط فرهنگی بین آنان را بوجود بیاورم. یک ایرانی وقتی برای دریافت سرویس یا خرید کالائی نزد ایرانی دیگر می‌رود ضمن حرفهای دیگری که با هم رد و بدل می‌کنند از نظر فرهنگی و اجتماعی نیز بین آنان ایجاد ارتباط می‌شود. آنچه را من در سال ۱۹۸۱ به ایرانیان عرضه کردم در واقع اولین یلوپیج ایرانی‌ها در دنیا بود. نظیر آنرا نداشتیم. خانه به خانه و مغازه به مغازه باید می‌رفتم تا اطلاعات لازم را جمع کنم. آن سال یلوپیج در ۱۰۰ صفحه و ۲۰,۰۰۰ نسخه منتشر شد و امروز این منبع ضروری که به طور رایگان توزیع می‌شود بیش از ۱۰۰۰ صفحه دارد و در تیراژ ۴۰,۰۰۰ نسخه توزیع می‌شود.

چشم‌انداز: چه شد که اساس ۰۸ را گذاشتید؟ این ۰۸ عجب ما را به یاد ایران می‌اندازد.

بیژن خلیلی: آن را هم از سال ۱۹۸۷ شروع کردیم. در آن موقع متوجه شدیم که طی یک سال که فاصلهٔ انتشار بین دو جلد یلوپیج است ممکن است بعضی اطلاعات عوض بشود. مردم همیشه باید جدیدترین اطلاعات را داشته باشند که البته این در موارد نادری اتفاق می‌افتاد ولی خیلی پیش می‌آید که شما یلوپیج را در اختیار ندارید و می‌خواهید شمارهٔ تلفن فرد یا شرکت و مؤسسه‌ای را بدانید. در واقع ۰۸ همان کار ۴۱۱ را می‌کنند.

چشم‌انداز: شما اگر از ۴۱۱ استفاده کنید شرکت تلفن مبلغی را به عنوان هزینهٔ سرویس به حساب شما منظور می‌کند. شما چطور افرادی را که از ۰۸ استفاده می‌کنند از آنها بهای سرویس خود را دریافت می‌دارید

بیژن خلیلی: ما پولی نمی‌گیریم. اطلاعات را مجانی در اختیار افراد می‌گذاریم. در «شرکت کتاب» عبارت «۰۸ بفرمائید» توسط دختر خانمهائی که پشت دستگاه می‌نشینند لحظه‌ای قطع نمی‌شود. البته لازم به توضیح نیست که یلوپیج‌ها هم رایگان به دست مردم می‌رسد و ما تاکنون بیش از نیم میلیون در قطع بزرگ و قریب نیم میلیون دیگر یلوپیج جیبی بین ایرانیان توزیع کرده‌ایم.

چشم‌انداز: در کنار این همه کار و گرفتاری خوب و مثبت، هفته نامهٔ ایرانشهر را هم منتشر می‌کنید. البته در این نشریه از همکارانی مثل خانم ملیحه تیره‌گل و یا خانم ژیلا میرافشار نام می‌برید ولی دیده‌ایم گاه که خودتان سرمقاله هم می‌نویسید. مگر خداوند به شما «کُرد غیور یهودی» چقدر انرژی و توان داده؟ حسودیمان نمی‌شود. ولی خوب، می‌گویند با یک دست دو تا هندوانه را نمی‌شود برداشت و شما ماشاءالله هزار ماشاءالله چند تا هندوانه برداشته‌اید. مرحبا به این همه نیرو و انرژی.

بیژن خلیلی: من تنها نیستم. گروهی با من همکاری دارند که برای یک‌ایک آنها قدر و قیمت خاصی قائلم. در حدود ۲۰ کارمند تمام وقت با این شرکت همکاری می‌کنند که هر کدامشان به نوبه خود یک مهرهٔ مهم این دستگاهند و من همیشه در این آرزو بوده‌ام که برای شرکت کتاب امکانات بیشتری فراهم آید که بتواند برای همکاران خود رفاه بیشتری فراهم آورد. به هر حال بد نیست بدانید که ایرانشهر هم مجانی توزیع می‌شود و بابت آن بهائی دریافت نمی‌شود. البته هزینهٔ چاپ و پخش آن از محل آگهی‌ها تأمین می‌گردد ولی می‌دانید که ایرانشهر فقط یک «آگهی نامه» نیست بلکه قسمتهای سیاسی، اجتماعی، شعر و ادب و معرفی کتابها و بخش انگلیسی‌اش هر کدام وزنهٔ سنگین یک روزنامه خواندنی را به آن می‌بخشد. ولی ما در شرکت کتاب در یک طرح مهم مراحل پایانی را می‌گذرانیم که فعالیت ما را بصورت یک شبکهٔ سرتاسری بخارج از کالیفرنیا و آمریکا توسعه خواهد داد.

چشم‌انداز: یک طرح مهم؟ آن چیست دیگر؟

بیژن خلیلی: website، که به صورت فارسی و انگلیسی جوابگوی مشتاقان کتب فارسی و کتابهای خارجی مربوط به ایران خواهد بود و روی آن مدتهاست مطالعه و کار شده به زودی کامل خواهد شد و هم اکنون در سایتِ www.ketab.com مورد بهره برداری است.

چشم‌انداز: خدمات شما به کل جمعیت ایران و فارسی زبانان به قدری وسیع است که می‌شود ساعتها در خدمت شما نشست و درباره آنها گفتگو کرد. ولی چون شماره اخیر مجله ما دربارهٔ «جامعهٔ یهودیان ایرانی مقیم کالیفرنیا» است اجازه بدهید این سئوال را مطرح کنیم که شما به عنوان یک فرد یهودیِ خدمتگزار در زمینه فعالیتهای خود برای این جامعه چه کرده‌اید؟

بیژن خلیلی: کارهای ما برای حفظ میراثهای فرهنگی یهودگاه به طور مستقیم توسط خود ما و گاهی به طور غیر مستقیم به مدد و با همیاری سازمانهای دیگر یهودی انجام گرفته. انتشار تقویم دیواری عبری که هر سال بهنگام ایام رُش هشانا منتشر می‌کنیم تنها تقویم خشک و خالی نیست بلکه عصاره‌ایست از فرهنگ یهودیان و یهودیت. در تقویمهای جیبی

نیز که در نوروز هر سال توسط شرکت کتاب منتشر می‌شود ایام سال عبری را در کنار سالهای دیگر ذکر می‌کنیم. انتشار کتاب «شاهین تورا» که به همت دکتر خوبان به خط فارسی در آمده و در نهایت نفاست چاپ شده از کارهای دیگر ما است. علاوه بر این انجمن‌ها و سازمانهای یهودی این دیار که با تألیف و نشر کتاب سر و کار دارند از خدمات شرکت کتاب برخوردارند که از میان آنها باید از «بنیاد فرهنگی و آموزشی حبیب لوی» را نام ببرم که تا به حال در چاپ و پخش کتابهای این سازمان که خیلی آرام و بی سر و صدا خدمات ارزنده‌ای به فرهنگ یهودیت می‌کند همکاری داشته‌ایم. از جمله کتاب «تاریخ جامع یهودیان ایران»، «خاک خوب خدا»، «در جستجوی حقیقت» را که توسط این بنیاد فراهم آمده چاپ و پخش کرده‌ایم و چهارمین کتاب این بنیاد یعنی «خاطرات من» اثر مرحوم دکتر حبیب لوی هم اکنون توسط شرکت کتاب زیر چاپ است.

چشم انداز: استقبال مردم را از کتاب در این ایالت چطور می‌بینید؟

بیژن خلیلی: خیلی خلاصه بگویم که ایرانیان مقیم آمریکا بخصوص آنها که در این دیار بسر می‌برند از پویاترین جامعه‌هایند. اینها سعی می‌کنند بمانند و فرهنگ خود را زنده و متحرک نگه دارند. و در میان این مردم سهم یهودیان ایرانی از همه بیشتر است و این دو دلیل دارد یکی اینکه ایرانی یهودی با وجود همه نامرادیها و نامردمی‌ها که دیده به ایران و ایرانی جز طبقهٔ حاکم منفورش عشق می‌ورزد و دیگر آنکه ارتباط او با آموزش و خواندن و دانستن از ویژگی‌های قومی اوست.

چشم‌انداز: ولی می‌بینیم با وجود آنکه جامعهٔ یهودی ایرانی در این مدت بیست و چند سال کتابهای بسیاری در زمینهٔ یهودیان و یهودیت به زبان فارسی منتشر کرده‌اند در فروش آنها با زحمت روبرو بوده‌اند. مثل اینکه مردم ما علاقه‌ای به خرید و خواندن کتاب ندارند. مثلاً چند سال پیش سازمان سیامک کتابی را منتشر کرد که روی دستش ماند و اینکار را بکلی کنار گذاشت.

بیژن خلیلی: کمبود علاقه نیست. کمبود معرفی کتاب است. شما می‌بینید که در محیط آمریکا یک کتاب که منتشر می‌شود برای معرفی‌اش چه اقدامات مؤثری بعمل می‌آید. مثلاً نویسنده‌اش راه



می‌افتد و در اینجا و آنجا به سخنرانی می‌پردازند. یا کتاب بطور درست در نشریات نقد و بررسی می‌شود ولی، کتاب را منتشر می‌کنیم و منتظر می‌مانیم که مردم برای خرید آن سر و دست بشکنند. فراموش نکنید که صنعت یا تجارت کتاب چهار مرحله جدا از هم دارد که همه آنها مربوط به بعد از تألیف آنند. اوّل چاپ کتاب است، بعد انتشار آن، مرحلهٔ سوم پخش و توزیع آن و آخرین مرحله جزئی فروشی آنست. در دنیای غرب بخصوص در آمریکا هر کدام از این مراحل را یک سازمان مجهز عهده‌دار است ولی ما در اینجا می‌خواهیم هر چهار قسمت را خود عهده‌دار شویم. اگر سازمانی مثل سازمان سیامک در نشر یک کتاب موفق نمی‌شود دلیل عمده‌اش آنست که این امر کار او نیست.

شاید بیجا نباشد اگر بگویم در همین قضیه کتاب و کتابفروشی مقداری هم اطلاع جامعه شناسی لازم است. مثلاً جامعهٔ یهودی ایرانی خیلی علاقمند است در جمع و در حضور دیگران که برای جلسه‌ای همگانی به مناسبت انتشار یک کتاب تشکیل شده کتاب بخرد و در حالت انفرادی این علاقه فروکش می‌شود. امروزه بازار فرهنگی بسیار سرسام‌آور و شلوغ است و رسانه‌های دیگر به رقابت با کتاب برخاسته‌اند. با این همه می‌بینیم که کتابفروشی‌ها نه تنها از میان نرفته‌اند بلکه توسعه هم پیدا کرده‌اند. همین کتابفروشی **Border** روبروی شرکت کتاب را ملاحظه کنید. برای جلب مشتری بخصوص طبقهٔ جوان «رستوران» کوچکی دارد با کلی میز و صندلی. جامعهٔ ما برای جلب توجه و علاقهٔ مردم برای خواندن کتاب هیچگونه قدمی بر نمی‌دارد و بعد، از عدم استقبال آنها در خرید کتاب شکوه می‌کنند. به کتابخانه‌های عمومی شهر که بروید قسمتی از کتابخانه را بخش کتب فارسی خواهید دید. اگر علاقه و استقبالی نبود این بخشها بوجود نمی‌آمد.

چشم‌انداز: امروزه مردم ما بیشتر به خواندن چه کتابهائی علاقه نشان می‌دهند.

بیژن خلیلی: کتابهای آموزنده، کتابهائی که به آنها اطلاعات بیشتری بدهد مثل کتب سیاسی و روانشناسی و تاریخی و بعد کتبی که داستان و رمان باشد. چه اصل و چه ترجمه. زندگی هر یک از ماداستانی جداست و هر کدام ما دوست داریم بدانیم داستان زندگی دیگران چه بوده.

چشم‌انداز: با سپاس از شما و همه همکاران عزیزتان و با آرزوی موفقیت بیشتر شما به همه ایرانیان. □

۶- جامعهٔ یهودی ایرانی کالیفرنیا خارج از لس آنجلس



یهودیان ایرانیِ اورنج کانتی

چرا بهار پایا (پیوند ایرانیان یهودی اورنج کانتی) خزان شد؟

نوشتهٔ: منیژه شایسته یومطوبیان

در یکی از شب‌های اواخر سال ۱۹۹۲ تلفن زنگ زد، گوشی را برداشتم، خانم شومر بودند. من با ایشان در میهمانی‌های دوستانه دیگر آشنا شده بودم. بعد از سلام و احوالپرسی، علت تلفن را جویا شدم، ایشان اظهار داشتند که با تنی چند از دیگر دوستانشان در حال تشکیل سازمانی برای ایرانیان یهودی مقیم اورنج کانتی هستند و از من خواستند که در جلسهٔ آشنائی شرکت کنم. یک لحظه در ذهنم فکر کردم که مگر چند نفر ایرانی یهودی، مقیم اورنج کانتی هستند، و با کمال تعجب دریافتم که در اورنج کانتی ۹۰,۰۰۰ یهودی از کشورهای شوروی و آمریکای لاتین و خود آمریکا و بیش از ۳۰۰ خانوار ایرانی یهودی زندگی می‌کنند. به هر حال تاریخ و محل جلسهٔ آشنائی را در اختیارم گذاشتند و من در حین تحسین از چنین اقدامی میل همکاری خود با این سازمان را ابراز کردم. در روز موعود در جلسهٔ آشنائی با جمع بزرگی از یهودیان ایرانی مقیم اورنج کانتی روبرو شدم. با هیجان فراوان شروع به خوش و بش با مدعوین کردم و در همین جلسهٔ آشنائی با چند نفر از دوستان سازمان سیامک و سایر سازمانهای یهودی چه ایرانی و چه آمریکائی برخورد کردم که نشان دهندهٔ پشتیبانی و همکاری آنها از چنین اقدامی در اورنج کانتی بود. گردآوری آن جمع و ترتیب چنان جلسه‌ای گویای زحمت و کوشش فراوان و قابل تحسین و تمجید بود. به هر حال در آن هنگام گردانندگان جلسه به اطلاع عموم رساندند که مجمع عمومی سازمان به زودی تشکیل خواهد شد و از همه دعوت کردند که در این جلسه شرکت کنند. در دو جلسه بعدی که با حضور تعداد بیشتری برگزار شد برنامه‌های مختلفی اجرا و اعضاء هیئت رئیسه نیز معرفی شدند. بعد از آن من دیگر در برنامه‌ها شرکت نکردم، ولی کم و بیش اخباری راجع به برنامه‌ها و فعالیت‌هایشان به صورت پراکنده می‌شنیدم که

سرانجام از خبر پایان گرفتن سرگذشت «پایا» اطلاع یافتم.

مدتها گذشت و همیشه این سئوال در ذهن من وجود داشت که چه شد و چه بر سر پایا آمد؟ اخیراً تصمیم گرفتم که با دست اندر کاران این سازمان تماس گرفته و علت را جویا شوم. و این چکیده‌ای از گفتگوهای من با آنهاست نخست به سراغ دکتر فریور رفتم:

- آقای دکتر فریور چه بر سر پایا آمد؟

جواب خیلی مختصر و کوتاه بود:

- سازمان درآمدی نداشت و به هم خورد.

- همین.

- بله، شاید بد نباشد با خانم گیتی شومر صحبت کنید، ایشان در جریان همه چیز بودند.


STAFF PHOTO/CINDY O'DELL

Form new organization: Irvine resident Guity Shomer, with help of her husband, Solomon, has formed a new organization of Iranian Jews living in Orange County.

خانم گیتی شومر و همسرش که در ایجاد سازمان پایا فعالیت جدی داشتند.

(از روزنامهٔ The Irvine World News. Dec. 1992)



دکتر اردشیر بابک نیا در حال سخنرانی. خانم دکتر میترا مقبوله در سمت چپ عکس ایستاده اند.

با خانم شومر تماس گرفتم و بعد از سلام و احوالپرسی منظورم را از تماس با ایشان بیان کردم و از ایشان خواستم که داستان به وجود آمدن و از بین رفتن پایا را برایم شرح دهند، ایشان با کمال صبر و حوصله و نهایت همکاری چنین گفتند:

– البته این اولین بار نبود که من سعی میکردم سازمانی برای یهودیان ایرانی مقیم اورنج کانتی تأسیس کنم. حدود ۱۵ تا ۱۶ سال پیش نیز من و چند نفر از فامیل و دوستانمان کانون کوچکی در کتابخانهٔ شهر هانتیگتون بیچ (Huntington Beach) به وجود آوردیم که در اثر کارشکنی‌ها به هم خورد. من همیشه در نظر داشتم که سازمانی برای همبستگی و اجرای برنامه‌های فرهنگی، اجتماعی و هنری به دور از مقاصد شخصی و جدال‌های ایدئولوژیک برای یهودیان ایرانی مقیم اورنج کانتی تأسیس کنم. بدین منظور از دوستان علاقمند دعوت کردم تا با کمک و همیاری آنها این مقصود را جامه عمل بپوشانیم.

با تلاش و همکاری بی شائبه همسرم شروع به گردآوری اسامی و نشانی یهودیان ایرانی مقیم اورنج کانتی، از شمال به جنوب و از شرق به غرب کردیم و سازمان در ۱۲ دسامبر ۱۹۹۲ مصادف با جشن حنوکا در شهر اِروابن پایه گذاری شد. جلسه افتتاحیه با استقبال فراوان و حضور ۲۵۰ نفر از یهودیان ایرانی مقیم اورنج کانتی برگزار گردید. در این جلسه با سربلندی فراوان از به انجام رسیدن این اقدام، اهداف سازمان را چنین شرح دادم:

- آموزش ارزش‌های یهودی.
- تبادل نظر و همکاری در زمینه‌های شغلی و حرفه‌ای بین اعضاء سازمان.
- آشنائی جوانان در محیطی مناسب.
- اجرای جشنهای مذهبی و سنتی.
- افزایش سطح آگاهی‌های اعضاء سازمان از طریق دعوت از شخصیت‌های آگاه فرهنگی، علمی و ادبی.

در این جلسه نمایندگان دیگر سازمانهای یهودی در لس‌آنجلس نیز حضور داشتند. از آنجمله آقای داریوش فاخری از سازمان سیامک و فروزانفر از نصح ایسرائل و آقای صیون ابراهیمی از فدراسیون یهودیان ایرانی. در اینجا لازم می‌دانم که از کمکها و راهنمائی‌های بی شائبه سازمان سیامک بخصوص آقای شهرام سیمان برای انجام تمام کارهای چاپی تشکر کنم.

جلسات دوم و سوم هم پس از معرفی اعضاء هیئت رئیسه با شرکت افراد بسیار و اجرای برنامه‌های مختلف هنری، انتقادی و معرفی کتاب برگزار شد.

به همین ترتیب برنامه‌های مختلف دیگری از قبیل دید و بازدید موعد پسح، شب شعر، برنامه با علیرضا میبدی، دیدار از موزه هالاکاست و مهمانی شام به افتخار خانم «دایان فین اشتین» (Diane Feinstein) که تعداد آنها به ۲۲ جلسه می‌رسید با همکاری و همیاری افراد داوطلب اجرا گردید. ولی با گذشت زمان میزان همکاری‌ها کمتر و کمتر شد و به آنجا رسید که من به تنهائی عهده‌دار امور مختلف سازمان شدم، و اگر



افتتاح سازمان پایا در اورنج کانتی در دومین شب حنوکای ۲۰ سال قبل

چه با علاقه و پشتکار فراوان سعی می‌کردم که سازمان را سر پا نگهدارم، ولی متأسفانه علاقه و تلاش من به تنهائی برای بقاء این سازمان کافی نبود. از آنجا که برای پیشبرد این چنین سازمانی نیاز به همکاری دسته جمعی و درآمد بیشتر است، در نشست‌های مختلف سازمان مسائل را مطرح کرده و درخواست همکاری‌های بیشتر و دعوت از افراد تازه با افکار و ایده‌های نو کردم که به آنها توجهی نشد و بدین طریق سازمانی که با جدیت، کوشش و ایثار فراوان پایه گذاری شده بود کم‌کم از بین رفت و به قولی سازمان پایا بی پا شد.

به دنبال تشکر از خانم گیتی شومر با خانم دکتر مقبوله تماس گرفتم. ایشان در کمال خوشروئی آنچه را که اتفاق افتاده بود چنین شرح دادند:

– من با خانم شومر در کلاسهای کبالای خودم آشنا شدم، در یکی از جلسات ایشان طرح تشکیل چنین سازمانی را در اورنج کانتی مطرح کردند. من به ایشان خاطر نشان کردم که اگر هدف این سازمان شناساندن یهودیت به یهودیان و غیر یهودیان در حالی که آگاهی دهنده، سرگرم کننده و تفریحی نیز باشد، من حاضر به همکاری هستم. همچنین متذکر شدم که اگر هدف از این سازمان آشنائی دختران و پسران است، سازمانها و انجمن‌های فراوانی این مهم را به عهده دارند و من نیازی به این امر نمی‌بینم. هدف اصلی من که با خانم شومر در میان گذاشته شد، این بود که پایا وسیله‌ای برای ایجاد تفاهم و آشنائی بین ایرانیان یهودی و غیر یهودی با استفاده از مبانی زیبای یهودیت باشد و به هیچ وجه هدفی مثل تشویق شرکت کنندگان در جلسات به تغییر مذهب در میان نبود. به توافق رسیدیم و من و ایشان با تلاش فراوان جریان را دنبال کردیم. برنامه‌ریزی‌ها و محتوای جلسات به عهدهٔ من و تماس با مردم به عهدهٔ ایشان بود. در همین احوال چند نفر دیگر نیز به ما پیوستند و هستهٔ مرکزی بوجود آمد. به منظور برگزاری هر چه بهتر جلسات آشنائی، و مجمع عمومی از همکاری دوستان غیر یهودی که در کلاس کبالای من بودند نیز استفاده کردم و در نتیجه چند نفری از آنها در جلسه مجمع عمومی شرکت کردند. ولی کم‌کم مخالفت با شرکت دیگران در جلسات یهودیان شروع شد و از آمدن آنها جلوگیری بعمل آمد. سازمان تدریجاً تبدیل به یک سازمانی با تعصب خشک به یهودیت گردید و این مغایر با هدف اصلی من که شناساندن یهودیت عرفانی و نه یهودیت قشری است بود. بنابراین، این تغییر مشی منجر به استعفای من و دکتر مشکین‌پور گردید و من ضمن نامه‌ای از سازمان «پایا» درخواست کردم که از نوشته‌های من در جلسات و نشریاتشان استفاده نکنند. این امر بعد از جلسهٔ مجمع عمومی اتفاق افتاد. لازم به تذکر است که در سخنرانی جلسه افتتاحیه که ایراد کردم و ضبط شده است من به طور وضوح پیشگوئی کرده بودم که چنانچه پایا به اهداف اصلی خود پشت پا بزنند، پایدار و پایا نخواهد بود. با این وجود امیدوارم بودم که پس از استعفای من،

این سازمان اقلاً به نحوی درخور و شایسته احتیاجات جامعهٔ ایرانی یهودی مقیم اورنج کانتی به فعالیت خود ادامه بدهد که متأسفانه چنین نشد.

پس از سپاس فراوان از خانم دکتر میترا مقبوله، با دکتر اردشیر بابک نیا تماس گرفتم، و بالطبع پرسیدم: آقای دکتر چه بر سر پایا آمد؟

- الان دیگر چه اهمیتی دارد؟
- که از تجربهٔ شماها درسی گرفته باشیم.
- داستان این سازمان نیز مثل همهٔ سازمانهای دیگر یهودی بود. بگذارید داستانی را برایتان بگویم، آنوقت بخوبی خواهید فهمید چه بر سر سازمان آمد. دو نفر یهودی در جزیره‌ای گیر کردند، بعد از مدتی یکی از آنها پیشنهاد کرد که کنیسائی بسازند. دیگری گفت ما که «عَسارا» نیستیم، کنیسا می‌خواهیم چه کنیم؟ بالاخره اولی، دومی را متقاعد کرد که کنیسا را بسازند. کنیسا ساخته شد و هر دو نفر شنبه‌ها و سایر روزهای مذهبی به آنجا می‌رفتند و برنامه‌های مذهبی را اجرا می‌کردند. بعد از چند هفته یهودی اولی به کنیسا نیامد، دیگری پیش او رفت و علت نیامدنش را جویا شد، یهودی اولی گفت: من از سرویس کنیسا خوشم نمی‌آید!

داستان پایا نیز داستان این دو یهودی در جزیرهٔ اورنج کانتی بود. ما یهودیان همیشه می‌خواهیم که کار خودمان را بکنیم و به جمع توجهی نداریم. البته هم اکنون سازمانی به نام JCC (Jewish Community Center) در ارواین در حال افتتاح هست که من معتقدم یهودیان ایرانی نیز در آن بایستی حضور کامل داشته باشند، حتماً نبایستی رئیس و نایب رئیس داشته باشیم. با در نظر گرفتن این واقعیت که جمعیت ایرانی یهودی مقیم اورنج کانتی رو به افزایش است، بایستی به دیگران نشان بدهیم که یهودیان ایرانی چه کسانی هستند و چه تاریخی دارند. بایستی این واقعیت را به دیگران و به فرزندان خود بازگو کنیم که ایرانیان یهودی از قدیمی‌ترین و بهترین یهودیها هستند، زیرا که ۲۵۰۰ سال یهودی باقی ماندند و دوام آوردند. از همکاری و خوشروئی دکتر بابک نیا تشکر نمودم.

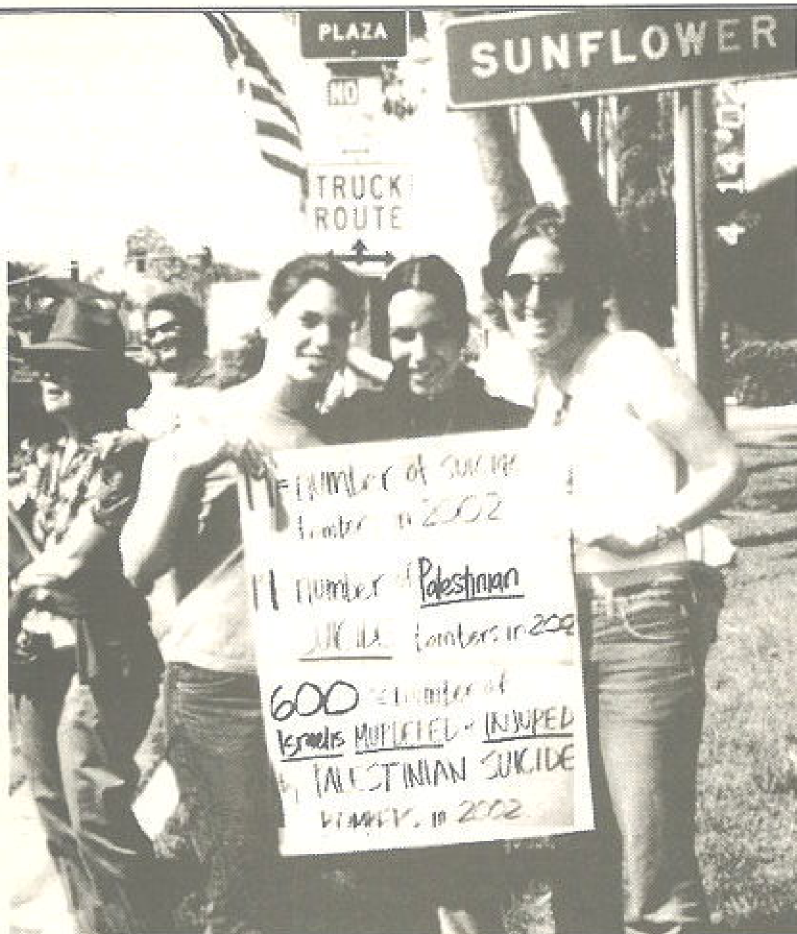
در این جا بود که از خود پرسیدم که چرا من بعد از جلسهٔ سوم در فعالیتها و برنامه‌هایشان شرکت نکردم؟ همیشه معتقد بوده‌ام که داوطلب اجرای خدمات اجتماعی شدن، فقط نام، شهرت و مقام نیست، و قبول آن لازمهٔ داشتن خصوصیاتی از قبیل آمادگی، علاقه، پشتکار فراوان، وقت زیاد، از خودگذشتگی بسیار، قابلیت انتقاد پذیری بیش از حد، قابلیت در نظر گرفتن مصلحت جامعه و نه مصلحت شخصی و بیش از همه قابلیت و حوصله داشتن در ارتباط مستقیم با مردم جامعه دارد و فقدان هر کدام از این‌ها نه تنها به انجام رساندن این خدمات اجتماعی را دشوار، بلکه شخص داوطلب را دلسرد و نسبت به خدمات اجتماعی بدبین خواهد کرد. از جانب دیگر اساس پایداری یک سازمان اجتماعی، مردمی بودن آن است. به این صورت که بهتر است که اعضاء هیئت رئیسه یا نمایندگان مردم از جانب افراد جامعه انتخاب شوند و این درست بر عکس آن چیزی است که بر پایا رفت. به یاد می‌آورم که در جلسهٔ مجمع عمومی که در آن بیش از ۳۰۰ نفر شرکت داشتند، گوینده به روی سن رفت و اعضاء هیئت رئیسه انتصابی را به شرح زیر معرفی کرد.

آقای دکتر...متخصص...رئیس، آقای دکتر...متخصص... نایب رئیس، آقای دکتر...متخصص...دبیر و به همچنین اعضای دیگر. و به این ترتیب همگی اعضاء هیئت رئیسه به غیر از دو نفر، دکتر با تخصصهای مختلف بودند و جلسه تقریباً تبدیل شده بود به تبلیغ برای آقایان دکترها و تخصص‌هایشان که آن هم اگر از جانب مردم انتخاب شده بودند مسئلهٔ مهمی بشمار نمی‌رفت. اما انتخاب نشده بودند. انتصاب شده بودند. انتظار من به عنوان یکی از اعضاء جامعه ایرانی یهودی مقیم اورنج کانتی این بود که اعضاء هیئت رئیسه موقت را معرفی کنند، سپس کاندیدها خود را معرفی کرده و توضیح دهند که برنامه‌ها و هدفهایشان برای پیشبرد امور سازمان چیست. آن گاه روز انتخابات را تعیین کنند تا مردم به این کاندیدها رأی بدهند. شاید روش انتصابی ناشی از این واقعیت است که ما در آن چنان سیستم دیکتاتوری بزرگ شده‌ایم که در آن تمام مقامات انتصابیِ بودند و نه انتخابی و این مقامات برای مردم تصمیم می‌گرفتند که مسائل مردم چیست و چه می‌خواهند بدون آنکه مردم در این تصمیمات دخالتی داشته باشند. به هر حال امیدوارم که تجربیات این خیراندیشان جامعه، چراغ راه آنهائی که قصد شروع چنین سازمانی دارند و یا داوطلب خدمات اجتماعی هستند باشد و جوانان ما با کوله‌باری از یادگیری‌های دموکراتیک و در نظر گرفتن تجربیات دیگران بتوانند خادمان بهتری برای جامعه و مردمی که از میان آنها برخاسته‌اند باشند.□

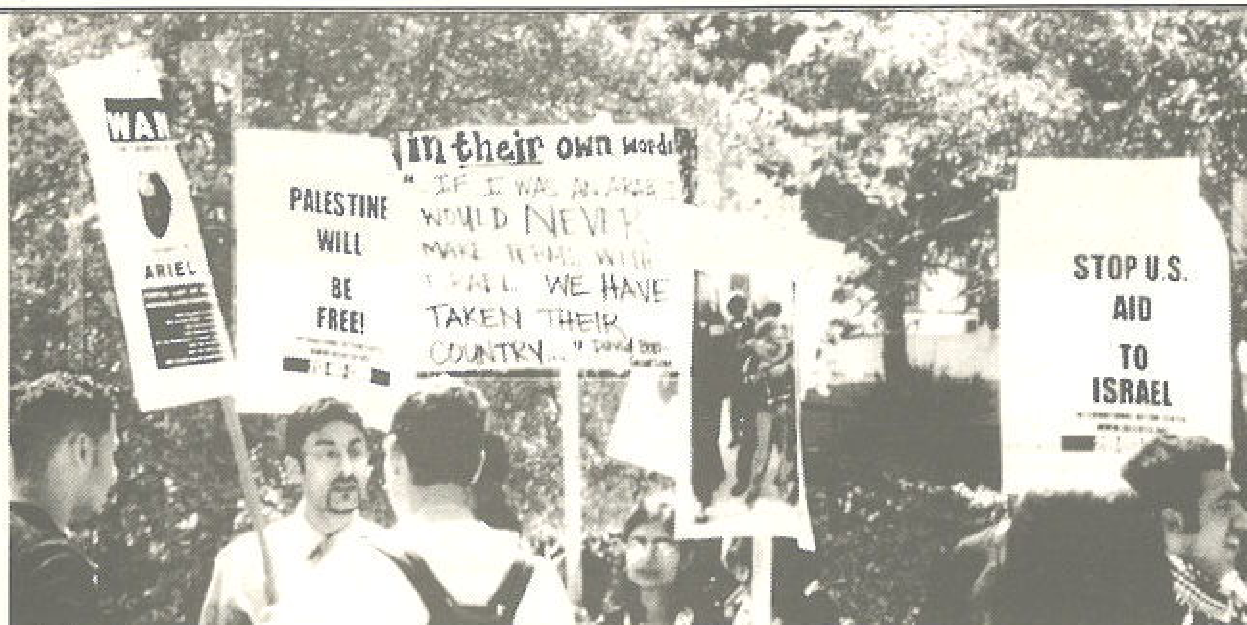
به امید آن روز و روزهای بهتر

تظاهرات له و علیه ایسرائل در اورنج کانتی

وقایع سال‌های اخیر در ایسرائل بخصوص از زمانی که انتفاضه دوّم آغاز شد طبعاً در جهان خارج از این منطقه واکنش‌های ضد و نقیض داشته است. نه تمامی جمعیت دنیا به هواداری از ایسرائل فریاد خود را بلند کرده‌اند و نه آنکه در سراسر دنیا همگی علیه این کشور مشت‌های گره کرده خود را در هوا تکان داده‌اند. همه جا، هم این بوده است و هم آن. در اورنج کانتی نیز وضع چنین بوده است. اما فعالیت «اتحادیه دانشجویان یهودی» (JSU) وابسته به سازمان هیلل در دانشگاه کالیفرنیای اِرواین که ریاست آن را «شیلا نوفر» دانشجوی ایرانی به عهده دارد در مقابل تظاهراتی که به نفع فلسطینی‌ها انجام گرفته چشمگیرتر بوده



شیلا نوفر و دوستانش با ارقام و آمار واقعیت ها را بازگو می کنند

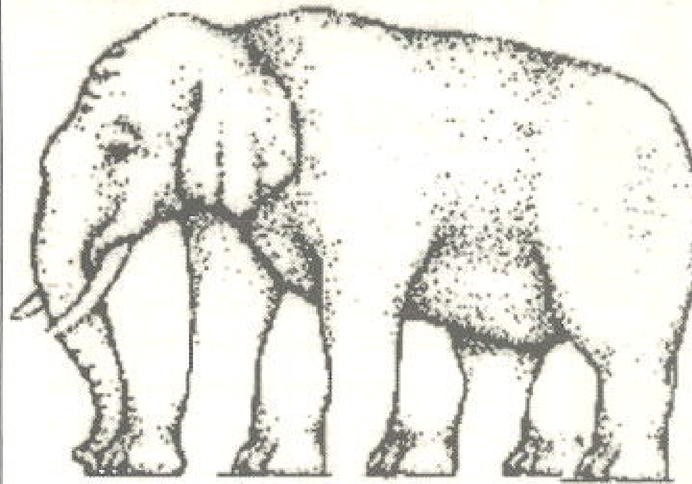


جوانان عرب و فلسطینی علیه ایسرائل پلاکاردهای تحریک آمیز حمل می کنند

است. این سازمان سال جاری با اجرای برنامه‌های متعدّد و آموزنده زیر نام «هفته یادبود هولوکاست» در محیط دانشگاه موفق شد که اذهان دانشگاهیان به ویژه جوانان را با آن چه بر همکیشان ما در این قرن رفته و سرانجام به بازگشت آنان به کشور اجدادیشان انجامیده آشنا سازد.

«اتحادیه دانشجویان یهودی» در برابر تظاهرات دانشجویان عرب و فلسطینی که با شعارهای زننده و تحریک‌آمیز به میدان می‌آیند تا افکار دیگران را نسبت به ایسرائل منحرف کنند با اتکاء به ارقام و آمار و واقعیت‌ها تظاهرات متقابلی بر پا می‌کنند که در زدودن اثراتی که حریفان بر اذهان ناظران می‌گذارند نقش مهمی بازی می‌کند. اصولاً در این گونه تظاهرات چه در اورنج کانتی و چه در لس‌آنجلس دانشجویان یهودی ایرانی خیلی بیشتر از دانشجویان آمریکائی و سایر دانشجویان یهودی به هواخواهی ایسرائل شور و حرارت نشان می‌دهند که دلیل این امر از نظر پیوندهای عمیق مردم با ملّت و مملکت ایسرائل قابل توجه است.

اگر در اورنج کانتی، به هر دلیل سازمان «پایا» نتوانست پایدار بماند در عوض جوانان یهودی ایرانی در این قسمت از ایالت کالیفرنیا در کنار کسب دانش و درس و تحصیل از برای حفظ و سربلندی یهودیان دنیا در تلاش و کوششند، خداوند یار و نگهدارشان باد. □



اگر گفتید این فیل چند تا پا دارد؟

یهودیان ایرانیِ مقیم سَن دیاگو

گفتگوئی با آقای دکتر یعقوب نظیری

برای کسب آگاهی کلّی از ایرانیان یهودی که در شهر San Diogo بسر می‌برند دنبال فرد مطلعی می‌گشتیم که با ما در این امر همکاری کند. به قول معروف هر چه بیشتر گشتیم کمتر یافتیم تا اینکه دوستی به ما اطلاع دادند که آقای دکتر نظیری که سالها در سان‌دیاگو بسر برده‌اند و اینک ساکن لس‌آنجلس هستند ممکنست در این کار ما را یاری کنند. ناگزیر سراغ ایشان را گرفتیم و گفتگوئی کوتاه بین ما انجام شد که نتیجهٔ آن اینست:

چشم‌انداز: آقای دکتر با توجه به اینکه جنابعالی مدت درازی با خانواده خود در سان‌دیاگو زندگی کرده‌اید می‌خواستیم یک اطلاعات کلی درباره یهودیان ایرانی این شهر در اختیار ما بگذارید.

دکتر نظیری: جمعیت یهودیان ایرانی این شهر متشکل نیستند و از خود سازمان و انجمن جدائی ندارند. در واقع آنجا را با توجه به اینکه در حدود دو ساعت رانندگی با لس‌آنجلس فاصله ندارد باید یکی از حومه‌ها یا شهرستانهای نزدیک لس‌آنجلس به حساب بیاورید. در حدود پنجاه خانوار یهودی ایرانی در این شهر ساکنند که همه‌شان در قسمتهای مختلف پراکنده‌اند و چندان با هم آمد و رفتی ندارند. اعیانها در «لایوها» زندگی کنند و طبقه متوسطه هم در شهر پراکنده‌اند. منطقه مخصوصی از شهر که محل زندگی این مردم باشد وجود ندارد. در میان این پنجاه خانوار، یهودیانی که به شهرستانهای مختلف ایران تعلق داشته‌اند وجود دارد. در آنها از همدانی و تهرانی و بروجردی گرفته تا نهاوندی و اصفهانی کسانی را ملاحظه می‌کنید که این خود جمعیت پراکنده را پراکنده‌تر کرده است. معاشرت‌ها بین مردم خیلی کم است و اغلب همدیگر را درست نمی‌شناسند.

چشم‌انداز: ببخشید. به این ترتیب که می‌فرمائید پس هر چند خانواده بصورت عزلت و جدا افتاده زندگی می‌کنند.

دکتر نظیری: خیر. گفتم که این شهر را از توابع لس‌آنجلس بدانید. تصور نکنید هر دو سه خانواری در جزیره‌ای دور افتاده پرت از دیگران دور افتاده‌اند. آمد و رفت آنها با یهودیهای ایرانی لس‌آنجلس است. حتی ممکنست برای شرکت در یک جشن عروسی عصر از اینجا راه بیفتند و دو سه ساعتی بعد از نیمه شب به خانه‌شان برگردند. مسافرت آنها به لس‌آنجلس بیشتر به منظور یافتن شریک زندگی و ازدواج است. چه پسر و چه دختر. در واقع اگر لس‌آنجلس نبود، ایرانی‌های یهودی هم چندان اشتیاقی به سکونت دائمی در این شهر نشان نمی‌دادند.

> **در حدود پنجاه خانوار یهودی ایرانی در این شهر ساکنند که همه‌شان در قسمتهای مختلف پراکنده‌اند و چندان با هم آمد و رفتی ندارند.**

چشم‌انداز: این جمعیت قلیل عموماً به چه کارهائی اشتغال دارند؟ چگونه امرار معاش می‌کنند؟

دکتر نظیری: از افراد تحصیلکرده که بیشتر به شغل پزشکی اشتغال دارند بگذریم آنهائی که کار آزاد دارند عموماً طلا فروش، جواهر فروش، سلفون فروش و لباس فروشند و یا در کار امور مربوط به Real Estate سرگرم بکارند. خانمها اغلب بروکر هستند. کسانی هم «لیکور استور» دارند.

چشم‌انداز: این درست که سازمان و انجمنی ندارند ولی در میان آنها آیا هیچ کار گروهی هم انجام نمی‌شود؟

دکتر نظیری: چرا. دوره‌های خانوادگی جای سازمانهای طویل و عریض را در این شهر گرفته است. در امور اجتماعی خانمها مخصوصاً فعال‌ترند و زیر نام «حاداسا» گردهم‌آئی‌هائی تشکیل می‌دهند و کمک‌هایی جمع‌آوری می‌کنند که اینها خود دلیل نگهداری روحیهٔ قوی یهودیت در این جمع پراکنده از هم است.

چشم‌انداز: مسئله تحصیل بچه‌های یهودی ایرانی چه؟ مدرسه و کنیسائی خاص آنها که نیست. آموزش یهودی را کجا یاد می‌گیرند؟

دکتر نظیری: اینجا دیگر ایرانی و آمریکائی مورد بحث نیست. یهودی بودن مطرح است. البته برای جامعهٔ یهودیان آمریکائی حتی ارتدکسها در این شهر وسائلی هست و یهودیان ایرانی از آنها استفاده می‌کنند. تازه در همین لس‌آنجلس با این جمعیت کثیر یهودی ایرانی مگر وضع چگونه است. بیشتر دختر پسرها برای بت میتصوا و برمیتصوا شدن از طریق کنیساهای آمریکائی تعلیم می‌بینند. در سن‌دیاگو هم همین وضع است. آنکه بخواهد دین و ایمانش را نگه دارد، تحت هر شرایطی می‌تواند موفق باشد. از نظر دانشجویان هم، همیشه تعداد دانشجوی یهودی ایرانی در این شهر هستند که جدا از خانواده خود در اینجا بسر می‌برند. اینها گاهی هر کدام مبلغی پول روی هم می‌گذارند تا یک پارتی را میان خود و همسالان خود برگذار کنند. تعداد این دانشجوها معمولاً از ده دوازده نفر بیشتر نیست. □

یهودیان ایرانیِ شمال کالیفرنیا

از دکتر ژاله پیرنظر

جمعیت یهودیان ایرانی مقیم شمال کالیفرنیا، از شهر **Gilroy** گرفته تا **Santa Rosa**، با مرکزیت شهر سان فرانسیسکو، جمعیتی پراکنده است که بیشتر در سه منطقه تراکم دارد. این سه منطقه عبارتند از:

الف: منطقهٔ سن هوزه (در جنوب منطقهٔ خلیج **Bay Area**).

ب: منطقهٔ مارین کانتی **(Marin County)** واقع در شمال شهر سان فرانسیسکو.

پ: منطقهٔ سان ماتئو **(San Mateo)** و شهر سان فرانسیسکو و ناحیهٔ قسمت شرقی خلیج **(East Bay)**.

در شمال کالیفرنیا در مجموع تعدادی حدود ۱۲۰ خانوادهٔ یهودی ایرانی ساکن هستند و جمعیتی حدود ۵۰۰ نفر را شامل می‌شود. منطقهٔ سن هوزه که دارای ۵۰ الی ۵۵ خانواده است، بالاترین درصدِ جمعیت یهودیان ایرانی را شامل است. پس از سن هوزه، منطقهٔ مارین کانتی (شامل شهرهای **San Rafael, Tiboron** و **Sansalito**) واقع در ناحیهٔ شمالی سان فرانسیسکو دارای حدود یک سوم کل جمعیت یهودیان شمال کالیفرنیا است. به عبارت دیگر جمعیتی حدود ۳۳ درصد کل شمال کالیفرنیا را در بر دارد و در آخر، منطقهٔ **San Mateo** است که در برگیرندهٔ ناحیهٔ بلافاصلهٔ جنوب سان فرانسیسکو است و شامل **Palo Alto** (شهری که دانشگاه اِستانفورد در آن قرار دارد) و منطقهٔ معروف به «درهٔ سیلیکان» **Silicon Valley** یا پایتخت جهان تکنولوژی و کامپیوتر می‌باشد. شهر سان فرانسیسکو، منطقهٔ **San Mateo** و ناحیهٔ شرقی خلیج **(East Bay)** که شهر برکلی و دانشگاه کالیفرنیا و اُکلند **(Oakland)** را در بر می‌گیرد، در مجموع، جمعیتی حدود ۲۰ درصد کل یهودیان ایرانی ساکن شمال کالیفرنیا را در خود دارد. به طور فشرده درصد تراکم جمعیت در سه منطقهٔ نامبرده چنین است:

سن هوزه: در حدود ۵۰ درصد

مارین کانتی: در حدود ۳۰ درصد

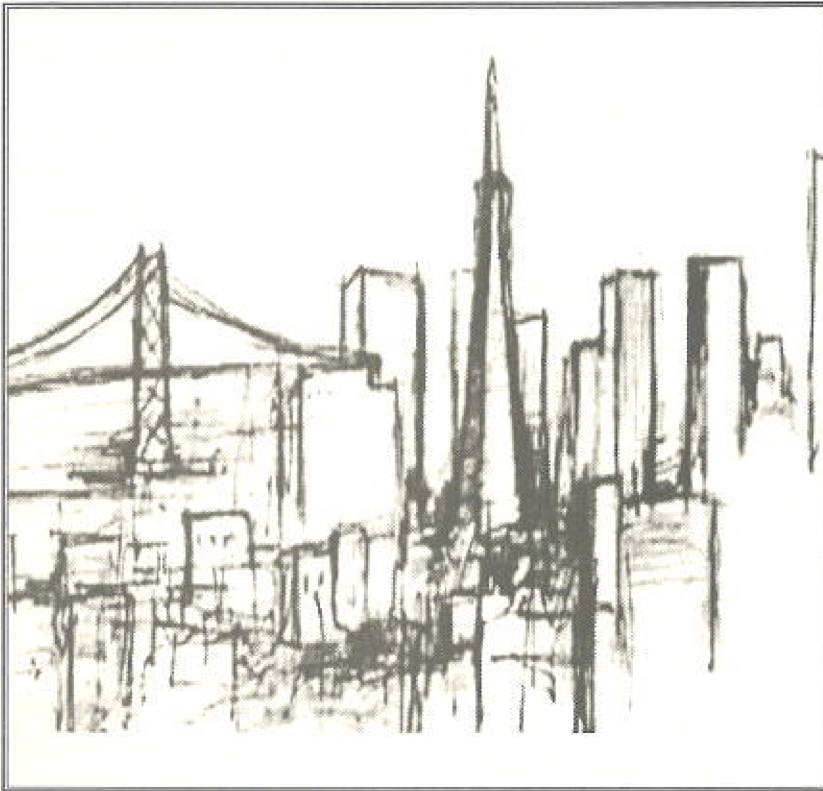
منطقهٔ شرقی و سان ماتئو: در حدود ۲۰ درصد

جالب توجه اینکه تعداد یهودیان ایرانی مقیم سان فرانسیسکو از ۵ خانواده تجاوز نمی‌کند و اکثریت قاطع در مناطق اطراف این شهر پراکنده‌اند.

ریشه‌های شهرستانی و موقعیت مذهبی:

یهودیان ایرانی شمال کالیفرنیا از شهرهای مختلف ایران به اینجا کوچ کرده‌اند: از کل حدود ۵۰۰ نفر یهودی ایرانی در شمال کالیفرنیا، جمعی حدود ۴۰ درصد از اهالی شیراز هستند. ۲۰ درصد از تهران، ۱۰ درصد از اصفهان، ۵ درصد از اهالی کردستان، ۱۵ درصد همدانی و ۱۰ درصد نیز کرمانشاهی‌الاصل هستند. شاید بتوان گفت از مجموعهٔ این جمعیت، حدوداً ۴۰ درصد به طور سنتی و به سبک ایرانی مذهبی هستند. اینها اکثراً سالمندان این جمعیت را تشکیل می‌دهند. جمعیتی نیز در حدود ۳۰ درصد باصطلاح «ارتدکس **Orthodox**» و ۲۰ درصد نیز «محافظه کار» یا میانه‌رو هستند. در حدود ۱۰ درصد هم خود را غیر مذهبی می‌خوانند. با این همه مرکز عبادت و کنیسای ایرانی برای این جمع یهودی در این منطقه وجود ندارد. افراد این جامعه در شمال کالیفرنیا برای شرکت در مراسم مذهبی و نیایش به کنیساهای آمریکائی موجود در منطقه پیوسته‌اند و در آن مراکز شرکت می‌کنند و عموماً این مراکز یا کنیسای رفرم هستند و یا **Conservative**. تنها در منطقهٔ جنوبیِ شمال کالیفرنیا به همت خانوارهای شیرازی مقیم سن هوزه مرکزی در یکی از خانه‌های مسکونی به تجمع عبادت کنندگان اختصاص داده شده و در آن به سبک و سیاق سنتی یهودی ایرانی روزهای شنبه و ایام مذهبی نیایش یهودیان برقرار است. در منطقهٔ مارین کانتی اکثر جمعیت یهودی ایرانی به کنیسای رفرم‌های منطقه رفت و آمد دارند. اقلیتی هم به کنیسای کنسرواتیو پیوسته‌اند. در سان فرانسیسکو کنیسای ماغن داوید که ریشه‌های خاورمیانه‌ای دارد با خوی بعضی خانواده‌های ایرانی یهودی سازگارتر است و تعدادی هم به آن مرکز عبادت پیوسته‌اند. در منطقهٔ شرق خلیج **(East Bay)**، اکثر یهودیان ایرانی عضو کنیساهای رفرم هستند و در امور این مراکز فعالند.

خانهٔ سالمندان ایرانی (چه یهودی و چه غیر یهودی) در شمال کالیفرنیا وجود ندارد و سالمندان هر خانواده در جوار سایر افراد خانواده بسر می‌برند.



منطقهٔ مارین کانتی (از محل Golden Gate Bridge گرفته تا شهر ناواتو). در این منطقه حدوداً ۳۰ خانواده یا ۱۰۰ نفر یهودی ایرانی اقامت دارند که اکثراً با هم نسبت دارند. اینان اساساً همگی در سالهای پیش از انقلاب اسلامی به این منطقه کوچ کرده و مقیم شده‌اند. ازدواج‌های این جمعیت تا میزان ۴۵ درصد با ایرانی‌های یهودی است. درجهٔ تحصیلات اینان لیسانس به بالاست (به استثناء سالمندان این جمعیت که دیپلمه هستند) و اکثراً در این منطقه به تجارت اشتغال دارند.

منطقهٔ جنوب South Bay – در این منطقه از دیرباز یعنی به هنگام کوچ از ایران جمعیت یهودی ایرانی دارای تشکل بوده و سازمان یهودیان ایرانی در شمال کالیفرنیا را به همت بانی آن آقای ناصر زاغی در سن هوزه پایه گذارده بودند. این سازمان در همکاری با سازمان سیامک و مگ بیت در جنوب کالیفرنیا قرار داشت. رفته رفته به علت «کوچ دوم» جمعی از اعضاء به جنوب کالیفرنیا (بیشتر به علت ازدواج و یا در جستجوی همسر!) این تشکیلات تحلیل یافت. در حال حاضر دفتر این سازمان هنوز موجود است و اطلاعات و راهنمائی‌های لازم را در اختیار افراد منطقه قرار می‌دهند.

در این منطقه اکثریت افراد جامعه در کارهای الکترونیکی بخش Silicon Valley شاغل هستند. عده‌ای نیز در دانشگاه استانفورد و بیمارستان آن مشغول تحقیق و فعالیت‌های علمی‌اند. به طور تخمینی نیمی از جمعیت در کار تجارتِ پوشاک، اجناس لوکس و طلا مشغول به کارند.

جمعی در حدود ده درصد این اجتماع را افراد کم بضاعت تشکیل می‌دهند.

چند آمار:

۴ درصد بالای ۳۰ سال ازدواج نکرده‌اند.

۱۵ درصد در سنین ۲۵ تا ۳۵ آماده ازدواج‌اند که برای یافتن همسر مورد دلخواه به لس‌آنجلس می‌روند.

۳ درصد طلاق گرفته‌اند.

۱۲ درصد خارج از مذهب ازدواج کرده‌اند. (مسلمان و مسیحی).

در جمع یهودیان شمال کالیفرنیا فعالیت‌های فرهنگی، شرکت در مجامع سخنرانی و بحث جلسات ادبی، شب شعر، شرکت در فعالیت‌های دفاع از حقوق بشر در ایران، ایجاد کتابخانه و کمک به هم نوع (یهودی و غیر یهودی) درصد مهمی از زندگانی اجتماعی و فرهنگیِ تعدادی از این مردم را بخود اختصاص داده. ایرانیان یهودی مقیم و شاغل در صنایع تکنولوژی، کامپیوتریاامور دانشگاهی و تحقیقی در رفت و آمد روزمره با سایر ایرانیان منطقه هستند و دارای روابط صمیمانه می‌باشند. به علت پراکندگی در کل منطقه و عدم مرکزیت، کمتر از ایرانیان یهودی ساکن جنوب کالیفرنیا به دیدار هم نائل می‌آیند.□

> **ایرانیان یهودی مقیم و شاغل در صنایع تکنولوژی، کامپیوتر یا امور دانشگاهی و تحقیقی در رفت و آمد روزمره با سایر ایرانیان منطقه هستند و دارای روابط صمیمانه می‌باشند.**

دربارهٔ ایسرائل بدانیم

مبارزه با گیاه جادوگر (گیاه هرزه)

دانشمندان ایسرائلی شیوهٔ بیوتکنولوژی جدیدی را برای مبارزه با علفهای جادوگر یا هرزه که موجب آسیب و یا نابودی محصولات ذُرت در قارهٔ آفریقا می‌شوند، ابداع کردند. علف مزبور عامل اصلی گرسنگی در قارهٔ آفریقا محسوب می‌شود و بنا بر گزارش سازمان ملل، سالیانهٔ حدود ۲۴ هزار نفر به خاطر آن از گرسنگی جان خود را از دست می‌دهند. آزمایش‌هایی که در چهار کشور این قاره با این شیوه به عمل آمده، نشان داده است که محصولات به طور چشمگیری افزایش یافته (چهار برابر سالهای گذشته). اختراع مزبور در یک کنگرهٔ بین‌المللی در کشور Kenya ارائه داده شد. این شیوه نتیجهٔ تحقیقاتی است که توسط پروفسور یوناتان Gersel از بخش علوم گیاه شناسی از مؤسسهٔ علمی Weizman و با همکاری دانشمندان از مرکز بین‌المللی ذرت و گندم به عمل آمده است. علف جادوگر، انگلی است زیانبار که محصولات حبوبات را از بین می‌برد. به ویژه در جنوب منطقهٔ صحرا در آفریقا، زیان سالیانهٔ آن برابر با یک میلیارد دلار می‌باشد و حدود یک میلیون کشاورز فقیر ۲۰ تا ۸۰ درصد از محصولات خود را از دست می‌دهند. □

دستگاه درمانی ازدیاد فشار خون ساخت ایسرائل در بازار آمریکا

فروش سیستم درمانی ازدیاد فشار خون ساخت ایسرائل در بازار آمریکا، به تصویب مؤسسهٔ امور غذائی و دارویی ایالات متحده رسید. سیستم مزبور که Resperate نام دارد در شرکت ایسرائل Intercure که شعبهٔ آن در نیوجرسی می‌باشد ابداع و تولید شد. این دستگاه درمانی را بدون نسخهٔ پزشک می‌توان خریداری کرد.

به گفتهٔ دانیئل Plotkin رئیس شرکت Intercure ، به دنبال تصویب آمریکا برای استفاده از این دستگاه در نظر است که تعدادی از آن به کشورهای جهان صادر شود. در آمریکا از هر چهار نفر یکی به بیماری ازدیاد فشار خون مبتلا می‌باشد.

مدار الکترونیکی از *DNA* میکروبها

بنا بر گزارشی که توسط پروفسور Uri Sivan و پروفسور Erez Bar On و دانشجوی تحقیقات Kineret Keren به نشریهٔ علمی Science سپرده شده، آنان یک مدار الکترونیکی تولید کرده‌اند که بر پایهٔ مولکولهای بیولوژی ویژه و آلبومینهایی که از میکروبها گرفته شده می‌باشد. چهار سال قبل این گروه دانشمندان، اولین کسانی بودند که برای اولین بار یک رشته هادی بر اساس مولکولهای بیولوژی DNA تولید کردند. رشتهٔ هادی مزبور توانست دو سیم طلا را که در یک فاصلهٔ ۱۲ Micron (یک هزارم میلیمتر) از یکدیگر قرار دارند متصل سازد. ضخامت این رشته برابر با ۱۰۰ Nano Meter (یک میلیاردم متر) می‌باشد. □

نیسیم مراد - ایسرائل



Join us for a Community-Wide Tribute

As we welcome

Lieutenant General Shaul Mofaz



LT. GENERAL SHAUL MOFAZ

At his first visit to Los Angeles following his service to the State of Israel as Chief of the General Staff, Israel Defense Forces

Meet and hear first hand from the former Chief of Staff of the IDF as he recounts his days as our brave commander defending the State of Israel from terrorism and presents his views on the current situation in the Middle East.

Monday, October 14, 2002

Sinai Temple

10400 Wilshire Blvd., Los Angeles, CA 90024

6:00 p.m.

$50.00 per person

For tickets and more information, please call 310-821-9919

Organized by the Western Regional Office of the Friends of the Israel Defense Forces



Full Service Locations:

- Wireless Handset Insurance Claims
- Phone Replacement
  (Warranty exchanges)
- Free Bill Analysis
  (We analyze your wireless bill)

SUPERSTORES!

August Special

- NEVER PAY LONG DISTANCE AGAIN!*
- INCREASED ANYTIME MINUTES*
- 3500 NIGHT & WEEKEND MINUTES*

Se habla español

See Your Neighborhood Store Today!

West Hollywood
8579 Santa Monica Blvd.
Next to Baja Buds
310-652-6777
1hr. free parking

La Cañada Flintridge
1929 Verdugo Blvd.
Next to UA Theatre
818-790-9727
Ample free parking

North Hollywood
4444 Lankershim Blvd.
At Riverside Dr.
818-509-9727
Ample free parking

Agoura Hills
5647 Kanan Rd.
In the Vons Center
818-874-0727
Ample free parking

Granada Hills
18100 Chatsworth St.
Granada Hills Town Center
818-832-8800
Ample free parking

Downtown L.A.
735 S. Figueroa St.
7th Marketplace
(Food Court Area)
213-624-6111
3 hrs. free parking

Westwood
1145 Westwood Blvd.
1 & 1/2 blocks North
of Wilshire
310/208-2082
2 hrs. free parking

Marina del Rey
13455 Maxella Ave.
2nd Floor above
Victoria's Secret
310/827-1500
Ample free parking

West Los Angeles
2214 Sawtelle Blvd.
Corner of Olympic & Sawtelle
310/268-8000
Ample free parking

Share the minutes with

FamilyTalk℠

from Cingular Wireless*

never pay long distance again!



Share your package minutes with up to 3 additional family members

Get up to 4 Phones*

We are fam-ily

- 150 Shared Anytime Bonus Minutes when you choose a Cingular Home Plan $39.99 or higher
- 3500 Night and Weekend Minutes
- Family Mobile To Mobile Calling for an additional $9.99 per month



Authorized Agent of

cingular℠ WIRELESS

Se habla español

*Limited Time Offer. Some restrictions apply. See Store for details.

Offer Good 8/1/02 to 8/17/02. *Phone pricing offer requires a 2 year agreement. **Limited Time Offer Subject To** a $36 activation fee, credit approval, and new activation on eligible Cingular calling plan; offer cannot be combined with other special offers. **Phone Return Policy/Early Termination Fee** No early termination fee if service cancelled within 15 days of purchase; a $150 early termination fee applies thereafter. **Service Coverage** Cingular does not guarantee uninterrupted service coverage at all times in all places; coverage available only on GSM networks in the U.S. Visit www.cingular.com for GSM network coverage maps. **Billing/Additional Taxes & Charges** Airtime is rounded up to the next full minute for billing purposes. Unused minutes are lost. Airtime exceeding package minutes and other usage is billed at 15-45 cents per minute. All calls are subject to taxes, universal service charge, gross receipts surcharge and other charges. **Package Minutes/Night & Weekends** Package minutes apply to all calls; 3500 Night and Weekend minutes available only on Cingular Nation Preferred Network plans and Cingular Home plans $39.99 and higher. Nights are 9 pm to 7am, Weekends are Friday 9 pm to Monday 7 am. **Long Distance & Roaming** No long distance charges on calls starting and ending within the 50 United States. No roaming charges on Cingular Nation Preferred Network Plans except for calls that require a credit card or maritime calling; airtime charges still apply to calls made while roaming. **Equipment** availability, return policies and prices at Cingular authorized agent locations may vary from this ad. **Additional Conditions and Restrictions Apply** See contract and store for details. **FamilyTalk** is available with Cingular Nation Preferred Network and Home plans $39.99 and higher and requires activation of two to four phone lines. An $18 activation fee applies to each FamilyTalk line added.

social events and gatherings for young adults to help reduce the rate of assimilations.

Rabbi Shemoun Bar Yochi Academy

Santa Monica, CA 90403
Tel: 310/ 393-5288 • Fax: 310/ 824-9540
Contact: Joseph Melamed @ 310/ 824-2119

A kabbalah center and adult school, teaching Tami Torah to interested people. This is a new school and their goal is to expand their school with more classes and teachers.

Sazeman Khaneh Javanan Yahood

Tel: 310/ 842-6299

No information provided by them.

Sephardic Temple Tifereth Israel

Los Angles CA 90024
Tel: 310/ 475-7311 Fax: 310/ 470-9238

Website: www.sephardictemple.orgA non-denominational Sephardic synagogue; where Sephardic traditions interface with modern www.sephardictemple.org/history.shtml

American Jewish religious expression. Founded by a small group of Sephardic, Latino speaking immigrants in 1920, it had grown into a full service congregation, with a membership representing a diverse international cultural background, including Sephardim and Ashkenazim. As of 2002 the Sephardic Temple Tifereth Israel, as it is now known has a congregation of well over 1000 families, second only to New York's Spanish and Portuguese Congregation, Shearith Israel. A far cry from the original 39 founders in 1920, conducted morning, evening, Friday nights, Saturday morning and High Holiday services in English/Hebrew by Rabbi Daniel Buskila. Services includes Hebrew school, nursery, senior citizen programs, food drive, hospital visits student scholarship grants and financial assistance to the needy.

Torat Hayim Hebrew Academy – Valley

Encino CA 91316
Tel: 818/ 343-0457 • Contact: Rabbi Asher Hakakha

Located in San Fernando Valley, the Academy is a full service Iranian Orthodox Synagogue. No information was provided by the academy.

Torat Hayim Hebrew Academy

Los Angeles CA
Tel: 310/ 652-8349 • Fax: 310/ 652-6979
Contact: Susan

Torat Hayim is a religious and educational academy with Rabbi David Zargarie at its helm. It is an Orthodox temple that offers Morning & evening prayer services as well as Friday night and Saturday morning and High Holiday services in Farsi/Hebrew. It has nursery school, K-8 day school, Hebrew school, adult classes and kollel outreach organization. Beside the aid to Israel, other assistances are: hospital visits, food drive, scholarship grants and financial assistance for needy.

Wilbur Adult Day Health Care Center

Reseda, CA 91335
Tel: 818/ 345-8384 • Fax: 818/ 708-0621
Contact: Dr. Hamid Mahbobian

Brand new adult care center located at Eretz Cultural Center is a social organization opens Monday through Thursday: 8:30 AM to 1:30 PM. The patrons served breakfast and kosher lunch. The center has medical nurse, social worker and medical personnel on staff and offers Psycho Therapy, Physical Therapy and Occupational Therapy as well as other social activities. All the services are free and Medical/ Medicare will pay for them.

Westwood Sephardic Educational Center

PO Box 7385 Beverly Hills, CA90212
Tel: 310/ 473-4043
Contact: Rabbi Shimon Kashani @ 310/ 475-6224
www.friendofterrorvictims.org

The center founded in 1990 as an orthodox congregation with morning, Friday night and Saturday morning prayers services as well as High Holy Days services in Farsi/Hebrew. The center runs a nursery school, Hebrew school, adult school and summer camp. In early 2002 they acquired the college of art in Westwood and are planning to open an extended after school for primary and middle school children. The center is a strong supporter of Israel and the victims of terror. The Southern California Jewish Center under the guidance of Rabbi Kashani invited and hosted 26 victims of terrorism from Israel for two weeks.

This bold move was to show the support and love to the victims, survivors and their families.

Women's American ORT – Beverly Hills Chapter

Beverly Hills, CA 90210
Tel: 310/ 275-0646 • Fax: 818/ 768-0672
Contact: Homa • www.ort.org

Established in 1880 in St. Petersburg, Russia ORT organization started to help the needy families. Their beliefs were that with education Jews could have a better life. The American chapter started in 1927 in Brooklyn, New York and the Iranian chapter in United States started in 1980. ORT's educational activities for 252,000 students take place on all five continents, in 60 countries and 800 schools. In many countries ORT schools provide the Jewish community with the highest level of education availablein the region while, at the same time, assisting lower income families to cover the tuition costs. The Organization has regular luncheon, key note speakers, daytrips and trips.

Young Adult Clubs (18-35 and Youth Committee are coord nating regular social and educative activities. Sisterhood committee has monthly luncheon. Their mission is to observe and preserve the Persian Jewish traditions and values while meeting the challenges of modernity.

Netan Eli Hebrew Academy
Netan Eli Synagogue

They manage three schools and two Sephardic Orthodox synagogues. They did not wish to publish any other information.

Ohel Mosheh Congregation

Los Angeles CA



Tel: 310/ 652-1533 Fax: 310/ 652-2561
Contact: Ebi Kohan @ 213/ 622-8820

An Orthodox Sephardic congregation with, morning & evening services and well as Friday night and Saturday morning services in Farsi/Hebrew. It has a Nursery school, Free Hebrew School, Talmud and Gomorra classes for the youth and adult classes, Women luncheon, aids to children in single families and job placement.

Ohel Rachel Beith Hamidrash

PO Box 572392 Tarzana, CA 91357
Tel: 818/ 342-3397 • Fax: 818/ 345-0613
Contact: Rabbi Mahpari • www.ohelrachel.org

An Orthodox Sephardim synagogue established in 1989 in memory Rachel Pourati. It offers several prayer services throughout the day, evenings and Saturdays, as well as High Holy Days services. The synagogue also provides Chumash/Halacha, Kapprot, Judaica objects, funeral services, and arranges Shabbaton in hope of reducing the assimilations among young adults.

Ohr Haemet Institute

Los Angeles CA 90035
Tel: 310/ 854-3006 • Fax: 310/ 854-6689
Contact: Rabbi David Akham-Zadeh

An Orthodox religious/educational congregation with, morning & evening prayer services and well as Friday night, Saturday morning and High Holydays services in Farsi/Hebrew. It has a Nursery school and a high school for girls. They have yearly fundraising banquet and auction to raise money for high school scholarship programs. Their goal is to expand the high school and add a gym and music room. Ohr Haemet also participates in assistance to the state of Israel and the victims of terror.

Or Emona Cultural Center

Established in 1996
Sazeman Khaneh Javanan Yahood
Tel: 310/ 842-6299

Established in 1997 as a social club for young single adults, with regular lecture series, Shabbatons, gatherings and parties. At present time the Club is not active.

Or Hashalom

Tel: 310/ 441-9938 • Contact: Mrs. Lavian

An Orthodox Sephardim synagogue located in West Los Angles. No further information was provided.

Or Sharga

Santa Monica, CA90404
Tel: 310/ 828-7788 • Fax: 310/ 828-8481
Contact: David Mokhtar @ 323/ 260-1600

An Orthodox temple established in 2002 at the old Nessah Israel congregation location, by community leaders who felt the need of another congregation to fill the voided place of Nessah Israel. Morning, evening, Friday night, Saturday morning prayers services and High Holiday services in Farsi/Hebrew. It also has a nursery school, Hebrew classes for Bar/Bat Mitzvah preparation and adult classes. The main goal of the board members is to unit the community and to have lecture and young adult events.

Pardess Group

Address: C/O Ohel Moshe Temple PO Box 351523
Los Angeles, CA 90035
Tel: 310/ 550-6377 • Fax: 310/ 652-2561
www.angelfire.com/club/pardess
E-mail: pardessgroup@us.net
Contact: Nasrin @ 310/ 666-4399

Pardess is a social group and a branch of Ohel Moshe Temple. The group arranges lecture, Shabbatons and other

ues of Iranian Jewish Heritage through charitable works and community involvement.

C. The Next Generation: To educate women of our generation in Jewish

and Iranian culture, promote social action and create relationships with

other women pursuing similar goals.

Iranian Rabbinical Council of Los Angles

Address: C/O Nessah Congregation
Tel: 310/ 273-2400

A religious council established by Rabbi David Shofet and Rabbi David Zargarie to listen, observe and solve the social and family problems of Iranian Jews. An appointment is necessary to be heard.

Jewish Kurd Organization

Beverly Hills, CA 90212
Tel: 310/ 276-1555 • Fax: 310/ 273-1606
Contact: Nikoo Tabibi

A social group consists of Kurd ethnics founded in 1985 to assists the community with various challenges such as: Scholarship grants, social services and low costs burial as well as assistance to victims of terror in Israel. The group also arranges seminars and rallies and has annual fundraising ball.

Magbit Foundation

Beverly Hills CA 90210
Tel: 310/ 273-2233 Fax: 310/ 273-6426
Contact: Gina • www.magbit.org

The Magbit Foundation of Grater Los Angeles was established in 1990 to help the fellow Jews immigrating to Israel after years of oppression. The Student Loan Program is an interest free loans and scholarships granted to more than 500 students each year of primarily recent immigrants. MagAid was established in 1997 as a subdivision of Magbit Foundation. It is primarily Persian Jewish students and young professionals. Their mission is to provide support for Jewish community both in LA and Israel, preserving the rich Persian heritage, creates an environment where young people can meet and discuss issues of concern and producing entertaining events.

Questions, comments, E-mail webmaster@magbit.org

Matana Magazine

PO Box 570047 Tarzana, CA 91357
Tel: 818/ 345-3195 • Fax: 818/ 343-9842
Contact: Dr. Halavi

Although the publication started in 1980, as a Jewish magazine, the lack of support forced the editor to change the format form Monthly Magazine to a Quarterly Publication. The new form like before deals with social problems of community and contains articles in the fields of science, psychology, education and medical.

NA'AMAT USA (Iranian Women Club)

Los Angeles CA 90077
Tel: 310/ 476-2395
Contact: Tooran Mahboobi • www.naamat.org

"Movement of working women and volunteers" Na'amat USA with 16 other member Countries, is the largest women organization worldwide and prominent voice of women's rights and provider of social service. The Iranian branch founded in 1979 with 100 volunteers. Beside membership drive the main source of their income are: Persian Play house, daytrip and tours through out USA and abroad, with all net proceedings go toward their annual budget. In Israel Na'amat runs day care centers to high schools and adult schools, provide legal aid and advice to women, violence prevention counseling and education scholarships. In USA, it runs Teddy Bear Patrol for abused and neglected children, children's literacy project, back pack for children in crisis, issued a guide for victims of domestic violence, promotes women's rights and child welfare and support Jewish education for youth.

Nessah Israel Congregation

Beverly Hills, CA 90212
Tel: 310/ 273-2400 Fax: 310/ 276-3800
Contact: Minoo

Nessah Israel is an Orthodox Sephardic congregation established in 1989 in Santa Monica and recently moved to her new location. Nessah Israel congregation is one of the largest Persian Jewish Congregations in Lo Angeles with morning, evening and Saturday prayer services conducted by Rabbi David Shofet as well as High Holy Day services in Farsi/Hebrew and English/Hebrew. Beside assistance to victims of terror in Israel, Nessah Israel offers Nursery School, Hebrew school, Bar/Bat Mitzvah classes as well as Yong Adult Clubs (18-35) and Monthly women luncheon.

Nessah Synagogue

Beverly Hills, CA 90212
Tel: 310/ 273-2400 • Fax: 310/ 276-3800
Contact: Michael Cantor – Executive director

Nessah is an Orthodox Sephardic congregation established in 1980 in Los Angeles, they later moved to Santa Monica and recently relocated to her new location in Beverly Hills. Nessah congregation is one of the largest Persian Jewish Congregations in Lo Angeles with attendance of around 1000 people every Shabbat morning. It is a full service synagogue mornings, evenings and Saturday morning prayers services conducted by Rabbi David Shofet as well as High Holy Day services in Farsi/Hebrew and English/Hebrew. Beside assistance to victims of terror in Israel, in the upcoming academic year, Nessah would run Nursery School, Hebrew school and Bar/Bat Mitzvah classes.

Hakham Yedidia, Professor Samuel Rahbar and many others. Because of the act

of terrorism in Israel the organization main concern at this time is to help the state of Israel by means of fundraising and donation to Mogen David Adom. Other activities include scholarship grants to needy students, contributionto different universities and schools in Israel and USA, Hospital fund atCedar Sina medical center for needy families, grants to City of Hope, and direct donations to Tzahal (injured solders).

Iranian Jewish Federation

Los Angeles CA90046
Tel: 323/ 654-4700 - 323/ 656-3150 • Fax: 323/654-1791
Contact: Dr. Ebrahimi

(IJF) is established in1981to coordinates all Iranian Jewish Organization under one roof within the available resources. Later by purchasing and moving in the new location a conservative temple added to their other activities. As of now besides the High Holy Days services, Saturday morning services in English/Hebrew conducted by Rabbi Dershowitcz and Farsi/Hebrew services conducted by Mr. Nor-Mohamadi. The sixty six members of board of directors includes two candidates from each of eighteen member organ-



izations, fifteen seats belongs to elected candidates chosen by Iranian Jews in L.A., and fifteen seats goes to honorable members of society. Their mission is to implement the policy of the IJF and the needs of other organizations. Their priority at this time is the future of Jews in Iran as well as means to fight anti Semitism in Iran. IJF runs a nursery school, other activities are include: Emergency Medical fund with more than 100 volunteer physicians ready to assist the families in need, Food drive, Assistance to Jewish Iranian refugees wherever they are, Assistance in low cost burial, arbitration and mediation.

Iranian Jewish Political Educational Committee (IJPEC)

Fax: 323/ 469-7255 • Contact: Michel
E-mail: ijpec@hotmail.com

IJPEC committee arranges seminars and interviews of community political leaders in order to educate the community and get them involved in the Local, State and Federal government. They believe there must be a private way and mechanism to get in touch with the community at large in an emergency situation without the traditional method of Radio/TV. IJPEC updating their database, please send them your e-mail address.

Iranian Jewish Seniors Center

Los Angeles,CA
Tel: 310/ 289-1026 Fax: 310/ 289-7810
Contact: Lida

Founded in 1985 the Beverly Hills Quest Home is the only Iranian Jewish senior center within the Greater Los Angeles area. The home has 176 resident capacity, and now serving about 50 Iranian resident and 120 non Iranian Jews. They provide hot meals, entertainment, and medical assistance. There are plans for expanding in the future.

Iranian Jewish Women Organization of Southern California

Santa Monica, CA 0403
Tel: 310/ 829-5406 • Fax: 310/ 275-2774
Contact: Aliza

In the summer of 1976 a group of Iranian ladies in Los Angeles founded this organization to preserve their Iranian and religious heritage. The main mission of the organization was to help women to adjust to their new homeland. Their focus now is the enhancement of the image of Iranian women through intellectual, social, cultural and charitable activities such as: financial aids to needy, grants and loans to local students, contribution to Hebrew University for academic research and scholarships to selected Iranian students, celebration and promotion of traditional Iranian and Jewish holidays, annual selection and presentation of the mother and woman of the year and last but not least, financial contribution to Yitzhak Rabin Hillel Center in UCLA. In pursuit of its goals, IJWO is proud to introduce three newly established chapters led by younger generations: Contact: Nahid @ Fax: 323/ 874-4969

A. Women of Vision: To promote contemporary Iranian Jewish American women both professional and personal, enhance our image and self-esteem by encouraging education, providing a network of resources and support, document the long overlooked past accomplishments of Jewish Iranian women.

B. Mothers for Tomorrow: To establish a foundation for the growth and development of the next generation, support the underprivileged and to promote the preserve the val-

Zionist women organization in USA. The 5 Iranian branches as others committed to healing, teaching and research on the physical, spiritual and cultural levels. Hadassah hospitals and research facilities, receives support from Hadassah members around the world. Hadassah researchers are hard at work searching for cures for cancer, genetic disorders, heart disease, osteoporosis, infertility and many other conditions. At this time of war, most emphasis is to fund ER and emergency medicine.

Hamahang T.V.

PO Box 351476, Beverly Hills, CA 90212
Tel: 310/ 840-5552
Contact: David Sinai • E-mail: davidsinai@earthlink.net

This is a half an hour per week television program started in 2000 and air every Sunday evening between 8:30 – 9:00 PM on local cable channels. It is a community program with David Sinai as the producer, director, cameraman and public relation person. It promotes Iranian Jewish businesses, informs the audience of community projects, news of other organizations and current event. In Rabbi Zargarie segment he talks about Iranian Jewish community challenges such as weddings, children, drug prevention, divorce, etc., andthe religious aspects of them. The program also airs Persian music videos.

Hebrew Discovery Center

Woodland Hills CA 90364
Tel: 818/ 348-4432 • Fax: 818/ 246-4340
Contact: Rabbi Nataniel Louie

Since their inception in 1999 (HDC) an Orthodox synagogue conducted full range of prayer services with Friday night, Saturday morning, Morning Tefelin and Evening Minyan. Other activities include: Hebrew as second language with high school credits, after school Hebrew program from Kindergarten to 8th grade, crash courses in Hebrew reading, keynote speaker series and teen activities for grade 9 – 12. Single events conducted bi-weekly and Shabbatons weekend retreats for singles and teenagers are held regularly.

Hope Foundation of Iranian-American Jewish Communities

PO Box 18280 Beverly Hills CA 90209-4280 Fax: 305/ 723-3100
Contact: Gitty Simantoub Berokhim: Fax or Mail only

One of the few organization without naming Chairman or President, the Hope foundation established in 1997 to provide short period financial aid to low income families as: Food voucher, medical assistance insurance and medical fund with hospitals to provide services based on Medi-Cal payment rate. The foundation has bi-annual fundraising campaign by mail and 100% of the donations go toward helping the needy families. The Foundation Goal is to work closely with all the temples and other organizations to refer, identify and help the needy. A written request for help may be mail or fax to them with the Social Security number.

Iranian American Jewish Association of California (Siamak)

PO Box 3074 Beverly Hills CA90212
Tel: 310/ 843-9846 • Fax: 310/843-9266
Contact: Lily • www.siamak.org

Established in 1979 SIAMAK is a social organization dedicated to help the community to the best of their abilities and to educate and be a catalyst for change, as they present their traditions. Siamak is the publisher of Chashm Andaaz magazine a monthly social and political magazine. It also conducts high holidays services in Farsi/Hebrew and English/Hebrew. Siamak volunteers also participate in hospital visits, food drive, scholarship grants, financial assistance to the needy families, drug rehabilitation support programs as well as fundraising for Mogen David Adom and victims of terror in Israel.

Iranian B'nai Torah Movement

PO Box 351476 Los Angeles CA 90035
Tel: 310/ 652-2115 • Fax: 310/ 652-6979
Contact: Rabbi Joseph Zargarie @ 310/ 652-1901

An Orthodox Jewish organization publishing a monthly publication called B' nai Torah Magazine. The movement mission is to introduce the Jewish philosophers and sages throughout the ages to Iranian Jewish community.

They believe in order to reduce the rate of assimilation, Jews much know about their rich heritage, traditions and to observe the laws of mosses. Besides the magazine, they also publish annual Jewish Calendars.

Iranian Congregation

Encino CA 91316
Tel: 818/ 344-8789 • Fax: 818/
Contact: Rabbi David Lolayan

An Orthodox Chabad style synagogue with morning, evening, Saturdays and High Holy days prayer services in Farsi/Hebrew. The congregation recently moved to the new place and has future plans for expansion.

Iranian Jewish Cultural Organization of California

PO Box 10895 Beverly Hills CA 90213
Tel: 310/ 271-5006 • Fax: 310/ 271-5006
Contact: Masoud Haroonian

A cultural, educational and social organization founded in 1979. All fundraising are done during the High Holy Days services only. The organization printed ten books and is one of the contributors to Encyclopedia Iranica. It has annual tribute to distinguished and prominent Iranian Jews of 20th Century such as: Habib Levy, Mister Morteza Ney-Davoud,

Tel: 818/ 344-3121 • Fax: 344-0382 Contact: Ayala Farnoush • www.allianceschool.com
E-mail: allianceschool@sbcglobal.net

The first Alliance School in the USA founded by Eretz Cultural Center in 1998. Their program reflects children's interest and challenges their cognitive development. They offer programs for children ages 2-6. The school accommodates children from 8 AM to 5 PM., as well as providing parenting seminars. The school also offers Hebrew and Bar/Bat Mitzvah classes 2 times a week. Their goal is to provide the best Jewish education for the children.



Eretz Cultural Center

Reseda CA 91335
Tel: 818/ 342-9303 • Fax: 818/ 705-3588 • Contact: Tamara

The oldest and largest Iranian Sephardic Orthodox Temple in the Greater LosAngeles, the center was established in 1979. Morning Tefelin, Saturday morning and High Holy Days services conducted in Farsi and Hebrew by Cantors Yazdi and Mourim. The Saturday morning services for children 6-13 conducted in English in the Small Hall. The Center is the main benefactor of Eretz Alliance School. The sisterhood committee has regular monthly luncheons with special invitation to elderly men and women living in assistance living houses. They believe that assisting elderly is a great Mitzvah, They also arrange regular daytrips for elderly, specially the ones bounded to wheelchairs.

The Center is a strong alliance to the Jewish Federation of San Fernando Valley, and one of the main players in annual Mitzvah Date. The center is a financial supporter of: City of Hope, ADL, IDF, B'nai B'rith, Mogen David Adom, Keren Kayemet and the Jewish National Found, specially the tree planning requests. Red Cross has a bi-annual blood drive held in the center as well.

ETTA Israel Center

Los Angeles CA 90035
Tel: 310/ 285-0909 • Fax: 310/ 288-3099
Contact: Dahlia @ ext. 220 www.etta.org

Founded in 1992 (EIC) provides a full range of services for Jewish youths and young adults with various levels of developmental and learning disabilities. The center delivers services in dozens of regular education schools and Jewish education for students with developmental disabilities. The Iranian-American division offers the only parent support group conducted in Farsi with outreach and education translation of important articles into Farsi. The center established two group homes for men & women with developmental disabilities. Summer camp and winter programs are also available.

Graduate Society Foundation

2934 Beverly Glen Circle # 45 Los Angeles CA90077
Tel: 310/ 470-3756 Fax: 310/ 474-6225
Contact: Djamshid Navaeen

An educational foundation established in 1994 to help research and publish the history, literatures and traditions of Jewish communities of Iran. The foundation published three volumes of Padyavand, an encyclopedia of Iranian Jews. It also co-sponsored the book "Ester's Children". Their next project is a book about Iranian Jews in 19th Century. The foundation goal is to publish one book per year. The fundraisings are done privately. Everyone involved with the foundation including its nine board members, work as volunteers.

Habib Levy Cultural and Educational Foundation

Beverly Hills CA 90210
Tel: 310/ 276-3222 – 310/ 273-7457 • Fax: 310/ 273-7483
Contact: Dr. Hooshang Ebrami www.thalcef.org

An educational and cultural organization established in 1996 to disseminate knowledge about Judaism and the history of Jews and Israel to mostly non Jews in order to decrease the anti Semitisms. Their motto is "To educate the non Jews and release them from the cave of prejudice by the light of education". The foundation published four books with the 5th in the presses.

Hadassah Group

Beverly Hills CA 90211
Contact: Carol @ 310/ 276-0036
Haifa Group: Mature Women
Malka Group: Young Women
San Diego: Contact: Mahin @ 858-490-8008

Vanguard Group (Young Singles) going through the re-organization. Healing Spirit Group (Medical Professional Persons) going through the re-organization. www.hadassah-sc.org Established 90 years ago, Hadassah is the largest

involvement, volunteerism and charity work by the Jewish youth as well as promote human rights and tolerance.

Beverly Hills Persian Chabad Jewish Center

PO Box 2757 Beverly Hills CA 90213
Tel: 310/ 775-9090 message • 310/ 855-0555 • Fax:323-512-1211
Contact: Rabbi Hertsel Illoulian • www.hashemonline.com

An Orthodox congregation established in 1981 as a branch of Chabad House. Rabbi Illoulian conducts full service synagogue with morning, evening services as well as Friday night and Saturday morning services in Farsi/Hebrew. It runs a nursery school as well as K-12 day school and college outreach programs. The center also has single's program and matchmaking, marriage prep courses, marriage counseling, hospital visit, prison visit, kosher program, drug awareness, Wednesday night lectures Israel trip with strong support to the victims of terror and welfare programfor the children of fallen solders. Sadly the center also runs drugrehabilitation services.

Center for Iranian Jewish Oral History

PO Box 2543 Beverly Hills CA 90213
Tel: 310/ 278-9896 • Fax: 310-472-3012 • 310/ 472-3043www.cijoh.org Contact: Homa Sarshdr

Established in 1995, the Center aimed to gather information and interviewpeople knowledgeable in the fields of Iranian Jewish History, culture,science, literature, social life, politics, art and economics. The Center'sarchive of taped interviews, documents, pictures, and lore is available toacademics and the public at large for research purposes. The Center hostsan annual international conference to gather experts and the proceedings from each conference are published in consecutive volumes of The History of Contemporary Iranian Jews. The Center's goal in the years to come is to conduct a total of 200 interviews with qualified individuals.

Cohen Synagogue (Tarzana, CA)

PO Box 260321 Encino CA 91426
Tel: 818/ 705-4557 • Fax: 818/ 705-5781
Contact: David Cohen

A Sephardic Orthodox Temple established in 1982 with services conducted in Farsi and Hebrew by Rabbi Yohana Mansoori & Rabbi Beni Zadeh: Friday nights, Saturday mornings, Morning Tefelin, evening Minyan and High Holy Days services. Free Hebrew classes for children 6 and over, other activities are includes: food drive, scholarship grants and fundraising for Yeshiva School in Israel.

Committee for Religious Minority Rights in Iran (CRMRI)

E-mail Contact: Nikbakht@earthlink.net

Since its start in 1997 this committee worked very closely with Congressman Brad Sherman (D- CA) to inform member of congress and others with human rights violation and the lack of minority's rights in Iran. Started in 1999, its main struggle was to free the 13 Jews in Iran. Presently, it has expanded its operation to involve other religious and ethnic minorities of Iran as well.

Council of Iranian American Jewish Organizations (CIAJO)

PO Box 16263 Beverly Hills, CA 90213
Tel: 310/ 666-0350 • Fax: 310/ 843-9266
Contact: George Haroonian
Established in 1995

A social organization founded in 1998 to coordinate the member organizations programs and assist in avoiding redundancy. It has a strong stand with Israel in her time of need with assistance to victims of terrorism while promoting Israel's causes within the America Farsi speaking community. CIAJO defends the rights of Iranian Jews, wherever they may live, specially "Jews in Iran's prisons", as well as fighting anti Semitism and promoting Pluralism in our community activities.

Donyae Yahud Publication (Jewish World)

Beverly Hills, CA 90212
Tel: 310/ 246-9455 • Fax: 310/ 470-9986
Contact: Dr. Barokh Berokhim @ 310/ 470-1065

A monthly magazine with social, political and medical articles publish since 1979. The publication is part of Iranian Education Foundation and all the contributor writers work there as volunteers. The publication looks for new subscribers.

Dr. Rouhollah Cohanim Education Foundation

Los Angeles, CA • Tel: 323/ 658-5807

Founded in 1979 as a social and educational organization, the Foundation was published two volumes out of four volumes of "Ganjineh-Heigh-e-Tallaie","The Golden Treasures". These books are the "Who's Who Directory" of Iranian Jews and included hundred of pictures from Reza Shah Era to present time.Volume III is in the presses and work on volume IV is under going with the publication's expenses paid by the founder. Each volume published in 3000 copies, the books are available in public libraries and university libraries in United States and abroad as a reference book as well as privet collections. The Foundation encourages individuals to share their family history and pictures for the next volume.

The Foundation also has monthly music and poetry reading meeting called "Shira" a Hebrew name for melody.

Eretz Alliance School

Reseda CA 91335

Iranian Jewish Organizations



While compiling this directory, all the following organizations were contacted and the following information was gathered. The reason for lack of description on some is because contrary to numerous requests, no information was provided by them. Please consider each of these organizations who greatly need your monetary donations and participation.

President John F. Kennedy once said: "Don't ask what my country done for me,ask what I can do for my country." It is time to count our blessings and ask ourselves what we should do to help others in need. Please open your hearts and give generously.

Shohreh Hekmati Nowfar

Advancement of Research in Myopathies (ARM)

PO Box 261926 Encino CA 91426 • Tel: 800/ ARM-2000
Fax: 410/ 510-1600
Contact: Babak Darvish, MD @ 818/618-4141 •
www.hibm.org/arm

A Bio Medical research funding organization established in 1996 to help speed up the development of treatment for the most common genetic disorder of young Iranian-Jews (Autosomal Recessive Inclusion Body Myopathy). Quarterly fundraisings and yearly telethon are used to assist with research fund and support for patients with HIBM.

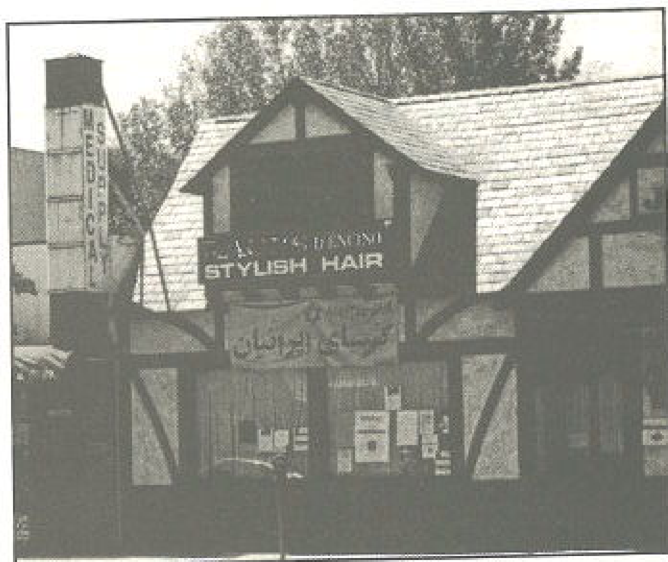
Beith David Educational Center

Tarzana CA 91356
Tel: 818/ 344-8523 • Fax: 818/ 344-2247
Contact: Ken@213/ 746-4494 • Fax: 213/746-7495
Established in 1996

A Sephardim Orthodox congregation with service conducted in Farsi and Hebrewby Jacob Noorani: Friday nights, Saturday Mornings and Evening Minyan as well as High Holy Days services. A new location is now under construction. The center has other additional activities such as food drive, scholarship grants and financial assistance to needy families as well as special fundraising for Mogen David Adom and the victims of terror is Israel.

B'nai B'rith (Fred Mattlob)

PO Box 57048 Sherman Oaks CA 91413 • Tel: 310/ 441-2000 Fax: 310/ 441-2020
Contact: Women Group: @ 310/ 476-9741 • Youth Group (13 –18 Yrs.) @ 310/ 235-2942
Fax: 310/478-9478 • www.bbyo.org <http://www.bbyo.org/ •
E-mail: joseph.gabbaian@grubb-ellis.com



B'nai B'rith, one of the oldest Jewish charities in America was borne in1843 in East side New York to ease the tension between different Jews immigrated to United State from all over the world. It grew from a dozenmen lodge to thousand men and women throughout the world and becomes thelargest Jewish organization in the world. The Iranian branch was founded in 1988 in memory of a slain young man as an educational and social group.

Beside the regular donations, the group also receives lifetime grants from several members of Iranian Jewish individuals. The Wedding Club gives up to $5,000 of No Interest Loans to newlyweds in U.S and Iran. The Youth Group (FMBBYO) creates a forum for the Jewish youth of different ethnic and cultural backgrounds to interact with each other, and to provide opportunities and training for the Jewish youth to develop their leadership skills. It also promotes civic

ignorance. For many years, I had to give up one to experience the other. As I grew older, my flat map became rounder and rounder, until one day, those separate continents had become neighbors that shared a border. In the past, my spirit and physical self did not coexist side by side. But now, they ally with each other and unite opposite worlds within me.

But I still struggle. Every year during this time, I go through a spiritual inventory. This is the tax season for my soul. This is the time I judge, criticize, analyze, reflect, and sometimes regret my thoughts, my words, and my actions. On one hand, I am trilled about this uplifting spiritual flight; on the other, I am also terrified.

Fasting and praying do not come to me effortlessly. True, there are moments that I am totally immersed in my prayers. But sooner or later, after a couple of hours of fasting, a pounding pain from my head reminds me that Yom Kippur is not about an out-of-body spiritual experience. By noon, just before the reading of the Torah, I hear that old familiar burning siren, going up and down between my stomach and esophagus. By the afternoon, I am no longer hungry or thirsty. Fasting has become pure pain. Slowly but surely, my ego becomes conscious of my distressed body. And just when I hit the rock bottom of my growling stomach, my pain lifts me up to a new plateau. At my weakest point, when my physical self is pushed to its limit, my spirit finds the strength to protect me. At my weakest point, I find strength to accept myself as I am, but also to strive to be better.

Before the last prayer of Yom Kippur, the rabbi takes another break and starts his final speech.

"There were two special entrances into King Solomon's Temple," he says. "One for mourners and the other for newlyweds ..."

I sit uncomfortably in my chair, trying to prepare myself for my clumsy closing argument. I take a deep breath. I try to tune out the distractions that are at their peak during this time. The cry and laughter of children, the chattering of the women, and the quiet sobbing of a lady on my left creating a dissonant symphony that overtakes the rabbi's words of advice. I close my eyes and try to concentrate. I take another deep breath, and I inhale sweet and strong perfumes and body odors that tingle my nose.

By late afternoon, as we approach the end of Yom Kippur, the temple is filled with people from different walks of life. A fashion show of colors and styles reveals the diversity of this congregation: rich, poor, old, young, healthy, sick, sad, happy. On a regular day, we each belong to a different world. Some of us even live on a different planet. On a regular day, our religious, social, and political values might make us indifferent, and, at times, hostile to each other. But once a year, we drop everything and fuse into an extraordinary day of unity. I do not recognize most of these people, but I do know and feel them in my prayers. We all search for a path towards a better self. Though I am a stranger among strangers, once a year I stand next to my other selves as one. Our prayers are recited in the first person plural, the "we" of a congregation, of a community, of united souls, indicating that each of us is responsible for, and part of, the other. We sing out our yearnings, pains, and hopes. Our voices interwoven into a powerful oneness that makes me shiver. We are terrible singers who cannot carry a tune, but we do carry a history that connects our past, present, and yet to be future.

We all search for a path towards a better self. Though I am a stranger among strangers, once a year I stand next to my other selves as one. Our prayers are recited in the first person plural, the "we" of a congregation, of a community, of united souls, indicating that each of us is responsible for, and part of, the other.

Neilah time arrives, the final prayer of Yom Kippur. I am nervous. This is the last chance to bring heaven or hell down to earth. The Aron Ha-kodesh, the Holy Ark, is open throughout this prayer and the congregation is standing. This is the last chance to plead for forgiveness before the final verdict. The cantor, under his white talit, continues to chant in a husky voice the prayers in Hebrew "... sharay ditza... sharay simcha, gate of joy... gate of happiness."

I close my eyes. I try to concentrate on this sacred moment when I feel safe at home with my pure and simple kissing prayers that mediate between death and life, between fear and courage, between nightmare and dream, between my worst and best self.

"Avenu malkaynou, Our Father, Our King..."

The cantor, together with his five year-old son, chants my favorite tune. The cantor serenades my mourning heart and the voice of the five-year-old pilots my newly wed spirit.

The cantor knocks on the podium, asking everyone to be silent. A thick silence fills the room. Finally my tearful prayers make an entrance. After the blowing of the shofar, I feel as if a heavy rock has been lifted from my chest. This is a magical moment. There is a sense of relief. Everybody sings "Oseh shalom, make peace..." Strangers hug, kiss and bless each other Shana tova. I am relieved. I am exalted. I am free. It looks like a big wedding. And yes, indeed, as it says in the Talmud, there is no day quite as happy for the Jewish people as Yom Kippur.

to be an extraordinary event that started to shift the meaning of Yom Kippur for me. Since here in Los Angeles, it is unusual to see overdressed people take a collective walk, some residents, who we passed by their houses, peeked from their windows trying to find out what was going on. A man repairing his motorcycle gave us a stare as if demanding an explanation for something that disturbed his familiar reality.

And there I was, climbing my own walls and breaching my own preconceptions. I was joining a walk, taking part in something that had always been a part of me, yet very separate and distant from me. With one foot in and the other out, I tried to balance my dyslexic walk. With one step, I tried to understand how I ended up with "those" orthodox people. With the other step, I wondered, how "those" orthodox people ended up with me. In Israel, we rarely shared space together. The religious Jews were viewed as fanatics, and I was viewed as too modern. The religious Jews were viewed as too idealistic, and I was viewed as too realistic. But, strangely enough, for once, here we were, all together. We put our religious differences aside, and alked tall and proud as One.

When we arrived, the rabbi explained the significance of Tashlich, and then we each went to our own separate edge of the pond.

"For the third time, Jacob, this is a serious matter, we're not here to feed the fish," a father cautioned his child.

I accepted that father's advice to take this Tashlich as a seri-

ous

matter. I removed a small piece of bread from my pocket and recited, "Me el kamocha, who is a God like you..."

Suddenly, I had a flashback from a while ago when I had been sad, and angry. I wrote a letter, tore it into little pieces and then threw it into the ocean. I hoped the waves would drown my pain so I could start a new beginning, just as this symbolic gesture invited me to do.

That was the year when the turbulence of my heart shook every cell of my prayers. I flew from Los Angeles to Israel. When I got there, things changed dramatically. My friend had been murdered in a terrorist attack. Suddenly, everything was turned upside down. I tried to understand what had happened, how and why it had happened? Why did her wonderful life suddenly become a horrible tragedy? I fast-forwarded, slow-motioned, took apart and analyzed every aspect of this event, so I could put it back together. But I ended up with a handful of leftover screw-ups that did not fit into my sensible picture.

That year the experience of Yom Kippur was different. I entered my temple all alone. I picked up the Yom Kippur prayer book. Its thickness had not changed, but it no longer was as heavy. Now it was me that felt heavy. I had a terrible heartburn, and it was not from over eating at the Seuda mafseket. My heart was on fire and my spirit was lost. As a child, it was the physical aspect of this holiday that was the hardest; now it was the spiritual. As a child, all I had was spirit. But now, as an adult who was faced with my life's first major disappointment, it was my spirit that was starving. I was afraid that my disappointments would take my spirit hostage forever. Suddenly, I knew how easy it was to choose death over life, despair over hope. In the past, I lived life because it did not require any effort, but now I had to choose life, not because it happened to be there, but because I had to go and get a life, make a life, and create a life out of the darkness of my nothingness.

That was a challenge that I did not know how to face. I was stuck on an island of despair and bitterness and did not know what to do. I sat there in my misery, crying out my prayers, searching for meaning, for an understanding that my intellect could no longer provide.

That was the first time when Yom Kippur jumped out of the prayer book and touched my personal life. I no longer sleep-walked through this holiday. It was then that my heart, not my mind or my body, started to experience Yom Kippur with the greatest intensity.

So what is special about my Yom Kippur nowadays?

Nothing and everything. Yom Kippur is always the same. The only thing that changed is me. I touch the prayer book that is my compass for this day. I flip through it, trying to remember the process by which it changed from a thick book to a deep book. Where and when did these "awful" days turn to days of awe?

For many years, I read Yom Kippur directions from a flat map. I located life and death, my physical and spiritual self on two disconnected continents, separated by an ocean of

The first Yom Kippur in the United States was the hardest. The only reason that my boss could excuse me from work was death, that is, my own death. Ironically, Rosh Hashanah, and Yom Kippur are a matter of life and death. But how could I explain this theological concept to my boss, whose only concern was profit?

"But penitence, prayer and good deeds can annul the severity of the decree," the cantor answered.

But my hunger refused to listen. At age twelve, I did a clumsy job of understanding the meaning of Yom Kippur fasting. I remembered nothing of judgment, forgiveness or repentance. I did not even remember anything of my prayers, not even my kissing prayer. The experience of my twelfth Yom Kippur came down to one thing -- a juicy red apple that a boy was eagerly crunching next to me. I tried to ignore my hunger, but failed miserably.

Years after my Bat Mitzvah, fasting and praying continued to be a challenge for me. At the final meal before the fast, I stuffed myself with lots of food and water. A stomachache was my cue that I was ready and fully loaded for the fast. And at the time of my difficulties, I prayed. I prayed that this fast would pass as quickly as possible

And so Yom Kippur gradually became the holiday I most disliked. I did not like its serious atmosphere. All this talk about being written in the book of life or death and the notion of being judged gave me a creepy feeling that sank my free spirit. The thought of burning in hell did not appeal to me. But to be on the safe side, I followed the rules, and I paid my fasting and praying dues.



* * *

In Israel Yom Kippur is observed universally, whereas in L.A. life goes on as usual. Once I walk out of the temple, the holiness of Yom Kippur easily evaporates. With every step I take, I feel myself drowning in the mundane and disappearing into the rush of a workday. I see children running to catch the bus. I hear the church bells in one ear, and in the other, the chanting of the cantor. I hear a vacuum cleaner from an apartment and as I turn to the boulevard, the leaf blower takes over my silent prayers. I come to cross the street, and I jump out of my thoughts when the driver, too busy with his cell phone, almost runs me over. I try to cross the street again and a yellow school bus drives by and its big cloud of exhaust hugs my white dress.

The first Yom Kippur in the United States was the hardest. The only reason that my boss could excuse me from work was death, that is, my own death. Ironically, Rosh Hashanah, and Yom Kippur are a matter of life and death. But how could I explain this theological concept to my boss, whose only concern was profit?

"So what is this Jewish holiday about?" he asked me.

"Well... Yom Kippur is an atonement day, and I'll be spending the day in the temple fasting and praying."

There was silence.

Then he said, "Oh."

Through the years, I had heard many "Ohs". Most of them were involuntary expressions of surprised puzzlement with a touch of uneasiness. My reply usually excused me from work or school. But it did not excuse or explain my own perplexed "Oh" about this holiday. Explaining Yom Kippur to others is easy, but understanding it myself is a challenge.

It is a challenge. Each year, during this time, I hop between two different time zones. My Jewish calendar ambushes me in the midst of my secular calendar. At the end of summer, when September suddenly turns into the month of Tishray, I found myself preparing for new beginnings.

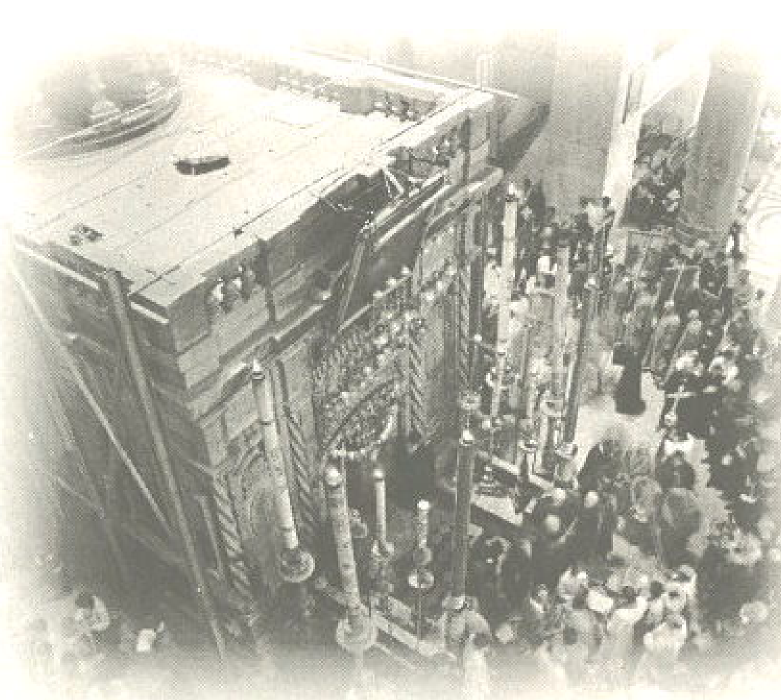
Tashlich is one of the rituals that prepares one for the Yom Kippur holiday. Jews gather at the edge of a body of water and throw crumbs of bread into it. The breadcrumbs are symbols of our sins, which we cast away.

Here in Los Angeles, such an ordinary custom turned out

meaning of prayers, nevertheless, they wanted me to deliver their prayers. They believed G-d listened more carefully to the prayers of young children.

Usually, by the time I would reach the Torah, I was much too excited to remember all of those prayers that the women had whispered in my ears. Instead, I would blow kisses, hoping that my air kisses would substitute for prayers. I scooped my right hand to collect one side of the congregation, and then with the left, I scooped the other side, brought them all to my lips, and then I blew my kissing prayers.

Yom Kippur-fasting, it took me a bit longer to experience. Eventually, one Yom Kippur, my concept of "Fast" day was no longer about running around the temple with my heart beating in my ears. When I was eight years old, I left on an early retirement from my hyperactive career and tried to focus on a new challenge: fasting. Back then, I did not care about the significance of fasting. It was just the name of a new game. I was curious to know if I would survive this holiday without chocolate and soda. Unlike my kissing prayers, G-d was not involved.



* * *

When I moved to Israel, my experience of Yom Kippur changed. In Israel on Yom Kippur, since most everyone is observing it, the streets are emptied of cars, buses, and taxis. Occasionally an ambulance or a car would drive by, but the streets of Israel on Yom Kippur belonged to the children. Anything with wheels that did not require a driver's license was legal. As an eager returnee to my hyperactive self, Iwelcomed this new tradition with open arms. I planned to enjoy every moment of it. And so I did, eagerly, until my bike and I literally ran into my young neighbor, Shmulik.

As he picked himself off the ground and cleaned his white shirt, he yelled,

"You'll burn in hell!"

"I'm sorry, it was an accident," I muttered while cleaning my bloody elbow with my spit.

"It's an accident that you'll pay for in hell."

I did not quite understand what he said, but his angry face showed me that he had not accepted my apology.

"Look, I said I'm sorry. I will say I'm sorry two more times and if you don't forgive me, then it's your problem, not mine." I picked up his prayer book, kissed it, and handed it to him.

"I forgive you ..." he paused, " but will God forgive you? I think you'll still burn in hell for riding on Yom Kippur, and when that happens you'll have a problem won't you?"

And before I could answer him he walked away.

He walked away, but for the longest time his question did not. If it had been any other child, I would have ignored him. But Shmulik had defeated his older brother in chess. This had earned him a reputation of a child to be respected. I could not ignore his curse about hell. But since I was not yet a Bat Mitzvah, I still had time to delay all this fuss about Judgment Day, and my burning in hell.

This began to change as I was approaching my Bat Mitzvah. I was entering adulthood, and it meant, like any other adult Jew, I had to fast. Yom Kippur is a day of Heshbon Nefesh, a day of soul searching, and self-examination. Of course all of this was not new to me. But now that I was about to be Bat Mitzvahed, I was responsible to put all that Yom Kippur talk into action.

At the beginning, I was strong and steady. But by late morning, things did not go well. I felt all alone with a thick heavy prayer book. I could not follow the prayers. When the congregation sat, I stood. When they stood, I sat. I flipped back and forth through the prayer book. The prayers were too fast, too long, and I was too slow, too short. The crowd in the temple blocked my oxygen and my view of the Torah. It was hot. It was humid. No air conditioning. Babies cried. Women talked out loud. I was extremely thirsty and under the influence of fasting, I started to suspect that maybe this was what "Hell" was all about.

I heard the cantor intoning loud and clear:

"On Yom Kippur it is decided who shall die and who shall live, who shall perish by water and who shall perish by fire..."

My stomach replied, "and who shall perish by starvation?"

Yom Kippur

By Hilla Gohary-Kerendian



The Talmud says that Yom Kippur is one of the happiest days of the year for the Jewish people and indeed, Yom Kippur was one of the happiest days of my childhood. It was the day when my own mother willingly gave me sweets. I knew it was a holiday because on a regular day sweets were not as available to me. But once a year, on Yom Kippur, the heavenly gates of chocolate and candy were opened for me.

With chocolate and candy fueling us, Yom Kippur was the day that we children celebrated our freedom. We ran up and down the stairs of the temple. We played "hide and seek" between the backyard and the corridors of the temple. From time to time, an adult would come and warn us about laughing and screaming too loud but overall, it was a day mostly free of discipline.

The only time that we the children were inside the temple, was during the Torah auction and until the end of the reading of the Torah. We all sat impatiently waiting to find out who will be granted the honor of putting on the Rimonim (silver ornaments that decorated the case of the Torah scroll). I hoped to be the Rimonim carrier, instead of being shoved and pushed like a sardine with the rest of the crowd. I would sit on my father's shoulders, holding on to his spiky chin with one hand, and waving the Rimonim with the other. I would no longer be the child who disturbed prayers. I was now a participant. Women gathered around me, pouring out their prayers in my ears, hoping I would repeat them when I get closer to the Torah. Even though I could not read a single word of Hebrew, or I understand the



Persian Elderly Jews

By: Sharona Nourhayan

No matter where they live, the elderly people feel lonely. Our community can pay more attention to our seniors. It may be easy to close our eyes and pretend that the facts do not exist, but we have to look carefully at their situation and visualize our own future. We can make them happy just by visiting them, playing cards with them and helping them to laugh. The best joy they may have is spending time with their family and friends.



Articles

In general, Iranian elders expect love and attention more than anything else; much more than the Americans do. Whatever you give them, they can't be satisfied perfectly, but if a daughter or son gives them a call they become full of joy. They want someone to talk to. They desperately want to visit their children not just for a short time by coming, saying hello and leaving. But by a real visit, sitting with them, having lunch or dinner with them and letting them talk about their past. They need attention and communication. They wish one of their children or grandchildren spend couple of hours at their side, take them to the park and talk about Iran, Israel and the events of the day. In Iran everyone was around them but here nobody has time to be with old Moms and Dads or grandpas and grandmas.

Recently I had a chance to visit three seniors in one day. I sat and chat with them. The first one was an elderly lady. She was alone by herself in her room. Looking at me when I entered, she smiled. She tried to get up from her wheel chair and shake hand with me. Her chair was on the corner of the room, next to the window. I pulled a chair next to her and started to talk to her. Her radio, at Iranian station was playing close to her bed.

"How do you feel mother?" I asked.

"Lonely! Bored! Tired!"

"You don't go outside during the day?"

"Once a while, maybe few hours per month. I am a prisoner dokhtaram. I want to go to Kenisa, be present in jashn-ha. I need to see people around me"

"How old are you?"

"Seventy two years"

"Are you being visited enough by your family?"

"My daughter and my sister's daughter come and go, but my other azizam have forgotten me. They say they don't have time. What an excuse! It is against the Ten Commandments. Didn't I have time to grow my loved ones?!"

"What do you need most?"

"Nothing special. I just need my relatives show that I am still alive. They can do it by their ordinary behavior. I don't need food, clothing, trip, house or car. What I need is love. When my children were kids they needed love and attention more than anything else. Now it is my turn. I feel like a kid now. That's true."

My next visit was with an old man. He had a white Kippa on his head. I introduced myself but he didn't hear me well, so I repeated myself; this time louder.

"Do your children visit you quite often?"

"They are all over the world except one who is here and I go to his home for Shabbat"

"What are you missing these days?"

"Being with others, seeing people. I want to be in crowd and don't feel that I am isolated. I want to talk and listen."

"Do you want to go back to Iran?"

"If it was the time of Shah yes, but not now."

Then I went to see another senior, a relative of mine. I said hello and sat beside her. I washed some fruits and put the plate in front of her chair. She didn't look at plate, instead was staring at me with a frozen smile. Although I visit her at least once a week, still it was surprise to see me. Every time I leave her, she asks me why do I have to go so soon? As I walk away I hear her deeply emotional voice: "elahi aghebat bekhair beshi azizjoon." I always kiss her before leaving her room. Her prays means a lot to me.



"Okay your father managed to get a mouse. Now how do we use it?"

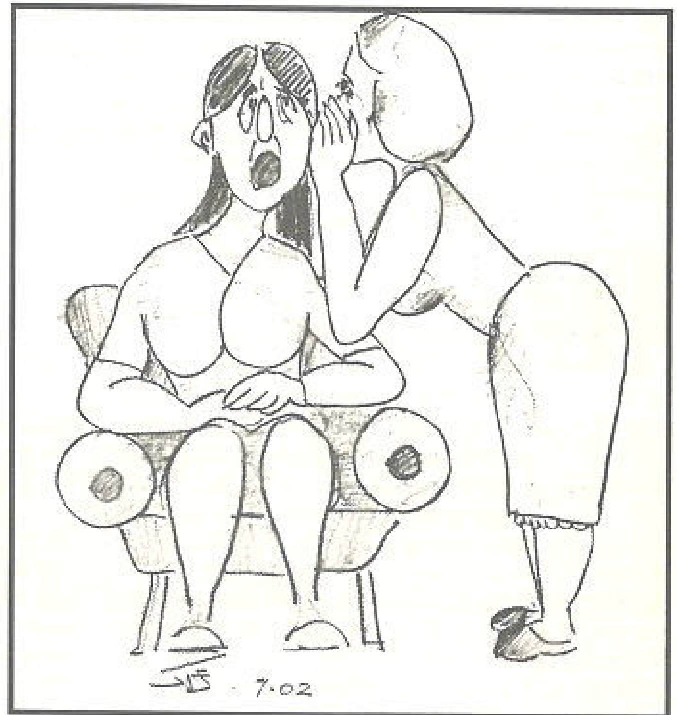
Iranian elders expect love and attention more than anything else... Whatever you give them, they can't be satisfied perfectly, but if a daughter or son gives them a call they become full of joy

I wondered how he would feel if other people had the same opinion, and talked about him. I am sure he would not enjoy it. One thing I have learned is that people who talk in front of you about others, will talk behind your back as well. So, you probably want to stay as far as possible away from them.

I was talking to Hacham Netan Eli about this article and he said that the Gemara talks a lot about Lashon Harah. It is said in the Gemara that saying Lashon Harah about someone is like killing three people: the one who says it, the one who hears it and does not object it, and the one that Lashon Harah was said about.

The younger generation can help the older generation by example, reminding them that there are other things they can talk about besides people. We can help our own generation as well, by taking charge at group conversations. That somebody is gossiping about someone else by trying to change the subject. Always remembering how we would feel if that "someone" was us. What goes around comes around. YOU STAND UP FOR SOMEONE TODAY, AND SOMEONE WILL STAND UP FOR YOU TOMORROW.

There is a free service that provides consultation on what can or can not be said in a specific situation. The phone number to this service is 718-951-3696.



The Effects of Gossip

By Angela Cohan

Why do we gossip? Maybe it is because we don't have anything better to do. Maybe it is because it is human nature to talk about others, and then rationalize that we are only passing along information that might be entertaining or of interest to our friends. It has become one of favorite pastime in our culture.

In biblical times God gave leprosy to Miriam, Moses' sister for gossiping, an action that is as old as time. But according to the article "Listen" by Aish Ha Torah's Rabbi Noah Markman, when we talk behind people's back, we don't give them a chance to defend themselves, since they are not there. When we speak negatively about a person, we leave the air bitter and destructive.



Once at a dinner party, I asked my friends to refrain from gossiping about a mutual friend's father, who was in trouble with the law. I must have really offended her, since I didn't hear from her for about a year.

An example of the destructiveness talking behind a person's back relates to people who are in the process of getting married. When Persians get together in a group for occasion, someone might spread a rumor about another and the next person might add something to this rumor and by the time this information reaches the families involved gossip has become much more twisted and dangerous than where it started resulting in havoc chaos. What we should realize is that as simple and harmless as they may appear, words do influence our thoughts, our attitudes, our behavior and our lives.

There is a wonderful saying, which states that "Small people speak about people; Average people speak about places and things; Great people speak about ideas" There is an ancient Jewish tradition called "ta'anit dibur" (Speech fast) which, according to Rabbi Markman, is a healthy exercise in self-control and a good way of avoiding negative talk.

I want to plead with our community to stop talking behind other's back. We must curb our instinct to comment about people's lives and think before we speak. We must remember what we say about people might make or break them in our society. When somebody asks our opinion about someone or wants information about a certain person, we should stop and think for a moment about how our response might affect that person's life. Let us remember, it is better to do mitzvah and say good things about people rather than spread rumors, gossip and hearsay that hurts our brothers and sisters, doing damage that may never be corrected or forgiven.

GOSSIP
Lashon Harah

By: Dr. Sherly Haghnazari

SECTION III Articles

I have a friend named Sanaz, who is always happy and smiling. Over a year ago, I saw her in a Department Store and she seemed much happier than usual. We started talking, and I said, "I know you are usually a happy person, but your smile is different. You are glowing, what is going on?" she told me that she had been dating a wonderful guy, and she liked him a lot.

I know my friend did not have an easy time finding the "one" in her life. I told her that I was very happy for her, and I hoped things would work out for the best. A couple of weeks went by, and I saw her again. She was not smiling anymore, and it seemed like she had lost some weight. This was the first time in years that I had seen my friend so devastated. I approached Sanaz, and asked her if everything was okay? She told me that even though everything was going well between the two of them, someone from the community had gossiped about her to his family. His family had not met Sanaz yet, and they now had some doubt and reservation because of what they had heard.

I know the person that apparently talked behind my friend's back. I had seen her interactions with my friend in the past. She always approached my friend at gatherings and praised her in public, saying things like: "Whoever marries you would be the luckiest man on the Earth." " May G-d send you somebody as good as yourself and your family." And " You are so Najeeb, and it is so hard to find girls like you in this day and age." Ironically, the last time I saw this lady, she was collecting money for brides who can not afford to have a wedding.

The younger generation can help the older generation by example, reminding them that there are other things they can talk about besides people. We can help our own generation as well, by taking charge at group conversations.

When I heard what happened to my friend, I thought to myself that I should go and talk to this lady. I wanted to tell her she really didn't need to help brides that can not afford a wedding, just don't prevent the wedding that is about to take place by saying Lashon Harah. This is one example of many that we all see in our community on a daily basis.

In Judaism, there are only two specific conditions where one is allowed to talk about a fellow Jew while he/she is not present. One is in regard to marriage partners, and the second one is in regard to business partners. Even in those specific situations, one has to be extremely careful of what one says, and what the source of information is. One can only discuss events or issues that one has seen with his/her own eyes. Chafetz Chaim says, "The laws of proper speech are G-d's human-relations training program. They are the tools that the Torah has given us to remove anger, bitterness, and jealousy from our hearts and to replace them with compassion and harmony."

Once I went to a class about the laws of Lashon Harah, and how important it is to be very careful when it comes to talking about other people. After the class, we were discussing what we had learned with some of the people who were in the class. One of them said, "What is left to talk about, if you don't talk about other people? Life will get really boring if we don't discuss what is happening in other peoples' lives."

Israel and The Truth

By Deborah Termeie

Have you ever been involved in a debate about Israel and not been clear on some facts. Below I have listed some misconceptions and the real truth behind them. All of this information presented here comes from Myths and Facts -- A Guide to the Arab-Israeli Conflict by Mitchell G. Bard, http://www.JewishVirtualLibrary.org. The websites below are also useful links for further information on the controversy surrounding Israel.

Myth #1 Palestine has always been an Arab country

FACT: In the 2nd century AD, the Romans used the name Palestine to Judea to reduce Jewish identification with Israel. In 1882, fewer than 250,000 Arabs lived there. The majority of Arabs have migrated in the last seventy years.

Myth #2 The United Nations has been fair in settling the Arab-Israeli dispute and should play an integral role in settling the dispute.

FACT: In 1974, the Arab-Soviet-Third world bloc lobbied the assembly to approve resolution 3379, which stated Zionism was equal to racism. In 1991, the resolution was finally repealed. Israel has also been the subject of the most investigative committees and special representatives than any other state in the UN.

Myth #3 Zionism is equal to racism

Fact: Zionism is a movement stating Jews are entitled to a homeland. About one million Muslims, Christians, Arabs, Bahai's and other religious groups are represented in Israel's population. Approximately 42,000 members of the Ethiopian Jewish community were rescued and brought to Israel. Israel is a democratic nation, and it protects the religious and political rights of Christians and Muslims. On the other hand, in many Arab states it is almost impossible to become a naturalized citizen. Martin Luther King once said, "When people criticize Zionists, they mean Jews. You're talking anti-Semitism.

Myth #4 Israel's treatment of Palestinians is equivalent to the treatment of African Americans in apartheid South Africa.

FACT: In Israel, Arabs are full citizens that have voting rights. In South Africa, under apartheid, African Americans were not citizens, and they were not allowed to vote. Palestinians argue against Israel's right to existence. On the other hand, African Americans did not solicit the destruction of South Africa only the racism they faced. Palestinians receive similar pay and benefits to Jews. They also attend schools and universities unlike African Americans in Apartheid South Africa.



Articles

Myth #5 Violence is an acceptable reaction to Israel's government.

FACT: Israel has always been open to negotiation; however, the PLO must renounce terrorism before negotiations could start. Instead the Palestinians have turned to hostility since the Oslo process began in 1993.

Myth #6 Palestinian refugees have a right to return to their settlements.

FACT: The Israel population is six million. If all Palestinians were allowed to move to Israel, the population would be 40% Arab. Jews would slowly be the minority in the country. In 1949, Israel allowed families separated during the war to return and agreed to repatriate 100,000 refugees.

Myth #7 A Palestine State is a solution to the dispute.

FACT: A Palestine state is a threat to Israel's security. Although much of the West Bank and Gaza have been returned, terrorism against the Jews has continued. Because of this, Israelis are more reluctant to give up more land for a Palestine state. Many Israelis fear that Islamic extremists will dominate a Palestine state.

A Good Jew

At the age of 11 I learned a lesson that will remain with me forever: In Hebrew school one day I was sitting across a table from my younger brother and some other kids. I noticed that one child was bothering my brother. I walked around the table and grabbed his hand and made him let go of my brother and warned him that if I ever saw his hand on my brother I'd break it.

A few minutes later I noticed the same child with his hand around my brothers throat ringing his neck. I darted across the table, lunged at this child's throat and picked him up in the air by his throat. The intensity of my hatred of this action had made me forget that he is a human being too. I would have continued choking him if it had not been for my brother and the other students in the room who eventually pulled me off of him.

Later that day I was talking to a Rabbi about the incident and I started crying. "What if I'd killed this kid?" I thought to myself. I told the Rabbi that I knew I deserved to be punished. But when I asked him to give me my punishment, he said: "You do not need to be punished. You know that you have done wrong. You have discovered exactly what it means to be a good Jew by being the exact opposite. And you have shown that you are sorry."

I will never again forget what it means to be a good Jew. I hope that those who have forgotten will eventually remember. And I hope that Judaism is not remembered by posterity for acts, which run contrary to its real value systems.

-Kambiz M.

PERHAPS IF WE WOULD HAVE MORE ACCEPT-ING, OPEN-MIND-ED TRADITIONAL RABBIS AND IF WE HAD MORE TRADITIONAL SYNAGOGUES, PERSIAN-JEWS WOULD NOT NEED TO RESORT TO ORTHODOX, CONSERVATIVE, REFORM, OR HABAD WAYS OF ALIEN PRAC-TICES.

School of LA—YULA). Throughout these experiences I have learned and appreciated the different aspects of Judaism. These experiences have taught me to be a more well rounded individual with respect for the different expressions of Judaism.

Interestingly a few years ago, the major Persian Rabbis of Los Angeles, Hacham Yedidia Shofet Shlita, Rabbi David Shofet Shlita, Rabbi Baal Hanes, Rabbi Natan Eli and Rabbi Baal Shem Tov all signed something equivalent to a constitution, which states our stance on Persian-Judaism. If one carefully reads this document, it never mentions the word "Orthodoxy," while it rejects Conservatism, Reform, or any other forms of Judaism in our community. Moreover, it states in Farsi that we are Sonnati, which in English translates to "Traditional".

In order for us to ensure that our traditions will be maintained, I believe it is imperative that a Mizrahi (Sepharadic) Yeshiva be established in New York and/or Los Angeles in order to protect the traditional Mizrahi Rabbis. In so doing it will ensure the continuation of our 2,700 year rich Persian-Jewish history, and furthermore, there will be a greater likelihood that our rich Persian-Jewish heritage, practices, and community will have a better chance of surviving--so that we can practice Judaism the same way our parents and grandparents practiced it in Iran--as an entire community, not as Orthodox or Reform or Habad.

Even if the aforementioned is not completely feasible, there is no reason for a Persian man who is planning on becoming part of the Persian rabbinate to attend an Ashkenazi or Habad yeshiva. There are indeed Sepharadi Yeshivot in Israel and Canada, as well as other countries.

Perhaps if we would have more accepting, open-minded traditional rabbis and if we had more traditional synagogues, Persian-Jews would not need to resort to Orthodox, Conservative, Reform, or Habad ways of alien practices.

Indeed we have inherited a fabulous wealth from our Persian and Mizrahi heritage—we must be proud to show it, share it and never forget it. Most importantly, we need to help in every way possible the Persian Jewish Centers, Kenisahs, Magazines, Schools, etc in America.

We are certainly one of the oldest groups of Jews in the world—lasting for almost 3,000 years in Iran. One of the reasons we have lasted so long is because we have never labeled ourselves: there was no difference between a Persian-Jew that went to Temple every Shabbat and one who went only on Yom Kippur—we were always simply Jews. Since the time of Queen Esther and Mordehai we Persian-Jews have had such a magnificent and meaningful tradition which has lasted for millennia, and Be'ezrat Hashem (God-willing), without denominationalism, labels and extremism, it will last for many more to come.

There is One G-d, One Torah, and One Persian-Jewish community. We were always one—and we should always remain as one people!

Dr. Houman M. Kashani is the founder and president of Persian Jews United (PJU)—a conglomeration of Nessah 2000 Youth group, Iranian American Federation Youth committee, The Young Leadership of ARM, and Khaneh Javanan Yahood. He is a graduate of Northwestern University School of Medicine and is currently a resident physician at the UCLA Medical Center. You can visit his website at www.geocities.com/kash26

***The key to Jewish survival** is what it has always been: Jewish practice and Jewish learning. At Rosh Hashanah we ask that our names be inscribed in the book of life. On Yom Kippur, the judgment is entered and sealed. This day is the last appeal, the last chance to change the judgment, todemonstrate your repentance and make amends. The Torah teaches us that we are responsible for every single word and action.*

According to the sages, it is easier to be forgiven by Hashem than it is to be forgiven by another person. Appease relations with fellow man before Yom Kippur and gain a higher consciousness by refraining from premature judgments. Make resolutions for the coming year effective at the sound of the shofar. Teshuvah does not require trying to change everything at once. It initiates a process that allows realistic behavioral changes that will aid in creating communalistic relationships within ourselves and the Jewish Iranian-American community. Decide to break the cycle mundane habits before the spirits of Rosh Hashanah past, present and future pay YOU a nocturnal visit.

-By: Sheila Nowfar

Reform and Conservative American Jews (over 50 percent) to affect our community as well?

Persian Jews should pride themselves in the fact that there has been no religious reformation in their historical experience to divide "Orthodox" and "Liberal" Jews. There has always been a mutual respect for one another. In any Persian Jewish Kenisah (synagogue) anywhere in the world, one should find a wide mix of worshippers and a wide range of patterns of religious observance, from the very observant to the moderately traditional who enjoy the occasional spiritual experience.

Furthermore, the strength of a minhag (a traditional practice) is so strong that our sages say that sometimes a minhag will supercede an actual Halacha. The dedication towards the keeping of our minhagim (traditions) protects and guards our community from straying from the Torah.

PERSIAN JEWS SHOULD PRIDE THEMSELVES IN THE FACT THAT THERE HAS BEEN NO RELIGIOUS REFORMATION IN THEIR HISTORICAL EXPERIENCE TO DIVIDE "ORTHODOX" AND "LIBERAL" JEWS. THERE HAS ALWAYS BEEN A MUTUAL RESPECT FOR ONE ANOTHER.

The obligation to maintain our own minhag is so intense, that Maran (Rabbi Yosef Karo, z"l), the author of the Shulhan Aruch, writes in his introduction to his monumental work, that the laws that he is codifying are not to be followed in a case where they clearly contradict a well-known minhag.

If one thinks about it, who is to say if the Conservative or Orthodox approach towards Judaism is either right or wrong? During the times of the Gemoraic and Tannaitic rabbis, the beliefs and practices of Judaism were constantly subject to different interpretations and implementations. All one needs to do is open a Talmud or Gemorah and one would see rabbis discussing and sometimes arguing about many issues through the Sanhedrin. Unfortunately, the most important thing as a Jew has been glazed over. As a Jew, our first and foremost obligation is to serve and build a relationship with G-d. For each person, the vehicle is different moreover, conformity goes against progress and can only lead to mindlessness.

In the introduction to the first volume of his collected responsa Mishpetei Uzziel, rabbi Ben-Zion Meir Hai Uzziel, z"l (former Chief Sephardic Rabbi of Israel) totally rejects the central premise of Orthodoxy, and stresses that Halakha must respond to modern developments:

In every generation, conditions of life, change in values, and technical and scientific discoveries -- create new questions and problems that require solution. We may not avert our eyes from these issues and say 'Torah prohibits the new', i.e., anything not expressly mentioned by earlier sages is ipso facto forbidden. A-fortiori, we may not simply declare such matters permissible. Nor, may we let them remain vague and unclear, each person acting with regard to them as he wishes. Rather, it is our duty to search Halakhic sources, and to derive, from what they explicate, responses to currently moot issues ... In all my responsa, I never inclined towards leniency or strictness according to my personal opinions; rather, my intention and striving were always to search and discover the truth. To the extent that my understanding enabled me, I walked in the light of earlier Halakhic masters, whose waters we drink and whose light enlightens us; With this holy light, which issues from the source of the hidden, concealed light, I illuminated my eyes.... (Mispetei Uzziel, Tel-Aviv 1935)

Also Rabbi Hayyim David HaLevi, chief rabbi of Tel-Aviv shows the quintessential tolerance and open mindedness that Mizrahi and Sephardi Jews are known by asserting the following:

Permission was given to Israel's sages in each generation to renew Halakha as appropriate to the changes of times and events. Only by virtue of this was the continuous existence of Torah in Israel possible, enabling Jews to follow the way of Torah....There is nothing so flexible as the flexibility of Torah...it is only by virtue of that flexibility that the People of Israel, through the many novel and useful rulings innovated by Israel's sages over the generations, could follow the path of Torah and its commandments for thousands of years. ('Al gemishuta shel ha-halakha On the flexibility of Halakha in: Shana b-Shana 1989, pp. 183-186)

As long as the way that you live is not a mindless one, and you search and find your path in life—no one can tell you that you are wrong. It is vital to search for our own personal truth, find it, and make it alive.

Unfortunately, there is a lack of schools offering a Jewish education with a "Sephardic touch." The school to which one sends one's children directly influences their religious views. Since there is no true Jewish Sephardic school system, Persian-Jewish parents have no choice but to send their children to either public or Reform, Conservative or Orthodox schools to maintain their children's Jewish identity. Indeed, I have experienced all these types of schooling throughout my educational career; viz., I have attended a Reform elementary school (Valley Beth Shalom Day School), a Conservative middle school (Abraham Joshua Heschel Day School), and a Modern Orthodox high school (Yeshiva University High

THE PERSIAN MIZRAHIM

By: Houman Moussighi Kashani, MD

"From the rising of the sun to its setting, from north to south there never was such a chosen people as the Jews of Spain and Middle East in beauty, pleasantness and tolerance; afterwards there will never be another such people." -- Don Isaac Abarbanel



Articles

For almost 3,000 years the Persian Mizrahim lived in Iran without divisions, labels or denominations. In Iran and the rest of the Middle East the harsh split between Reform, Conservative and Orthodox never took place as it had with the Askenazi Jews in Europe. The evolution of Persian Jews into modernity came naturally--not needing a counter-reform or counter-orthodox movement.

At the turn of the last two decades, with the Islamic Revolution in Iran, tens of thousands of Persian-Jews were uprooted as they moved their families to metropolitan cities such as Los Angeles and New York. Arriving in America, the Persian-Jews were open to influences from the surrounding communities. It was here that a meeting of the minds between the Ashkenazik (Reform, Conservative, and Orthodox) and Traditional Mizrahi communities occurred.

In general, the Persian Jews who left their native homeland earlier, were the more affluent ones—moving to areas such as Beverly Hills, Brentwood, Lake Encino, etc. Most attended synagogues such as Sinai Temple, Valley Beth Shalom, Iranian Nessah Israel Congregation, Iranian Eretz Cultural Center and Temple Beth El. Another group of immigrants who moved to America after the Iranian revolution, dwelled in West Los Angeles, in particular the Pico/Robertson area. The majority of these people regularly attend Kenisahs such as Torat Hayim, Natan Eli and "Persian" Habad. Unfortunately, misunderstandings between these two different groups have resulted in these labels of denominations. Indeed, denominations are a form of Sinat Chinam that caused the eventual destruction of the Second Beit Hamikdash (Temple).

The major dispute nowadays in our community is over what kind of Jews we are. Nowadays, people ask "Is so-and-so Mazhabi (religious) or Bi-Din (not religious)?" In essence, they are really asking if this person is Orthodox or non-Orthodox, respectively. Many Persian rabbis seem to be the cause of this fragmentation. What also contributes to this problem is the fact that the Persian Mizrahi people living in the Unites States lack a strong unified leadership dedicated to a pure traditional (non-denominational) brand of Judaism. Our community desperately needs a new generation of properly educated tolerant non-extremist leaders to continue to lead us and our descendents into a united future.

Most importantly, this affects not only our present generation but also our future generations. Are our children going to uphold our traditional (viz., neither non-Orthodox nor non Reform) beliefs, or is our community going to divide itself like the American Jews have? Rather, should we not serve as a role model to the Ashkenazi Jews by showing them that Persian Jews always were and always will be united in belief? Lastly, do we want the high intermarriage rates among the

for the kids. Now, we have them for all different ages. No matter how old Grandma or Grandpa is, we still have surprise birthday parties for them. Of course we only use one candle instead of 85 candles on their cakes!

In Iran, we did not have Bat Mitzvahs. And if we had any parties for Bar Mitzvahs, they were definitely not as great as they are here.

As soon as Persians stepped in this land of opportunity and put their suit cases down, they looked around, asking themselves: "What kind of parties can I add to my list?.........and what else?!?!"

Our community did not want to replace our traditional parties with new ones, but whatever we found we added to our list. Very soon we started having Bridal and Baby showers. We also learned about Bachelor and "Bachelorete" parties and started having those.

At the end, I believe that it's great for all these get-togethers and parties. It gives us a chance of seeing old friends and making new ones. It gives us the chance to get out of our daily routines to be with loved ones, to make jokes, laugh, having a great time and to simply be happy.





'I'm here because this is my country'

By DANIEL FARAHAN

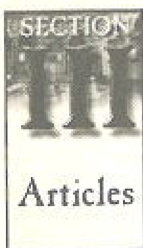
I am a student studying at the Hebrew University. Two days ago a terroristblew up our cafeteria. I left that cafeteria about three minutes before itexploded. Before I came to Israel everyone told me I was crazy and what I wasdoing was foolish. They told me to stay in America, where life is safe frombombs. They even told me that the "mess" in this country was none of mybusiness. Most of the time I just stood silently nodded my head and said, "Ihave to do what I have to do." Now I have to tell the world why I came. I came here because I am a Jew and the "mess" in this country is my business. Icame here because this is where I belong. I came to Israel because I am tiredof almost the entire world's acquiescence to the hateful demands Israel'senemies impose on us. I came here despite the fact that Colin Powell and theUnited States State Department did not think it was a good idea. I came hereto tell Yasser Arafat, Sheikh Yassin, Saddam Hussein, Sheikh Nasrallah and all the rest of the terrorists living in this world that I will not give in.

I came to Israel because it bothers me that many people cherish a conceptcalled "moral equivalency" that twists the truth, violates morality, and perverts justice. I am here to tell the European Union, the Arab League, and the United Nations that they are betting on the wrong team. How do I feel after the attack? I know I made the right decision. I cannot and will not run away from Israel's enemies, who are not "activists" or "militants" but bloodthirsty terrorists. After I saw the things I saw on Wednesday I am more resolved than ever to stay here and learn. I am here because this country is my home and I am not running away.

Daniel Farahan is a student from Carmel, Indiana, studying at the Rothberg International School at the Hebrew University.

Persian Jewish Parties

By: ROZITA EBRAMI



A few weeks ago, I was sitting in my office, talking to a few co-workers about a Bris Party that I had gone to the night before. The party was for one of my very good friends who just had her second boy. It was held on a Wednesday night at one of the hotels in Santa Monica. She had about 200 guests and had one of the famous Persian singers that we usually see at weddings. Even though the party was on a weeknight, it was still happening at 2:00 in the morning. As, I was telling my co-workers about the party, one of them turned out and said: "Boy, Persians just love to party!!" And I responded by saying: "So true. Just give us an excuse and we have a party for it!!"

Regardless, of all the criticism we hear about parties, I strongly believe that it's all very positive. As Jews, we have suffered a lot and we are always looking for happiness and





having a good time. Our parents have always been the witnesses of the mourning of the Islamic leaders. What's important is that celebration is in our blood. This is what the Torah has instructed us. Encouraging people to be happy. In fact, this attitude is the cause of survival of the Jews.

Suppose there was no parties and we were accustomed to sadness all the time. What would happen to the Jewish people? What would happen with all the misfortune that we see happening in Israel and around us?

Saying that, lets review in brief the occasions that our community uses excuses to have a party or a gathering:

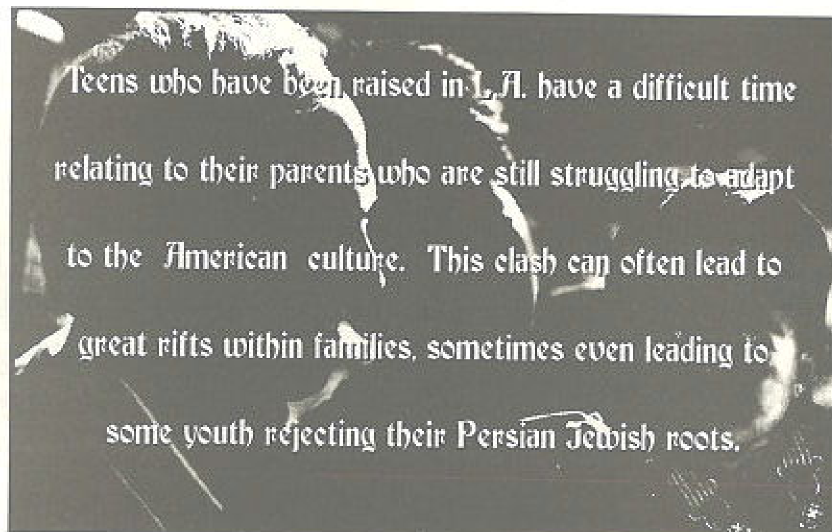
As Jews, we celebrate the Jewish New Year twice a year, once on Rosh Hashanah, next on Passover, beginning of spring and the festival of freedom. But, since, these are not enough for us, we also celebrate Nourooz. And because we love to celebrate, we also celebrate the New Year on January 1st. In fact it's amazing that while we're living in LA with so many ethnic groups, we have not yet started to celebrate the Chinese New Year!!

Interesting enough, as an Iranian Jewish Community, we go to the Parks for Sizdah Bedar and also at the end of Passover for Rooz-e Sal-e Bagh. We use any possible opportunity to have a good time with family or friends.

True, we have had birthday parties before, but they were

tion has increased over the years, this has lead to an increase in the number of working women. Women have gone from the role of being just a mother in previous generations to assuming two leading roles today, mother as well as a professional outside the home. Today Persian women spend more time away from home than at any other point in history. With successful careers and responsibilities both in and away from home it is quite difficult for many to balance the two. On one hand it is wonderful for a woman to serve as a role model for her children, leading a successful life outside of the home allows her to bring something new and interesting back to her family, but while doing so she loses precious time she could have spent teaching her children about different aspects of life and giving them the knowledge essential to succeed.

Furthermore, children are often at a disadvantage when both parents work because they are raised by hired help who often lack the education and skills to raise children with the same quality a parent can. The bond a child forms in his first few years at home with his mother is irreplaceable. Many young mothers have been successful in balancing the roles. They plan their work schedules around school so that they have free time to spend time with their children. More and more mothers have come to the conclusion that they don't want the television raising their children.



With the advance of women in professional sectors the balance of power between husband and wife has become a significant issue. Living in Iran our parents had a clear picture of who had the leading role in the household, however today we are witnessing a blurring effect and the distinction beginning to disappear. Women today often lead aggressive lives outside the household due to their careers and bring that role into the home with them when they return, life today is not what it once was. Meanwhile many Persian men are attempting to cope with this newly attained power and are readjusting their lifestyle and mentality to accommodate it. This often leads to a power struggle between couples living in L.A. Men have become accustomed to leading the household, but in 2002 Persian women are linking their aggressive roles at work to their role as wife and mother at home.

Another aspect of the typical Persian Jewish family living in Los Angeles can be best described as the "Parent – Teen Conflict". Teens who have been raised in L.A. have a difficult time relating to their parents who are still struggling to adapt to the American culture. This clash can often lead to great rifts within families, sometimes even leading to some youth rejecting their Persian Jewish roots.

This resentment can at times weaken the family structure and set the path for an unstable future. Some parents on the other hand have been able to adapt to the culture easily and are therefore able to understand the obstacles their children face, which are much harsher than those faced by youth in Iran. When parents understand the nature of their children's problems they are better equipped with the knowledge to help them.

The Persian Jewish elderly in L.A. are perhaps the most delicate and displaced group. Migrating to the United States, leaving their well established lives behind in Iran, all for a land where everything is uncertain, made it even harder for them to assimilate. They sold their homes, abandoned the only lifestyle they ever knew and left Iran for a land where they knew it was too late for them to start all over again. In Iran their futures had seemed well defined, but in the U.S. anything could happen, for example in Iran most children stayed close to home once married, the family structure was geographically tightly knit.

However the lifestyle in the U.S is completely different, children move all across the states both before and after marriage, breaking the geographical bond that once existed between parent and child. Due to this displacement of some of the elderly, many are fortunate enough to live with their children in a warm loving atmosphere where they can interact with their grandchildren. However , not all are as fortunate, some live in aging homes and convalescent hospitals. Under these circumstances the communication between children and their parents, or grandparents becomes infrequent, weakening the link that had once existed in Iran, where interaction with grandparents was a deeply integrated part of daily life.

With each day that passes it will become even more difficult to maintain a solid family structure as modernity always poses a threat on tradition. Perhaps the good news is that a tightly knit family structure is attainable, it just depends on how successful we are in balancing lifestyle and family.

Family TIES



By Rebecca Eslamboly

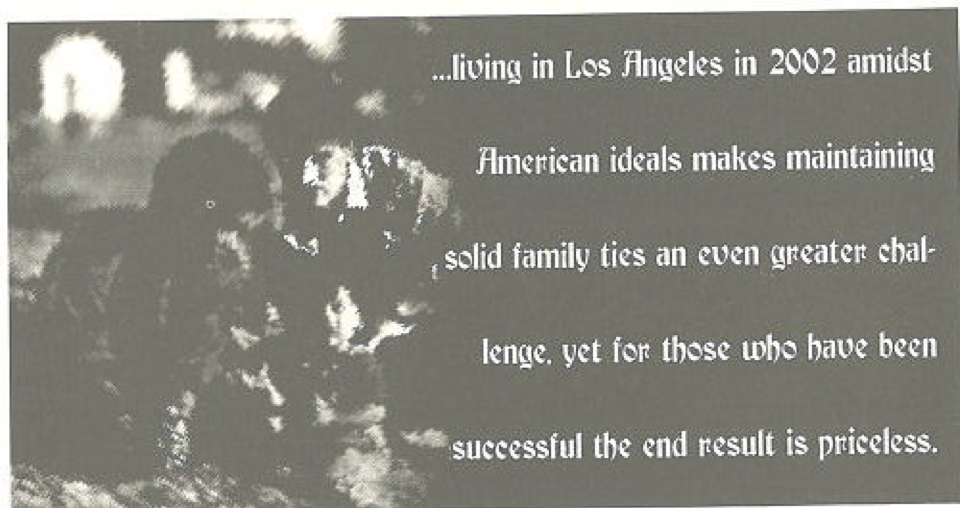
Living in L.A., a society in which success is incessantly pursued, it is easy at times to overlook the treasure we already have. The treasure I'm referring to is not a chest of gold coins or money, but indeed something even more valuable: that treasure is family. Money and power will come and go, but ultimately family will be there for you forever, the ultimate intangible treasure. Some have opened this chest of gold and truly devoured it while others have let it sit in the corner and collect dust, simply because other events in their lives have always taken precedence over family.

Fortunately, the Jewish religion places an emphasis on family and therefore most Jews have strong bonds within their family structure. Our Persian culture has strengthened these bonds even further as our large families interact with one another within our intense social scene. However, living in Los Angeles in 2002 amidst American ideals makes maintaining solid family ties an even greater challenge, yet for those who have been successful the end result is priceless.

The lives we lead as Persian Jews in L.A. are a world apart from the lives our parents led in Iran. Our fast paced lifestyle makes it difficult to balance the time we spend with family against the time commitment we face at work. Furthermore, in the American culture family does not take precedence, creating an environment where it is easy for the bonds within our families to be weakened as well.

Our family structure shapes and defines who we are and how we treat others, to neglect it would be a shame.

The family structure today quite often consists of two working parents, which makes raising children with the standards and quality our parents did just a generation ago a very difficult task. I know many fathers who make a great effort to spend time with their children on the weekends to make up for the time missed during the week. Some fathers take a few nights a week to read to their children or do homework, while others coach basketball and soccer teams, these efforts will pay off in the future as their children will depend on their family as a solid support structure. Unfortunately due to time restrictions at work some fathers are not fortunate enough to give this time to their children, and perhaps some are still are unaware of its importance. Many who come home late at night and work on weekends are physically unable to give their children the time they need when they are young. Quite often I see children who were raised under those circumstances become reluctant to spend time with their families when they are older.



One important observation is that over the years the role of the father has not changed as much as that of the mother. As the number of Persian women who pursue a higher educa-

older generation did not dwell on whether they were happily married. They were married for better and for worse. Going straight from your parents home to your marriage did not leave anyone with too many adrenaline-laced memories; practicality was the celebrated aspect of love not passion. The primary decade after the revolution had brought us "Hollywood Love"; a promotion of classical infatuation, which inevitably withers, and all it takes is one month of sharing a bathroom for the ecstasy to subside. In addition to blaming Hollywood for the entitlement syndrome in our lives, we cannot ignore the underlying feeling of anger and resentment that fuels this process. The unfulfilled and disappointed parents, and empty promises of life long struggles cannot be disregarded. Many of our youth have observed and witnessed great unhappiness within our households, the bickering, the blame systems and the keeping up with the Joneses, perhaps the most destructive social behavior in our community, has fueled our youngsters and cultured them to "entitlement syndrome". Like any other migrating group, we also clashed with the psychosocial impediment, watching the rates of divorce and infidelity rise and marital institutions began to fall apart. Perhaps in comparison to other immigrants, this process had been faster either due to the abundance of wealth, and inclusively of our culture or due to the characteristic of speed in 21st century.



Bright side (Spiritual Love)

Whatever the case may be, our younger generation with a higher emotional resilience and brighter minds began a journey of integration with our Jewish heritage. Many of these youngsters have begun leading our lost community with a sense of consciousness and wisdom. They are taught that the most visible sign of love is not a jubilation of their ego, but rather an acceptance to surrender. Surrendering to marriage as a result of love is the main ingredient of a happy committed relationship. To succeed in this difficult yet essential form of partnership, they must push through waves of sadness and rage, learn to accept them as parts of the whole marriage organism, which includes pronounced joy of being in a committed union.

Exploration of eastern and western philosophies voyaging through Jewish mysticism has enabled many of these youngsters to find the path of spirituality. A new foundation upon which they can lay the future seeds by seeking a spiritual partners, an ancient concept in quest of growth and love.

This terms we hear are the ones that encompasses the Rumi and Kabalistic beliefs. One that requires each of us to see the other as a soul not a scorecard with looks, money, and status. In this form of partnership that is pursued by many of our younger intellectuals, nothing is more important than spiritual and emotional commitment and growth. In such form of relationship, partners are not replaceable, they are aware and involved in each other's lives and are unique to each other. The most important ingredient in such unions are trust, reverence, forgiveness, and the only obstacle in forming such commitment is promiscuity. Many of our younger generations with strong beliefs in spirituality, have reduced the levels of promiscuity to reduce functionality in each other's lives and remove the expendable and exchangeable partnership.

Where are we now?

Our community is at cross roads for changing and we observe that many have started to explore the wisdom of our ancient religion and seek to find a partner to share their lives emotionally and spiritually. Yes, we are facing difficult times, and yes, we have a good percentage of our community confused and scared, but at the same time we see a merge of intellectual Jewish ideals in our youth that is becoming vocal. Their ideals and beliefs are not the same as their parents, and yet they are different from their non Iranian Jewish peers. Staying still clashes with spiritual exploration, hence these unions emphasize on mutual growth where one partner supports the other in all endeavors; a new meaning and concept in spiritual love.

A new wave, or perhaps an enlightenment in the ages of Aquarius, it is too early to judge, yet, we see the growth of a generation with an inclusive future. A generation that has used its knowledge of philosophy, religion and sciences to define Love in a manner that embraces the ancient and the contemporary.

Marriage and the Iranian American Youth



By: Mojgan Hakimi

SECTION III Articles

In the past two decades the Iranian American Jewish community has found the notion of marriage a communal challenge. The cultural adaptation that has taken place in our community has not been easy, relinquishing the familiarity of how it was, coming in terms with the latest value system offered by the Me generation charged by an ego indulging mantra. How have these changes which have been caused by uprooting and integration, has affected our youngster's commitment to Marriage?

There are close to 60,000-licensed marriage and family counselors in United States; a fifty fold increase since the early 70's. While there is a strong attempt to marriage preservation movement in our country among therapists, the clergy, and even some lawyers, half of all unions still end in divorce.

Truly, how difficult has it become to be committed and try to sustain permanent unions? The unleashed and changed Iranian American Young Jewry who has been exposed to multiple cultures in their growing years, cannot be expected to settle into predictable and placed roles. Staying still with one person in one place, collides with the psyche of our younger generation that is reared on spiritual exploration and growth.

The Gloomy side (Hollywood Love)

"The have it all concept" is a totalistic belief that comes out of a powerful social expectancy in our current host culture. The entitlement syndrome is the belief that you SHOULD somehow have a super jumbo size life. Expectancy of "have it all at the same time in a partner" as well as believing that we are entitled to excitement all of our lives through and by a spouse, has impacted our search for a partner and the desire to comite. Disappointment is inevitable; the ability to become more realistic and accepting limitations can be difficult in a host culture that promotes immediacy. Here is what the institution of marriage has come to after decades redefined by feminism, the sexual revolution, the divorce revolution, and self-obsession. "Hollywood Love" learning to fall in love with a person's body, the way they dress, what they drive and their scorecards. Falling for everything but their real selves, which is what we need to love, if we are seeking long-term happiness. Compromise has been looked upon as the inability to get what you want. Forgiveness and tolerance is being branded as stupidity and docility. In the old way of things, endurance gave different meaning to the word "I do". The

and formidable garden where my sisters and I played as children and where, even today, I can see jinns and fairies come to life.

I left all that and yet, perhaps strangely, I am not sorry I did. The truth is, I've never missed Iran in the way many others have and still do, never longed to return to life before the Ayatollah. I left before the revolution, because I wanted to and not because I was forced to, and I never had any intention of going back even then.

Because for all its sweetness and beauty, Iran was a place, I seem to recall, of little or no forgiveness; where people hid their pain from their friends and neighbors for fear of being blamed, deemed weak and unworthy, being abandoned when they most needed help; where being a woman was a handicap one could only correct, and then only partially, by being beautiful enough to marry well; where the young had no rights, teachers always knew best, justice meant power.

I left a place where wounds ran a thousand years deep, where shame was the driving force of most people's lives, where there was no time, no room, for second chances. I say this at the risk of offending many, realizing all the while that my recollections are just that—my own subjective take of a reality that was owned by millions of others.

I left a place where wounds ran a thousand years deep, where shame was the driving force of most people's lives, where there was no time, no room, for second chances. I say this at the risk of offending many, realizing all the while that my recollections are just that—my own subjective take of a reality that was owned by millions of others.

Every country, Salman Rushdie once said, is many countries; every people, many peoples. No doubt the country I remember is vastly different from that in other Iranians' experience, just as the America I have come to know is also different for each immigrant living here. America, certainly, is not a kinder place than Iran, or a more forgiving place. But it's a place that has the luxury, or the handicap, of a short memory and an even shorter span of attention: you will triumph here in obscurity, it is true, but you will also fail without the harsh judgment of a thousand eyes watching you. You won't practice patience or endurance, it is true, but that very impulsiveness, the fearlessness that comes from not having fallen yet—that very sense of possibility, however illusory, is seductive and alluring. I like this innocence, this fool's optimism. I like not knowing better, choosing not to know better.

*

In all the sixty-some years since she left her home country, my French grandmother went back only once, and only for three days. By then her parents had died, her friends had drifted away, her neighborhood had been transformed. Driving up with her son in a rental car to the edge of the alley where the old apartment building still stood, she walked up to the front door and knocked till someone opened. She went into the building, walked up the three flights of stairs. She looked in the apartment, now occupied by strangers, in the room where her bed had been, the closet where her father had kept the box containing locks of her hair, the chair where he had sat the morning she left Paris for good, when he told her she was making a mistake, that they would never see each other again if she left. Then my grandmother turned promptly around and went back into the car at the top of the alley. She did not want to see any more of Paris, she announced to her son. The past had changed too much, and she would have no part of it at all.

Gina B. Nahai is the author of "Sunday's Silence," "Cry of the Peacock," and "Moonlight on the Avenue of Faith"

JEWISH HUMOR

A story is told of a Jewish man who was riding on the subway reading a Nazi newspaper. A friend of his, who happened to be riding in the same subway car, noticed this strange phenomenon. Very upset, he approached the newspaper reader: "Moshe, have you lost your mind? Why are you reading a Nazi newspaper?"

Moshe replied: "I used to read the Jewish newspaper, but what did I find? Jews being persecuted, Israel being attacked, Jews disappearing through assimilation and intermarriage, Jews living in poverty. So I switched to the Nazi newspaper.

Now what do I find? Jews own all the banks, Jews control the media, Jews are all rich and powerful, Jews rule the world. The news is so much better!".

she had never grown up. She told us grandchildren stories that kept us on the edge of our chairs, painted a landscape—her mother's hands when she rolled dough and sprinkled it with flour to bake bread in their third-floor apartment overlooking a cobble-stoned alley too narrow to access by car, her own hair, long to the waist, that she brushed every night with forty brisk strokes in every direction, the chair her father had sat in the last time my grandmother saw him, before she left with my grandfather for good—she painted with her stories a landscape so filled with color, so real and urgent and alive, I still see them, so many years later, as if they had unraveled before my own eyes.

I see her, eight years old in her school uniform, standing at the window of their otherwise empty apartment, ignoring the neighbors' calls to take refuge in the cellar when the air-raids announce German bombs, wide-eyed and mesmerized as she watche the orange and red and yellow explosions all around the building.

I see her, eighteen years old and declaring independence from her father at last, sitting in a barber's chair and ordering that he cut off her hair—the hair her father loves so much—telling the barber, when he refuses to cut, that she will do it herself if he doesn't help, and so the man puts the scissors to her hair and gasps even as he closes the blade on the first strands, mutters "what a shame, what a crime" as he cuts.

He catches the hair before it falls on the ground, lays it horizontally on a table behind him, then arranges it in a long, golden box-- the kind they used to keep roses in after the war. He gives the box to the girl with the now-boyish haircut, tells her she's done a terrible thing, and she brings it home, hands it to her father like a gift.

I see all this more clearly, more certainly than I do my own childhood, the events and happenings of my own relatively uneventful life. I see it and marvel at the tenacity with which, I now realize, my grandmother must have held on to her memories, the strength of conviction it must have taken for her to keep her experiences from changing shape, falling apart, fading in the face of time. The past, for most of us, is unreliable and ever-changing. It transforms itself according to our present lives, according also to where we stand as we turn back. For me, my childhood, the places and events that once constituted my only reality, are like a decomposing wooden raft in a green and gold painting of a once-vibrant lake, fading quietly till I can hardly make out the shapes and colors, drifting away even as they stand still in the painting. I look back on Iran, on the differences between that life and this, and realize that what I remember is not all of what actually was, that what I feel about the old country and its people would have been entirely different were I still living there, that given this—given the handicap of an illusory past—it is impossible for me to make a fair judgment either about Iran or about the decision to leave.

What did I gain, and lose, when I came to America?

I left a country with the most startling landscape I have seen anywhere in the world, a place where the colors were brighter and more vibrant, where the fruit was sweeter, the sea-water didn't sting, the sky had countless more stars. I left a place where the connections ran deeper, a place where innocence had meaning, where luck and misfortune by turns lured and frightened people.

I left a country with the most startling landscape I have seen anywhere in the world, a place where the colors were brighter and more vibrant, where the fruit was sweeter, the sea-water didn't sting, the sky had countless more stars. I left a place where the connections ran deeper, a place where innocence had meaning, where luck and misfortune by turns lured and frightened people.

I left a place where my parents were young, my own hands were small, my life was full of promises I now know I cannot fulfill. I left mornings when I woke up in the dark, climbed into the backseat of my father's car and rode for three hours across narrow mountain passes, through dense forest, along dirt roads where little boys with blackened hands stood hawking buckets of berries they had just picked in the woods. I left a sunrise upon a shiny dark asphalt that stretched alongside golden rice fields where I could see my own reflection—a road that rose away from dawn and that delivered the sea like a promise.

I left all that, and still more: my small bed in a dust-ridden attic full of broken toys and head-less dolls; my mother's large hoop earrings that she wore with her white leather mini-skirt and white leather sandals and hand-bags; the vast

Chashm Andaaz II

By Gina B. Nahai



Articles

My blue-eyed French grandmother, independent beauty that she was, married a man she barely knew and, in the years between the two world wars, followed him to Iran as the second of his two wives.

The first wife, a kosher Jew from the city of Kashan, kept the meat and dairy separate, and spoke to her seven brothers in the dialect of the Jewish ghetto where they were all born. In vain, she tried to teach the Frenchwoman the ways of Eastern wives—subservience, obedience, forbearance. You fought little, but forgot nothing. You hid your weaknesses, played up your strengths. You trusted family above all, bore many sons, respected the wisdom of the old, the rights of the mighty. You overcame adversity by out-waiting, out-smarting, out-lasting the enemy.

My French grandmother, on the other hand, had little interest in being patient or deferring to the old. She had married my grandfather, she told my sisters and I when we were children, because she had wanted to "see the Orient"—sail the seven seas and travel across continents and seek a life-and-death kind of adventure.

She was six years old, an only child, when the first World War had broken out and her father had been called to military action. Soon after that, her mother had been drafted to work in a munitions factory hours away from Paris. My grandmother had been left in the care of neighbors she did not like. Rather than tolerate their tyranny, she had declared herself emancipated, moved back into her parents' empty apartment, and lived alone with her pet white mouse.

She had walked to school and back, smuggling the mouse in her heavy winter coat, stood in bread lines and watched grown men fall dead in front of her from malnutrition and disease, dodged bombs and debris from crumbling buildings as she made her way home at the end of each day. She had not deferred to anyone then, and was not about to do so now.

Perhaps she was able to do this—survive as a child in war-torn Paris, survive again as a European woman in male-dominated Iran—because of her unbending personality, the unshakeable conviction she had that she knew right from wrong, the deep and all-abiding sense that there was only one correct way to live. Perhaps this is what had given her courage as a child , what had propelled her later into a promising career managing a cigarette factory in Paris, what allowed her in time to forsake the West, give up her freedoms, and travel to Iran believing she would not be conquered by the East.

Conquered she was not.

She bore two daughters and then a son, learned to speak and read and write Farsi. She spoke her mind every chance she got, challenged other women, her husband, the Shah's generals and his SAVAK agents, Jewish and Muslim clergy. She told them all what was wrong with their country and how best to fix things, told them how it had been done in Europe for ages and how it should be done in Iran.

Forty years after she had first left Paris, she described the city and its inhabitants with as much precision and clarity as if she had never left, recounted her childhood as vividly as if

Author's note

I wish to congratulate the editorial staff and the loyal readers and supporters of Chashm Andaaz on pioneering an English and Farsi-language magazine in exile, and on preserving its editorial integrity and its overall quality against formidable odds for the past two decades.

I wish also to acknowledge a personal debt of gratitude to Mr. Dariush Fakheri for the kindness and support he has extended me since the publication of my first novel ten years ago. In the long and lonely road that is a writer's life and career, faith—in one's abilities, in one's truth, and perhaps even in one's talents—is a rare and invaluable gift. That it was extended to me by a fellow writer as accomplished as Mr. Fakheri is a blessing I do not take for granted. That it was bestowed as selflessly and with as much generosity as it was, is a testament only to the expansiveness of Mr. Fakheri's own spirit. Thank you.

The benefits are that stem cells are able to regenerate tissues, so when people get born marrow transplants, most of the bone marrow doesn't do anything... its actually the stem cells within the bone marrow that is creating the new blood and the new immune system in those who receive them and that's saved many lives. So people have been getting stem cell transplants for many years without even knowing it.

Stem cells will one day potentially help repair those tissues that are damaged or diseased and help many other disease... even thipgs like baldness can one day be cured using stem cell technology. It's going to be a very huge field and it's going to take support and education on the part of public to really allow that to happen.

As a result of the highly publicized surgery of these twins, you've frequently appeared in the media. How have you handled the attention and what is the most difficult aspect of dealing the press?

Interesting enough all the media attention that has been coming in my direction is something which Dr. Lazareff and the rest of the surgery team really deserves more than I do. I just happen to be there as an observer and was lucky to be tapped by the media.

But really they deserve the attention. It was more a humbling experience than anything else. It made me realize that the public is really interested in what we do in the medical profession and in science. It also made be realize that the media has a lot of power and as regular people we have to respect that and really appreciate the media in relaying information to the public.

Aside from obtaining your medical degree and doctorate, what are your future aspirations?

I'm interesting in doing research, practicing medicine, and also in teaching. So I'd like to be a professor at a medical school so I can teach residents and medical students while I'm doing my research and patient care. I'm also interested in influencing policy and decision making at the university and beyond. For the last five years I've been teaching for Kaplan's MCAT course...I've flown around the country, lecturing premedical students about how to get into medical school and what it's like in medical school, so I'd like to continue doing that as well. Finally I'm interested in writing books and maybe on day even going into politics. If we can manage to change the government in Iran, I'd love to one day go back over there and try my luck at politics over there as well so we can finally get some good change in the works.

What advice do you have for younger individuals in the Iranian Jewish community who want a career in medicine and medical research?

Since I got my start really early in medicine and science, I realized that those people who become the most successful in medicine and science are those who in fact get an early start. As an early start I don't mean in college, I really mean in high school or even before. So I encourage anybody who is interested in medicine or science to go on the websites for UCLA, USC, or any university around Southern California or the rest of the country, to contact professors whose research or clinical work they are interested in and tell them "I'm interested in working with you".

Or they can do internships during the evenings, weekends, summers, winter breaks and get that experience so when its time to apply for medical school, you'll have many years of research and medical experience behind you already. I encourage people to go abroad to other countries, to volunteer there, despite what their parents might say about leaving the house.

I also encourage them to go away from home to college, I know it's really common in the Persian Jewish culture for people to live with their parents while they're in college. I think that restricts a lot of opportunities, especially for women who are essentially order to live with their parents as a cultural rule. I think it's every important for children to be given the freedom and also demand that freedom to go away to a place like Harvard or Johns Hopkins... in order to get educations away from Los Angeles and to come back home and bring that experience with them.

On behalf of the Iranian Jewish community, I'd like to take this opportunity to thank you for bringing us much joy and pride while representing us during this publicized event. We wish you continued success in your education and career.

Those interested in contacting Mr. Hemmati can do so via email: hemmati@yahoo.com *A special thanks to Mr. Mansour Pour-Etehad of Mansour Photography in Westwood for providing the photos in this column.*

Since I got my start really early in medicine and science, I realized that those people who become the most successful in medicine and science are those who in fact get an early start. As an early start I don't mean in college, I really mean in high school or even before.

The condition occurs in every 2.5 million live births. Conjoined twins as a whole, whether they are conjoined at the head or the rest of the body is one out of every 200,000 live births. So conjoined at the head is extremely rare...



survive. What allows you to really get through it and not let it get to you personally or emotionally too much is to spent everyday working as hard as possible, knowing that you did the very best that you possible can. So if anything goes or anything god forbid should happen to one of the patients, at least they (doctors) know that they did everything they could.

You are currently studying Pediatric Neurosurgery, what is the most difficult aspect of treating children and what motivated you to choose this specialty involving children?

Treating children actually I think is easier than treating adults. For several reasons, in surgery children tend to do better than adults, children's bodies are used to repairing themselves because they're still growing. So if the child is injured in anyway during surgery or during regular life, their bodies are able to repair much better than adults. Secondly children are just much more fun to be working with. They don't tend to complain, they tend to really enjoy what's going on and they're able to deal with tough issues like pain and sickness a lot better than a lot of adults. They are a lot more resilient emotionally and physically, that's why I was interested in working with them.

What role has your family and friends played during your training and research? Did you encounter any pressure to succeed?

It's a good question. All of my success, my aspirations and ambitions I attribute completely to my parents, my friends, my family, and teachers. Without their combined support I wouldn't be where I am right now. My parents are the ones who didn't pressure me but encouraged me to do as well as I can. For them success was not a requirement, it was something that was wonderful. My friends were the ones that kept me going too, whenever I did something well, they would encourage me to do even better... I aspired to be just like my friends. And finally my teachers obviously, they are the ones who showed me the ropes starting from high school up to Dr. Lazareff and my research advisor at Caltech.

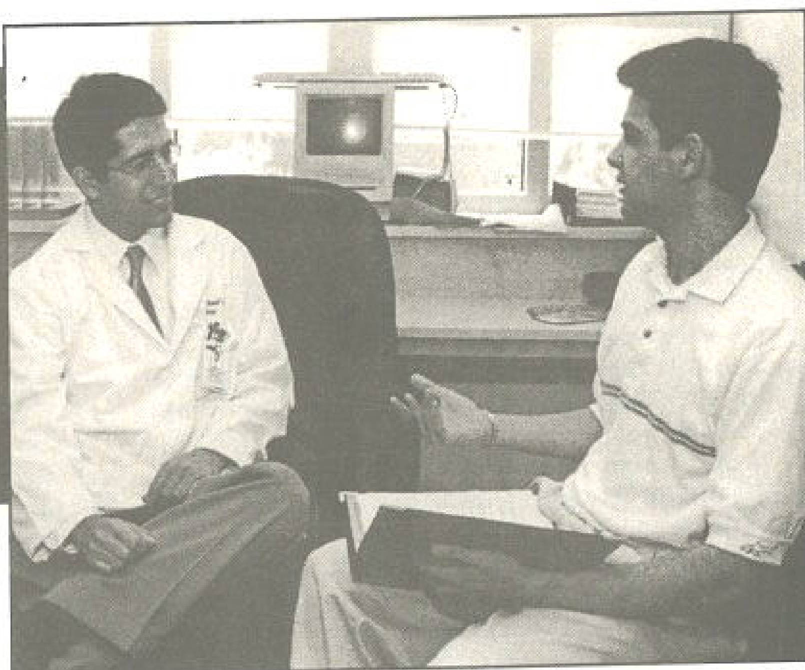
Many parents in the Iranian Jewish community pressure their children to enter the field of medicine and other professional occupations. Is this effective in your opinion and what advice would you offer parents regarding this issue?

Professions such as medicine, which I am familiar with and law and business, those professions are each for certain types of people. I've seen a lot of people pressured to go into medicine who might do well in it but really don't like it very much. As much as they may do well in it, they don't really like it and it's not the right profession for them. I know parents are eager to see their children go into high prestige positions and they focus on the traditional professions for their children to have to go into. I think it's important for parents to have an open mind and allow their children to go into any profession. Certain children may have talents in areas that are not traditionally encouraged by the Persian Jewish community, like in art or small business and those talents also need to be fostered. If they're held back, a lot of children might be prevented from doing what they really enjoy and what they're really good at naturally.

You've been involved with stem cell research, a controversial topic that has been debated recently in the news. What future benefits do you see arising from such research? Is it worth investing time and money into?

I was a part of the team that first discovered fetal stem cells at Stanford back in the early 90s. The benefits are amazing, hopefully the public will one day become well educated about the benefits so that the risks are really minimal and the benefits are so huge that they out weight completely any of the risks that people are afraid of.

...anyone can spend a little amount of time and not be successful, but if you want to really be the best and do the most for your patients you're going to be dedicated and spend a lot of time in it. I enjoy it so much that it doesn't seem like work to me.



they are going to cut, where they are going to sew, and what sorts of techniques and equipments they are going to use.

Generally speaking, what are the risks involved in these types of surgeries?

In any sort of brain operation there are risks of bleeding and risks of damage to the brain and other tissues.

How often does the condition of twins being joined at the head occur and what causes such a condition to come about in the first place?

The condition occurs in every 2.5 million live births. Conjoined twins as a whole, whether they are conjoined at the head or the rest of the body is one out of every 200,000 live births. So conjoined at the head is extremely rare and the way this occurs is during development of the fetus. Any person begins as a zygote and the zygote splits into two and in a normal person that two cells continues to divide...eventually turning into a person. During regular twin development that original zygote when it splits into two, each of those two cells separates completely and becomes a new person, that's how identical twins are formed. In the instance of conjoined twins, those two fetuses develop separately for a time, but at some point they are so close together that the cells of the head in this case, intermingle with one another forming two separate people that happen to share the structure, in this case the bone or the head.

There are a number of young people in the Iranian Jewish community that are in the medical field or aspire to join the field, what motivated you to choose this profession?

My dad and my uncle are both surgeons. My dad is Dr. Said Hemmati and my uncle is Jacob Sawlay. My dad does general surgery and my uncle does plastic surgery. On the weekends when I was growing up, my dad instead of going to play football or whatever, would take me to the hospital with him and go on his rounds. So starting from morning to evening, I would go the hospital and follow him around and see what he did. He would explain to me what was going on with the patients so I was exposed to that from a really young age and I grew to love the profession.

As a medical student, what do you believe are the greatest obstacles that you have faced? Is there any satisfaction in enduring the tedious training to become a physician?

There's a lot of satisfaction and the reason that it's worth it, is because in any profession if you want to be successful you have to put in a lot of time. If you're going to have a rug store and you want that rug store to become successful, you're going to spend 16 hours a day managing it, running it, and advertising it. The same thing goes for the medical profession, anyone can spend a little amount of time and not be successful, but if you want to really be the best and do the most for your patients you're going to be dedicated and spend a lot of time in it. I enjoy it so much that it doesn't seem like work to me. When I wake up in the morning I feel like I'm going to go and play and its something I enjoy. I have fun doing it and look forward to, so it doesn't seem like a lot of work... those hours go by really fast.

Physicians many times have the lives of patients in their hands, how do they go about continuing to perform their duties after frequently encountering death and the loss of their patients?

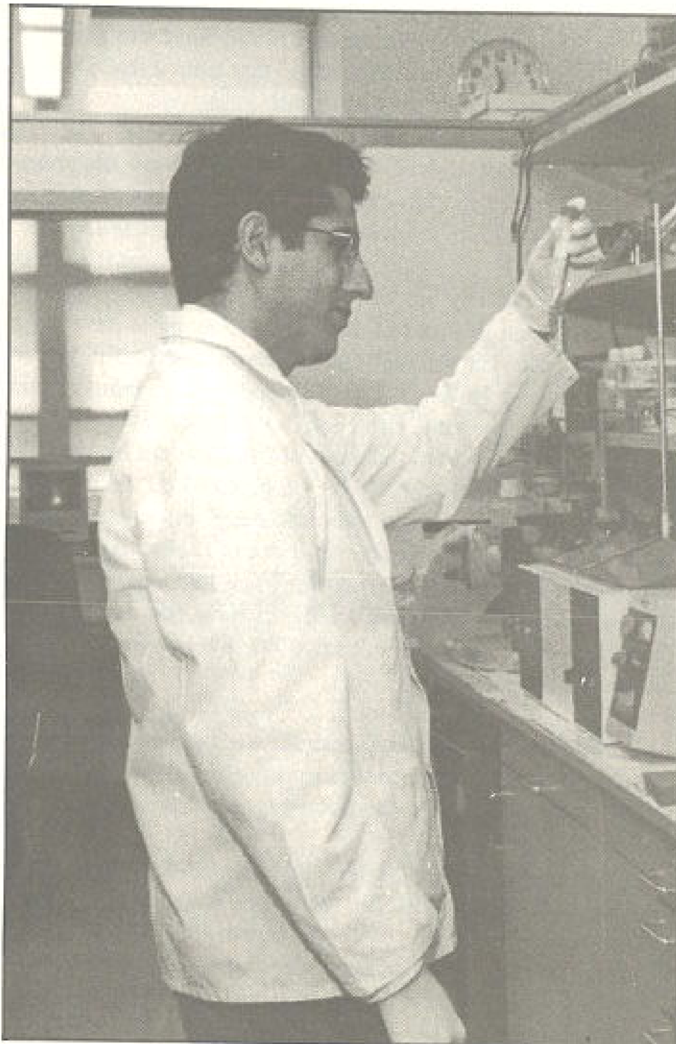
During my medical training I've learned that when you're dealing with people that are very sick especially in nuerosurgery, you're dealing with the most sick of the sickest patients. When you're dealing with these people there is an expectation that not every single one of them is going to do extremely well and not every single one of them is going to

UCLA to be able to the separation surgery.

What was the purpose of the initial trip to Guatemala and what was your role?

This was a humanitarian trip. Dr. Lazareff takes multiple humanitarian trips to foreign countries every year to do Nuerosurgery on children for free. In a lot of other countries, unlike the United States, there are major nutritional deficiencies like folic acid deficiencies because people there when they are poor eat simple diets of beans or corn or rice. And as a result, when women are pregnant with their children those nutritional deficiencies prevent the brains from developing properly in the fetuses. So when the children are born, sometimes they have problems with their brain and spinal cord.

In this country, these problems are much more rare because women have good prenatal care and good nutrition. In these other countries it's a lot more common for women not to have those sorts of nutritional requirements met during pregnancy and to compound that, there are problems in the health care systems in these countries which are so much poorer than in the United States. So our job when we go to these countries is to provide that type of care that they would otherwise not be able to get.



I participated and I got to assist (in surgeries) in Guatemala. We had a group of surgeons and they needed someone to assist with the surgeries and since Dr. Lazareff had helped train me at UCLA for a few years, I was able to assist in Guatemala.

What was your direct involvement with this particular surgery with the twins?

Prior to the surgery, my involvement was mostly as logistical help, putting up the M.R.I.'s, cat-scans, and all the other tests, helping to run the meetings, helping Dr. Lazareff to get the team together and make sure everything prior to the surgery went smoothly. And for the surgery itself there are so many people well more qualified than me to be doing the actual surgery and anesthesia and everything else that the professors were the ones who were actually doing the surgery. In this case I just watched and documented the surgery.

While observing the operation of the conjoined twins what thoughts and feelings did you have?

I was concerned because this was a major surgery and I hadn't seen anything like this before. I was also amazed, very few people in their lifetimes ever get to see, yet let alone be involved in anyway in something so fantastic as this. So I was excited just to have the honor of being invited to be the only medical student to be observing this.

What type of preparation typically goes into a surgery of this caliber?

It's the same preparation that goes into any surgery. You have to have imaging done like M.R.I.'s and cat-scans to figure out where the blood vessels are and where the brain is. That's true for any surgery that I've witnessed, this or others. You have to have the surgeons together and make sure they know exactly what approach they are going to take, where

In a lot of other countries, unlike the United States, there are major nutritional deficiencies like folic acid deficiencies because people there when they are poor eat simple diets of beans or corn or rice. And as a result, when women are pregnant with their children those nutritional deficiencies prevent the brains from developing properly in the fetuses

Iranian Jewish Student Involved in Miracle Surgery to Separate Conjoined Twins

An Interview with Houman Hemmati, UCLA Medical Student

By: Karmel Melamed

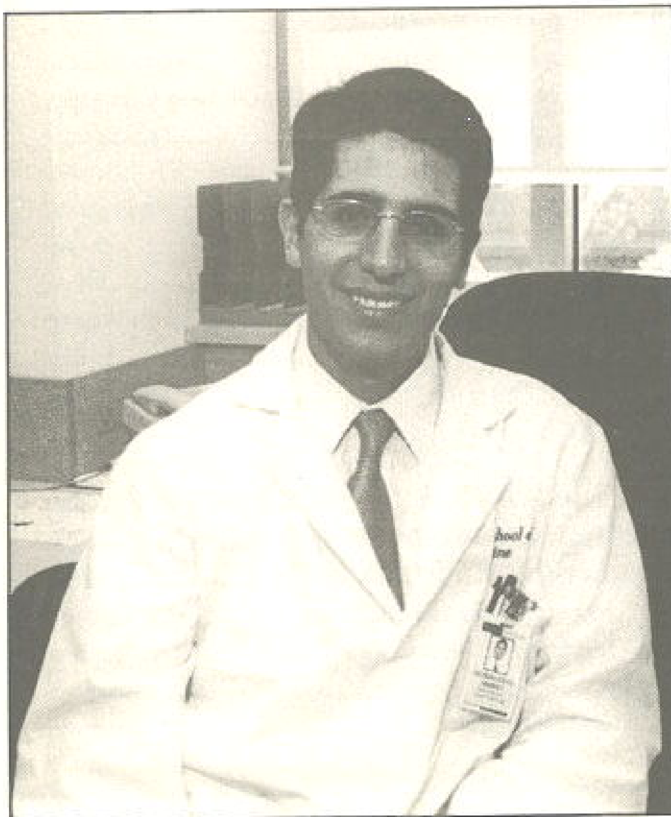
Early last month two Guatemalan twin girls, who were conjoined at the head, were separated at UCLA Medical Center following a risky surgery that lasted more than 22 hours. Houman Hemmati, a UCLA Medical student, was one of many involved in the preparation of this complex operation. While Hemmati's role was logistical and observational, his mentors UCLA Chief of Pediatric Neurosurgery, Dr. Jorge Lazareff and Cedar Sinai Chief of Pediatric Nuerosurgery, Dr. Moise Danielpour, were among the talented team of surgeons who performed the procedure.

Hemmati, is currently also working towards receiving a Ph.D in Developmental Neurobiology from the California Institute of Technology and his background includes receiving a degree in Biological Science from Stanford. He has worked as a former academic aid to White House National Security Advisor Condoleezza Rice at Stanford, received countless scientific honors for his research, and served in the U.S. Air force Civil Air Patrol. I recently had the pleasure of sitting down with this rising star in the Iranian Jewish community to get his perspective on this surgery and his views on our community.



How did you first become involved in the case of these conjoined twins?

I started my Ph.D at Caltech three years ago after doing two years of medical school at UCLA and when I started my Ph.D I also wanted to get involved with something clinical. I've always been interested in Pediatric Neurosurgery, so I got in touch with Dr. Jorge Lazareff who is the Chief of Pediatric Neurosurgery at UCLA. I've been operating with him here at UCLA on children for the last three years. Last March Dr. Lazareff was taking a trip to Guatemala with Dr. Moise Danielpour (an Iranian Jew) and he's the Chief of Pediatric Nuerosurgery at Cedar Sinai Hospital and they invited me to join them to go to Guatemala for a week to help them operate in there. During our trip to Guatemala, Dr. Lazareff was told about and managed to meet these conjoined twins and their family. When we got back to America he decided he was going to do his best to get them flow out to



...there are so many people well more qualified than me to be doing the actual surgery and anesthesia and everything else that the professors were the ones who were actually doing the surgery. In this case I just watched and documented the surgery.

Rabbi, but he is also a professor teaching a couple of courses about Judaism. When I inquired if he finds a large population of Persian students in his classes, Seidler-Feller estimated that over 50% of his students are Iranian. Furthermore, he added that they are very active leaders and academically strong. Being first generation students they are curious and interested how to become American Jews." Seidler-Feller notes that one of the critical questions these students are faced with is "how do I remain true to my reason and yet identify as Jewish?" "I see an encounter between a traditional society and the most modern western society in the world, Los Angeles."

"Jewish students are trying to navigate and find themselves while maintaining a strong sense to being Persian. They don't want to betray their home, but they see a whole world open to them."

Currently, Iranians compose over a quarter of Hille's student body, some of which hold various committee positions. When the first wave of Persian students came in 1980 they developed a Persian Hillel, a club active for 10 years. "They gathered here every night, this was like their clubhouse." The Rabbi notes disappointedly that the next generation however, is a bit more assimilated. He believes that the current ignorance of knowing very little about being Jewish while still maintaining a strong familial tradition originates from "a home filled with classical beliefs and superstition rather than a rational understanding. Jewish students are trying to navigate and find themselves while maintaining a strong sense to being Persian. They don't want to betray their home, but they see a whole world open to them." Seidler-Feller believes that even though this internal struggle exists students attempt a variety of solutions such as embracing a neo-orthodox lifestyle, traditional values and fundamentalism. However, he doesn't see enough of a middle ground that compromises between tradition and modernity.

Here are a few suggestions for new and continuing Iranian bruins wanting to get involved with both their Persian roots and their religion. PAJO, Persian American Jewish Organization, in conjunction with Bruins for Israel and Jewish Student Union, is a club founded by students with a "more traditional background" according to Chaim. This club, as opposed to other attempts at unifying the Iranian community, has a less of a social approach and concentrates more on maintaining a "constancy of a Persian Jewish experience." Some activities include Shabbat dinners with the parents, holding talks and conferences and doing community service. Other religious clubs on campus besides Hillel are JAM and Chabad and those are a bit more Orthodox. If you're fervent about the situation in Israel you could get involved in a program called Panim El Panim or even go on a free trip to Israel through program called Birthright. Finally, if you're really interested in Judaism, you could take up a Jewish Studies minor. To top all of this off, the new Yitzhak Rabin Hillel building will be ready in October of 2002. This 3 story home to Jewish students on campus, will have Kosher food, a couple of libraries, a recreation room dedicated by the Iranian Women Organization and other rooms available to hold Shabbat services and holiday gatherings.

A List To Live By

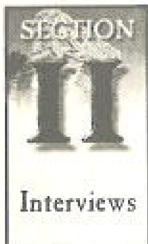
The most destructive habit .... Worry
The greatest joy .... Giving
The greatest loss .... Self-respect
The most satisfying work .... Helping Others
The ugliest personality trait .... Selfishness
The most endangered species .... Dedicated Leaders
Our greatest natural resource .... Our Youth & Our Elderly
The greatest "shot in the arm" .... Encouragement
The greatest problem to overcome .... Fear
The most effective sleeping pill .... Peace of mind
The most crippling failure disease .... Excuses
The most powerful force in life. .... Love
The most dangerous outcast .... A Gossip
The worlds most incredible computer. .... The Brain
The worst thing to be without .... Hope
The deadliest weapon .... The Tongue
The two most power-filled words .... "I can"
The greatest asset .... Faith
The most worthless emotion .... Self-pity
The most beautiful attire .... A Smile
The most prized possession .... Integrity
The most powerful channel of communication .... Prayer
The most contagious spirit .... Enthusiasm
Our greatest teacher .... Experience

Interview with

Rabbi Chaim Seidler-Feller

By Dafna Bababeygy

"Please," he insists, "call me Chaim." It is with this personal demeanor that Rabbi Chaim Seidler-Feller, director of UCLA's Hillel, greets every individual he meets. Anyone who was ever in his presence would agree that he had felt an instant omnipresent blanket of comfort. I can attest to these rumors for I experienced this personal touch myself when I interviewed Chaim in his Hillel office adorned with stacks of Judaica books and family pictures.



Interviews

Famous for his quarterly Shabbat diners, one of Chaim's ultimate missions is to make sure that Hillel is open to everyone who wants to stay Jewish and "develop a creative program that seeks out all students who want to remain connected to the religion." Born and raised in Brooklyn, Chaim was brought up in a family that "cherished Jewish values and learning." He was influenced by his grandfather to become a Rabbi and attended a Yeshiva University in New York. Many of Seidler-Feller's views stem from the teachings of his mentor Rabbi Joseph Soloveichick, a master Talmudist who brought his western culture and secular thought to understand Jewish learning.

Twenty-seven years as a Hillel director and still going, Seidler-Feller was first invited to UCLA in 1976 during the wake of the six-day-war. It was a time when "young Jews felt empowered and desired to learn and engage in Jewish study and religion." Whereas previously Jewish students were handicapped by a mediocre Jewish education, there was a burgeoning of Jewish life and a "take-charge" attitude over one's Jewish identity. The Jewish Student Newspaper was created and so was the Westwood "Bait," a home to many Jewish UCLA students. In his own words, a Seidler-Feller called this crucial time a "Renaissance, a surge of a good feeling about being Jewish." Chaim would never trade his current position to work in a synagogue. He feels that it is a challenge to work with students who are thinking about the ultimate questions such as "what does life mean?" and "why should I be Jewish?" "Students are honest, and they make sure you're honest; it is not about an institution, it's about people's lives. In a synagogue much of what you do has to do with loyalty to the institution, so it often doesn't allow you to be who you are. On campus, the students are not your fundors, so there is a certain freedom and the nature of this relationship is based on something spiritual."



(from left): Rabbi Chaim Seidler-Feller, director of UCLA Hillel; Professor David Myers, director of the Center for Jewish Studies; Lea Rabin; and Chancellor Albert Carnesale.

> When the first wave of Persian students came in 1980 they developed a Persian Hillel, a club active for 10 years. "They gathered here every night, this was like their clubhouse."

Not only is Chaim a

"Once again, there is terror... once again, we bury our dead."

Editorial, Israeli Daily *Maariv*

By now, you have seen news coverage of Magen David Adom (MDA) at work at the scene of suicide bombings time and time again. As you may know, MDA is Israel's equivalent to the Red Cross, providing all emergency medical disaster response services and blood.

If you have family or friends in Israel, the next life MDA saves could even be theirs.

And, the terror continues to strike.

Today, Magen David Adom is in financial crisis, as is Israel itself. Two years of unrelenting violence have stretched MDA's resources to the limit. Blood, medical supplies and equipment are critically depleted. Millions of dollars are needed to keep MDA operating in the New Year.

Won't you help now? Your Rosh Hashana gift to American Red Magen David for Israel (ARMDI) is a gift of life to all of the people of Israel. Let them know that they are not alone at this terrible time.

A special thank you from ARMDI to all of our friends at Eretz Cultural Center for the very generous contribution of two ambulances and funds to purchase needed medical supplies and equipment.



Send your tax-deductible contributions to:

ARMDI

Western Region Office

6345 Balboa Blvd., Suite 112 • Encino, CA 91316
(818) 776-9002 • Fax: (818) 776-9005
Toll Free: (800) 323-2371

Yes! Please accept my High Holidays gift of $________to save lives in Israel in the New Year. (Please make checks payable to ARMDI.)

Name: ____________________

Address: ____________________

City, State & Zip: ____________________

Phone: ____________________ E-mail: ____________________

Charge to my (MasterCard/Visa) credit card:

Card No:: ____________________ Exp. Date: __________

Signature: ____________________

IP1

Best Wishes for Health and Happiness in the New Year. And, Most of All, Peace.

IRANIAN/PERSIAN MAGAZINES IP1
2 COLORS: BLACK & PMS RED 192 SIZE: 7" X 9"

ing this trying time in her history have successfully mobilized this community. Be it through fundraising, lobbying, or public relations efforts, the galvanized Iranian Jewish community has been in the forefront of the pro-Israel efforts in Los Angeles, acknowledges Fishel. With their personal and familial ties to Israel, he finds Iranian Jews to have a special connection to the Jewish State, inspiring them to join forces with fellow Jews throughout Los Angeles.

The result has been unprecedented cooperation between the Iranian Jewish community and the broader Jewish community in Los Angeles. According to Fishel, there has been a tremendous surge in Iranian Jewish participation in national and local Jewish organizations. He asserts that "most of the [Iranian Jews] who are active here are people who have spent a good deal of their adult lives in the United States. They are comfortable in the area and for them, there no longer are cultural or language problems."

However, John Fishel admits that the process of acculturation has not been easy. He acknowledges that the integration of a large immigrant community in Los Angeles has created an unfortunate tension with Jews who have lived in the area Jews came with a strong sense of Jewish identity and a great understanding of Jewish history and values," a further result has been cultural tension within the Iranian Jewish community. Fishel suggests resentment on the part of this traditional community as more and more of its members integrate into mainstream America.

Fishel perceives a "fear among some Iranians of assimilation and a loss of an Iranian Jewish identity [and] ... that specificity that has made [them] a strong and surviving community for thousands of years." Yet, the Jewish leader is confident that it is possible to maintain "a specific Jewish cultural identity and still be part of the mainstream." However, according to Fishel, what is currently lacking is "openness on the part of many Iranian Jews to see that there is a benefit to being part of a larger community."

While acknowledging these twin tensions, Fishel expresses nothing but utmost personal respect for the Jewish Iranian community and its history, traditions, and leaders. From a religious standpoint, Fishel praises the traditional values of the Iranian Jewish community.

He sincerely conveys his opinion that "people who come

...because "the Iranian Jews came with a strong sense of Jewish identity and a great understanding of Jewish history and values," a further result has been cultural tension within the Iranian Jewish community.

for generations. When asked as to how best to confront this reality, Fishel pronounces regretfully that "some people will never feel comfortable when they see a new group becoming more active in what they see as 'their' institutions, organizations, and synagogues. Tension is a given when different groups are interacting."

However, Fishel optimistically likens this development process to the Jewish immigrant experience throughout American history. "When Jews came to this country in successive waves in the latter part of the 19th century from Central and Eastern Europe," Fishel argues that it took a generation or two for these communities to become comfortable enough with their place in American society to begin to integrate into it voluntarily. According to the Federation President, the United States is "a very porous society. You cannot stay hermetically sealed as any group," regardless of your religious or cultural background.

Furthermore, Fishel emphasizes that because "the Iranian

from an Iranian Jewish background have a commendable knowledge of and comfort with their Judaism." When it comes to family, the Jewish leader cannot conceal his esteem for its role as a dominant central institution in Iranian Jewish life. Admitting that there is much to learn from the Iranian Jewish family, he regretfully confesses that the "centrality of the family among the mainstream American Jewish community is not what it once was."

Offering further historical perspective, Fishel explains what makes the Iranian Jewish community one that is indeed unique among America's immigrant communities. "In my estimation," Fishel posits, "it is always better for people to integrate into a community from strength rather than weakness." Intuitive as it may be, this statement reveals an important lesson. The sooner our community realizes that we have this strength, the sooner the benefits of this strength can be realized in full.

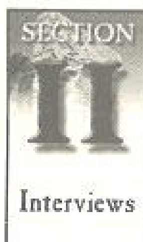
Iranian Jewry: Perspectives From Los Angeles Jewish Federation

An Interview With John Fishel

By Sam Yebri



John Fishel has done it all in his ten years in Los Angeles. As President of the Jewish Federation of Greater Los Angeles, he has worked tirelessly to support the organized Jewish community in Los Angeles. From providing free health care and job training for new immigrants to raising money and awareness for the State of Israel, the Jewish Federation is the institutional backbone of the half-a-million strong Los Angeles Jewish community. More than ever, Iranian Jews have become an active, integral part of this diverse community.



Though it has taken some time for Iranian Jews to exert themselves in the broader Jewish community, John Fishel can attest to the strides being taken by Iranian Jews in Los Angeles. The Federation President characterizes many Iranian Jewish leaders as "very intelligent and caring people, who are very interested in the welfare of not only the Iranian Jewish community, but also that of the broader Jewish world." He notes that he has seen the number of Iranian Jews assuming prominent leadership positions in the Jewish community dramatically increase over the last few years.

According to Fishel, there are many factors that are now helping broaden the attention of this fairly insular, family-oriented community. "As is the case with any community that is relatively new to the United States," Fishel explains, "it is a matter of maturation and acculturation to a mainstream Jewish identity. Issues of individual and family self-interests will always come first, but we are reaching the point where people have firmly reestablished themselves in the U.S. With the current generation born or raised to adulthood in the United States, you will see more political and community action on a serious level."

Specifically, Fishel feels that efforts to support Israel dur-

Be it through fundraising, lobbying, or public relations efforts, the galvanized Iranian Jewish community has been in the forefront of the pro-Israel efforts in Los Angeles, acknowledges Fishel. With their personal and familial ties to Israel, he finds Iranian Jews to have a special connection to the Jewish State, inspiring them to join forces with fellow Jews throughout Los Angeles.

My own position is that it makes perfect sense to me and I have no problem with some that will say I would want to meet a Persian because after all the more you have in common with someone, the better chance to meet the one that's right for you.

Q: RELIGIOUS INTERMARRIAGE HAS ALSO BEEN AFFECTING OUR COMMUNITY. HOW DO WE ADDRESS THIS PROBLEM?

We need to try as hard as we can to have Jews meet Jews, fall in love with Jews. It is very difficult to be a minority in a majority culture and have friendly contact with the majority. The great blessing of America is also what threatens Jews in America. When we say to our children go to the best schools, get the best jobs, live in the best neighborhoods, go to the best restaurants, meet the best people...but don't fall in love, that is a very mixed message.

I think in much of the Persian Jewish community, there is not yet a willingness and recognition that the position of women in America is not the position of women in Iran.

Q: AND WHEN THIS DOES HAPPEN, HOW DO WE RESPOND?

It depends on the situation and as you know I very much favor conversion of the non-Jewish partner and to encourage them to come closer to Judaism. I think that rejecting the couple does nothing other than loose the Jewish partner and making the non-Jewish partner think that this is a tradition that they would never want to join. I think to try to draw them as close as possible, consistent with our principles is what you ought to do. People no longer intermarry out of rebellion. There was a generation that said "I don't care about you. I am going to marry a non-Jew". People intermarry out of love so when you punish love, you normally don't get good results. The way to emphasize the importance of marrying Jews is to try to make our children Jewish that they would want to share their lives with someone who shares their values. That is the best guarantee that we got and its hard.

Q: DO YOU BELIEVE THE ISSUE OF PRE-MARTIAL RELATIONSHIPS AMONG YOUNG PERSIAN JEWS HAS BECOME MORE ACCEPTABLE TO THEIR PARENTS AND AMONG THEMSELVES?

I don't think that it has become more acceptable to their parents but I am sure that it has become acceptable to the children. Any society when marriage is delayed, pre-martial relations are going to grow and that is just the way it is. When you marry her off at 14 or 15 she would likely not have pre-martial relations but if you marry her of at twenty or thirty, the possibilities that she will engage in pre-martial relations increases dramatically. My brother (who is a sociologist) and I were once talking and I asked him what he thought was the single most important life changing invention of the 20th century and he said without a doubt, the modern methods of birth control. There is an English saying that "you can not put the genie back in the bottle and once it's out, it's out". Now the emphasis has to be on the sanctity of the human beings and what sexual relations mean. We must try very hard to push the importance of marriage, monogamy, and having children and building families and that's what Judaism has always been based on and always will be.

Q: HOW CAN WE PROMOTE JUDAISM AMONG OUR YOUTH AND WHY IS IT IMPORTANT TO BE JEWISH?

I will give you a quick answer why it is important to be Jewish. In my book "Why Be Jewish" I have three chapters on this and they are to join people, seek god, and to grow your soul. We really do have a message to bring to the world and we have for thousands of years. I think the world still needs to hear. We are not done yet and the way you bring our youth to expose them to people whom they like and admire who are Jewish role models. Jewish education is profoundly important especially as they get older and they can understand more in the home as well. It's got to be in the home and from school but most of all is what you give to your children from the time that they are very small.

Thank you for your time Rabbi, we appreciate your views and insights into the Persian Jewish community.

Parents and the In-law's family can at times breakup a wedding and at times destroy a marriage. In my experience in the past five or six years it happens much more in a Persian Jewish community. A generation ago it was probably the same.

Q: WHAT ARE THE MAIN PROBLEMS YOU ENCOUNTERED WITH THE FAMILIES?

Parents and the In-law's family can at times breakup a wedding and at times destroy a marriage. In my experience in the past five or six years it happens much more in a Persian Jewish community. A generation ago it was probably the same.

Q: I KNOW IT IS HARD TO TALK ABOUT THE NEGATIVE ASPECTS OF OUR CULTURE ESPECIALLY WHEN YOU ARE NOT FROM THAT COMMUNITY, BUT WOULD YOU PLEASE SHARE SOME THAT ARE OBVIOUS TO YOU?

For many parts of the community, the wealth is out of control and I mean that literally. Not that they are too wealthy since I believe Jews can never be too wealthy and I believe the wealthier we are the better. But the need for displaying the ostentatious as a social statement portrays a lack of confidence in their (Persian Jews) own place in the world and everybody outside their world would look at them and say who are you and what are you?



Some people disagree with me on this. I think in much of the Persian Jewish community, there is not yet a willingness and recognition that the position of women in America is not the position of women in Iran. Some people talk about business practices, since I am not a businessman I am not going to comment one way or another.

Q: DO YOU THINK THE RECENT TRAGIC EVENTS IN ISRAEL HAS BROUGHT THE TWO COMMUNITIES (PERSIAN & AMERICAN JEWS) TOGETHER?

I think it has helped it a lot because in the face of common difficulties and tragedies, Jews band together and that has clearly happened. This is something that the Persian Jewish community is very passionate about and it will awaken the passions of American Jews that have also been passionate about Israel in the past. In the end, it's a terrible thing but also a good thing.

Q: WHAT DOES IS TAKE FOR PERSIAN AND AMERICAN JEWS TO BE MORE UNITED AND MORE TOLERANT OF ONE ANOTHER? WHAT DO YOU SEE AS OUR COMMON GOALS AND DESTINY?

I think it will take time and increased familiarity with each other. Our common goals are Israel, Jewish education, and consistent visible presence on the American scene of Jews. Judaism and Jews have always believed that god has a purpose for us, so that we feed the hungry and heal the sick which transcends whatever kind of Jews we are.

Q: WHAT ARE YOUR IMPRESSIONS OF THE "TABOO" THAT PERSIAN JEWS HAVE AGAINT MARRIAGE WITH OTHER THAN PERSIAN JEWS AND HOW DO YOU THINK WE CAN OVERCOME SUCH TABOOS?

I think this is in the nature of being the minority. As you know, Jews have a hard time with the taboo of marrying Non-Jews. I think that over time because of the nature of constant contact between American and Persian Jews, it will dissolve.

American Jewish community.

Q: DO YOU THINK IT IS POSSIBLE FOR PERSIAN JEWS TO KEEP THEIR CULTURAL IDENTITY AND STILL INTEGRATE SUCCESSFULLY INTO THE AMERICAN SOCIETY?

For how long? For a generation or two yes, but I don't think that history shows any example in America of a real successful separation with a language over a long term. So it may be that just certain Sephardic Jews may keep many traditions and Persian Jews may be able to keep some, but for the most part they will be a part of American Jewry which is a loss and a gain.

...It may be that just certain Sephardic Jews may keep many traditions and Persian Jews may be able to keep some, but for the most part they will be a part of American Jewry which is a loss and a gain.

Q: IN WHAT WAYS DO YOU THINK THAT PERSIAN JEWS ARE DIFFERENT FROM OTHER JEWS WHO HAVE MIGRATED TO THIS COUNTRY?

First of all they (Persian Jews) are the only immigrants that I am aware of, that were a wealthy and highly professional. When we had immigration for example from Germany, those Jews were professors and doctors but they were all poor and had been kicked out of their professions and so on. But they (German Jews) were only a sprinkling of successful businessmen who made it out of Germany with any kind of holdings. Here I see Persian Jewish immigration as two fold, there is folk culture that is not necessarily professionalized, but there is also large professional group. Some of these individuals had lost everything before they came here but very quickly used the same skills that they used in Iran to become equally successful and even more because the opportunities here are greater.

The second difference is that they were separate, but not separate as in for example when the Irish came here and the Italian wouldn't take them in, but when the Persian Jews came here they were taken in by the American Jewish community and recognized as their own and taken in, even though sometimes they (Persian Jews) were given a hard time.

So in that sense, the Persian Jewish immigration was a lot easier on the immigrants themselves than the other groups.

Q: DO YOU REALIZE THAT YOU HAVE BEEN EXPOSED TO THE SEGMENT OF THE PERSIAN JEWS THAT IS MOST SUCCESSFUL?

Yes. I do realize that but I can only comment on the community that I see and that their success is quite remarkable.

Q: HOW DO YOU SEE THE STATUS OF PERSIAN JEWS IN SOUTHERN CALIFORNIA?

I think they are facing difficult choices. First of all, do they choose a religious life in the Persian community or in the American Jewish community? It is a difficult choice. I obviously have a sense of what is best, but it's touched by the fact that I am not from that community (of Persian Jews). They also have a very difficult job of how to raise children in such a radically different world from the world that they were raised in and realize that some of America's greatest advantages are its greatest disadvantages as well. The individual freedoms are also always a means of rejection of traditions. How do you keep families together and tradition in tact? And how do you tell your children they should go to the best universities and live in the best neighborhoods? All of that is very hard to do.

The people that write about the Persian community are going to make it clear that the emphasis on social acceptance and appearance which is very strong in every traditional community has a very big downside. It has a downside both in forcing people beyond their means to a big wedding, driving big cars, but also in when someone has to appear perfect and they don't become perfect they just appear perfect.

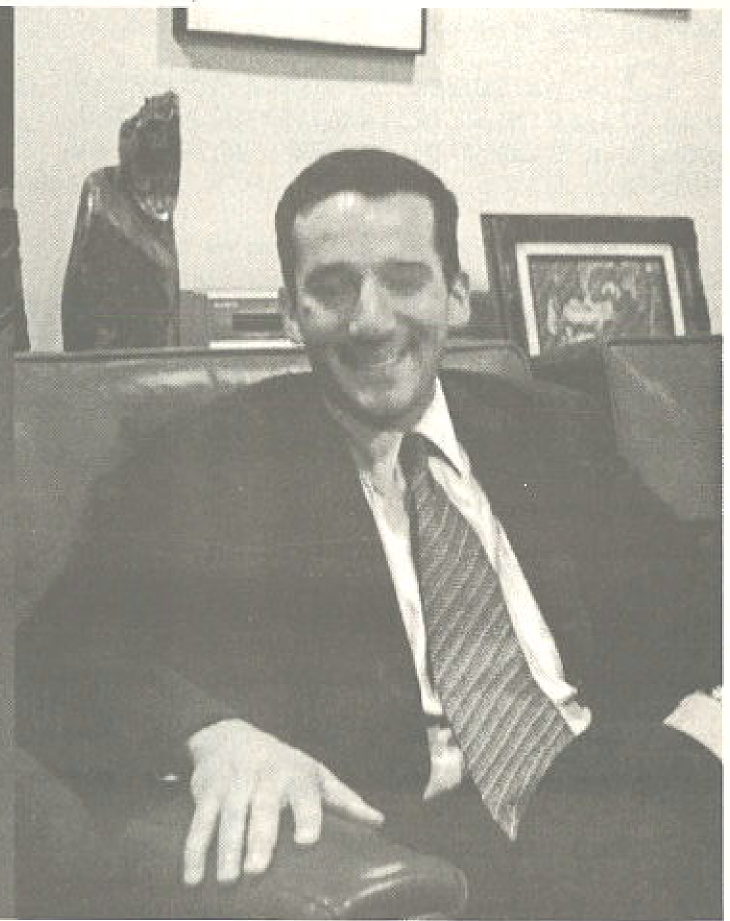
Q: WHAT ASPECTS OF PERSIAN CULTURE DO YOU ADMIRE AND IN WHAT AREAS DO YOU FEEL THERE IS ROOM FOR IMPROVEMENT?

When I have a young Persian Jewish couple in my office and their families are supportive I tremendously admire the supportiveness of the healthy families and at the same time I worry about the influence of the unhealthy families. The family has a lot of influence so on the one hand I admire the family ties but I also see problems. The other thing that is very powerful and important is that the Persian Jewish community has a deep sense of community. The attachment to others, the response to other Jews in trouble, the belief that everybody is responsible for everybody, is very inspiring to see.

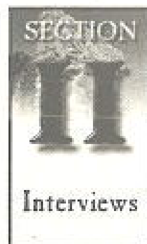
Iranian Jews Living In Southern California

Q&A With Rabbi David Wolpe

By: Mark Haloossim



I had the priviledge to sit down for an interview with Sinai Temple's Rabbi David Wolpe, a well known Jewish leader in our community. Rabbi Wolpe who grew up in Philadelphia, was ordained at the University of Judaism and has been the Chief Rabbi at Sinai Temple for five years. The Rabbi has been the author of five inspiring books and has taken an active part in engaging the Jewish community in Los Angeles to become more involved with support for Israel.



Interviews

Q: WHAT PERCENTAGE OF SINAI TEMPLE MEMBERS ARE PERSIAN JEWS?

My guess is 40 to 50 percent.

Q: HOW WELL HAVE YOU COME TO KNOW AND LEARN OF THE CULTURE?

You cannot know the culture if you do not speak its language, so I do not think

I know the culture very well because I do not speak Farsi. I would say that I have observed a lot of the culture, but that is very different than knowing it. Although in the past five or six years my knowledge has increased tremendously, but I regret my inability to speak the language does not give me the access to know what the culture is really about.

Q: BASED ON YOUR OBSERVATIONS WHAT ARE THE PRIMARY CULTURAL DIFFERNCES THAT STILL EXIST AMONG PERSIAN AND AMERICAN JEWS?

I think the biggest difference between Persian and American Jews are not unique to the Jewish community. First of all, the continued existence and importance of extended family in the Persian community which is less true of the American community in particular in California. This is because California is where most people have come without their families, but the Persians came with their families.

The second difference is that the attachment to the State Of Israel is more problematic among many American Jews than it is among Jews in the Persian community. American

Jews have gone through a long evolution of different attitudes toward Israel at different times. While there is still a profound and deep attachment and love of Israel, I think it is even more marked in the Persian Jewish community than it is in the

were many of these immigrants who had to build themselves when arriving to the new country. The relatively sudden large immigration and the high number of immigrants to Los Angeles did not allow the already existing Jewish organizations and institutions in Los Angeles to adequately prepare for the new arrivals.

Although there were a few functioning Iranian Jewish organizations, they were functioning mainly as cultural organizations. Consequently, this prompted the Iranian Jews who had already lived in Los Angeles with the assistance of the Jewish institutions in Los Angeles to organize and establish new social organizations to meet the needs of the new arrivals while the already existing Iranian Jewish organizations redirected their energies and change their role to assist the new arrivals.

While the Iranian Jews who had already lived in Los Angeles organized the formation of Iranian Jewish organizations, it was during the time of the new arrivals that exclusive Iranian Jewish congregations, which many later grew into community's synagogues, were formed. The Iranian Jews who had previously lived in Los Angeles had never formed their own synagogues because of the low number of Iranian Jews in the city but joined the other synagogues in the city. However, while many of the Iranian immigrants also joined the already existing synagogues despite cultural differences that often were sources of conflict between the Iranian and non-Iranian congregants, the influx of immigration was the beginning of the formation of various Iranian congregations in different parts of the city in order to have a venue where prayers were conducted according to the Jewish Persian custom and in Farsi.

As more immigrants arrived in Los Angeles, it was clear that the organized social organizations and the leadership of the religious aspect of the community were not sufficient to meet the needs of the new arrivals. It was this factor and as tension between United States and Iran increased and there was the fear that Iranian Jews would be included in the same category as the supporters of the new Iranian regime that political representation of the Iranian Jews in Los Angeles was formed, namely the namely the Iranian Jewish Federation (later changed to Iranian American Jewish Federation) in 1980.

Subsequently other organizations were formed in Los Angeles in order to meet the needs of various population ages. By 1983 Persian Hillel student organization was established in UCLA with the guidance of the regular Hillel for Iranian Jewish student immigrants, and in 1985 the Iranian Jewish Senior Center was established so there would be a familiar environment for Iranian elderly.

As various Iranian Jewish organizations were established and gradually grew and stabilized to serve the different needs of a community and as the children of the immigrants have become more absorbed in the larger society, the question of the leadership of these of these various established organizations became more significant.

The various established social and political organizations decided that their role was to assist with an easier transition of the immigrant group to the wider Jewish mainstream, especially because the Iranian identity would eventually fade with each generation, which was already evident as their organization gradually changed to resemble the other Jewish organizations in the city and as the younger generation became more involved. However, this was not the vision of all the Iranian Jews and it was toward the late 1980s that there was a growth in the more traditional Iranian Jewish identity that wanted to preserve the Iranian Jewish identity, even against the wider Jewish assimilation, and there was a growth of Iranian Jewish orthodox schools and synagogues, especially in the Pico-Robertson area.

Interestingly, even though the purpose of all the Iranian synagogues that formed in Los Angeles since 1978 was to form Iranian Jewish religious centers, as they knew it from Iran, each Iranian synagogue in Los Angeles differed from each other. While some of these synagogues are more open to different levels religious observances, others are more religiously strict, and others include in their services a microphone - which resembles a conservative synagogue. Even more so, in all the synagogues there are some aspects that are inevitably subject to change and therefore modifications of Iranian Jewish heritage, specifically language. Although Hebrew is the language of prayer, all the synagogues gradually include English in their sermon in order to appeal to the younger generation. A different response to the growing indications of acculturation of Iranian Jewry in Los Angeles and especially of the younger generation occurred during the 1990s with the establishment of various organizations and foundations in order to preserve and document Iranian Jewish heritage.

To sum, in a period of close to twenty-five years a visible Iranian Jewish community exists in Los Angeles that consists of social, religious, political, and educational organizations and institutions throughout Los Angeles. The gradual growth in the relatively short period of time of approximately twenty-five years has developed to include the Iranian Jewish community as part of mosaic Los Angeles, both in the wider mainstream as well as part of Jewish Los Angeles, which was not so in earlier periods of the history of Los Angeles.



...Even though the purpose of all the Iranian synagogues that formed in Los Angeles since 1978 was to form Iranian Jewish religious centers, as they knew it from Iran, each Iranian synagogue in Los Angeles differed from each other.

Iranian Jewish Community in Los Angeles:

History of a Quarter of a Century Years Old

By Carmit Zur

In certain parts of Los Angeles it is not anomalous to find Persian letters on stores, Persian food scents in stairways of buildings, or hearing a grandmother speaking in Farsi to her grandchild but being answered in English or broken Farsi. For Iranian Jews in Los Angeles and their children these are familiar experiences of retaining an Iranian heritage but living in Los Angeles. Like other ethno-religious communities in Los Angeles, Iranian Jews have their own customs and culture and they are part of what is often called mosaic Los Angeles, the combinations of small pieces that make a bigger picture.

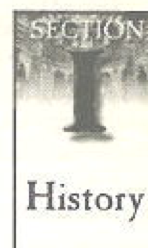
Iranian Jews are not only part of mosaic Los Angeles but also, even more specifically, part of a larger Jewish community in Los Angeles. Within this bigger picture, Iranian Jews in Los Angeles have their own community judging based on the existing Iranian Jewish social, religious, political, and educational organizations and institutions. While this may seem as a matter of fact and as part of the reality, this was not always the case in Los Angeles.

The heritage of Iranian Jewry can be traced back to the sixth century BCE. The early Jews are believed to have settled in Iran as a consequence of the Babylonian exile following the destruction of the First Temple in 586 BCE. In contrast to the treatment that the Jews received from the Babylonian empire, Cyrus the Great of the Achaemenid Dynasty tolerated the Jews and even gave the Jews permission to return to rebuild their Temple.

Nevertheless, as a result of the good treatment that the Jews enjoyed in Iran many Jews remained in Iran. Gradually, although the Jews continued to practice their Jewish religion, they also acculturated to Iranian society by adapting many of the Iranian manners. In the time span of 2700 years of history as Iranian Jews, at times the Jews in Iran enjoyed periods of prosperity and flourishing, but at other times periods of extreme intolerance, persecutions, and conversions. Nevertheless, it was the Iranian Islamic Revolution of 1979 and the change of regime that prompted a large number of Jews to leave Iran. While many immigrated to Israel, the majority immigrated to the United States, predominately to the East coast of the United States or to California. It was this influx of Iranian Jewish immigrants to Los Angeles that influenced the dynamics of the Iranian Jews in Los Angeles and eventually was a significant force in the formation of "the Iranian Jewish community in Los Angeles".

Prior to the large influx of Iranian Jews to Los Angeles from 1978, there were already Iranian Jews who were living in Los Angeles. These Iranian Jews had already immigrated to Los Angeles predominately for better economic and educational opportunities. However, the number of Iranian Jews who lived in Los Angeles at that time was only in the hundreds. According to the sociological study by Mehdi Bozorgmehr in 1992, only 3.2% of the Iranian Jewish respondents in Los Angeles came to Los Angeles before 1970, and only 6.4% of Iranian Jewish respondents came to Los Angeles between the years 1970-1977.

This is in comparison to the percentages of Jewish immigrants who came to Los Angeles from 1978. According to the same study by Bozorgmehr, 37.2% of Iranian Jewish respondents in Los Angeles arrived between 1978-79 and 53.2% between 1980-87. In fact, according to a 1997 survey, following the Russian Jewish immigrant community in Los Angeles, Iranian Jews became the second largest Jewish immigrant community with 16,782 people (including only the people whose place of birth was not the United States and who emigrated from Iran).



History

It was the large influx of Iranian Jewry to Los Angeles that greatly influenced the formation and development of the "Iranian Jewish community in Los Angeles". Unlike the Iranian Jews who came prior to the Iranian Islamic Revolution of 1979, the Iranian Jews who came as a consequence of the Iranian Islamic Revolution were different in significant ways. Unlike the Iranian Jews who had already lived in Los Angeles, the new arrivals in the late 1970s consisted of various economic and social classes.

Although many of these immigrants in fact did transfer their assets from Iran to Los Angeles, a factor that later became significant in stabilizing the community, there

the age of 83. Morteza Ney Davud was also a renowned master during this period. P. 400

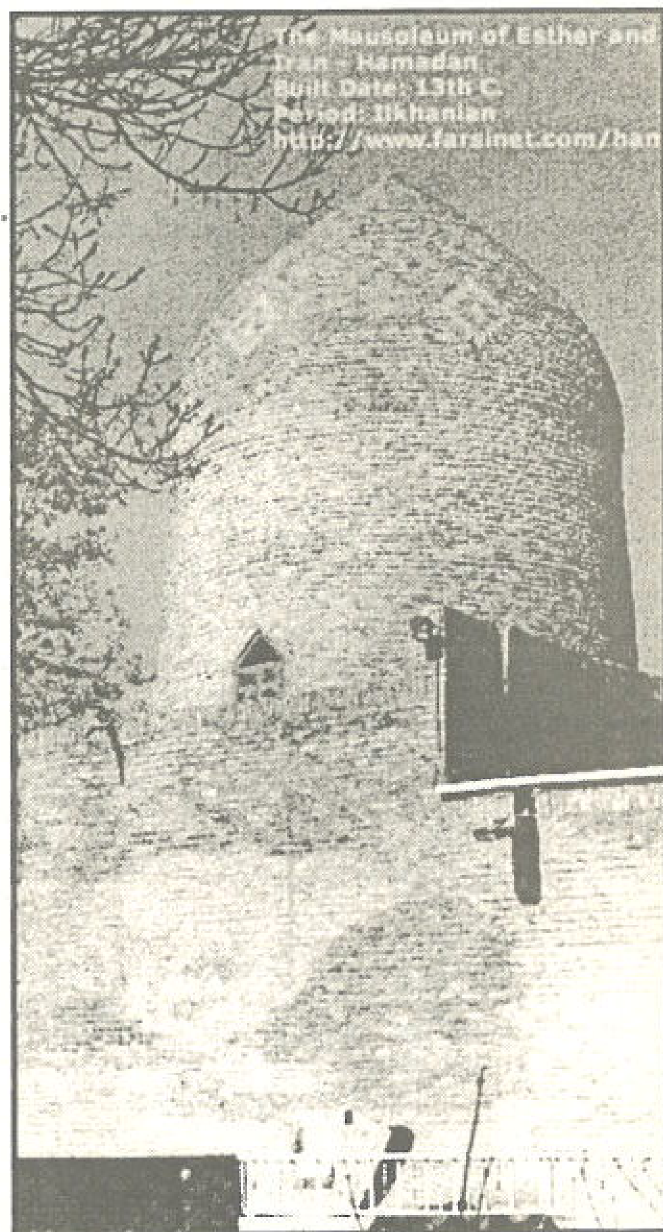
*Mashad was not spared the wave of destruction which effaced the Jewish communities of Tabriz, Reza'iyeh, Orumiyeh, and other cities of Azerbaijian during the Qajar period. On a Muslim religious holiday in March 1839, a group of fanatics, incited by spurious accusation, attacked the Jewish ghetto, set fire to the synagogues and burned the Torahs. Had not Islamic religious leaders intervened and promised the rioters that all of the Jews of Mashad would convert to Islam, not a single Jew would have survived. With this compulsory conversion, the Jewish community of Mashad officially ceased to exist, and the former Jews became known in Persian as jadid al-islam (new to Islam), or jadidis for short. However, as soon as the flames of upheaval had subsided, some Mashhadi Jews secretly observed their religious laws and ceremonies. P. 430

A Torch in Darkness

*The opening of the Alliance school in the heart of the Iranian capital with the help of European brethren, after so much misery and aff;octopm. Was one of the most radiant signs of the survival of Judaism in Iranian society. After the establishment of this school, the Alliance opened schools in Hamadan in 1900, in Isfahan in 1904. P. 466

*During the reign of Reza Shah (1925-1941), mostly because the mullahs were completely excluded from politics and the akhunds could no longer mount the pulpit and stir up the ignorant masses against minority groups, the status of Jews generally improved, except for sporadic incidents. Before Reza Shah, most of the people in the land, from king to minister to governor to shaykh to mullah and on down to the common man, made a living by preying on each other; the idea of creating jobs was not a concept for those in power. Naturally, in such an environment, the Jews' plight was clear. Reza Shah's reign brought relief and social progress to the Jews, whose plight even the Constitutionalist Revolution had done little to improve. P. 540

***The Jewish resurgence in the last years of Mohammad Reza Shah's reign, following the bitter sufferings of centuries past, is on of the wonders of Jewish-Iranian history. Not only Jews, but Muslims, too, were amazed that after all the adversity, killing and looting suffered by this community-especially during the Safavid and Qajar dynasties-after all the harrowing events of the Constitutionalist and even the Pahlavi periods-of which the Kurdistan massacre is but a single example-this nation could survive, stand up on its feet, raise its head, gird itself for service to the Iranian nation, produce surgeons, professors, bankers, engineers, nurses artisans, artists, factory owners, mangers, office workers, and technicians, and clasp hands with their fellow countrymen, whose forefathers had committed the most heinous acts against their forebears. How could it be that this Iranian Jew-who should be filled with hate, vindictiveness, enmity, and suspicion-could take the hand of a desperately ill Muslim and bring him to and Israeli hospital to be cured? How could it be that this person, whose grandfather was cut in half during the Qajar dynasty for the crime of playing an instrument in a public park, should struggle so hard to preserve traditional Iranian music. This Iranian Jew with his physician's healing hands and musician's magical fingers both cured his countryman's bodily ailments and served as a salve for his soul. What kind of person is he that vindictiveness should find no place in his heart? Is not this follower of Moses an example of sublime humanity? Is not the Iranian Jew a lily growing in the salt marsh of bigotry? Is not the blossoming of this flower in such a salt marsh-the likes of which are to be found in many other parts of the world- a miracle of God? P.550**



Christians to be "People of the Book" and in exchange for heavy annual taxes granted them the right to life. But this situation did not prevail throughout the entire Islamic period. P. 166

Iranian Jews as Politicians and Grand Vizior

*In the second half of the 8th century C.E., during the reign of the fourth Abbasid caliph, Musa Hadi, which coincided with the reign of Charlemagne, the situation of Jews was improving in Europe. Charlemagne hired some Jewish scholars from Iran-the cradle of Jewish scholarship-to instruct the Jews in his country and also to assist in administrative and political affairs. He used the Jews to promote commerce within his empire and employed them for embassies to the Arab caliphs. In 797 C.E., Charlemagne commissioned the illustrious Isaac as an ambassador to the Abbasid caliph, Harun al-Rashid. P. 184

*That the son of Sahl ibn Rabban was the teacher of Zechariah Razi is supported by Islamic historians. P. 189

*During the reign of King Arghun Khan (1284-1291), the Jewish court physician Sa`d al-Dawlah (d. 1291) gained the king's confidence through his wisdom and expertise. Sa`d al-Dawlah, whom Islamic sources refer to as "the Jewish vizier," was from the mountain town of Abhar.P. 241

*Rashid al-Din Fazlallah was born of Jewish parents in Hamadan in 1247 and died in Tabriz in 1318. Rashid al-Din was a physician, historian, and expert statesman who served in the Ilkhanid court as grand vizier from 1298 until his death. His rapid rise in politics derived from his unique scholarly achievements. His most important work was Jami` al-tawarikh (Universal History), which comprises several volumes and which he completed in 1302. This highly regarded work is the first disciplined study of the history of all nations of the known world. In it, Rashid al-Din devotes a whole chapter to the "History of the House of Israel," which bespeaks the writer's mastery of the Hebrew language and his intimate knowledge of the Torah. P. 246

The Corruption of Safavids and Qajars

*During the Islamic month of Muharram in the year 1659, the Jews of Kashan who had converted to Islam also wore black. One Sunday, a herald announced in the city that the king had arrived in Fin and would "grace the city with his royal presence" the following day. The governor commanded that the Jewish converts must be the first in the ranks of those sent to greet the king. The people lined up along the route from the city to Fin. The king was accompanied by a retinue with white horses, golden saddles, and ornate garb, with two decorated elephants trailing behind his coach. Shah 'Abbas' eagle eyes spotted in the crowed the face of a Jewish youth with a mole on his chin. The exceedingly handsome youth stole the heart of the "fanatically religious" king. Immediately upon teaching his residence, he ordered his courtiers to find and bring that youth to him. They brought all of the handsome young boys before the king, and he chose two of them, but the youth who had caught his eye was not found, and he still wanted the one who had stolen his heart. The youth was nowhere to be found, as his family had hidden him. He persecuted not only the Jews, but also those Jews who had converted to Islam, and was always making trouble for them. He appointed a host of informants against them and made their lives miserable. During this period, the killing of Jews was a common occurrence in Kashan. In a single day, 150 Jews were put to death and their property confiscated. In the midst of this imbroglio, the king, the "protector of the masses," continued searching for that Jewish youth. A herald announced in the city that the king was pleased with the youth with the mole on his chin and that he must present himself immediately, or else he would be punished. The handsome Jewish youth whom the king had observed was named Elisha`, but was commonly called Yahya. The attempt to keep Yahya concealed ultimately failed. Those who knew him informed the Beg's court. They found the boy. His mother and father beat their heads and chests and rent their garments, but there was no escape. They took the Jewish boy from his home by force. Shah `Abbas commanded that Yahya be bathed in rose water, that his hair be styled, and that he be brought back before him. After several days, the king left Kashan with his beloved. P. 337

On a Muslim religious holiday in March 1839, a group of fanatics, incited by spurious accusation, attacked the Jewish ghetto, set fire to the synagogues and burned the Torahs. Had not Islamic religious leaders intervened and promised the rioters that all of the Jews of Mashad would convert to Islam, not a single Jew would have survived.

*Two seemingly unimportant details of the reign of Nasir al-Din Shah mentioned by Kohan Sedegh illuminate two interesting incidents. The first detail is that a bribe was paid to politicians and pseudo-mullahs to rescue the Jews, and the second is that the Qajar court, despite its toleration of the physical and spiritual persecution of Jews, nonetheless needed the Jews. The court physicians were either Iranian or European Jews, and the court musicians were Iranian Jews. P. 397

*Among the accomplished Jewish-Iranian musicians of the Qajar period who helped to preserve Iranian classical music for later generations were:

Davud Shirazi; Isma`il Khan, the son of Davud Sirazi; Musa Khan Kashani; Rahim Qanuni Shirazi; Yahya Zarrinpanjeh; Morteza Ney Davud

Musa Khan Kashani was a master of the kamancheh and was chosen to become a courtier of Zill al-Sultan. Later, Jalal al-Dawlah invited him to Yazd. Musa Khan died in 1939 at

The Deep Roots of Our Community

Some excerpts from "Comprehensive History of the Jews of Iran" by Habib Levy, Edited and Abridged by Hooshang Ebrami, Translated by George W. Maschke. Mazda Publishers, 1999:



History

The Oldest Minority of Iran

*In 741 B.C.E., the Assyrians sent tens of thousands of Israeli prisoners to Damavand and the cities of the Medes. P. 35

*The resettlement of the Jews of ancient Israel by the kings of Assyria is a certainty, and that some of them were moved to "the cities of the Medes" is even more certain, as attested by the Bible. This is exactly what is recounted in this book, so that it may become clear that the Jewish prisoners of Assyria came to Iran before the Jewish prisoners of Babylon, and that these were the first emigrants to this land. P.37

* Cyrus freed not only the Jewish captives, but all Babylonian captives and the Babylonian people themselves who were, in effect, bondsmen of a pharaoh-like king. After conquering Babylon, the Achaemenid king returned to Iran and in 529 B.C.E. was killed on the battlefield. P. 45

*The detailed biblical account of Esther's adventures tells the story of the Jews during the reign of Xerxes, son of Darius the Great. P. 64

*The story of Ester and Mordecai is neither fiction nor legend. It is a historical account, presented in the historical style of the Bible in living and tangible form. It raises many questions about the Jews of the Achaemenid period. P. 70

*After Cyrus' defeat of Babylon, Daniel went to Iran and became influential in the Iranian court. It has been said that it is on account of Daniel's virtues that Darius decreed that the Jews should return to the Promised Land and complete the Temple. P. 71

*In the seventh chapter of the book of Ezra, we read that in the seventh year of Artaxerxes' reign, which coincides with 397 B.C.E., Ezra set out toward Judea accompanied by Jewish emigrants. P. 75

*Another great Jewish leader who served the Jews during this period with the backing of the king of Iran was Nehemiah. He had a reputation in the Iranian court as a reliable man and was responsible for the king's beverages, which he served by his own hand. P. 78

Judea Was Replaced by Iran

*With the fall of Jerusalem and the destruction of the Second Temple in 70 C.E., the independent state of Judea came to an end. Thenceforward, the Romans called the territory "Palestine" as part of the psychological campaign which they implemented against the Judeans in the aftermath of their butchery. The war cost the lives of over 1,000,000 Jews. The princes of Adiabene who fought in the ranks of the Jewish patriots were taken as hostages to Rome, while hundreds of young Jewish prisoners were carried off to become food for the starving lions of the Roman circuses. Other prisoners were sold to slaveholders in Roman colonies of Europe. In honor of Titus's victory, a triumphal arch (which still stands) was erected in Rome. For many long years, the Romans considered the conquest of Judea to be their greatest victory. The Parthian king Vologases-raised by Greek mother-sent an ambassador to Titus with a congratulatory golden crown. Titus cordially received Vologases' ambassador and held a reception in his honor. P. 108

*In view of the facts that the Babylonian Talmud was composed on Iranian soil and that the religious scholars involved in it had relations with the government of Iran, some of them having never even traveled to Jerusalem, the Babylonian Talmud might be considered the "Iranian Talmud." P. 133

*During the reign of Peroz (457-483), the son of Yazdegird II, the Christians applied the technique which they had learned from the Greeks of spreading unfounded rumors against the Jews of Iran, thus providing the magi an expedient pretext for a massacre of the Jews. Extremist religious leaders who had influence over Peroz wanted to start a religious riot. They spread the rumor that the Jews of Isfahan-the city with the greatest Jewish population-had slain and flayed two magi. Obviously, the Jews, having no great foreign power or religious group to support them, were in grave danger. As a result of this unjust accusation, a decree ordering a massacre of the Jews at Isfahan was issued, and more than half the city's Jews were killed. P. 147

*In the beginning, Islam considered the Jews and

Table of Contents

SECTION I: HISTORY

SECTION II: INTERVIEWS

SECTION III: ARTICLES

SECTION IV: ORGANIZATIONS



IRANIAN JEWISH CHRONICLE
(CHASHM ANDAAZ)
Is published monthly by:
Iranian American Jewish Association
A.k.a. SIAMAK (a non- profit organization)
An affiliated Organization of
Jewish Federation Council of Greater Los Angeles
P.O. Box 3074
Beverly Hills, California 90212
Telephone: (310) 843-9846
Facsimile: (310) 843-9266

Editor-in- Chief: Dariush Fakheri
Managing Editor: Hooshang Ebrami, Ph.D.

Contributing Writers (English Section):

Sam Yebri
Carmit Zur
Gina B. Nahai
Dafna Bababeygy
Shohreh Nowfar
Karmel Melamed
Rozita Ebrami
Rebecca Eslamboly
Sharonah Nourhayan
Houman Kashani

Graphic Designer (English): Jorge Pringles
Graphic Designer (Farsi): Minoo Hamodot
Marketing/Promotions: Lily Kahen
Public Relations: Asher Aramnia

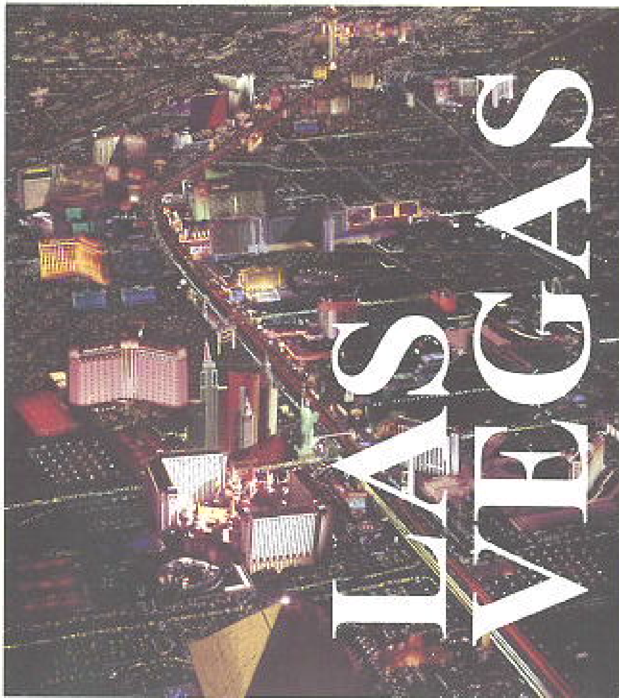
With the help and cooperation of other board members: Saeed Banayan, Asher Aramnia, Fred Fouladi.

Annual basic subscription rate is: $26.00.
Single copy: $3.00 U.S. Currency Only.
For subscription please call: 310-843-9846.
Second-class postage paid at Los Angeles, California.



از رحیم

بالاترین رشد جمعیت و کمترین میزان بیکاری
در امریکا را فقط در شهر





بشنوید می‌توانید تمام اطلاعاتی که لازم دارید را با تلفن جویا شوید.

بیائید به لاس وگاس بیائید و از نزدیک رشد بی‌سابقه این شهر و محل مورد نظر خود را ببینید.

بپرسید و بدون مطالعه نخرید. با سرمایه گذارانی که میلیون‌ها دلار در سال گذشته با پیشنهاد من سرمایه گذاری کرده‌اند، صحبت کنید.

می‌توانید پیدا کنید

زمین

مستغلات

شاپینگ سنتر

فکس ۷۰۲-۹۱۴-۱۸۳۶

اگر می‌خواهید در لاس وگاس همیشه برنده باشید، پول خود را فقط روی این شماره بگذارید

702– 493– 5858



International Judea Foundation
P.O. Box 3074 – Beverly Hills, CA 90212-9879